زنی با دختر خود را بعصب شوهر که مرد تعرض نمود و نسبت آن به سه کتا
در عوض متعارف نمود ممانعت آنکه بعد از ان شوهر شد او را پس معقود
نموده که فسخ کند دختر خود را ملکی بر نسبت کتبی با یکدیگر

جواب

چون دختر را بی سبب از نسب پدر گرفته که مادر پیش آن بود فسخ کند و ملکی بر بلند
حرکه زنان بعقد با دختر خود داشت عصبات الا سبب حضانت مرد نفقه میست
و منت عصبات پدر با دختر خود که با زن سبب که نسبت خویش
بکسب رضا منتزع شکند قال في المختصر الولاية العصبة على ترتيبهم
بشرط حرية وتكليف واسلام في ولد مسلم فقط انام وفي فتاوى الشهيد
وقال محمد رحمه الله تعالى للامام والقوي والا الاقرب من الاولياء
القاضي في الهداية من الرواية عن ابي حنيفة رحمه الله في الصغار
والزوج لمن له ولاية النكاح للامام مع وجود العصبات

ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء
قدرا

[illegible]
[illegible]97
AB[illegible]

عبدالسلام بن عبدالعزیز لاہوری

نافع المسلمین

نافع المسلمین

مسلمان خوش وقت ... مسلمان ... سند کردار ...

وسليم القلب ... صحبت ...

وحسن الخلق ... وكثير البكاء ... ودائم الفكر

ومخالف الشيطان ... وتارك الشهوات

والراغب في الآخرة

۳۳ در بیان فضیلت وکرامت حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله

۳۴ در بیان فضیلت وکرامت امیر المومنین حضرت عثمان بن عفان

۳۵ در بیان فضیلت وکرامت امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه

۳۶ در بیان فضیلت امام اعظم ابو حنیفه کوفی

۳۷ در بیان فضیلت امام شافعی رحمه

۳۸ در بیان فضیلت امام مالک

۳۹ در بیان فضیلت امام احمد حنبل

۴۰ در بیان فضیلت امام ابو یوسف

۴۱ در بیان فرزند آمدن

۴۲ امام محمد بن الحسن

۴۳ در بیان نکاح کردن وغیره

در بیان مناقب العلماء

وامام داود طائی شاگرد امام اعظم ابو حنیفه

۴۴ بیان الکفو

۴۵ در بیان تعظیم مصحف

در بیان زنی که دو شوهر کرده باشد

۴۶ در بیان نقض کردن شناسات

در بیان ظلم کردن در ... السادس الاربعون فی بیان واجره گرفتن

۴۷ سوال النفر وغیره

در بیان ملائکه که خدا تعالی را بینند

در بیان سوگند خوردن

۴۸ فی الفراسته

فی المصافحة فی سقاط الولد در بیان پس خورده زاغ ... خوردن

مدرو وغیره

زکوة

۴۹

فی ختنه

فی بیان مصحف

فارون علیه موسی عزم

فصول

شش روزه سوال در بیان کرسی در بیان مناقب در بیان جامعه وغیره

در بیان ... (marginal note, partly illegible)

نقصان الصباح آرند منه و کمال کرم دالله الهادی الی سبیل الرشاد

اما الفرض ما ثبت بدلیل قطعی لا شبهة فیه وهو الآیات المحکمة والسنة
المتواترة والاجماع الامة ونظائره یعنی فرض چیزی است که ثابت شده است بدلیل قطعی که نیست
درو شبهه فرض چند قسم است جواب چهار قسم است اول فرض عینی است ایمان آوردن بخدا تعالی
دوم فرض وقتی مثل نماز و روزه و حج و سوم فرض کفایه است مانند جواب عطسه جواب سلام نماز جنازه
وغیره چهارم فرض ظنی است مانند آب در دهن و بینی کردن در غسل و مثل فرضیت ربع مسح سر
طهارت که موقوف علیه صحت طهارت است بدلیل قطعی ثابت نشده است بلکه بخبر واحد که مفید ظن
است ثابت شده است کذا فی شرح خلاصه کیدانی چه فرق است میان فرض عینی و فرض کفایه و
فرض ظنی جواب فرض عینی است که تا خود ادا نکند از گردن این شخص ساقط نشود مانند نماز
وغیره وفرض کفایه است که اگر یکی از جماعت ادا کند از گردن دیگران ساقط شود مانند نماز جنازه و جواب
عطسه وغیره فرض ظنی از قسم فرض عینی است وفرض ظنی آنست که باجتهاد مجتهدان ثابت شده
است مانند آب در دهن و بینی کردن در غسل در وضو چهار چیز فرض چیست بحکم نص یا ایها چه
الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی
الکعبین تحقیق فرضیت بر این چهار اعضا چیست چون آدم علیه السلام بجانب شجر منهیه
گندم توجه کرد روی ایشان عاصی شد و چون گندم را گرفت دست ایشان عاصی شد و چون پای ایشان
که داشت روی [illegible] آن گرفت اول [illegible] دستار بود چون [illegible] رفت
که دستار [illegible] تا کاه است بالا سر رسید دستار رفته بود پس بسبب این اعضا تخصیص
مسح سر از این جهت فرض شده است الواجب ما ثبت بدلیل فیه شبهة وحکمه الثواب بالفعل
والعذاب بالترک فلا یکفر جاحده ویکفر جاحد بعض المتفق بالاتفاق واجبات در وضو چیز
است [illegible] ما طلبت النبی علیه السلام مع ترک مرة او مرتین وحکمه الثواب بالفعل والعقاب بالترک

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بي حد مر خالقي را كه خود انسان را با حسن صور آفريد و فرمود لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم و نعمت مغفرت توقع ... اني جاعل في الارض خليفة ستايد و دل او را زنگي كفر و ظلمات ... بنور اسلام منور گردانيد افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه و درود بر تمام انبيا و بر اوليا خصوصا بر محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم چنانچه در كلام مجيد ازان ناطق است ... ... اصحاب الذين هم بمنزلة النجوم بايهم اقتديتم اهتديتم ... ... سليمان عبد السلام بن عبد العزيز لاهوري الراجي الى رحمة الله السلام ... مسائل ... مشهوره نادرت مشهور عجائبات و حكايات از كتب معتبر جمع كردم و اسامي بعضي مشهور بود در اورده تا فائده بر خاص و عوام باشد و مسائل مفصل كرديم تا بر طلبه اسان شود نام اين رساله نافع المسلمين نهاده شد ماميد اند در نظر قبول ارباب عقول مقبول نمايد و عيوب

نکبه زده خنده قهقهه در نمازی که رکوع و سجود باشد شکسته و وضو نیز پس اگر مردی در نماز جنازه خنده
قهقهه بخندید وضوء او شکسته نشود فاما نماز شکسته شود نزدیک امام شافعی رحمه الله خنده وضو را نشکند [illegible]
[illegible] مد اینکه مسواک از درخت تلخ باید کرد زیرا که خوشبوی میشود دهن سخت میشود و
بیخ دندان قوی میشود و معده و لیکن در بزرگی که مقدار انگشت خنصر باشد و اگر ازین زیاده بود رکوب شیطان
ست کذا فی جامع الرموز گفته اند که مسواک از درخت تلخ باشد و بزرگی و مقدار خنصر باشد
و طول او یک بدست باشد یعنی انگشت خورد و درازی یک بلشت باشد اما بروایت سه که یک بلشت و چهار
انگشت باشد اما روایت اول اولی است و عند فقد المسواک باصبع یجوز اگر مسواک
موجود باشد انگشت قایم مقام چوب نیست اگر چوب یافت پس دران صورت انگشت قایم مقام چوب
ست زیرا که پیغامبر علیه السلام همچنین کرده است کذا فی کنز العباد مسواک کردن سنت است
کذا فی قواعد اسلام مسواک هنگام نماز ترک کند و مسواک کند طولا و عرضا و بعد از فارغ
از مسواک کردن شسته شود کذا فی العباد طریق مسواک کردن است که سه بار در ترکه و سه بار حرکت
بطرف راست بدندان بالا و سه بطرف چپ بدندان بالا حرکت بطرف راست بدندان زیر و سه بطرف چپ
بدندان زیر یک حرکت دیگر بکرده اند بکرد اند و سر مسواک را بطرف کام میل دهد کذا فی [illegible]
بچه نوع دستگیرد انگشت خورد و زیر انگشت زیر مسواک و دو سه انگشت دیگر بالا مسواک کند
و در قبضه کرده مسواک نکند زیرا که باد اسیر از آن خیزد کذا فی جامع الرموز ان المسواک سنة لما
روی فیه من الاخبار فاذا کان سنة فعلیک ان تستاک تباعا للسنة بای سواک کان من اراک او غیر
اراک کیف کان رطبا او غیر رطب مبلولا او غیر مبلول فی ای حال کان طاهرا او محدثا او جنبا او
حایضا او صایما او مفطرا و فی ای وقت کان لیلا او نهارا او غدوا او عشاء حالة الوضوء او
غیر حالة الوضوء و یدعو عند ذلک اللهم کثر نوری قلبی طهر اعضای و محو ذنوبی وادخلنی برحمتک فی عبادک
الصالحین در مفتاح الجنان آورده است که مسواک کردن چند وقت منع است که نباید کرد یکی در وقت

و طول الخنصر یعنی بدست

فقد

بالبدی مسئله در وضو چند چیز سنت است ده چیز سنت است اول دو دست شستن تا بند دست

دوم نام خدای بزرگ یاد کردن بزبان یعنی بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام الاسلام حق و الکفر باطل سوم

آب در دهن کردن چهارم مسواک کردن پنجم غرغره کردن ششم آب در بینی کردن هفتم خلال انگشتان کردن

یعنی بر آن چنان شویند که تمام اعضا در غسل در آید و اگر این چنین باشد سنت بجای آورده باشد و فرض بجای آورده

باشد نشود هشتم خلال اصابع کنید [illegible] نهم خلال ریش کردن دهم استنجا کردن دهم هر عضوی

را سه بار شستن یعنی بر آن چنان شوید که تمام اعضا در غسل در آید اگر این چنین باشد سنت بجای آورده

و فرض بجا آورده باشد و فایده سه بار شستن هر اعضا این است که چون یک کره شوید [illegible] روی برطرف

باشد چون دوم کره شوید صفا اعضا از روی زایل شود چون سیوم کره بشوید و بهشت بغیر حساب رود

کذا فی [illegible] در طهارة چند چیز سنت است هفت چیز اول نیت کردن دوم

با اعضا را پیاپی شستن سوم همه سر مسح کردن چهارم مسح رقبه کردن پنجم هر اعضا را سه بار شستن ششم

هر دو گوش را مسح کردن هفتم ترتیب طهارة کردن در طهارة چند چیز مکروه است هفت چیز

است اول روی بجو و لطافت قبله کردن در وقت استنجا دوم سخن گفتن بوقت استنجا سوم راندام خود

نگاه کردن در وقت استنجا چهارم بدست چپ [illegible] در استنجا دهان کردن پنجم بدست راست [illegible]

ششم آب در بینی [illegible] کردن هفتم خوی در آب انداختن شکسته وضو چند چیز

است [illegible] اول بول دوم غایط سوم مذی چهارم منی [illegible] استحاضه که هر ناروا

[illegible] چون باد و غایط و کرمی که از [illegible] گویند اگر باد از نفس مرد یا از

فرج النسا [illegible] وضو بشکند فاما اگر عورت [illegible] باشد اگر باد از پیش

او بیرون آید مستحب است وضو بکند [illegible] طعام وطی

کردن [illegible] عورتی [illegible] هر دار چون چون دوم [illegible]

[illegible]

سر سید عبد البر اول شانه مبارک از دندان فیل بود پس از من معلوم شد که استخوان فیل برای زبان پوشیدن روا است مسله
شانه کردن بعد از وضو خوبست و تواضعیست جواب شانه سنت است و ثواب او انست که اثر از وضو تا وضو دیگر هیچ
بلا گرد او نگردد و یک سال ثواب در نامه اعمال او نبشته گردد مسله در حدیث آورده است که شانه بعد از وضو کردن دور کند از
فقر را و اگر شانه ایستاده کند مبتلا بقرض شود و در بعضی روایات مذکور است که شانه را بر بالا کند از روایت
گردد سمعنی فرمود مرم که در دو وقت شانه نکنند در روز یکی بعد از فجر تا آنکه آفتاب طلوع نکند و بعد از عصر تا آنکه غروب
نکند اللغات کذا فی الفوائد مسله در فواید عامی مذکور است که در سه چیز اشتراک منع است یکی زن دوم شانه سوم مسواک
مسله اگر سائلی سوال کند که عائشه رضی مسواک پیغمبر عم کردی و پیغامبر عم منع نفرمودی این دلیل براست که مسواک
غیری مکروه نیست جواب آنکه بود باذن صاحب لان الاستعمال ملک الغیر لا یجوز بغیر اذن مالک کذا فی المفاتیح شرح المصابیح
و در روایت اهل اشاره است و در روزن اشتراک روایت و در مسواک شانه اشتراک روایت یعنی دندان پاک کردن انگشت و
انگشت شاید چوب باشد خواه تنکت خواه بحرف از چنبه دور کردن کراهیت کذا فی المفاتیح الباب الثانی فی ال
اگر پرسند که بعضی از جمله فرضهای دینی از نوع فرضهاء کلام است جواب شناختن خدا تعالی است مسله بقای ایمان چند
است جواب سه است اول شاد بودن بر یافتن ایمان دوم غمگین بودن بر زوال ایمان سوم ترسیدن از تباه کننده ایمان
مسله فرایض ایمان چند است جواب چهار چیز است اول خدا را دانستن دوم خدای را یگانه گفتن سوم امر را نگاه داشتن
چهارم ایمان با خود آوردن است الله تعالی مسله شرایط ایمان چند است جواب هفت چیز است اول ایمان بغیب آوردن
دوم علم غیب خاصه خدا تعالی دانستن سوم بهشت دوزخ را نادیده ایمان آوردن چهارم حلالهای خدا تعالی را حلال اعتقاد
کردن پنجم حرامهای خدا تعالی را حرام اعتقاد کردن ششم خوف یعنی از عذاب خدا تعالی ترسیدن هفتم رجا یعنی از
رحمت خدا تعالی امیدوار بودن مسله اصل ایمان چیست جواب عنایت حق جل و علا است مسله ثمره ایمان چیست جواب
طلب کفتن لا اله الا الله محمد رسول الله و جان ایمان چیست جواب کو قرآن است و بیخ ایمان اخلاص است و زمین ایمان
دل مومن است و صورت ایمان کتب حق تعالی است و ایمان را نیکی است و سر ایمان جماعت است مسله ولایت ایمان چند است
جواب دوازده است اول با عالمان صحبت داشتن دوم از فاسقان دور بودن سوم شهر را از دادن چهارم بیماری را پرسیدن

جنابة مسواک نکند که غم آرد دوم بر پای ایستاده مسواک نکند که درد زانو پیدا آرد سوم در درون [illegible] راه رفتن مسواک
نکند که بوی دهن ناخوش گرداند چهارم پهلو بر زمین افتاده مسواک نکند که سپرز را پیدا کند پنجم در وقت خلا
مسواک نکند حضرت [illegible] علی [illegible] مسلم آید اما روایت اول معتبر است روایت مفتاح الجنان مسئله مسواک سنت
طهارت است یا سنت علی حده یعنی گفته اند که سنت طهارت است اما ظاهر روایت آنست که سنت علی حده است که روا
بسته باد موشان [illegible] رضی که رسول عم مسواک بر زمین داشتی و بر زمان مسواک کردی مسواک سنت مردان
است زنان را علک قایم مقام است از برای آنکه بیخ دندان ایشان ضعیف است فی ترجمة العباد قال
عم ان افواهکم طرق القرآن فطیبوها بالسواک ای دهن شما راه قرآنست مسواک کردن از خوشبوی
دانست باید که در وقت نیت آن باشد که دهن خود را برای خواندن قرآن و ذکر خدای تعالی در نماز پاک کرد
پیغمبر گفت عم صلوة علی اثر السواک افضل من خمس و سبعین صلوة بغیر السواک یعنی یک نماز پس از مسواک کردن
به از هفتاد و پنج نماز بی مسواک [illegible] می باید مسلم را که از خود مسواک جدا نکند و در میان دستار نهد یا بعد از فراغت ردای
بندد و چون حاجت کند بنهد زیر سر خود و در مسواک کردن بیست و چهار خصلت است کما ذکره فی کنز العباد شانه
کردن ریش [illegible] قال النبی عم تسریح اللحیة عقیب الوضوء ینفی الفقر عنه عم
اذا تساقط من لحیة احدکم فاقطعوه بنصفین و اذا تسرح اللحیة فرأی جانب الیمین [illegible] و فی یسرا
[illegible] لارض و فی [illegible] الاعلی [illegible] تسرح امن من [illegible] و للحم و عنه علیه الصلوة و السلام
[illegible] فانه یورث العداوة و البغضاء و عنه علیه الصلوة و السلام [illegible]
[illegible] و السلام و من [illegible] لزمه الهم و عنه علیه الصلوة و السلام و من [illegible]
فانما [illegible] السلام و من سرح فی کل یوم و لیلة امن من شر ابلیس و الفقر
اگر شانه [illegible] تعالی [illegible] اگر شانه نباشد [illegible] کذا فی عینیة الغافلین چون شانه معتبر
کند و روی [illegible] جانب راست [illegible] بخواند و بجانب چپ اذا زلزلت الارض بخواند و شانه کردن ریش انا انزلنا
بخواند و در بالا شانه کردن [illegible] بخواند [illegible] بسم الله [illegible] کذا فی شرح الاوراد

با فرمان برداری رسول قرینست قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول یعنی که فرمان برداری حق تعالی بجا آورید و

فرمان برداری رسول خدا بجا آورید دوم کی سوم قبول نیست سوم شکر نعمت آفریدگار با شکر النعم والدین قرین گردد

وان اشکر لی ولوالدیک یعنی هرکه شکر نعمت خدای تعالی بجای آورد و شکر نعمت والدین نگزارد هردو قبول نشود

و کرده رد گردد و سه اطاعت پادشاهان واجبست بقوله تعالی واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم الا اندر

معصیت نباشد و چون جای بود قبول نکند خدای تعالی بقوله علیه السلام لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق وقال علیه السلام من

اطاع الوالی فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصی السلطان فقد عصی الرحمن و چون طاعت کنند چه کنند

دعای خیر کنند وقال علیه السلام من اطاع فرض علیکم دعاء الامام دعاء السلطان اگر دعا نخواهد کرد پس خواهد بود اگر خیر

عنایت کنند شکر گویند که یکی از اولیاء الله را پرسیدند که اگر حق تعالی فرماید یکی دعای تو مستجابست دیگر کدام

اختیار کنی گفت که برای صلاح پادشاهان که صلاحیت ایشان جهت صلاحیت تمامی خلق است و فساد ایشان جهت

فساد خلق است قال علیه السلام قوام الدنیا باربعة اشیاء الاول علم العلماء والثانی عدل الامراء والثالث سخاوة الاغنیاء

والرابع دعای الفقراء ... ان الله یأمر بالعدل والاحسان حق تعالی عدل را مقدم یاد کرد بر احسان وقال

علیه السلام المقسطون یوم القیمة علی منابر من نور یغبطهم علیه الانبیاء یعنی عادلان فردا قیامت بر منابر نور باشند که پیغمبران را

رشک آید وقال علیه السلام الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وقال علیه السلام الوالی اذا کان عادلا فهو خلیفة الرحمن و

ان کان ظالما فهو خلیفة الشیطان وقال علیه السلام عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة قائم لیالیها و صائم نهارها و

... واقسطوا ان الله یحب المقسطین ای العادلین وگفت پیغمبر علیه السلام که امام عادل بهترست از باران بزرگ و امام ظالم

بدترست از شیر درنده در حدیث هر که دعای نیک کند بر پادشاهان بر خدای تعالی فرض شود که حق تعالی او را بیامرزد

هرکه بر دعا اثر کند ... نیز بکار باشد در حدیث وارد است من لم یشکر الناس لم یشکر الله و قوله تعالی واما بنعمة

ربک فحدث یعنی نعمت پروردگار خود حدیث کن یعنی گفته بزرگان مراد از نعمت شناختن اسلام است یعنی احکام

شرایع دین و بعضی گویند مراد از نعمت وقت است و بعضی گویند مراد از نعمت شناختن قیامت و بعضی گویند مراد

از نعمت سرا است ... ای محمد علیه السلام ترا در شب معراج بر تو که گفتم ... بزرگان بیان و بعضی فرموده اند

پنجم دوست رهبر میهمان المیزان ششم کتب صدقی در نبوت را شفقت نمودن هفتم مرده [illegible] هشتم دو ضعفی را آشتی
دادن نهم مسکینی را از راه دور کردن دهم مجلسی که بر پا شود پوشیدن یازدهم طواف زیارة خانه کعبه کردن دوازدهم
اهل عیال خود را ایمان آموختن مسئله ایمان آوردن بر دو نوع است اول ایمان مجمل دوم مفصل ایمان مجمل آنست
آمنت بالله کما هو باسمائه وصفاته وقبلت جمیع احکامه وایمان مفصل آنست آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله
والیوم الآخر والقدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت مسئله بای مسلمانی بر چند نوع است جواب
بر پنج نوع است اول کلمه شهادت گفتن یعنی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله دوم پنج وقت نماز
گذاردن سوم روزه ماه مبارک رمضان داشتن چهارم زکاة مال دادن پنجم طواف خانه کعبه کردن اگر توانا باشی وتوفیق شود
برادر اهل مسئله احکام شرع چند است جواب هشت اول فرض دوم واجب سوم سنت چهارم مستحب پنجم حلال ششم حرام
هفتم مباح هشتم مکروه مسئله بای نماز بر چند چیز است جواب بر هفت چیز است اول عقل دوم بلوغ سوم علم چهارم اسلام
پنجم طهارة ششم نیت هفتم شناختن وقت مسئله اگر [illegible] عاقل بالغ را صفت ایمان پرسند بیان نکرد پس باشد
مومن واگر بمیرد نماز جنازه در وی بگذارند اگر صفت ایمان نمیداند یعنی آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله الی آخر الا یکون مسلما وان قال
لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی آمنت بالله نمیداند وکلمه طیب گوید مرا مسلمان نخواهد گفت کذا فی دستور القضاة ودر مضمرات تحقیق
گفته که او را مومن نخواهد گفت و بر وی نماز جنازه نگذارند کذا فی مطلوب المسلمین آمده است که ایمان آوردن بزبان یکبار فرض است وبار
دیگر تکرار کردن سنت است اگر ملیا کلمه شهادت گفت واقرار کرد حکم کرده شود باسلام او واگر باقی عمر تکرار کلمه طیبه نماز
نگذارد باشد بر وی حکم کرده شود واحکام اسلام بروی رد شود واین روایت صحیح است [illegible] فی الصلوة خبر از
حدیث [illegible] الصلوة عماد الدین [illegible] الصلوة [illegible] الصلوة ترفع الدرجات الصلوة برکة الرزق الصلوة نور القبر
الصلوة نجاة [illegible] الدنیا والآخرة تقرب الی الله تعالی [illegible] الشیطان [illegible] آدم [illegible] تا وقت آدم علیه السلام دو وقت بود فجر وعشا
دو رکعة اخلاص بود بروایت [illegible] ابراهیم [illegible] بود [illegible] ابراهیم [illegible] وقت
بود دو رکعه [illegible] اخلاص بود [illegible] امام [illegible] که عبادت [illegible] قبول نشود [illegible] فرق
[illegible] واقیموا الصلوة واتوا الزکوة پس [illegible] زکوة [illegible] قبول نشود [illegible] قرآن [illegible]

دوازدهم درستی ایستادن خواندن ... اگر پرسند که در نماز چند چیز سنت است بیست

وهشت است هفت در قیام وهفت در رکوع وهفت در سجود وهفت در قعده اخیره آن هفت که در قیام است

اول دو دست برداشتن تا نرمه گوش رسانیدن دوم دست راست بر دست چپ نهادن مردان را زیر ناف و زنان را زیر سینه

داشتن سوم بر سجده گاه خود نگریستن چهارم سبحانک اللهم خواندن پنجم اعوذ بالله گفتن ششم بسم الله گفتن

هفتم آمین گفتن وآن هفت که در رکوع است اول تکبیر گفتن دوم بر پشت پای خود نگریستن سوم هر دو

دست زانو گرفتن چهارم سبحان ربی العظیم گفتن پنجم سمع الله لمن حمده گفتن مر امام را ششم قومه راست

کردن هفتم ربنا لک الحمد گفتن مقتدی را وآن هفت که در سجود است اول تکبیر گفتن دوم هفت اندام

خدای تعالی را سجده کردن سوم سر را در میان دو کف دست نهادن چهارم پیشانی و پشت بینی را در زمین

داشتن پنجم دستها را از بغل دور داشتن ششم سبحان ربی الاعلی گفتن سه بار هفتم آرام گرفتن وآن هفت

که در قعده است اول تکبیر دوم بر بالای پای چپ نشستن سوم دستها را بر بالای ران نهادن چهارم انگشتان

دست و پای را سوی قبله داشتن پنجم در کنار خود نگریستن ششم اللهم صل علی محمد الی آخره خواندن

هفتم بنیت فرشتگان سلام دادن بر راست و چپ ... اگر پرسند که در نماز چند چیز مستحب است

سه چیز اول انی وجهت وجهی للذی تا آخر خواندن دوم زیاده از یک آیه طویل قراءة خواندن یا زیاده از سه آیه قصیر خواندن سوم

اللهم اغفر لی خواندن ... اگر پرسند که مفسدات نماز چند است ... [illegible] است اول قول انسانی

دوم دعا انسانی سوم ترک فرض چهارم خطای فاحش والقولی شمار کرده است اول سخن گفتن دوم آه گفتن سوم خندیدن

اگر چه بی صدا نخود بود چهارم نالیدن در مصیبت پنجم آه کردن ششم گریستن و گفتن هفتم سرفیدن هشتم تنحنح کردن بعذر

نهم قراءة نعیم خواندن دهم جواب عطسه دادن یازدهم جواب سلام دادن دوازدهم عمل کثیر کردن بدست [illegible]

سیزدهم فعل [illegible] کردن چهاردهم گریستن پانزدهم روی از قبله گردانیدن شانزدهم چون خبر فوت کسی بشنود

بگوید انا لله و انا الیه راجعون والله اعلم بالصواب ... اگر پرسند که هیچ نماز

هست که [illegible] اول نماز جمعه دوم نماز عیدین سوم نماز جنازه چهارم [illegible] پنجم [illegible]

ست اول نعمت ظاهر است که بمنعم شکر خدا تعالی باشد دوم نعمت باطن است و آن نعمت دلست اما نعمت

بر نه وجه ظاهر و باطن را بعضی بیان کرده اند وجه اول نعمت ظاهری تندرستی است و نعمت باطن روشنایی دلست قال علیه

السلام وجه دوم نعمت ظاهر حیات نعمت باطن ممات قال علیه السلام الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب وجه سوم

نعمت ظاهر اقرار است و نعمت باطن تصدیق است وجه چهارم نعمت ظاهر شریعت است و نعمت باطن

طریقت است وجه پنجم نعمت ظاهر گویایی است و نعمت باطن عقل است وجه ششم نعمت ظاهر شادی است

و نعمت باطن غم است وجه هفتم نعمت ظاهر علم است و نعمت باطن عمل است وجه هشتم نعمت ظاهر محبت

است و نعمت باطن معرفت است وجه نهم نعمت ظاهر مجاهده است و نعمت باطن مشاهده است و بعضی

گویند که نعمت ظاهر پنج وجه است وجه اول نعمت ظاهر زر است و نعمت باطن اولاد صالح است وجه دوم

نعمت ظاهر روشنایی چشم است و نعمت باطن روشنایی دل است وجه سوم نعمت ظاهر نماز است و نعمت

باطن حضور است وجه چهارم نعمت ظاهر زر است و نعمت باطن قبول است وجه پنجم نعمت ظاهر گویایی است و توبه

نعمت باطن خموشی است

اگر پرسند که نماز چند فرض است دوازده چیز فرض است

شش در بیرون نماز و شش در درون نماز است و آن شش که بیرون نماز است اول اندام پاک داشتن دوم جای پاک سوم جامه پاک چهارم وقت

شناختن پنجم نیت کردن ششم روی بقبله آوردن و آن شش که در درون نماز است اول تکبیر تحریمه دوم قیام سوم قراءت

چهارم رکوع پنجم سجود ششم قعده اخیر مقدار تشهد پس شرایط بیرون نماز است از شرایط احکام

و نیز واجب در درون نماز [illegible] آن نیز بیاید در نماز اگر سهو [illegible] اگر کسی داران چیزی نماز وی درست

[illegible] فرایض [illegible] نماز [illegible] روایت اگر این چیزها را بجا آرد نماز او روا باشد ملک بر مکار

[illegible] روایت [illegible] تعالی بجا آرد نماز روا باشد

اگر پرسند واجبات نماز چند است

[illegible] فاتحه خواندن سوم تعیین قراءت کردن بنماز [illegible] اولین چهارم

رعایت ترتیب [illegible] تعدیل [illegible] سجود ششم قعده اولی هفتم التحیات خواندن هشتم

بلفظ سلام بیرون آمدن از نماز نهم تکبیرات [illegible] دهم قنوت خواندن یازدهم در بلندی باید خواند

نشکند زیرا که سلام از کلام خود شمرده اند و کلام حق تعالی شکننده نیست و این روایه در محیط

مذکور است فی المحیط اذا صلی ركعتی سنة الفجر او الظهر وجاء رجل علی الغور فقال السلام علیکم فقال المصلی

علیکم السلام لم ینقض سنت علی ظاهر الروایة لان السلام اسم من اسماء الله تعالی بخلاف کلام الدنیا

فاستوه فی الارض حتی یخرج عن العهد بحقه الفقه در شرح صحیح مسلم مذکورست که سنت میشکند زیرا که

اسلام را تسمیه کلام کرده اند همچنین رد سلام تا اگر شخصی سوگند خورد که فلان کلام نکنم پس سلام داد

وبرا یا رد کرد سلام وی را حانث میشود و بعضی چنان تفرقه کرده اند که اگر السلام در نماز اینجا

رد نکند و اگر داند که اینجا سنت رد کند و چون اختلاف در روایه میشود عمل او بر روی باید کرد پس

اولی آنست که سنت اعاده کند در حدیث است که کسی سنت فجر در خانه خویش ادا کند

رزق وی فراخ کرده و نزاع نباشد میان وی و اهل وی و چون میرد با ایمان میرد و سنت در خانه

گذاردن بسیار فایده است و خانها منور میکرد و گذاردن سنت فجر زیرا که عمر فرموده نور ابیوتکم

بیرکتی الفجر کذا فی کنز العباد و شرح طحاوی اگر شخصی سنت ظهر ادا کرد و بعده بخرید و فروخت یا آب با

یا طعام خوردن سنت را اعاده کنید کذا فی المحیط اگر شخصی سنت ظهر در خانه گذارد بعده مشغول شد

بخرید و فروخت یا بخوردن اعاده سنت لازم است اما اگر لقمه خورد یا یک شربتی نوشید سنت نمی شکند

کذا فی الخلاصه اگر کسی سنت ظهر در خانه گذارد و فرض در مسجد ادا کرد و یا تمام عشا در مسجد ادا کرد و سنت را

در خانه گذارد پس این سنت نقل گشت زیرا که سنت را ترک کرده است و پیغمبر عم سنت را تابع فرض کرده اند

است و در شرح وقایه طحاوی آورده است دو رکعت سنت بعد ظهر و دو رکعت بعد المغرب در مسجد ادا کند

و در خانه نیز و بعضی علما فرموده اند که نقل گذاردن در مساجد حسن است و در خانه گذاردن فضلیت زیرا که

پیغمبر فرموده نوروا بیوتکم بالصلاة ولا تجعلوها قبورا پیغمبر عم تمام سنت و تر را در خانه میگذاردند اگر نماز

فرض گذاردن فریضه بعضی گفته اند که ساقط میشود سنت بعضی گفته اند که ساقط نمیشود ولیکن در ثواب

نقصان شد کذا فی المختار الصافی و نیست نماز و ترک سنت گذاردن با وجود قدرت است سنت ها مگر تنها نماز

اگر مصلی نور بنزد او نهد آن آتش است مکروه بود اگر پس مصلی چراغ باشد یا قندیل یا شمع از آن مکروه
نبود کذا فی التتارخانیة هر که چهار رکعت نفل بیک سلام بگذارد باید که در رکعت سوم نیز سبحانک اللهم بخواند
چنانکه در رکعت اول خوانده است کذا فی المرغینانی در خبر آمده است از رسول علیه السلام که هفت جایست که نماز
نکنند [illegible] یکی مذبح قصابان یعنی جای کشتن شتران دوم جای بستن شتران سوم جای
نشستن [illegible] چهارم پایگاه اسپان پنجم مزبله یعنی پاخانه ششم بام صحرا [illegible] مواضع که مکروه
است نماز بر جای نجاسات [illegible] اما هفتم در حمام مکروه است از برای آنکه خانه شیطان است اما
ششم در گورستان که مکروه است از برای آنکه تشبیه جهودان است و پرستیدن گور است هفتم در شارع عام
که مکروه است از برای آنکه گذرگاه مسلمانان است اما هشتم بر بام کعبه که مکروه است از برای آنکه ترک تعظیم خانه کعبه
است کذا فی ترغیب الصلوة [illegible] ویقرأ القرآن منکوسا [illegible] فی النار منکوسا
یعنی آنکه در رکعت اول سورة [illegible] فرود است خواند در رکعت دوم سورة خواند که بالاتر است او را در
پس افکنده شود سرنگون و این وعیدی کسی راست که عمدا خواند اما اگر سهوا خواند اگر بهیچ [illegible]
[illegible] درمیان خواندن یاد کند که این سورة بالاتر است از آن سورة که در رکعت اول خوانده است باید که
همین تمام شد و ترک نکند والوعید لاجل الخلف فیه کذا فی الوعید فی الصحیح اذا الفرقان فی تبدیل القول
[illegible] الخلف فی تبدیل القول وقیل الخلف فی الوعید کرم فیجوز فاما فی [illegible] الکافر لا ینقطع وفاقا [illegible]
تعلق بالمشیة فلا خلف فیه کذا فی الاصل المتهدی قاضی شهاب الدین [illegible] است نماز [illegible]
[illegible] زخمی [illegible] اصل نیست و طهارت و مکروه است نماز گذاردن در [illegible] زخمی [illegible] محافظت میکند
او از نجاسات یعنی مستحب است مستحب است بیدار کردن شخصی که در خواب شده و وقت نماز آمده یا شده و هم
اگر وقت فراخ است [illegible] وقت تنگ است [illegible] غافل کننده است تنبیه الغافلین واجب است کذا
فی الاذکار [illegible] سنت [illegible] مگر بعذر [illegible] نزد بعضی واجب است بخلاف سنت نماز ظهر
[illegible] اگر شخصی [illegible] نماز فجر [illegible] مردی یا وی سلام کرد او جواب سلام داد [illegible]

مرتبه بیرون باشد علامت قبر را رکند آید و این نماز را البته کذا فی لب العباد . اختلف العلماء فی القراءة
فی الصلوة علی خمسة اقوال قال ابو بکر الاصم القراءة لیست بفرض فی الرکعات کلها وقال الشافعی
القراءة فی الرکعات کلها فریضة وقال الحسن البصری القراءة فرض فی الرکعة الواحدة وقال مالک
القراءة فرض فی ثلث رکعات قال اصحابنا القراءة فرض فی الرکعتین بغیر تعیینهما ان شاء قرأ فی
الاولیین وان شاء قرأ فی الاخریین وان شاء فی الاولی والثانیة وان شاء فی الثانیة والثالثة وان شاء فی الثالثة
والرابعة والافضل ما فی الاولیین کذا فی شرح الاقطع ای . در جمیع رکعات نوافل قراءت فرضست
اگر در یکی رکعت قراءت ترک کرد نماز فاسد گردد . اگر شخصی حاضر شد نماز بامداد و حالی که امام در فرض نماز
بامداد مشغول است در ظاهر روایت است که سنت ترک کند با نماز امام در آید و بعضی علما فرموده اند که
بیند اگر سنت در دو رکعت آخر امام بتوان دریافت سنت را بگذارد بعد از آن با امام شود و اگر در رکعت آخر
امام را نتوان دریافت سنت را ترک کند با نماز امام در آید و اگر شخصی حاضر شده در مسجد در زمانی که امام
در فرض نماز پیشین رود آیا سنت را ترک کند و با نماز امام در آید خواه سنت گذارده امام را دریابد
و خواه نتواند ولیکن چهار سنت پیشین را پیش از دو رکعت گذارد زیرا که قضا است و قضا مقدم
می باشد از ادا و فتنه و بعضی گفته اند دو رکعت مقدم داشته شود بر چهار رکعت زیرا که محل دو
شده است پس محل این را باید نگاه داشت اما فتوی بر این داده اند که اول دو رکعت مقدم کند و بعد از آن
چهار رکعت را . اگر سنت بامداد ترک شود و بی فرض قضا نکند پیش از برآمدن آفتاب و بعد
از برآمدن آفتاب لیکن اگر سنت و فرض نماز بامداد هر دو ترک شده باشد قضا کند تا نیم روز
بعد از نیم روز فرض را قضا کند و سنت را قضا نکند در محیط آورده است اگر شخصی خواهد که قضا
کند سنت بامداد را پیش از برآمدن آفتاب حیله آنست که مشروع کند در سنت پیش از آن فاسد گرداند
و فرض را سنت کند با امام و هر گاه که فارغ شود امام از فرض قضا کند سنت بامداد را پیش
از برآمدن و این مکروه نیست از جهت آنکه قضا کنند سنت سبب شروع فرض گشته است و فاسد گردانیده

چنانچه در حدیث آمده [illegible] فرض زیرا که قیام در و فرض است و در فرض است بطریق لا عمل الا [illegible]

الاعتقاد [illegible] [illegible] یکی فرض دوم سنت سوم آنکه [illegible] ۱۰۱

و [illegible] است [illegible] آمده است سجده کردن از رای آنکه پیغامبر فرمود صلعم کسی که [illegible] را در شب

جمعه [illegible] [illegible] [illegible] گناهان [illegible] بنده با جمع آید اگر شهید مرده باشد

[illegible] [illegible] یعنی گناه [illegible] مرا و را جوی کرده شود بهشت

[illegible] سجده [illegible] سجده [illegible] زیرا که مشروع نیست نزد بعضی علما [illegible]

و بعضی [illegible] کرده اند و مکروه نفرموده اند زیرا که روایت آمده است [illegible] فرمود برای فاطمه

رضی الله عنها [illegible] سجده کنند بعد ادای کردن [illegible] سجده [illegible] و بگوید در سجده

[illegible] سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح بعد از آن سر بر دارد و بخواند آیة الکرسی

[illegible] [illegible] سجده [illegible] [illegible] مرتبه سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح

[illegible] از محل سجده [illegible] شود [illegible] شود و بدهد خدا تعالی [illegible]

[illegible] [illegible] صد شهیدان و صد [illegible] [illegible] برای [illegible] از

[illegible] دعای او قبول کند خدا تعالی و در روز قیامت شفاعت کند امت را

[illegible] في كتاب الشعبي في الاخبار عن علي كرم الله وجهه انه قال جبرائيل

[illegible] [illegible] القرآن فقال جبرائيل عليه السلام ان الله تعالى بعث لامتك هدية

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] والارض ثلث مرات من

[illegible] [illegible] علي كرم الله وجهه [illegible] کرده است

[illegible] [illegible] [illegible] جبرائیل علیه السلام

[illegible] [illegible] [illegible] گفت

[illegible] [illegible] [illegible] بخواند [illegible] فاتحه [illegible] [illegible]

اعلی الله تعالی گفتن سنت الحمد متوجها الی جهة الکعبة الکریم و بعضی چنین گفته اند اللهم
انی اریدسنت الحمد رکعتین فیه بما لی و تقبلها منی متوجها الی جهة الکعبة الکریم تحقیق بدانند
بر فنا بر نیت کنند و معنی التحیات اینست التحیات لله یعنی بقا نیک و تمام عبادتها قولی و ثنا ها مر
خدا تعالی راست و الصلوات و عبادتها فعلی خدا تعالی راست و الطیبات و تمام عبادتها مالی و همه
سخنها خوش پاکیزه و ثنا نیش سزاوار خدا راست السلام علیکم ایها النبی و سلام و درود از حضرت
و سلامتی از خشم و عقوبت ما بر تو ای صدر و مهتر خلق از جهة اینست ما و ای پیغمبر بلند قدر و رحمت
رحمة الله برکاته و رحمت و برکت خدا هم بر تو بادا و بر اهل بیت تو بادا دایما مر راست السلام علینا سلام بر ما باد
علی عباد الله الصالحین بندگان خدا تعالی که نیکوکاران و نیکو مردان اند اشهد ان لا اله الا الله یعنی
میدهیم که نیست هیچ معبودی بوجود بغیر از پرستش خدای تعالی که او هر کار را عالم است اشهد ان محمد
عبده و رسوله و گواهی میدهیم که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بنده او است
تمامی خلق فرستاده او است از جهة رسانیدن احکام شرع سوال اگر کسی پرسد که التحیات فرض
واجب است یا سنت بگو چهار واجب است اگر کسی پرسد التحیات تا امامات واجب است باشد التحیات لله
والصلوات والطیبات گفتن سنت است السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته گفتن واجب است السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین گفتن واجب است اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمد عبده و رسوله گفتن
مستحب است نقل مختار العابدین دعا قنوت در وتر واجب است در دعای قنوت هشت واو است
و بعضی گفته اند دوازده واو است و بعضی گفته اند چهارده واو است در فتاوی حجت آورده است که در دعای
قنوت چهارده واو است و ترجمه دعا قنوت اینست ای ما خدایا ما پرستندگان
در سختی که ما یاری میطلبیم از تو بر طاعت عبادت و نیز یاری میطلبیم بر ترک معصیت پس در راه می داریم
و آمرزش میخواهیم و میطلبیم تو بشنوی از گناهان و ایمان می آریم به تو و ما و سپاریم ترا امید که تو
میدهد توفیق عبادت تو و پرستش و بنده توییم عبد تو و توکل میکنیم و میگذاریم جمیع کارهای خود را

او را لازم شده است همچنانکه شخصی در نماز تطوع مشروع کرد بعد آن فاسد گردانید و بعد از آن قضا میکند و برا
در این وقت مکروه است و بعضی از مشایخ فرموده اند در این حیله یک نوع خطا است از جهت آنکه حق تعالی در کلام مجید
فرموده است لا تبطلوا اعمالکم پس بهتر است که شروع کند در سنت و تکبیر گوید برای سنت بعد از آن تکبیر گوید
بار دیگر از برای فرض نیت بگرداند [illegible] تکبیر دوم در نماز می آید با این تکبیر از سنت میگردد و شروع کننده
از فرض و امام هر گاه که التحیات را تا عبده و رسوله خواند سلام دهد و خبر دار سنت در این صورت نمیگردد و فا
گردانیده عمل باطل میگردد کذا ذکر العمل الکافی شرح الخلاصه الکیدانی و احسن طریق
حیله است که نیت کند ولا تکبیر گوید بعده نیت فرض کند و تکبیر به زبان گوید برای فرض و تعلم کند و
فرض را بقراءة امام چون امام سلام دهد وی سلام ندهد و قیام کند و سنت را بعد نیت مجدد و بل
همان نیت اولی کافی است کذا فی شرح مختصر الوقایه مولانا علی برجندی اگر شخصی امام را در نماز یابد
در تشهد باید سنت را ترک دهد و متابعت امام کند کذا فی القنیه اگر شخصی نیت عربی داند زبرا
بخواند نیت بفارسی کند جایز باشد یا نه اختلاف کرده اند اصح است که روا است و اولی سنت
که بعربی کند زیرا که قرآن بلغت عربی نازل شده و نیت سنت بامداد چنین گوید که نیت کردم که بگذارم
دو رکعت سنت نماز بامداد که سنت است این وقت عبادة لله تعالی اتباعا لسنة رسول الله متوجها
الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و در فرض نماز بامداد چنین گوید که نیت کردم که بگذارم دو
رکعت فرض نماز بامداد را که فرض است این وقت عبادة لله تعالی خالصا متوجها الی جهة الکعبة الله
اکبر و اگر [illegible] باشند در فرض نماز جمعه چنین گوید که نیت کردم ساقط کردن فرض ظهر [illegible] را باد
کردن و بگذاردن این دو رکعت نماز جمعه عبادة لله تعالی اقتدا کردم باین امام متوجها الی جهة الکعبة
الله اکبر و در نماز فریضه پیشین که برای احتیاط میگذارد چنین گوید که نیت کردم تا که بگذارم
چهار رکعت فریضه پیشین که وقتش را دریافته ام و هنوز نگذارده ام عبادة خالصا
لله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الله اکبر و نیت سنت نماز پیشین [illegible] که سنت است آن

دشمن یا از جهت ترس گرگ و شیر پلنگ و امثال آن روی خود را بطرف قبله نمیتواند کرد بهر طرفی که قادر باشد نماز بگذارد
روا باشد — اگر شخصی نجاستی غلیظ در جامه خود دید و یقین نمیداند که با آن جامه کدام نماز گذارده است با آن جامه
هیچ نمازی باز نگرداند بانی جوابست — اگر شخصی در موضعی افتاد و نمیداند که قبله کدام طرف است و کسی که آنجا حاضر باشد
از وی بپرسد و نماز بگذارد و اگر نپرسید باجتهاد دل خود نماز بگذارد نماز وی روا نیست اگرچه سوی قبله گذارده باشد و اگر کسی
حاضر نیست که از وی پرسیده شود تحری و اجتهاد را کار بست کند و نماز بگذارد و نماز وی روا است — نماز فرض بر مرکب
سوار چون شتر و غیر آن بعذر روا است فاما نفل مطلقا روا است خواه بعذر خواه بیعذر و این در صورتیست که از شهر
بیرون باشد — اگر مقتدی امام را در رکوع یافت و تکبیر گفت ایستاده و امام سر برداشت از رکوع در نماز امام در آمده تا
وقت آن رکوع رکعت محسوب نبود زیرا که رکوع را ضم قیام داد نبود اگر امام را در رکوع نیافته باشد و تکبیر گفت در نماز
امام در آمد اما آن رکعت فایقه باشد و در ذخیره آورده است اگر معلوم میشود که پشت مصلی در رکوع آن رکعت را یافته باشد
خواه قادر باشد بر تسبیح گفتن خواه نباشد فا، در قنیه آورده است که مسبوق را دانی که مشارکت کند در هم رکوع با
مقدار یک تسبیح آن رکعت را در یافته باشد در نوازل آورده است که فقیه محمد بن مقاتل رازی اگر شخصی زیاده کند
رکوع را یا سجود را الفقیه آنکه مصلی با و ملحق شود در صورت نماز فاسد میشود و از ابو نصر روایت کرده شد اگر زیاده
کند رکوع را فاسد نمیشود نماز وی — پیش از آنکه امام سلام دهد مسبوق [illegible] مکروه است مگر آنکه بترسد از آنکه امام از نماز
بیرون آید او فاموش باشد زیرا که [illegible] بر نماز نگذاشت و در روایت است که چیزی دیگر بخواند که در امام
جایز است سواء بخواند زیرا که آخر نماز محل صلوة خواندن است میانه نماز در خلاصه آورده است اگر مقتدی
موافقت کرد در قعده مقداری که التحیات را در بخواند خواندن پیش از آنکه امام از نماز بیرون آید برخاست
و در وقت نماز مقتدی روا باشد زیرا که موافقت مقتدی با امام مقدار التحیات خواندن فرض است و
در خلاصه آورده است که مسبوق در قعده اخیر با امام موافقت کند تا التحیات که امام از نماز بیرون آید مگر وقت
[illegible] باشد خوف آن بود که وقت بیرون [illegible] در خیر دو نقصان [illegible] شود و نماز بگذارد نیست که امام از نماز بیرون
در عقد القضاة مکروه است اگر شخصی از نماز فرض فرض را ترک کند اعاده آن نماز فرض است و اگر کسی

وثنا میگوییم بر تو و یاد میکنیم ترا و یاد کردن نیکی و شکر میگوییم
بر تو چون اعتقاد داریم
ونمی پوشیم و ناسازی میکنیم و پنهان نمی سازیم نعمت
وظاهر سازیم نیکو بنهاد انعامهای ترا کرده
ترک میکنیم و دور میکردانیم هر کسی را که معصیت فرمان برداری میکند
ترا و بیرون کنیم
خداوندا بندگی میکنیم و می پرستیم ترا و نه غیر ترا و ترا مخصوص میکردانیم نماز و از برای
ترا
تو نماز میکذارم نه از برای غیر تو و سجده میکنیم ترا نه غیر تو و سوی جزای تو شتاب میکنیم و براه
فرمان تو بسرعت میرویم و ترا مخصوص میکردانم در حد بندگی تو می شتابیم و طمع میکنیم و امید
داریم رحمتهای ترا اگرچه ما بدکاریم و بد اقوالیم و بد افعالیم و اقوال بد ما در جنب رحمت تو چنانست که قطره باشد
از محیط دریا و می ترسیم از عذاب تو و عقوبت تو زیرا که با افعال و اقوال ناپسندیده خود از قسام
ونتر مسازیم بدرستی که عذاب تو با کافران رسیده است و در مغرب آورده است که لفظ الشکر
در دعاء قنوت منقول نیست در کتاب السعادت و در معرفة عبادة آورده است که حاجت نیست ملفق و آورده ی
که در مصحف کلمه ست اول نومن دوم نثنی سوم نشکر چهارم نخلع پنجم نسجد ششم نحفد هفتم نرجو و در بعضی نسخ نخشی
دعاء قنوت ابن طریق آورده اللهم انا نستعینک و نستهدیک و نستغفرک و نتوب الیک و نتوکل علیک و نثنی
علیک الخیر کله و نشکرک و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی و نسجد والیک نسعی و نحفد و
نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق وقد روی بکسر الحاء و فتحها و الکسر اصح و القنوت [illegible] تو
[illegible] اذا شرع الامام فی الدعاء و قال ابو یوسف رح مسئله اگر شخصی خود و چیزی [illegible] فروع
نماز و در نماز شروع کرد طهارت [illegible] در یافته دخود برد مع البراق فاسد میشود نماز و کذا فی الطحاوی
اگر شخصی جامه بند دارد و آب [illegible] و طلاق جز آن نباشد که جامه را بشوید با آن جامه نماز گذاردن است و اگر بعد
گذاردن نماز بر [illegible] نجاست پیدا شد اعاده نماز نکند مسئله اگر چهارم حصه جامه پلید است یا نصف جامه پلید است
بهمان جامه نماز گذارد و برهنه نماز گذاردن روا نیست اگر چهارم حصه پاک است و باقی پلید در این صورت مختار است
که با جامه نماز گذارد یا برهنه [illegible] نزد امام محمد رح بهتر است که بهمان جامه نماز گذارد مسئله اگر شخصی از حد [illegible]

نیز اگر دیگر امور شرعی مشغول است که سجده سهو لازم نشود کذا فی الظهیریة اذا تفکر فی الاخریین الفاتحة والسورة
لا سهو علیه من المختار فتاوی سراجی   خواب کردن در مسجد و خوردن و آشامیدن بغیر اعتکاف جائز است
مکروه است برای مصلی جای خاص کند برای خود جای نماز فی المسجد کذا فی الملتقط مسئله اقتدا که با امام در محراب گاه
که فرجه مقدار میان امام و مقتدی حاصل تجویز نموده اند مقدار دو صف و اگر زیاده از دو صف فرجه باشد روا است
اقتدا مقتدی و اگر کمتر باشد جائز است زیرا که کمتر از صفین جای نماز است از جهت ضرورت اقتدا و اگر این مقدار
نیت صحیح نیست   اگر میان مقتدی و امام راه عام باشد یا حوض عظیم صحیح نیست اقتدا وی برای آنکه فاصله شدن
میان امام مقتدی نهری که نیست از محل نماز از جهت آنکه راه عام برای مرور است و حوض برای آب است
از برای نماز پس صحیح باشد همچنان اگر مقتدی خارج باشد و امام در مسجد کذا فی التتمة   اگر در نماز
چند روایات یافته شود بعضی بصحت وی و بعضی بعدم صحت حکم بعدم صحت نماز کند احتیاطاً مگر در باب قرائت
زیرا که مردم در قرائت خواندن تفاوت فاحش دارند کذا فی الظهیریة [illegible] چنین فرموده اند
قامت آدمی را اهل شرع بهفت قدم تقدیر نهاده اند و هر قدمی پانزده انگشت صاحب قد است پس طریق که هر کسی را که خواهد
رود خطی کشیده شود از سر انگشت پای تا هفت قدم می باشد بقدم آنکس و چون سایه قامت آدمی خارج شد بعد از زوال چندان
شود نزد ابویوسف و امام محمد و شافعی رح وقت نماز پیشین بیرون آید و نزد ابوحنیفه رح دو چندان قامت آدمی شود
خارج سایه اصلی وقت نماز پیشین بیرون آید و سایه اصلی تعلق بآن برج دارد در شش کم می آید و در شش برج زیاده
[illegible] که سایه خواهد که ببیند پشت جانب آفتاب کند و پشتها را برابر کند و قدمی استاده حساب کند در ماه سرطان
قدم است روز پانزده ساعت و نیم شب نه ساعت   در ماه اسد دو نیم قدم است روز چهارده ساعت شب ده ساعت
سنبله سه نیم قدم است روز سیزده ساعت شب یازده ساعت در ماه میزان چهار نیم قدم است روز دوازده
ساعت شب دوازده ساعت در ماه عقرب شش نیم قدم است روز یازده ساعت و شب سیزده ساعت در ماه
قوس یعنی نوه هشت نیم قدم است روز ده ساعت شب چهارده ساعت در ماه جدی یعنی [illegible] ده نیم قدم است
روز نه ساعت شب پانزده ساعت و در ماه دلو یعنی [illegible] نیم قدم است روز ده ساعت شب چهارده ساعت و در ماه

واجبی را ترک کند بقصد اعاده کردن او واجب دارد شخصی در قعده اول نشست بسهو اگر بنشستن نزدیک باشد
بایں طریق که زانو ها و الیتین شده باشد از زمین لیکن التحیات خواند سجده سهو واجب نمیشود اگر به برخاستن نزدیکتر بود
بایں طریق که زانو ها پری از زمین ها و الیه شده باشد برخیزد و سجده آرد در آخر نماز بسهو گویند سهو واجب آید زیرا که
تاخیر کرده است فرض را در رسالت الصفایی آورده است اگر مصلی در قعده اولی اللهم صل علی محمد گفت اگر مصلی در قعده
اولی بعد از التحیات اللهم صل علی محمد را سبیل خواند نماز تمام درست باشد و فاسد نشود زیرا که معنی متغیر نشود زیرا که
سل سبیل از روی لغت بیرون کشیدن شتابیدن است تغیر معنی در میان نماز مفسد است. اگر شخصی عبادت خویش مثل
نماز و روزه و حج و صدقه و غیره برای دیگر بخشد روا بود اما اگر نفروشد روا باشد. اگر طوطی آیت سجده خواند
بر سامع سجده تلاوت لازم نیاید در قول عامه علما زیرا که تکلم او از قراءة کلام نیست و دلیل آنست اگر مردی زن
خویش خلوت کرد طوطی همراه خود داشت این خلوت صحیح نبود لان اخباره لیس باخبار کذا فی شرح طحاوی
که در مسجد بوریا مصلی افگندن کراهیت است لقوله علیه السلام الصلوة علی الارض ما یلیه الارض ما به الارض افضل
و هم از اینجا است که مشایخ ماوراء النهر بوریا مسجد مصلی افگندن کراهیت داشته اند و جمعی گفته اند که این طریق معتمد علمای
است لیکن نباید کرد کذا فی ترغیب الصلوة — روا نیست نماز گذاردن فریضه در خانقاه و در معبد یهود و نصاری
زیرا که این مواضع معبد از برای بت است نه از برای نماز گفتن. اگر شخصی گوید که غیبت حلال است کافر گردد کذا فی
سیجالی — نماز گذاردن بر خشت پخته مکروه است و مختار این قول از نزد بعضی علما کذا فی الذخیره
اگر شخصی در زمین غصب مسجد ساخته است گذارد باید نیست نماز گذاردن در آن مسجد کذا فی مختار الفتاوی و در بعضی کتب
آورده است که روا نیست نماز گذاردن در آن زمین که چون اختلاف روایت است اولی آنست که در آن موضع
نماز نگذارد کشیدن پای جانب قبله در حالت نوم و غیره مکروه است همچنین کشیدن پای بجانب مصحف
و ما سوی کتب فقه مکروه است. اگر شخصی نماز ظهر را نیت قضا کند لیکن آن که وقت رفته است بعده
معلوم شد که وقت باقیست روا است از فرض الوقت همچنین اگر نیت ادا کند قضا است با وجود که میداند که وقت
باقی نیست روا است از وقت کذا فی مختار الفتاوی. اگر زن در آخر یکی از نمازهای ظهر و عصر فاتحه خواند و ضم سورت

شاخ شنبو گلستن گرفت و چند قطره دیگر و خون بچکید از آن قطره استحاضه شد و آن بشکست شاخ درخت
و دعا کرد و گفت خدایا کسی ما را شکسته در خون آلوده کرد او را هم گریبان و خون آلوده گردان پس حوا رض را حیض ابتلی
مبتلا بخون آلوده گردانید سؤال گلستن این شاخ از کجا بشکند جواب گلستان در ماتم نهاده شد جهت
است که چون زن از حیض پاک شود نماز بر وی قضا نیست و روزه قضا است جواب چون حوا رض را در این
جهان حیض آمد از آدم علیه السلام سؤال کرد که نماز را چه حکم فرمود من نمیدانم پس حق سبحانه تعالی وحی فرستاد
که نماز را ترک کرده و چون پاک شد باز پرسید که چه کنم در قضای آن باز آدم علیه السلام گفت نمیدانم حق سبحانه
تعالی وحی فرستاد که قضا نکند بعده باز در وقت روزه داشتن حوا رض را حیض آمد روزه را ترک داد
و چون پاک شد از آدم علیه السلام سؤال کرد آدم علیه السلام فرمود قضا کن پس حق سبحانه تعالی امر فرمود روزه داشتن برای آن
خود حکم فرمود پس از آن بحیث حق تعالی روزه داشتن قضا حکم فرمود و جواب دیگر گفته اند که نماز بسیار است
و روزه اندک اگر نماز را قضا حکم فرمود حرج میشد و خدا تعالی حرج نفرموده است حیث قال الله
علیکم فی الدین من حرج سؤال در بهشت خواب خواهد بود یا نه جواب در بهشت خواب نخواهد بود بچهار جهت اول
آنکه خواب راحت از عنا شده بهشت محل عنا نیست دوم آنکه خواب از جنس مرض و درد می‌شد و خواب
محل مرض است و درد می‌بود و بهشت جای مرض و درد نیست سوم آنکه در بهشت نعمتهای بسیار آورده شد مر اهل بهشت
را تا بیدار اگر خواب می‌بودی برایشان نعمت بهشت بی تعداد از ایشان فوت خواهد شد چهارم آنکه خواب
برادر موت است و اهل بهشت نخواهد مرد پس بجهت خواب نیست سؤال چه حکمت است در اخراج آدم علیه السلام از بهشت
جواب از جهت کفار بهشت جای پاک است و آدم علیه السلام نیز پاک است در صلب آدم مسلمانان و کافران بودند و آدم علیه السلام
و اولاد او مسلمانان در بهشت خواهند بود که پاک اند و کافران و شیاطین در دوزخ خواهند بود زیرا که خبیث اند
جواب دیگر چند وجه گفته اند اول آنکه از وی لغزش بوقوع آمده بود دوم آنکه مستوجب عتاب است و بهشت محل عفو
است سوم محتاج تولید است و بهشت جای تولید نیست چهارم آنکه حق تعالی در صلب وی نسل مقرر کرده بود و بهشت
جای تناسل نیست پنجم آنکه موت وی را بوده و بهشت جای موت نیست سؤال در بهشت ورود ... همیشه

حوت یعنی چیست شش قدم است روز یازده ساعت و سیزده ساعت و در ماه حمل یعنی ... که چهارم قدم است روز
دوازده ساعت شب دوازده ساعت و در ماه ثور یعنی حیث سه قدم است روز سیزده ساعت و شب یازده ساعت
و در ماه جوزا دو قدم است روز چهارده ساعت و شب ده ساعت است اذا دخل وقت الظهر بعد زوال الشمس
یفرض طول کل واحد اثنی عشر شبر ... ذراعا واحدا فیدخل وقت الظهر وهو الاصح وعلیه الفتوی کذا فی الکافی
بعضی سلف گویند که در سرطان ... سنبله دهم حصه و در جدی دلو و حوت چهارم حصه ... است و در حمل
ثور جوزا و میزان عقرب قوس هفتم حصه ... است کذا فی شرح الکبیر
اندک مدت حیض سه شبانه روز است و اکثر مدت ده روز است و اگر سه شبانه روز اندک بیند آنچه ... است و اگر از
ده روز بیشتر بگذرد ... ایام استحاضه گویند از مدت حیض در این صورت نماز بگذارد و روزه ندارد و مرد با وی وطی کند
و در حالت حیض وطی کردن و قرآن خواندن و نماز گزاردن و طواف خانه کعبه منع است اگر پرسند که حیض زنان
از کجا پیدا شده است گویند چون حوا رضی الله عنها هوس خوردن گندم در بهشت پیدا شد بخواست دست دراز کرد
در گرفتن گندم و دست بر آن شاخ گندم نرسید بر سر انگشتان پای ایستاده زور کرد تا آن گندم را از آن شاخ بشکند چون
گندم را از آن شاخ شکست رگی از رگهای اندام نهانی مطهره او پاره شده و خون روان شد ... روایت است
که چون گندم از شاخ جدا کرد از شاخ خون روان شد آن شاخ مناجات کرد گفت خدایا هر که مرا بشکند او را بخون ملوث
گردان حوا خون حیض دید ... ملوث بخون شده بود بدانکه اقل مدت حیض سه شبانه روز است و اکثر
ده شبانه روز است ... اقل کرده اند و اکثر ده شبانه روز ... منحصر بر روزها که گفته شد مقابله
فعل حوا رضی که خوردن گندم را اعضا شکسته بود ... سوم ... بر اعضا و خدا
تعالی ... حیض نهاد ... ده روز ... که حوا رضی شاخ شکسته بود ده قطره ... از آن شاخ
خون چکیده ... هر قطره ... یک روز بدل کرد ... کدام زنی است که از حیض ... است
حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها است و ... و اقل نفاس ... نفاس ...
حدی نیست و اکثر چهل شبانه روز است ... چون حوا رضی ... کرد و قبول شد آن

را دید چه خبر مخلوق را او گفته اند که جمال یوسف علیه السلام چنان بود که چون تره خوردی در امعای او دیده بودی
از صفای تن او [illegible] که از مردان هیچکس بجمال یوسف علیه السلام نبوده و از زنان بعد از حوا هیچکس
بجمال ساره نبوده و چون آدم علیه السلام حوا رضی را بر نور آراسته دید تماشا کرد گفت الهی حوا را
مزین کردی و مرا چه مزین خواهی کرد در این دو وجه گفته اند یکی آنکه حکم الهی شد که ترا ریش داده
دوم آنکه همان ساعت حق تعالی ریش را پیدا کرد اما اصح آنست که آدم علیه السلام در دنیا ریش مخلوق شده
بود بعد از آن بهشت بردند اگر سائلی سوال کند که پیغامبر علیه السلام فرموده که اهل الجنة جرد مرد
موی بود دلیل آنست تا اندرون بهشت چه طور است گفته اند که ساکنان بهشت ابدی بی ریش اند و سکو
آیت را لایق نبود که حق تعالی بعلم خود دانسته بود که ایشان بی ریش خواهند شد و از بهشت بیرون خواهند بود
جواب دیگر آنکه جز پیغامبران همه اهل بهشت جرد مرد خواهند بود پس پیغامبران در بهشت ریش دار باشند مگر چهار
پیغامبران در بهشت ریش دار باشند آدم و نوح و ابراهیم و محمد مصطفی علیه السلام و بقولی سه کس را ریش باشد آدم و ابراهیم و
محمد علیه السلام را بقولی دو کس را ریش باشد آدم و محمد علیهما السلام از برای آنکه آدم علیه السلام پدر جمیع آدمیان است و محمد علیه السلام
بزرگ جمیع خلق است. چون آدم و حوا رضی را از بهشت بیرون کردند و مفارقت میان ایشان شد آدم
سر اندیب افتاد و حوا جده و سیصد سال [illegible] آدم علیه السلام گریست و اندام مبارک ایشان سیاه شده
بود مثل انگشت بعد از آن حق تعالی توبه آدم علیه السلام قبول کرد و امر فرمود که سه روز روزه بدارد که اندام مبارک
تو بحال خود گردد و این روزه را از فرض ایام بیض خوانند و آن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است و این روزه
بر آدم علیه السلام فرض بود بعضی رافضیان میگویند که ریش بعد از شستن آدم ساخت و دلیل ایشان آنست که ریش آدم
علیه السلام در وقت اخراج از بهشت بیرون آمده است و در روزه سیوم تمام اندام مبارک ایشان از سیاهی سپیدی مبدل
شد الا ریش پس ریش را سپید شدن اولی بود از آنکه سیاه ماند. اهل سنت و جماعت آنست که ریش مبارک ایشان
در بهشت بود چنانچه مذکور شد. چون آدم علیه السلام حوا رضی را دید خواست که دست بوی اندازد حکم رب
الارباب رسید که بغیر نکاح کردن حوا بر تو حرام است و حق تعالی خطبه آدم علیه السلام خود خواند و فرشتگان گواه شدند

سوال بهشتیان چه خواهند دانست که چگونه شب از روز فرق توان کرد ؛ آنکه گشاده میشود دری از درهای بهشت
و آواز خواهد داد منادی و از فاخته بهشتیان خواهند گفت که این وقت صباح بود در دنیا وقت سردی و
دیگر گشاده میشود دری از درهای بهشت و می آید آواز فاخته چون شنوند گویند بهشتیان این وقت شب بود
در دنیا وقتی که تاریکی میشد و بعضی چنین فرموده اند چون کافور بارد معلوم کنند بهشتیان که این وقت روز
بود در دنیا و چون عنبر بارد معلوم کنند بهشتیان که این وقت شب بود در دنیا و عنبر نوع خوشبوی است
که از دریا برآرند و بعضی گفته اند که از کف دریا پیدا میشود و بعضی گفته اند که از سرگین ماهی در دریا پیدا
میشود و نزدیک بعضی در قعر دریا میروید ؛ روز و شب از چه آفریده شده ؛ شب از چه بهشت آفریده
شده زیرا که حق تعالی بهشت را منور آفریده بود از آن روی تاریکی بود لیکن فرشتگان ملهم شده که انوار پر
آرند شب از آن شد و علامت بهشت شب است که همه کس در وی در راحت باشند و روز از دوزخ آفریده
شده زیرا که دوزخ را حق تعالی تاریک آفریده بود از آنکه در روشنی بهشت [illegible] از دوزخ بیرون کشیدند
از آن نور خدای تعالی روز آفریده علامت دوزخ ؛ روز است که آدمی عقوبات و خصومات و سختی
و قصاص و غیره مبتلا است کذا فی [illegible] و هم در خلاصة الارواح آورده است که روز از بهشت آفریده شده است
شب از دوزخ آفریده شده است ؛ چون آدم علیه السلام را در بهشت بردند در بیداری خواب بوده که حوا
را از پهلوی چپ آن حق تعالی پیدا کرد چون آدم علیه السلام او را دید پرسید که تو کیستی حوا گفت امرأة حق
تعالی حوا رضی از نور بزرگ گردانید و صورت اصل داشت که خوب میگویند که حق تعالی خوبی را ده حصه آفرید
نه حصه خوبی حق تعالی حوا رضی را داده بود و یک حصه بی بی ساره را داده است و از آن یک حصه ده حصه
کرد نه حصه خوبی بی بی ساره داد و یک حصه خوبی مهتر یوسف علیه السلام داد باز آن یک حصه نیز ده حصه شد نه حصه خوبی
مهتر یوسف را داد و یک حصه خوبی تمام خلق دنیا را شد پس معلوم گشت که حوا رضی چه طور صورت داشته باشد
که علم ده جزء بوده نه جزء مهتر ابراهیم خلیل الله را و یکی همه خلق را داده است و صبر ده جزء بوده است نه جزء مهتر موسی کلیم الله را بود
و یکی همه خلق را و صبر ده جزء بوده است نه جزء مهتر ایوب صابر را بوده و یکی همه خلق را و ادب ده جزء بوده نه جزء محمد مصطفی

حوا این اشیاء متفرقه دفن میکرد تا آدم رسید که هر یکی نعمت ذخیره باشد برای فرزندان من بعد من
پس این معاون بکام دنیا ارایست مسئله مردی زنی بیاید بنکاح خود آورد نیت این دارد که مهر ویرا
ندهم بیاید روز قیامت زانی کذا فی ترجمه مستصفی مسئله عورت بر چند خصلت اختیار است در
خبرست بر سه خصلت عورت اختیار است تنکح المرأة علی ثلث خصال احدها علی خلق الحوا
والثانی علی خلق النحو والثالث علی خلق الارض یعنی همچو حوا بسیار همچو میش منفعت دهند و همچو
زمین تحمل کنند و عورات چند خصلت که اختیار نیست بر ده خصلت اختیار نیست
اختیار نیست لا تنکح من النساء علی عشر خصال اولها علی خلق الکلب یعنی همچو سگ بانگ والثانی
علی خلق العنزه یعنی بوزنه ناخن زنند والثالث علی خلق الفاره یعنی همچو موش موذی والرابع
علی خلق العقرب یعنی همچو کژدم نیش زنند والخامس علی خلق الحیة همچو مار زهرناک والسادس علی
خلق الثعلب یعنی همچو روباه مکاره والسابع علی خلق البعیر همچو شتر دراز گردن والثامن علی خلق الفیل
یعنی همچو فیل فربه والتاسع علی خلق الرمکه یعنی همچو مادیان بار بردار یعنی زنی سنت نهند والانانه
زنی که بسیار بنالد و سر خود بسته بنشیند و زنی که چشم در راست نظر بیند از چیزی که بیند شور کرا
گوید که فلان چیز را برای من بخر و بسیار عنت خدمت دهد والحنانه یعنی غیر مقدور چیز خواهد والامرا
یعنی لب بچیده والانیره یعنی کینه ناک ولا تنکح الانیره یعنی بسیار گوی والاستفاقه یعنی بسیار شوی
از ارنده والاد الفوذ یعنی بسیار فرزندان از شوی بنشیند والادات یعنی امیر زنند هکذا فی تجنیس
الناصری مسئله چون آدم علیه السلام بدنیا آمد گریه کرد از اشک وی فلفل و قرنفل و غیره پیدا شد و انچه از اشک
حوا رضی الله عنها پیدا شد و در زمین افتاد خیارین عفران معصفر و مستی که رنگ سرخ گیرد از وی پیدا شد و انچه در دریا
افتاد جواهر مروارید پیدا شد یعنی این اشیا از نبات پیدا شد مروارید را جرام شد کذا فی زنده ... و در ...
آورده است که کتابی بر ابی بشر آدم علیه السلام فرود آمده بود ابجد بود که حروف هجا عبارت از وست آدم علیه السلام شریعت خود را
بهمین حروف بکتابت یاد دادی و شریعت این فرزند این کتابت ابجد بعد از نوح در گشتی شد و از نسیم ما ... بسم الله

پس خطبهٔ نکاح و گواهان هم از انجاست و خطبه که حق تعالی خواند حمد ثنائی والکبریاء ازاری والعظمة ردائی
والخلق کلهم عبیدی وامائی اشهدوا یا ملائکتی انی قد زوجت قد آدم بدیع فطرتی و حوا امتی علی صداق
ان لا اله الا انا وان محمد عبدی و رسولی یا آدم و حوا اسکنا فی جنتی و کلا من ثمرتی ولا تقربا هذه
الشجرة فی السلام علیکما و رحمتی کذا فی الکافی و بعضی گفته اند که خطبهٔ نکاح ایشان منبر جبرئیل
بر خوانده و گواهان ملایکه بودند که در نکاح شاهدان انسان باید بودند فرشتگان
چنانچه اگر شخصی زنی در نکاح کرد و گواهان فرشتگان گرفت نکاح درست نباید دید که اگر فرشتگان
درست نیست گواه گیرد در این صورت کافر گردد اما نکاح روا نیست اگر مطلق فرشتگان را گواه گیرد
کافر گردد لا یعلم الغیب الا الله و فرزندی حسب و ورث را امید اند که الجنه ... سکند
از نکاح آدم حوا است که بحر فرشتگان کسی دیگر نبود ند بنا بر ضرورت و چون ضرورت روا باشد چنانچه
نکاح خواهران با برادران هم نبود بنا بر ضرورت و چون ضرورت مرتفع شد پس نکاح خواهران با برادران روا نیست
نباشد و بعد نکاح شدن آدم حوا که با حوا نزدیکی کند لوی فرمان رسید که کابین او را بده از آن نزدیکی کن آدم
عم مناجات کرد گفت یا الرحیم رحیم و حکیم چه دهم فرمان شد که بنده که حوا امتی یعنی حوا داد بنت آدم عم گفت
مر حوا و جمع موجودات ملک توست پس ازین معلوم شد که هر کنیزکان را ای صاحب است نه برای کنیزکان بعده جبرئیل
آمد که ده کرت درود بر پیغامبر آخر الزمان محمد عم بفرست پس علی مرزنان ده درم ابیجا است اگر سائل سوال کند
که مهر داه خود به مولی واجب است که طلب کند پس درین صورت چگونه حق تعالی از آدم عم طلب فرمود
زن معلوم کرده در فتاوی ابراهیم شاهی در باب مهر گفته است که اصل و جوب مهر از نجاست که چون آدم عم قدر مهر
ابوی زمین مراد حوا رفت و حق تعالی قبول کرد تو باید را بعد بکرت مرت معلوم شود است که آدم عم مجامعت بکند
و حوا نیمی آمد از وطی کردن او را و آدم عم حیران ماند پس جبرئیل نازل شد همان ساعت و آورد ده رطل
از آن طلیه و ده رطل از آن بنفشه و ده رطل از نرمس و ده رطل از آن ریحان و ده رطل از آن نسرین با آدم عم
داد گفت جبرئیل عم که این بیا بحوا رض ده تا از آن مانع نباید از بعض حود و چون داد قرار گرفت مانع نباید

مر این بود تا خود را در دهن آدم عم جا دهم اکنون چون سینه او مقام من شد مقصود من حاصل شد چنانچه
خدای تعالی فرموده است در قرآن خناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس شیاطین رکب بنیت
مگر آنکه ابلیس لعین فوت شود در آن وقت همه شیاطین خواهند مرد و وسوس عبارت است از افکندن سخن در دل بصورت
دوستی و نیکخواهی بقصد دشمنایی و بدخواهی ابلیس مشتق از ابلاس است و معنی ابلاس امیدی از رحمت
بودن است و معنی الخنوس پنهان شدن و باز پس شدن است که چون ابلیس ممسوخ شد
خدای تعالی او را تسموه داد گویند که گاهی وی را اغاضیب میشود آن شود و مار بر آن جیب ماند شعان
مخلوق کرده گویند که کنیت این ملعون مره است و نام بسریانی عزازیل و بعربی حلوث و چون بنزبانی آرد
حاضر شد و اسم و صورت او تغیر یافت او را ابلیس لعین خواندند کذا فی هدایة الاحبابیة مناقب النبی عم والصحا
والشیاطین اجسامهم ناریة شانها القاء النفوس الی الفساد کذا فی شرح المقاصد وقال علیه السلام ان الشیطان یجری
من بنی آدم عم مجری الدم شیطان را قدرت است که بهر صورت که خواهد شود الا صورت النبی عم واللعنة کذا فی منهاج
العابدین و فی المدارک عن مالک ابن دینار ان شیطان الانس اشد علی من الشیطان الجن و در لقایة الشعبی آورده است
که شیطان مومن لاغر است و شیطان کافر فربه پس چون یکدیگر ملاقات کنند شیطان کافر مومن شیطان را گوید چنین تو لاغر
که لاغر میشوی شیطان مومن گوید از چهت آنکه طعام مرا بهر نصیبی نمیت زیرا که او بسم الله الرحمن الرحیم میگوید پس شیطان کافر
میگوید مرا در همه چیزی از وی نصیبیست زیرا که نام خداوند تعالی در هیچ وقت بر زبان نمیراند و در طعام شراب و در جماع
شریکم والشیاطین کلهم کافر فان قلت هل یکون الشیطان فی الجنة ام لا قلت لا یکون فی الجنة انه لا یکون مسلما
وما معنی قوله عم ان الشیطان قد اسلم اراد انه اسلم من الوسوسة لان الشیطان لم یقدر نبی فخصوصا علی سید
المرسلین کذا فی التمهید ابو سعید ما من آدمی الا نقلیه بیتان فی احدهما الملک وفی الآخر الشیطان اذا ذکر الله خنس
وان لم یذکر اسم الله وضع الشیطان منقاره فی قلبه فوسوس کذا فی حرز حصین فی المسبط ذریت الشیطان انواع منها لا
قیس وهو یوسوس فی الصلوة والاعور وهو یوسوس فی الزنا وشر وهو یوسوس من النوح فی المصائب ومسوط وهو لو
فی القلب ادم فی الاراجیف دا لیا وهو یوسوس فی اکل الحرام وشرب و ما شبه ذالک فی المعالم الشر بار وی فی الحدیث

الرحمن الرحیم الحمد [illegible] نفس فرشته تحت ضطع یس دالشیطن رفقیران این عبد لا زم خواب
چنانچه در [illegible] الا جنه معنی الجنه هست الجد ای فت وصد ادم فی المعصیه
[illegible] سعی ای [illegible] عنه بالتوبه والاستغفار کلمن ای تعلم بکلمات
[illegible] الرحمت [illegible] ای خاق [illegible] التفوض علیه القبول فرشتنی ای اخرید نست و
[illegible] صطع ای سجع عن وسواس الشیطان بعزت لا اله الا الله محمد ر
سول [illegible] محمد [illegible] علیهم که چون ادم حوا بهم رسیدند و توالد و تناسل شد روزی ادم علیه السلام بکار
رفت ابلیس بچه خود [illegible] خناس نام پیش حوا ارض آورد و گفت مهمی پیش آمده است این بچه مرا نگاه دار
تا باز آیم حوا [illegible] قبول کرد ابلیس رفت ادم علیه السلام باز آمد پرسید که این کیست حوا گفت این فرزند ابلیس است
سپرده است ادم [illegible] و این بچه را بکشت پاره پاره کرد هر پاره بر شاخ درختی بیاویخت
برفت ابلیس باز آمد و گفت فرزند مرا [illegible] حوا [illegible] احوال باز گفت که ادم علیه السلام او را پاره پاره
کرد [illegible] بر شاخ درخت [illegible] ابلیس [illegible] او را [illegible] بهم پیوست و زنده شد پیش او آمد و دیگر بار
مر حوا را گفت که قبول [illegible] تا قبول کرد ابلیس
بازگشت و ادم علیه السلام باز آمد و [illegible] گفت این کیست حوا احوال باز گفت ادم علیه السلام حوا را برنجانید و گفت
نمیدانم ما چه سر است [illegible] [illegible] و او را [illegible] ابلیس [illegible] فریفته میشوی او را
بکشت و بسوخت و خاکستر او [illegible] داد [illegible] باد داد و برفت و ابلیس باز آمد و فرزند خود را طلب
کرد حوا احوال باز گفت ابلیس فرزند خود را [illegible] و اعضا را بهم پیوست و زنده شد پیش ابلیس باز آمد و دیگر
با حوا گفت [illegible] گفت [illegible] حوا [illegible] ابلیس [illegible] تا قبول کرد ابلیس
برفت ادم علیه السلام باز آمد [illegible] گفت [illegible] بود [illegible] و قول [illegible]
خناس را بکشت و [illegible] کرد [illegible] خناس الصفت [illegible] آورد [illegible]
ابلیس باز آمد فرزند خود را طلبید حوا گفت [illegible] قلیه کردم نیمی خوردم نیمی ادم علیه السلام خورد ابلیس گفت مقصود

خود امامت نکند همیشه مقتدی باشد تا اقتدا مفترض متنفل باید و حضرت امام مهدی امام خواهد بود

[illegible] حضرت عیسی ع وغیره بدانکه امام محمد مهدی از اولاد حسینی باشد نام و نام پدر او موافق نام حضرت

رسالت پناه و پدر او باشد یعنی محمد بن عبد الله تولد او در مدینه منوره باشد و ظهور او در مکه باشد و هجرت او سوی بیت المقدس

باشد و همین جا مرگ خود بمیرد در کتف او علامتی باشد چنانچه در کتف حضرت رسالت پناه بود و روی حضرت مهدی

همچو ستاره درخشنده باشد و پیشانی او کشاده باشد و بینی دراز و باریک میانه بینی بلند نماید کمان ابرو باشد یا دراز

ابرو و دو چشمهای او فراخ باشد و درمیان دو ابرو ها او فرق باشد یعنی پیوسته متصل نباشند و رنگ او رنگ عربیان

باشد یعنی گندم گون جسم او همچو جسم بنی اسرائیل یعنی در عرض طول و بر رخساره راست او خال سیاه باشد و هم

چنین بر کف دست راست او نیز خال باشد و لکنت در زبان او باشد که در وقت گستگی سخن دست راست بر

زانو چپ زند آنگاه سخن تواند گفت و درمیان دو زانو کشادگی دوری باشد و دندانهای او تنک باشد و چشم

های او سرمه آگین باشد و وقت ظهور چهل سال باشد و درمیان کرامتی که او مخصوص بدان باشد یکی این است چون

علامتی بر صدق دعوی او طلب نماید بر پرنده اشاره کند او بیاید بر دست او بنشیند و چون شاخی خشک

بر زمین نشاند فی الحال سبز رنگ و برگدار شود و قلعه حصاری که فتح کند همین تکبیر گوید دیوارهای آن خود

خود بیفتد و بر سر او ابری باشد که در آن فرشته ندا کند که امام مهدی است او را بیعت کنید

و آواز آن فرشته مشرق تا مغرب شنیده شود چنانکه مرده در خواب بوده باشد بیدار شود بر سر لشکر او حضرت جبرائیل

علیه السلام و باوی سه هزار فرشته باشند و بر عقب او حضرت میکائیل علیه السلام باشد و سه هزار فرشته همراه او

باشند و در زمان او گوسفندان با گرگ بچرند و کودکان با مار کژدم بازی کنند و زمین خزینهای خود مثل ستون زر و نقره

بیرون اندازد و در زمین برکت بسیار شود که یک دانه هفتصد دانه بر دهد و بارور باشد و دلهای مردان غنی تا آنکه هیچ

فقیری را نیابند که صدقه قبول کند

یکی آنکه مردی سیدی

هاشمی یک ماه میان حجر اسود و مقام ابراهیم کشته شود و پیش از ظهور او مردی باشد که نام سفیانی باشد از اولاد

ابو سفیان حارث و برای طلب مهدی لشکری عظیم تعین کند چون بدان محل رسد که نام آن محل بیدا است درمیان مکه و مدینه

قال علیه السلام ان الجن لهم ثلاثة اصناف صنف اجنحة یطیرون فی الهوا وصنف حیات وکلاب وصنف
یحلون ویظعنون ویقال الجان ابو الجن وابلیس ابو الشیاطین وفی الجن مسلمون وکافرون ویحیون ویموتون واما — واجن
الشیاطین فلیس منهم مسلم وفی الشیاطین یحیون ولا یموتون واما ابلیس ... ذهب ان الجن منهم یولدهم
ویاکلون ویشربون بمنزلة الآدمیین ومن الجن منهم بمنزلة الریح لا یتوالدون ولا یاکلون ولا یشربون وقیل
کان ... الجن حیال الناس هم عن اعین الناس کذا فی رسالة البرزخ
بعضی
[illegible] آنها اند که خوردن و آشامیدن و مجامعت کردن ندارند بعضی این خورها دارند و به صورت مختلفه اند
و بعضی به صورت سگان و بعضی به صورت ماران بعضی موها استاده سوی بالا و بعضی به صورت نونه و جه
اند بعضی در هوا پرند و بعضی صورت آدمیان اند و بعضی به صورت عقاب و بعضی در صورت [illegible] و بعضی
به صورت شاه است و بعضی به صورت موی سیاه و معذالک به هر صورتی که خواهند رسد الی الصور یافته اند که
بدان شکل می شوند چنانچه ابو علی سینا در حد جن گفته است و من شانها تتشکل باشکال مختلفة
کذا فی اخبار الملکوت وفی شرح المقاصد الجن اجسام لطیفة هوائیة تتشکل باشکال مختلفة ویظهر
منها افعال عجیبة منهم المؤمن والکافر ومنهم المطیع والعاصی آدمی از خاک آفریده و دیگر حیوانات را
از آب والله خلق کل دابة من ماء و عیسی علیه السلام از نفخ فنفخنا فیها من روحنا و جان را از آتش کذا فی اللطایف
عیانی و همراه زنان دو شیطان موکل اند و همراه کودکان [illegible] شیطان می باشند کذا فی لطایف الاحباب
و حضرت آدم علیه السلام سخن میگفت به هفت صد لغت افضل از آن لغات عربیست و در روایتی از آدم علیه السلام هزار فرزند
پیدا شده و هر فرزندی زبانی دیگر تکلم میکرد آن تکلم در اولاد این فرزندان شد و بعضی گویند آدم علیه السلام چهل فرزند
شده است [illegible] تا آنکه بسیار شدند و آدم بان هزار فرزند نبیره [illegible] شد و پیغامبر محمد رسول الله صلعم زبانها
میدانست اما تکلم بعربی بود که [illegible] لغات عربیست زیرا که قرآن بزبان عربی نازل شده زیرا که پیغامبر مبعوث است
بر جمیع خلایق پس الحاجت [illegible] بزبان ایشان
وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم
[illegible] بزبان عربی
[illegible] گفته اند یعنی علیه السلام از اوقات خمسه

او از
بهفت سال باشد مشهور عالم بعدل خویش کند و گنجها که در زمین تعبیه مدفونست و زیر آبهاست
در زمین بیرون آید و مال را برابر قسمت کند بر غنی و فقیر و محتاج الکیمیا باشد قیمت بدهد و لشکری را بهند فرستد و
گنجهای هند را در بیت المقدس صرف کند و ملوک هند را در گردن ایشان طوق باشد و پیش او بیارند و سایر شهرها
و قلعهها در زمان او فتح شود خصوصا این شهر که قسطنطنیه دوم از دیار روم است علیه السلام حسن را برای فتح قسطنطنیه کنار
دریا برسد بپیرهن خود در زیر جبه فرو کند تا دعوی کند برای ما را آب اندود و لوای حمال او برود تا کنار دیگر
برسد و می بیند مهدی علیه الرحمة که دریا تمام خشک شده و لشکر خود را او را آنسد همه لشکر در زمین خشک بگذرد چنانچه
بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام از دریا گذشتند بعد از آن مقابل قسطنطنیه شود و تکبیر گویند دیوارهای قلعه خود بخود
خود بیفتند و این شهر را فتح کند لشکری را بجانب رومیه که در آن شهر صد هزار بازار است و در هر بازاری صد
هزار دکان است او را نیز بگیرد بعد از آن فتح شود شش صد هزار کس را بکشد در آن شهر رومیه بعد از آن می آید
و بیرون می برد بسوی بیت المقدس و تابوت که در وی سکینه است چنانچه از قرآن مجید وارد است ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت
فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هارون یعنی در میان ایشان باشد و در آن مائده
بنی اسرائیل است از من و سلوی که فرود می آید از آسمان سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل است و در آن تابوت لوح
و توریت و صلبه سبد آدم و عصا موسی و [illegible] سلیمان صلوات الله علیهم این تابوت بیک روایت سی گز درازی
بیست و دو گز پهنا بود و بیک روایت چهل و دو گز درازی بود و از چوب شمشاد بود که از روی [illegible] در آنده
کرده در روی عصای موسی علیه السلام و عمامه هارون علیه السلام و انگشتری سلیمان علیه السلام و یک قفیز از آن که باقی مانده
بود از تر انگبین تتمه در خواجه ایشان باشد و قیل فیه سکینة او استفتح الحرب مع العدو فقدموه کما
التفرقة لکم قال علی رضی السکینة فی التابوت و هو [illegible] کهوت الفرد و [illegible] کالسمع
وله صوت هیبت من صوت الاشد از آن تعالی چشم دشمنان خیره شود [illegible] صوت [illegible] دشمنان
برسیدی و دلها ترسیدی و [illegible] شدندی و قال مجاهد سکینه بادی بود که [illegible]
دشمنان همه را پراکنده کردی کذا فی تفسیر الزاهدی [illegible]

تا لشکر او در زمین فرو روند و دو کس سالم باشند یکی خبر برای سفیانی برد و دیگر خبر خوش برای مهدی در مکه آورد
بعد از آن مردم با او بیعت کنند بعد از آن مهدی برای جنگ سفیانی بیرون آید آخر کار سفیانی را ذبح کنند دیگر آنکه
کنار مدینه و خراسان باشد بجانب شهری که نام او غوطه باشد و این تمامی در زمین فرو رود و دیگر در ماه رمضان در شب
اول خسوف ماه شود در پانزدهم کسوف آفتاب شود برخلاف قاعده منجمان … دو بار خسوف قمر باشد در یکماه
دیگر آنکه فتنه در مدینه واقع شود که سنگها و خشت که در مدینه اند غرق خون گردند و خلق از مدینه بیرون روند بمقدار
دو فرسنگ بعد از آن مهدی بیرون آید دیگر پادشاه شام و پادشاه مصر با هم جنگ کنند که اهل شام چیره شوند و سپاهیان اهل
مصر را اسیر کرده اند و دیگر از جانب مشرق مردی پیدا شود و همراه او بیرقها سیاه باشند لشکر بسیار برای
اعانت مهدی و دیگر از علامت مهدی آنکه اهل بربر طرف شام بروند و دیگر آنکه تاریکی در عالم پیدا شود که باید
این تاریکی دو دقیقه است و دیگر پیش از مهدی مردمان بر فرزندی امیرالمومنین علی رضی الله عنه جمع شوند و بیعت کنند
و حال آنکه آن فرزند لایق بیعت نباشد پس شود ناپدید بعد از آن مهدی ظهور کنند دیگر آنکه
اول خروج مهدی تا آخر کار او که واقع شود بیان کنم یکی آنست که از مکه مشرفه خروج کند از ماه محرم روز عاشورا
بعد از عشا و در تاریخ بعد دویست سال که این هزار سال تمام شود دلیل … در اثر روایت … ده از
اشراف قوم بعد از اهل بیعت او را بیعت کنند در میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام و با امام مهدی بیرق
حضرت رسالت پناهی او کسی بر پا نکرده تا زمان مهدی او را بر پا کند … آن در بیرق علم نوشته
بیعت البیعة لله یعنی بیعت کردن آن بزرگوار برای خدای تعالی است و شمشیر مهدی مخفی باشد که نام او …
صالح … پس بوقت نماز عشا گذارده باشد بر
منبر سوار شود و خطبه خواند و خلق را دعوت بسوی طاعت خدای تعالی و رسول خدا تعالی کند … مهدی
بیشتر از اهل کوفه … اهل بیت … باشند و مالک تمام … مانند ذوالقرنین و حضرت سلیمان علیه السلام
مالک شوند و تمام عرب و عجم مسلمانان او را اطاعت کنند بی جنگ علامت شناختن او چون با دشمن جنگ شود
امت بگویند … لفظ … معلوم شود که این لشکر با مهدی موعود است و مدت سلطنت

جبهه هر شخصی مؤمن نقطه سفید پیدا شود و بر کافر نقطه سیاه پید شود مؤمن را گویند یا مؤمن من اهل الجنة و کافر
گویند یا کافر من اهل النار بعد از آن آفتاب از مغرب طلوع کند و بعد از آن در توبه بسته شود و قرآن [illegible] احبار اهل
جنت را بر آن کشند و بعد از آن قیامت قائم شود والعلم عند الله کذا ذکر فی رسالة الامام علی المتقی ساکن المکة و از علامات
قیامت آنست که علما فاسق گردند و صوفیان جاهل باشند [illegible]
[illegible] فیصور [illegible] از علما منقولست که اگر ماهی کیف در گوشت نبود بنویسند کشتی [illegible]
اگر رقیه مکان بسته تبرا است دود و اگر بر کاغذ و بر سفال که آب نا رسیده باشد نوشته بسوزد در میان آتش اندازند آتش کشته شود
و اگر بر کاغذ نوشته میان مال نهند آن مال در حفظ امان حق تعالی باشد و اگر بر کاغذ نوشته و بر آن [illegible] بندند از رفتن
راه مانده نشود و اگر عورت را ولادت دشوار میشود بر سفال که آب نا رسیده باشد نویسند و بگویند تا بر زمین نهند و بر
دو دست فرو نکند و نشکند حمل نهد و بعضی گفته اند که بر کاغذ نوشته از جامه بجهد و بر ران چپ عورت بندد خلاص شود
و نیز آمده است که بر قدحی نوشته و آب آن بشویند و بخورد از بیماری خلاص شود [illegible] ایشان [illegible] که ایشان فرزندان
پادشاهی بودند در آن روزگار دقیانوس نام جباری بود دعوی خدایی میکرد پادشاه این پسران را بروی فرستاده بود تا
او را خدمت کنند که تا از شر وی ایمن شود روزی آن جبار بنشسته بود و خلق بخدمت ایستاده بودند که از قصر او
دو کرت جنگ کیان بیفتادند او بترسید و بیفتاد همه گشتند ایشان با خود اندیشیدند و گفتند که پروردگار ما خالق
آسمانهاست پس ایمان در دل ایشان پیدا [illegible] از شهر بیرون آمدند و میرفتند تا بشبانی رسیدند و این قصه بر شبان بیان
کردند شبان بخدای تعالی ایمان آورد و گفت اینجا غاری است در آن پناه جوییم تا خداوند تعالی کار ما بسازد و در
غار رفتند و سگ شبان نیز در رفت و دعا کردند یا رب کار ما بساز و سگ هر دو دست خود را گسترانید اهل
ایشان را طلب کردند بهر جای و بهر سوی که طلب کردند و دیدند نیافتند ملک را خبر کردند گفت عجب حالیست که
خوبی بیگناه نا پدید شدند فرمود تخته از سیم آوردند نامهای ایشان [illegible] نوشتند و در خزانه نهادند
خداوند تعالی کار ایشان را خفت و خواب بر گوشهای ایشان نهاد و چشمها بیدار گشت تا سالها بیدار نشوند و خواب
بر چشم بودند بر گوشهای ایشان را خوابی که سیصد و نه سال [illegible] ایشان را [illegible] تا حجت باد

ونیز بی نزار شهید بود ابن حنیفه همه از این شهر رو به بیدار کنند پس چون یهودان تاب نیاورند همه اسلام آرند
مگر اندکی [illegible] از آن بطرف شهر طالع که بر کناره دریا سبز کرد بر کرد دریا سبز [illegible] متوجه شود و طول این شهر هزار میل و عرض
او پانصد میل و مر او را شصت [illegible] دروازه اند و از هر دروازه هزار جوان جنگجو بیرون آیند آن شهر را
بتکبیر فتح کنند بعد از آن در بیت المقدس آید و در آنجا قرار گیرد بعد از آن خبر آید که دجال بیرون آمد و متوجه
بیت المقدس شود و مسلمانان را گرد کند و قحطی [illegible] شود که مردان مسلمانان [illegible] الحمد لله و تسبیح [illegible] زنده مانند
بعد از آن حالت عیسی علیه السلام فرود آید در وقت صبح روز جمعه چون مهدی ایشان را [illegible] امامت بکنی
حضرت عیسی علیه السلام گوید این نماز برای تو اقامت کرده شده تو بکن پس آن نماز حضرت عیسی علیه السلام در سال مهدی
بگذارد و باقی نماز ها مهدی در سال عیسی علیه السلام بگذارد در هر گاه که فارغ شود از نماز جمعه عیسی علیه السلام میفرماید که در وا
شهر باز کنید چون در شهر باز کنند بنظر دجال پس عیسی علیه السلام افتد بگدازد و دیدن زمین افتد بگدازد همچنانکه
نمک در آب میگدازد پس عیسی علیه السلام برود او را زخمی کند و او و همه لشکر او را هلاک گرداند و دجال یهودی بچه است که در عهد
رسول علیه السلام زاده بود و بعد از آن عیسی علیه السلام با مهدی چهل سال پادشاهی کنند همچو پادشاهی مهدی بعد از آن یاجوج ماجوج
پیدا شوند و لشکر ایشان چه بسیار [illegible] و از فرزندان حضرت آدم باشند که طول ایشان یک شبر و بزرگ ایشان
[illegible] بلندی بلند [illegible] همه عالم را خراب کنند مگر در جا حضرت مکه و مدینه [illegible] و حضرت عیسی
علیه السلام را کوه طور حاضر کنند [illegible] مسلمانان را از شهر ایشان خلاص کنند بدعای عیسی علیه السلام ایشان را هلاک کنند
چنانکه در حدیث تفصیل آن قصه بیان شده بعد از آن دابة الارض پیدا شود یعنی جنبنده از زمین [illegible] بیرون
آید با مردمان در سخن در آید و طول [illegible] شصت گز باشد و چهار پای [illegible] باشد و چهار دست باشد و او را دو بال بود [illegible] و
سر گاو و چشم او چون چشم خوک باشد و گوش او چون گوش فیل [illegible] شاخ او چون شاخ گوزن و گردن او چون گردن شتر مرغ [illegible] یک
دنب او چون دنب گوسفند [illegible] او چون [illegible] و سر دو [illegible] باشد و میان روز [illegible] آید در
او چون [illegible] باشد بر کسی [illegible] که [illegible] خبر دین اسلام [illegible] اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس
کانوا بآیاتنا لا یوقنون [illegible] در عصا موسی و انگشتری سلیمان علیه السلام بود [illegible] عصا [illegible] انگشتری سلیمان علیه السلام

... بدانکه در غسل سه چیز فرض است اول آب در دهان کردن دوم آب در بینی کردن سوم آب بتمام اندام رسانیدن

چند غسل کردن فرض است و چند غسل سنت است و چند غسل واجب است و چند غسل مستحب است ... چهار غسل فرض

است یکی آنکه چون حشفه غایب شود در قبل یا در دبر غسل بر فاعل هم بر مفعول فرض گردد دوم هرگاه که منی بشهوت جدا شود خواه در خواب

شود خواه در بیداری اگر شخصی خواب بیند و تری بیند در عضو فرج [illegible] اگر تری بیند غسل لازم گردد والا نه [illegible]

و اگر از بیداری ... منی بیند غسل واجب شود اگر خواب بیند و تری نه بیند غسل لازم نباشد ... غسل واجب گردد سوم

چون از حیض پاک گردد چهارم چون از نفاس پاک گردد چهار غسل سنت است یکی روز جمعه دوم غسل روز عرفه سوم ... احرام

و آن دو غسل ... چهارم غسل عیدین و یک غسل واجب است و آن غسل دادن مرده را مگر آنکه مرده شهید باشد

صورت غسل واجب است و یک غسل مستحب است و آن غسل دادن مرد کافر را که اسلام آورده باشد یا کودکی بالغ شده

باشد و در این صورت غسل کردن برای کودک مستحب است ... مقدار صاع شرع تفسیر فرموده

... مقدار یک صاع آب بود در وضوء دو رطل یکی برای شستن و یک رطل دست و مسح سر ... رطل دیگر برای

آن صرف نماید و رطل نیم من شرعی است و یک صاع برای غسل ... بعضی گفته اند که در وضوء صرف شده

و آن رطل نیم سیر ... است و آن یک من شرعی است اگر زیاده بود باکی نیست ... ساند ... گرم ...

غسل میکند و تقاطرات آب از آن غاسل در او ندی ... باکی نیست در غسل میت و زنده چند فرق است

چهار چیز فرق است اول در غسل مرده را مضمضه و استنشاق نمیکنند زنده را غسل آب

در بینی و دهن کردن فرض است دوم آنکه میت را اول پای میشویند و جنب را اول دست می شویند سوم

آنکه میت را پای بعد الوضوء نمیشویند و جنب بعد از غسل چهارم آنکه میت را مسح سر نمیکنند و جنب را مسح

میکنند کذا فی الخلاصه غسل مرده را چه نوع دهند جواب بر جانب مشرق نهند و پای بجانب قبله چنانچه

نماز باشارت میگذارد و بعضی علما اختیار کرده اند چنانچه در قبر می نهند بهیچ جانب ... اما اصح آنست وضع

کنند ... آنچه توانند کذا فی الخزانه در دلیل غسل کردن چنین فرموده اند هر که روز شنبه غسل کند عمر او دراز

شود هر که روز یکشنبه غسل کند ... هر که روز دوشنبه غسل کند عمر او ... هر که روز سه شنبه غسل کند عمر او

برین ایشان بسی و رنج افتادندی و در هر هفته و در هر ماه و در هر سالی فرشته را خوتیلی مبعوث فرستادی تا ایشان را جنب و راست بگردانیدی
تا زمین گوشت ایشان را نخورد سیصد و چند سال ایشان در خواب بودند عیسی علیه السلام آمده بود و خلق را دعوت کرده و قوم خود را
خبر داده که ایشان در غار خفته اند و بعد از سیصد و نه سال بیرون خواهند آمد گروندگان دقیانوس برون آوردند و
تاریخ شمردند منتظر می بودند چون مدت تمام شد ایشان بیدار گشتند یکی از ایشان گفت که ما چند گاه خفته ایم گفتند یک روز
در غار بودند آفتاب را دیدند گفتند یک روز خفته ایم باز علامات دیگر بدیدند موی سر و پایی دراز شده
و ناخن دراز گشته و جامه بر تن پوسیده و در غار دیگرگون گشته گفتند پروردگار ما داناتر است که چندگاه خفته ایم پس
گفتند گرسنه شده ایم طعام باید یکی را از میان خود به شهر فرستادند و با وی احتیاط کردند که طعام حرام نخرد و بدبختی نکند
یملیخا رفت درم بدست خباز داد که از آن طعام بخرد خباز آن را بگرفت که تو این درم از کجا یافته مگر گنج دقیانوس
یافته مرا هم نصیبی از آن بده و اگر نه پیش پادشاه برم آخر الامر خباز یملیخا را پیش پادشاه برد چون ملک درم را بدید
ملک قصه از وی بپرسید و آن قصه ایشان بشنید ملک گفت این است که عیسی علیه السلام خبر داده است گفت یاران تو
کجا اند یملیخا گفت در فلان غار پادشاه با یملیخا در آن غار رفت و گفت ای ملک تو همین جا باش تا من پیش قوم
ایشان را خبر کنم تا نترسند یملیخا در غار رفت و ایشان را خبر داد و اعلام کرد روزگار چندین
گذشته و عیسی علیه السلام آمده بود بسیار خلق بوی ایمان آوردند و او به آسمان رفت همه قصه بشنیدند در حال
همین که یملیخا به غار در رفت هیچ کس ایشان را نیافت آن قوم که در غار رفته بودند در آن جا بمردند
منازعت افتاد ترسایان گفتند که ایشان از ما بودند ما اینجا کلیسایی کنیم مؤمنان گفتند که ما اینجا
مسجدی بنا کنیم که ایشان از ما بوده اند آخر الامر مؤمنان غالب آمدند در آنجا مسجدی برآوردند و
در غار را استوار سد کردانیدند و نامهای و قطمیر ایشان بنوشتند و گفتند ایشان هفت تن بوده اند
اخبر بالله تعالی سبعة و ثامنهم کلبهم امروز در حال ایشان اختلاف است که مرده اند یا خفته اند بر جای که
بخفته میمانند و در آخر الزمان زنده خواهند شد و در وقت خروج عیسی علیه السلام بیرون خواهند آمد و از او
خواهند گشت و چهار حصاری بلند در خواهد بود ایشان را از سنگ گذرد و حصار را جنبانند کسی نتواند

وقت کرد اگر بافتاب زرد آمده بود یا پرنده بار گردانند نماز شب سه روز اگر بافتاب غیر آن آمده بار گردانند نماز یک روز و شب

کفت پس شروع کفت ابو یوسف عام که قول من همچو قول ابو حنیفه بار گردیدم من یکروز در باغی حجره را که در مقعد آب دمیده

بود بس انداخت در آن چاه بس من نیز رجوع کردم بر قول او مسئله اگر جای پاک نیست و پلیدی دارد روا نیست بار پلید آن

اگر چنانچه آن تو یا طرف دیگر جنبد یا نجنبد زیرا که بساط بمنزلة زمین است فیشترط فیه طهارة مکان المصلی

وفی النصاب البساط اذا کان فی طرفه نجاسة فصلی طرف الآخر یجوز وان کان یتحرک بحرکة علیه الفتوی کذا فی

کنز العباد مسئله اگر مردی مطلع شد که بر جامه پلیدی است اگر اثر قدم شرعی تعیین نیست رسیدن پلیدی که کجا رسید

است در مقعد هیچ نماز اعاده نکند و امام معلی گفته است اگر نجاستی تر است نماز یک شبانه روز را اعاده

کند اگر خشک است نماز شبانه روز را اعاده کند بعضی گفته اند اگر پلیدی در جایی است که نظر بر وی می‌افتد

اعادت هیچ نماز نیست کذا فی شرح الطحاوی. اگر شخصی وصیت کرد که فلانی

بر من نماز جنازه کند این وصیت باطل است و نماز جنازه بگذارند و بر دست فتوی کذا فی الخلاصه. نماز جنازه

شرط است اگر بیجان نماز جنازه گذاردند روا نباشد. اگر جنازه بر دابه باشد و یا بر دست مردم باشد و یا

قدرت بر قیام دارد و نماز جنازه نشسته گزارد روا نیست. اگر آن نماز جنازه گذارد و غسل داده میت

بر جنازه جامه بر بدن افکندن و گور را کوهان ساختن سنت است و چادر بر سر افکندن در عقب جنازه پای بر هنه رفتن

ولی را و مصیبت داران این جمله اعمال جاهلیت است کذا فی ترغیب الصلوة. اگر مردی فوت شد و هیچ

نگذاشته از مردم سوال کند مقدار یک جامه اگر امروز جامه پیدا نشد سوال کند بمقدار آن جامه دفن کند کذا

فی مجمع الفتوی. باب السلام والدلیل لو احب علی جنازة المسلمین تکبیر تکفین السنة ثم یصلون علیه الصلوة الجنازة

اگر فقیری فوت شد از برای کفن وی سوال کند انچه بالای آن خرج باشد در فقیری که باقی ماند کجا صرف کند اگر صاحب

آن بداند بر ورد کند و اگر نداند کند بر فقرا صرف کند یا برای میت دیگر صرف کند

تا اگر شخصی چهار تکبیر گفت هیچ چیزی نخواند روا است اگر الحمد لله گفت در تکبیر اول جائز شد و اگر امام از چهار

زیادت کرد و سلام داد مقتدیان متابعت نکنند و روا است و اگر الحمد لله گفت در تکبیر اول جایز شد اگر امام از چهار تکبیر زیاد کرد

چرا که بر مصلی است و بر آن پاک است ... زیرا که وی پاک است پلید شد و اگر بوریا یک طرف وی نجاست رسیده است بر طرف دیگر نماز گزاردن روا است

نقصان شود و هر که روز چهارشنبه غسل کند مال او زیادت شود هر که روز پنجشنبه غسل کند مال او نقصان شود هر که روز جمعه غسل
کند روشنائی چشم او زیادت شود اما صحیح نیست همه روزها غسل کردن خوبست
اگر موشی در چاه افتاد و مرد بیست دلو بکشند تا سی دلو و اگر ماکیان یا کبوتر و یا گربه مرد چهل دلو کشند تا شصت دلو
و در چاه آدمی یا گاو یا شاة و یا آهو مرد تمام آب چاه را بکشند اگر ممکن باشد اخراج وی الا سیصد دلو کشند و بر این فتوی داده اند
و این قول امام محمد است بعضی علما گفته اند دویست دلو فتوی داده اند و بعضی گفته اند که پهلوی چاه مقدار آنجا که آب
در عمق و طول و عرض چون پر شود این چاه پاک گردد اما صدر القضات روایه کرده اند اگر عمق آنجا ده گز بود با فنا [illegible]
پلیدی پلید نشود و این قول اصح است و بعضی گفته اند اگر چاه مقدار از حوض بزرگ باشد [illegible] پلیدی پلید نشود
و آن شهر که بیابان باشد معتبر است اگر خبر پلیدی به چاه افتد معلوم است وقت افتادن آن [illegible] اگر اماسیده و پاره نشده
یک شبانروز را نماز اعاده کنند و اگر اماسیده و پاره شده است سه شبانروز را نماز اعاده کنند و این قول امام اعظم ابو حنیفه
رضی [illegible] است و قول صاحبین [illegible] آنوقت حکم پلیدی کنند و فتوی بر قول [illegible] است کذا فی الهدایة و وجد
فی بئر فارة میتة لا یدری متی وقعت لا یعید شیئا هو المختار و فی المحیط فی الفصل الثالث فی الغسل و اذا توضأ
رجل فی بئر و صلی ثم وجد فیها فارة او دجاجة میتة فان علم وقت وقوعها یعید الوضوء و الصلوة بغیر وضوء الجواز اما
اذا لم یعلم وقت وقوعها [illegible] لا یجب علیه اعادة شیء من الصلوة ما لم یتیقن انه توضأ منها و هو فیها [illegible]
و عند [illegible] منتفخة یعید صلوة ثلثة ایام و لیالیها و ان وجدها غیر منتفخة یعید صلوة یوم و لیلة قال ابو یوسف کان قولی
کقول ابی حنیفة حتی رأیته یوما فی بستان جلالة فی منقارها فارة میتة فطرحها فی البئر فرجعت عن قوله
اگر افتاده در چاه موشی و معلوم نیست که کی افتاده نماز کرده اند چیزی از نماز ایشان [illegible] در محیط
در فصل ثالث در باب غسل وقتی که وضو کرده مردی در چاه روزها پس یافت در آنجا مرده پس اگر دانست
وقت وقوع او را باید اعاده وضو و نماز را از آن وقت [illegible] معلوم شد وقت افتادن [illegible] بغیر وضو نماز کرده
بغیر وضو و آب شد اما اگر نمیداند وقت افتادن موش [illegible] نیست که واجب باید بر او اعاده کند چیزی از نماز [illegible]
[illegible] امام اعظم رحمه الله [illegible]

[illegible]

نماز جنازه بگذارند و بعضی گفته اند مستحب است در نماز مغرب جنازه و چون جنازه روز عید بنماز گذاردن ظاهر شد اول عید

گذارد و بعده نماز جنازه علا بعد نماز جنازه خطبه عید بخوانند کذا فی القنیه اگر مردی را دفن کردند بی نماز نماز گذارد

نماز جنازه بر قبر وی گذارند تا روز صحیح است که تقدیر لازم نیست بلکه بگذارند تا ماده که در غالب رای متلاشی نشده باشد کذا فی السراجیه

اگر مردی پیش از دفن دعا و فاتحه برای میت خوانده است چنانچه از آثار و روایات معلوم میشود و این روایات [illegible]

تاخیر نماز جنازه مکروه است کذا فی کنز العباد اگر امام جمعه غایب باشد پس اولی است که نماز جنازه در مقبره

گذارند و در راه نیز مکروه است کذا فی کنز العباد کفن مرده از مردان بطریق سنت سه است یکی ازار که از سر تا

قدم باشد و دوم پیراهن وار گردن تا قدم مرده طرف دوم گفته فی ترتیب و سیم سوم لفافه و آن بمقدار ازار باشد

اگر میت عمامه و با شرف باشد دستار نیز باو بند و این صفت کرشرعی نیست اما در زمانه هر لیس مسلمانان مستحسن است و عمل

مدین کذا فی الفوائد کفن زنان بطریق سنت پنج است درع و ازار و خمار و لفافه و خرقه تربط ثدیها یعنی قمیص

و ازار و روی بند و چادر سینه بند که ما بین پستان تا بشکم باشد و بطریق کفایت ازار لفافه و خمار اول پیراهن پوشانیده شود

و موی را بر سینه میت نهند و گیسوی بافته بالای پیراهن پس منها پوشند زیر لفافه کذا فی الکنز شرح طحاوی خرقه

و تربط ثدیها فهو حق اللفافه ترجمه وی است که در شرح طحاوی آورده است که سینه بند با الکفن پوشانند لفایت

از حال از ازار لفافه است و لف پس بساز ترمن مینه یعنی سپید شود میت را در کفن و از جانب چپ بعده از جانب راست

و از زیاده کفن بند نهند که قرا حواجب باشد کذا فی نصاب الاحتساب چون مرده را در خاک نهند بر که مشت خاک برگیرد

و بران مشت خاک چیزی از قرآن بخوانند و دران ابگذارند بعده بر ذره که دران خاک بود خدای تعالی نیکی در دیوان وی ثبت کرده اند

بعده را اسانی باشد کذا فی ترغیب الصلوة اگر مسلمانی فوت شد دست راست وی بجانب راست گذارند و دست چپ

بجانب چپ گذارند و بالا سینه ننهند بخلاف کافران که ایشان بالا سینه می نهند کذا فی التحریمه اگر میت را از قبر

کشیده و اگر کفن بیابان موجود است باز کفن دهند و دفن کنند اگر کفن نیست [illegible] اگر مرده تازه است دوم بار کفن دهند کذا فی السراجیه

چون میت را دفن کردند بعده میخواهند که از آنجا بیرون آرند خوب نیست بغیر ضرورت آن است که زمین مغصوب باشد یا گرفته است

از زمین یا شفیع بشفعه گرفته مستحب است که انسان باید را جای که دفن کرده اند و اگر از انجا بکشند و جای [illegible] بنهند [illegible]

وازرة

سلام بلاد مقتدیان متابعت نکنند و روایتی است که متابعت بکنند و سلام دهند کذا فی الزرب [illegible] ولا تزر
وزر اخری ای لا تحمل حاملة حمل اخری الوارث اذا قضی دین المیت یرجع فی الترکة مختار الفتاوی اقرار
الانسان علی نفسه صحیح وعلی غیره باطل فتاوی حمادیه فی کتاب الاقرار اگر کسی زمین خود را گورستان ساخت من از
خود و اقارب خود معین بکند مرده اقارب و عشائر خود را آنجا دفن کنند بعده مردگان مسلمانان مباح شود و اگر بار
دا انتظام باشند پس معلوم شد گورستان [illegible] طرق [illegible] صلوة مسعود فی الباب فی صلوة الجنازة [illegible] در
نماز جنازه مقتدیان نیز دعا خوانند کما فی القنیة مسئله سنت است که چهار کس جنازه را بردارند در حدیث آمده است
هر که جنازه بردارد حق تعالی او را بیامرزد البته کذا فی الجلالی مسئله اگر کسی در شهری مرده نماز جنازه بر وی گذارده بودند
بعده در شهری خود آورند نماز جنازه باز نگذارند بابی [illegible] اگر اذن قاضی گذارده شد باز نگذارند و گرنه ولی مرده
مختار است خواه باز گذارد خواه نگذارد کذا فی کفایة ابو مسلم مسئله نماز جنازه گذاردن چه فایده فرموده اند [illegible] ائمه اگر
میت [illegible] تعالی امرزیده است [illegible] تمام نماز گذارنده کان را حق تعالی امرزد اگر میت [illegible] شده
است ولی از نماز گذارنده کان امرزیده [illegible] جهت مصلحت نماز جنازه این فایده
است پس بر مسلمانان لازم است که هر جا جنازه بشنوند تقصیر نکنند در گذاردن نماز جنازه مسئله اگر شخصی بر مقبره گذر
کرد اگر سوار باشد بسواری [illegible] اگر پیاده باشد توقف کند و بنشیند و بگوید [illegible] فرموده است من کسر علی
الساق [illegible] کذا فی غرائب الفقها
جنازه را وقت بردن [illegible] کذا فی کنز العباد [illegible] سنت سر همراه وی نماز پیشتر
جنازه نگذارد [illegible] جنازه گذارند [illegible] نصف [illegible] کرده اند [illegible] نماز
جنازه کنند و اگر تنها [illegible] نماز جنازه بکنند اگر امام [illegible] نماز جنازه نگذارند کذا فی الذخیرة
مردی نقل کرده و مقدار [illegible] کفن [illegible] کفن داشته باشند
باید که [illegible] کسانی مقدور کفن باشند [illegible] گور شد مسئله اگر وقت نماز مغرب و جنازه حاضر شود اول
نماز مغرب ادا کنند بعده نماز جنازه گذارد که سنت مغرب [illegible] بعضی علما آمده اول سنت ادا کنند

مستحبات

خورند و سایر ایام برهنه مسنون نخواهد شد کذا فی صحیح المسلم . مسئله در لب شرح هدایه آورده است که نعل چوبی دادن
از رمال عظیم دهند نشد و اکمال ندارد و کفش چوبی پوشند زیرا که ابابکر صدیق رضی الله عنه دست که اهل فخر را فاخر
میکند از جهت کفش چوبی . مسئله در حدیث آمده کسی که بپرورد کبوتر را از برای بازی هفتاد گام ... حق تعالی
برای او مفتاح مقبول کذا فی الجلالی . مسئله در مغزقات نوشیدن و طعم خوردن مکروه است و بعضی فتوی بر کراهت
تحریمه داده اند زیرا که جای غیرت است . مسئله و چراغها و شمعها افروختن در شب برات بدعت است همچنین چراغها بسیار
در شب برات در کوچها و بازارها افروختن بدعت است و همچنین چراغ افروختن بر سر قبرها بدعت است السراج فی لیلة البراة
بدعت و ضلال و قیل کفر کذا فی الحنفیة اخراج سراج الشمع لیلة البراة فی السکک والاسواق بدعة وکذا فی اشباه
کذا فی القنیة اخراج السراج الکثیرة فی الاسواق والسکک لیلة البراة بدعة وقیل کفر کذا فی الملتقط
کذا فی مطالب المؤمنین . مسئله بدعت بر پنج وجه است یکی بدعت واجب است مثل نحو و صرف خواندن زیرا که کتب مقدمه
اند از برای معرفت کتاب الله تعالی دوم بدعت محرمه است و آن علم فلاسفه خواندن است سوم بدعت مندوبه است همچو مصافحه
کردن بعد از نماز عصر و فجر چهارم بدعت مکروه است مثل تزیین کردن مساجد بالطلاء وغیره پنجم بدعت مباح است همچو فراخ
کردن طعام و جامه کردن و گوناگون طعام برای مهمانان . مسئله در تکبیر بعض اول دست خود را الجانب برند دوم سر الجانب درست نیست
اگر سر الجانب درست آید بدعت بود کذا فی المفید المستفید . مسئله در تیمم سه چیز فرض است یکی نیت کردن
دوم مسح روی سوم مسح هر دو دست . جنب و حایض و محدث هر سه در تیمم برابر اند . تیمم کند بر جنس زمین که پاک
بود و جنس زمین چیزی است که از آتش گداخته نشود و خاکستر نگردد . تیمم کردن بسنگ روا است . چون یک گروه دور از آب
دور باشد و بیمار باشد اگر استعمال خواهد کرد مرض زیادت خواهد شد میان ایشان و آب شیر یا دشمنی است یا دلو موجود نیست
ما بین ایشان و آب از قیمت زیادتی میدهد در این صورت تیمم جایز است . آب اگر گروه اندک است ما اگر جایست ... نماز قضا
میشود تیمم کردن روا نیست نماز را قضا کنند . تیمم برای نماز جنازه و عیدین ابتدا و انتهاء درست است اما برای جمعه درست نیست
زیرا که عام مقام جمعه ظهر است و در نماز جنازه و عیدین که بدل ندارند پس تیمم درست است . مسئله مسح موزه
برای مقیم یک شبانروز است و برای مسافر سه شبانروز است از وقت شکستن وضو نزد علما رحمهم الله و نزد شافعی از وقت پوشیدن موزه

بلد

نیست کذا فی نصاب الاحتساب وفی مختار الفتاوی ناقلا عن المبسوط خواهر زاده ونقل المیت بعد الدفن من بلد الی

بلد لیس بلازم لو ورد الاثار ولا یکون الحامل انما هو المختار و روایت مختار الفتاوی محمول بر آنست که زمین مغصوب شد یا شفیعه

دربن صورت اخراج میت بود حمل اگر کودک مرده و قبل زائیدن او از گردن غسل داده شود نماز جنازه گذارده شود

و نام نهند اگر او مرده او را در خرقه بپیچند بکرامت بنی آدم و غسل نماز نکنند اما مختار است که غسل دهند کذا فی

الکافی والمکان جهت زیارت قبور روز تارا از روز دوشنبه یا پنجشنبه یا جمعه یا شنبه اختیار است و از

شبهات شب جمعه اختیار است و شبها متبرکه خاصه لیلة الرغائب و شب براة و شب قدر از عشر تا عشره عاشورا

و عشره ذی الحج متبرک است اما وقت شریف وقت طلوع آفتاب و در پنجشنبه میانه روز و در جمعه نزدیک بعضی بعد از نماز

و نزدیک بعضی اول وقت اولی تر است زیرا که جمعه را حضور ارواح در اول وقت است که می باشند کذا فی کفایة

ابو مسلم وما وقع فی بعض النسخة حتی منع زیارت القبور یوم الجمعة فی اول نهار فلا اصل له کذا فی فتاوی

حجة الفقها زیارت مستحب بر سه نوع است اول اصل آنکه زایر پیش قبر می رود تا آخرت یاد آید و دل

از دنیا سرد شود و عبرت گیرد دوم جهت احسان به میت می رود تا دعا کنند و فراموشی که ترک مرده و وفات است

لازم نیاید سوم آنکه احسان بر خود میکند یعنی بخاطر می آرد که بیچاره نشسته ایم بردم تا بر اموات دعا و استغفار کنیم

تا فوت کنهای خرابی او اب و دیدت این نوع مستحب و جایز است و رای چهار این نوع ممنوع است و گاه باشد که خوف کفر

در صورت است که زایر سجده کند از میت حاجت خواهد و حصول مراد از میت داند و بنام وی قربانی کند کذا فی

شرح سید عبد الله الاول مستحب است طعام فرستادن بر اهل مصیبت اگر در میان ایشان نوحه کننده نباشد زیرا که پیغمبر علیه السلام

طعام فرستاد بر عیال جعفر در روز مصیبت و اگر در میان ایشان نوحه کننده باشد در این صورت روا نیست طعام فرستادن بالکلیه

[illegible] مرده باشد بر معصیت اعانت است کذا فی زیارت القبور اگر کسی بر خود را بگورستان میکند از جهت خود و اقارب خود

جهت مرده [illegible] بعین همه مردگان مسلمانان مباح شود و اگر مرده دار ظالم باشند پس معلوم شد که گورستان

[illegible] کذا فی [illegible] فی فتاوی الحجة وما ارسال الطعام الی اهل المیت یکره عند بعض المشایخ رحمهم الله و یصح الا

باس [illegible] در اخبار آورده که پیغامبر علیه السلام و مرده [illegible] خود دید که روز قیامت من بکفن

سوار رائیس هر گامی که راحله او نهد هفتاد نیکی هر پیاده را بیس هر گامی که هفتصد نیکی است از نیکیهای مسجد حرام یکی نیکی
بمسجد حرام صد هزار نیکی است و جای دیگر گفت علیه السلام شانی مقبول است که بعد از ان بهتر از ان شود یا حاجی از
الحج که بیش از ان بود گفت علیه السلام حج برود و در امر زیست مگر بهشت قال علیه السلام من مات فی طریق مکة
مقبلا او مدبرا امن هیبة گفت علیه السلام هر که زیارت کند بعد مردن من چنانستی که زیارت کرده باشد در حیات
من و هر که بمیرد در مکه مبارک چنانستی که مرده در آسمان دنیا و هر که آشامد آب زمزم را شفا یابد او از هر درد
و هر که آشامد آب زمزم را شفا یابد او از هر دردی و هر که بوسد سنگ را گواهی دهد روز قیامت بوفا عهد او
هر که طواف کند گرد خانه را هفتاد کان باز دهد او را خدا تعالی ثواب آزادی ده بنده از فرزندان اسماعیل
علیه السلام و هر که سعی کند میان صفا و مروه ثابت دارد قدمها او خدا تعالی بر پل صراط قال علیه السلام من حج و لم یزر قبری
فقد جفانی و زیارت قبری وجبت له شفاعتی یوم القیامة قال علیه السلام من زار قبری دخل الجنة و بعض مشایخ
قول را باین تعریف کرده اند که حاجی را اشتیاق لم یشتد ملک روز بروز زیاد شود قال علیه السلام تراب المدینة شفاء
من الجذام فرائض روزه چند است نکو حسن سه اول در آمدن ماه رمضان اگر یکی گواهی دهد که ماه را دیدم در غبار
یا ابر باشد روزه باید داشتن بگواهی وی اگرچه غلام باشد و اگر ابر نباشد گواهی جماعت کثیر معتبر است اما در عید تا
دو گواه عدل نباشد روزه افطار نکنند دوم نیت روزه که برای هر روزه نیت علاحده کنند و اگر یکماه را یک نیت کنند
در نیت خلاف مر امام مالک راست سوم ترک خوردن و آشامیدن و جماع کردن الفصد روزه سه است از صبح صادق
تا غروب آفتاب روزه ماه رمضان و نذر معین و نفل نیت شب کنند تا نصف نهار شرعی از صبح صادق تا
اهل حساب در نیت بر ایشان اعتبار است تا نصف نهار و روزه از قضا و کفارت و نذر غیر معین نیت شب معتبر است
روزه داشتن بدانکه روزه خواهم داشت مرور الله از فرض یا نفل یا غیره درست نیست کذا فی الخلاصة روزه را چیزها باشد
نمیشود یکی آمدن قی و دوم حمول کردن سوم محتلم شدن مثل شب مسواک تر و خشک کردن در جائی روزه خود
اول وقت خواه آخر و صحبت تا غیر شعبان افطار کرده روزه مکر روز ابر و صحبت تا خیر سحور لقوله
علیه السلام ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار و تاخیر السحور والسواک کذا فی التحفة علامت روزه نفل

مسح موزه علم مسح بردارد و انکه چهارم حصه مسح موزه سه انگشت کشیدن تا ساق است و اگر بدو انگشت کند روا باشد

که مسح کردن وقت مسح اندکی کشاده دارد و میان انگشتان است و در آن خطوط انگشتان و ظاهر شدن خطوط مستحب است که مسح سر قدم

مقدار این موزه و اگر دریده روا نیست مسح بر آن موزه ظاهر شود و یک موزه دریده است مقدار سه انگشت اگر پای موزه

مسح موزه مسح آن بشکنند و صورت آنکه بشکنند بر چیزی که روا نیست مسح کردن در آن صورت که ظاهر شود باید

اگر مسح موزه مدت گذشتن سوم یک موزه کشیدن دوم از موزه هر دو پای کشیدن یکی بر سه چیز باطل

گردد ایمن از خوف که تا ماندن مسح موزه کند در آن صورت است باک و خوف بود گذشته موزه مسح بعد

مسئله درج فرایض حج چند اند مسح نقض وضو است و روایت مدت معین نیست در مسح چیز

چه است اول احرام السنن محلها احرام السنن مشهور است یکی ذوالحلیفه لاهل المدینه دوم ذات عرق

تحفه لاهل العراق سوم لاهل الشام جحفه چهارم قرن لاهل النجد پنجم یلملم لاهل الیمن دوم وقوف بعرفات سوم طواف زیارت

کردن و واجبات حج چند اند یکی چهار اند اول طواف عمره بجای آوردن دوم عرفات سوم سعی صفا و مروه طواف

کردن در سکت احصن چهارم دویدن در عرفات و سر تراشیدن الحج عرفات و حیم فالحاجم الحق الحیم

جرم العباد فالاشارة الی الله تعالی یتجاوز عن الحاج انواع جرایم العباد بحلم قال علیه السلام من خرج من

بیته یرید الحج کتب الله له بکل خطوة یضعها سبعمائة حسنة ترجمه یعنی فرمود صلی الله علیه وسلم کسی که از خانه بیرون

آید برای حج کردن نوشته شود خدای تعالی بهر گامی که نهد و بر دارد هفتصد نیکی و اذا اغتسل للاحرام خرج من ذنوبه

کیوم ولدته امه ترجمه چون غسل کند بیرون آید از گناهان چنانچه از روز زادن از مادر پاک شده اذا اتی

عبدی غفرت له فاذا دخل المسجد الحرام نادی من السماء ولی الله استانف العمل فلولی فاذا اخذ بطواف

کتب الله له بکل طواف عبادة سبعین سنة فاذا استلم الحجر الاسود فکانما دخل الجنة فاذا سعی بین الصفا والمروة

یکتبون الحسنات سبعون الف من الملائکة فاذا وقف بعرفات اعتقه الله تعالی من النار سبیل الدیات بالحسنات رواه

البیهقی قال علیه الصلوة والسلام من حج فی طریق مکة ماشیا او راکبا کتب الله تعالی فی کل سنة سبعین حجة و سبعین عمرة و ابن

عباس گفت رضی الله عنهما سعید بن جبیر را ای سعید حج بکن پیاده بدرستیکه من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم من حج

مر وی را عفو کند و این خلال که ما را افتاده در کار رخصتی قریب بدین که ام بقبول توبه و اجابت دعا اجیب دعوة الداع

اذا دعان ایشان نیک حاجت خواستند و کی ظالم امر شما خواهد شد خدا تعالی بقضاء عموم حاجات ... خبر

فلیستجیبوا لی فی السریع والیوم فی اثبات علی الایمان فان المقصود من النکاح الولد تناکحوا توالدوا

کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر نزلت الآیة فی شأن صرمة بن انس رضی الله عنه

مردی مزدور بود که به روز در نخلستانی کشیده بود مانده شده بود و هم صائم بود طعامی که در خانه بود ... شده بود تا گرم

بخواب رفته بود عیال وی او را بیدار نکرده گفت بیا تا بیاید چون بیدار شد وقت نان خوردن رفته بود نخورد دیگر روز روزه

داشت مسجد مصطفی آمد وی را ضعیف دید متغیر گشت گفت چه بوده ترا این چنین ... قصه فنزلت الآیة حتی

الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر کرد تعمیم مراد مباح کرد اکل و شرب را مباح گردانید چنانچه مباشرت الملاعبة

مباحا فی اللیالی رمضان بسبب عمر رضی الله عنه و ... المراد من الخیط الفجر الکاذب

بدانکه نماز عیدین واجب است و بعضی گفته اند سنت مؤکد است و بعضی گفته اند فرض کفایه است اما صحیح آنست اول

و وقت ادای نماز عید از بر آمدن آفتاب بعد از یک نیزه تا زوال ... سنت است ... عید فطر تعجیل آمده و تاخیر در

خطبه عیدین خطبه کند بر آنکه سنت است نه خلاف جمعه ... نماز عید ... خواه

در جبانه خواه در خانه خلاف شافعی است و دلیل وی آنست که حق تعالی فرموده است ارأیت الذی ینهی عبدا اذا

از این آیه معلوم میشود که منع وقت منع نیست نماز گذاردن منع نماز وقت برآمدن آفتاب ... مکروه است

مکروه است که نماز عید فائت شد ... نماز چاشت ... اگر طائفه ... صحرا که نماز عید گذارند ...

روا باشد یا نی ... بر آنکه بر شرطی که در نماز جمعه است در نماز عید نیز است الا خطبه اما در بعضی روایات

واقع شده که نماز عید گذاردن در تمام روا است که شعار اسلام است مستحب است که روز عید فطر

خوردن و ... پیش از نماز عید ... کردن و جامه ... پوشیدن ... مستحب است ادا کردن

صدقه فطر را پیش از نماز عید چون ادا کرده ... به جانب عیدگاه متوجه شود و بعد از نماز عید ... صدقه فطر

تا آخر سال اما تکبیر در راه بلند بگوید ... صدقه فطر

اگر مردی گواهی داد که ماه — نگاه داشتن نباید ۱ همچنین مزدور را روزه نفل بغیر اذن صاحب و زن بغیر اذن شوهر نگاه داشتن

خواهد اگر روزه قضای رمضان می باید اگر — کذا فی مختار الفتوی — قبول کرده شود گواهی که ماه دیده باید از آن مردی

شرح المختصر کذا فی شاید فرزندان شاید عمر فرمود که از زمان که فردا ... اگر خواهد روزه نگاه بدارد

در روایتی بغیر عذر فی روایة نزد علمای ... افطار کردن مباح است روزه نفل مردی — الوقایة

موده صلعم فرمود زیرا که ... افطار بسبب ضیافت مباح است و قضا لازم ... روایت دیگر افطار آمده

حق ... قضا کند و روزه ... درد ... علمای ... مسلمانان ... کسی افطار کند — خلف بغیر عذر

افطار ... والدین مکروه است و بعد از زوال ... مباح پیش از زوال است ... مراد ... تعالی

شدند ... روزه ... اول زمان اسلام — کذا فی الجمیری — بعد از زوال ... در آن صورت ... کنانند

رمضان ... شب ... جماع ... بعد از ... افطار میکردند ... وقت غروب

عادت ... عمر ... خفتن ... حفص ... گفت ... آورد ... زن ... قصد کرد ... عیال خود ... الرعیة

امر ... عیال گفت ... پیش ... عمر ... منسوخ ... عیال عمر ... زن ... شد

هلکت هلکت ... گفت ... عمر ... بعضی ... عیال ... حکم ... عمر گفت ... منسوخ شد

خشم ... خود را بر زمین ... مشغول شد و ... کرده ... هلاک کردم ... زن ... هلال شد

... علیه السلام ... پیغمبر علیه السلام آمد ... حیران ... شکسته ... آماسیده شد

... علیه السلام ... گفت ... فقص علیه القصص ... گفت یا ... پیش مصطفی آمد ... خواند کرد

... علیه السلام ... رسول ... عمر ... [illegible]

... روزه ... رسول صلعم ... [illegible]

... خود ... [illegible]

... جبرئیل علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

خوانند واگر قبل از نماز عید خطبه خواند روا نیست — نماز عید و نماز جنازه [illegible] در کفایت است و در نماز عید [illegible] سنت

چون پیغامبر علیه السلام از صحبت [illegible] نماز عید بود از غایت شادی [illegible] گفت

دست بر داشت چون یاران سوال کردند رسول علیه السلام متحیر شد فرمان آمد که یا محمد خطا ترا [illegible] کردیم [illegible] بعد

در نماز عید در رکعتی [illegible] تکبیر گویند و دست بر دارند کذا فی انفاس المسلمین [illegible] — اضحیه واجب است بر مسلمان

نزد شافعی واجب نیست و صاحبی [illegible] خلاف [illegible] طریق که نزد ابو حنیفه واجب است و نزد صاحبین سنت مؤکده

است اما شرط وجوب [illegible] آن است که [illegible] نصاب است که چون صدقه فطر واجب گردد اضحیه نیز واجب گردد

اضحیه بر کسان لازم آید که [illegible] توانگر عاقل [illegible] و در آن مقیمان که در شهر باشند و بر مسافر و صاحب [illegible] چون مجنون بود اگر چه

از اهل مکه بود اضحیه لازم نیست — اضحیه واجب است بر اهل شهر و قریه و سواد — مسئله اضحیه [illegible] روا

روز است دهم یازدهم دوازدهم ماه ذی الحجه اما اولی است که اول روز اضحیه [illegible] اما روز [illegible] در [illegible]

است و بعضی گفته اند که ذبح کردن شب مکروه است — ذبح کردن بعد از نماز عید اگر در شهر باشد واجب است و اگر

پیش از نماز ذبح کرد پس او از اضحیه نخواهد بود اگر در روستا یا در سواد شهر است ذبح کردن پس از [illegible]

شات از یک کس روا است و شتر و گاو از هفت کس روا است — سوم حصه تصدق کند خویش است و اگر

تصدق نکند باک نیست اگر هدیه [illegible] گوشت اضحیه بر اغنیا فرستند باک نیست کذا فی مطالب المؤمنین و گوشت

اضحیه برای یهودی همسایه خود [illegible] و نصارا [illegible] کذا فی تفسیر [illegible] — والجار ذی القربی الایة

خوردن گوشت از آن تصدق بر اغنیا حرام است که چهار گوشت [illegible] اضحیه دوم [illegible] متعه سوم [illegible]

[illegible] چهارم هدی التطوع کذا فی شرح الطحاوی — مسئله اگر وقت اضحیه فوت شد [illegible] ذبح نکرد ساقط شد اما

اثم شد بخلاف [illegible] و فطره ساقط نشود — مستحب است که بدست خود ذبح کند اگر [illegible] در

از اضحیه [illegible] پوست اضحیه را تصدق کند یا [illegible] یا دلو یا مشک [illegible] کند — شات گاو

شتر برای اضحیه [illegible] ذبح [illegible] که سوار [illegible] خواهد [illegible] پس

[illegible] چنانچه [illegible] علیه السلام فرموده سمنوا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم [illegible] کرده

و اداست بر عمرو هم اگر مالک نصاب باشد یعنی صاحب دولت درم باشد ورای محل سکونت و جامهای پوشیدنی و کالاها و ادوات [illegible] را

خانه و اسب سواری و سلاح و بندگان خدمت داخل در دو صد درم نکنند نصف صاع از گندم یا صاع از تمر و یا جو از

نفس خود و از فرزندان خود دارند که حق در زندگان قبل از صدقه و لحیه سنت در صدقه فطر دادن چه باید دانست

قبول شدن روزه و نجات یافتن از سکرات موت و عذاب قبر است کذا فی الغرائب نصف صاع دو من تبریزی باشد و هر من چهل استار

و استار چهار و نیم مثقال است پس بحکم شرعی صد و هشتاد مثقال میشود و مثقال چهار دانگ و چهار جو و هر جو شش خردل

خردل است و استار نیم درهم است و ده درم هفت مثقال است پس هر درم نیم مثقال و نیم حبه مثقال است و درهم چهار

قیراط است و قیراط خمس حبه است پس قیراط میشود و رطل نیم من است و هر رطل صد و سی درم است و سر یکصد و سی و سه درم

است پس رطل صد و سی درهم است و هشت رطل یک هزار و چهل درهم است پس نصف صاع میشود و یک سیر شاهی

میشود علیه السلام که حق تعالی قبول نکند روزه آنکس را که صدقه فطر به فقیران ندهد و رسول فرمود علیه

السلام که هر که روزه عید فطر بدهد صدقه او و حق تعالی جمله گناهان او بیامرزد و روزه نماز او را قبول کند و بلایا را

از ایشان گرداند و چون از گور بیرون آید بفرستد حق تعالی سوی او براقی از بهشت که او را باشد بروی زین از یاقوت و لجام

او از زبرجد سوار شود بر وی و شادان سوی بهشت رود رسول فرمود علیه السلام که هر که صدقه فطر از آن بدهد حق تعالی

تعالی او را بشمار هر دانه که یکسال شکر گزاری برای هر دانه حوری موجود سازد هر دانه قصری و رسول علیه السلام فرمود

هر که ترک کند صدقه را و او را مقدور نصاب باشد تمام فقیران روز قیامت دامن گیرند بشمار هر دانه او را علی السنن

گردد و گویند که ایشان را بدند اکنون که [illegible] و را بزنند و بشمار هر دانه او را بسیار عذاب کنند رسول فرمود علیه السلام

هر که صدقه فطر بدهد در بهشت چو بیجا در دو سرای بشمار هر دانه وی جای کند کذا فی صحیح البخاری مسئله نماز عید و تعریف آن

است و کیفیت تشریق تکبیر آواز خیس کنند تا هر کسی که ساکن باشد در شهر از خروج تا بیست نماز گویند و نماز عید بجماعت

بدین نوع گذارند چون تکبیر افتتاح گوید بعد ثنا خواند بعد آن سه تکبیر گوید دست را دو بار انداز که مقدار

تسبیح فرو گذارند دست او سه تکبیر گوید بعد از قرائت خواند در رکوع رود و چون از رکعت اول سر برکرد

شروع در قرائت کند چون از قرائت فارغ شود تکبیر گوید بعد تکبیر چهارم در رکوع رود و بعد از اتمام نماز عید خطبه

ذبح کردن بدانکس که عقل دارد و بسم الله گوید و ذبح کردن میداند و ضابط بود اگرچه [illegible] بود و یا [illegible] باید
باطل نیست عقل ندارد محل ذبح را و درین صورت حلال نیست — ذبح کرده ازان جنب و محدث حلال است اما اگر با
باشد بهتر است زیراکه حیوانات که با ضرورت ذبح کرده شوند در میان حیوانات تفاخر میکنند ازان حیوانی که مرکی [illegible]
است و آنکه ذبح شده باشد تفاخر میکنند ازان حیوانی که بغیر ذکوة مرده باشد و ذبح کرده بی ضرورت مکروه است
در شتر نحر است و در گاو و گوسفند ذبح است و نحر راست کنند ذبح را پهلوی غلط بنده کند و روی بجانب قبله
و اگر بجانب قبله نیارد درست است اما مکروه است — اگر شتر را ذبح کرد و یا گاو را نحر کرده مکروه بود اما جایز است نحر قطع
نزدیک سینه و ذبح قطع کردن نزدیک گردن — اگر ذبح کرد گاو و یا شات را بعد ذبح کردن حرکت کرد و خون
روان شد از وی حلال است زیراکه علامت حیوة موجود شد و اگر خون بیرون آید یا حرکت موجود نشد یا حرکت
باشد و خون ظاهر نشد در هر دو صورت نیز حلال است زیراکه علامت حیوة یکی از دو چیز است و آن یافته شد و اگر
حرکت نکرد و خون نیز روان نشد درین صورت حلال نیست زیراکه علامت حیاتی متحقق نشد اما اگر وقت ذبح
حیاتی از وی دانند حلال است و اگرچه خون و حرکت نکرده باشد و اگر وقت ذبح کردن معلوم نیست حیاتی در وی
درین صورت حلال نیست — اگر ذبح کرد شات مریضه را هیچ حرکت نکرد مگر دهن باز کرد نزد محمد بن سلمه رح میفرماید اگر
دهن را کشاده کرد حلال نیست و اگر فراهم کرد حلال است و اگر چشم را کشاده حلال نیست و اگر پوشید حلال است پوشیده
و اگر پاها را دراز کرد حلال نیست و اگر قبض کرد حلال است و اگر موی خواب کرد حلال نیست و اگر ایستاده
شد حلال است زیراکه گردانیده شد بعضی علامات و بعضی نه لیکن این در وقتی است که معلوم نباشد
باقی [illegible] وی وقت ذبح کردن اگر معلوم باشد حلال است بهر حال کذا فی الکبری — اگر شات قریب
مردن است ذبح کردن او در اکثر بهتر است زیراکه ضایع خواهد شد چیزی که در شکم وی است — اگر نحر
کرد ناقه را و یا ذبح کرد گاو را و بیرون آمد از شکم او بچه مرده بیرون آمده آن حلال نیست خوردن وی خواه تمام
خلقت شده باشد یا نی این قول امام اعظم است و در [illegible] زیاد با امام متفق اند و صاحبین گفته اند که اگر
خلقت وی ظاهر شده حلال است و امام شافعی نیز بر این است کذا فی الکبری — ذابح وقت ذبح

دیار خود را ... بیرون کرده ... اینست ... که بهتر آنست که هیچ نقصان نداشته باشد مسئله برای اضحیه که ذبح خواهند ... اگر میخواهند ... شما ... ازین ... بیرون ... قبل ... در ... فرو ...
کرد سالم باشد و هیچ نقصان نداشته باشد در سیر ... شیخ الاسلام هروی آورده که شعار ... علیه السلام گوشت ... نور
خورده است ... ازین که ... باشد ... سفید ... مرغ ... خانگی و ... کوتر ... و ... تعزیری ... عید
بخورند ... و نخورند جایز است اگر بازی ایشان ... در راه نباشد ... در ... منع کرده شود ... اصحاب ...
و در فتاوی غرایب ... رسولی ... روایت کرده که ... عمر ... گفت ... نماز نفل روز عید فطر و ضحی گذارد
بعد از نماز عید بخواند در رکعت اول بعد فاتحه سبح اسم ربک الاعلی الذی که تمام گفته ... خواند
باشد در رکعت دوم بعد فاتحه والشمس والضحی خواند ... ثواب ... مانند چیزی که طالع شود آفتاب ... برآمدن ...
و ... در رکعت سوم بعد از فاتحه والضحی بخواند ... ثواب کسانی که ... کرده
باشند تمام ... داده و در رکعت چهارم بعد فاتحه قل هو الله احد بخواند ... و لباس ... داده ...
... چهار ساله ... و ... بنجاه ساله ... ذبح کردن
... دو نوعست یکی اختیاری دوم اضطراری و اختیاری آنست که قطع کردن ... و آن چهار رگ است
قطع ... اول حلقوم ... مجرای شدن نفس است دوم مری ... مجرای طعام ... و دو ... که در جانب
... خون جاری است ... بریده شد ... حلال شد ... اتفاق اگر ... بریده ... در آن
اختلاف است نزد امام اعظم حلال است ... این رگها ... دارند ... حلقوم رنگ سفید دارد و مری ...
دارند ... تعلق ... حلقوم تعلق دارد ... مری ... ورود ... تعلق
دارد ... تمام اندام ... تا قدم تعلق دارد و اضطراری آنست ... جایی که مجروح ... کرد ... شمشیر
خواه نیزه حلال است چنانچه اگر گاو در چاه ... ممکن نیست ... ذبح کردن ... جای ... در
باشد مجروح سازد ... حیوانی که متوحش شده باشد هر جایی که زند مجروح گرداند حلال است خوردن گوشت آن
ذبیحه اگر ذبح کرد ... بسم الله بخواند ... ذبح ... حلال است ... اگر بسم الله ... ترک کرد ... حلال است ... اگر
بسم الله ... حلال نیست ... این قول امام ... که ... هر دو صورت حلال است ... حلال

... ازین ... نماز ... عید ... فطر ... که ... باشد
... نماز ... بعد ... و ... ذبح ... کرده
... قطع ... حلقوم ... مری ...
... حلقوم ... مری ...

صید کرده او خورند و اگر قبل از این صید کرده خورده است و آن که حرام شدند طاهر نشود و اگر چه در آن باشد صید کرده باتفاق حرام شد و اگر در مانده باشد از صید کرده او بقول امام اعظم حرام است و بقول صاحبین حلال شد
و ملائکه ارسال شرط است در سگ و یوز و باز و اگر سگ و باز از دست صاحب خویش بی ارسال بگشت و بعد از آن
صید را گرفت و بکشت بعد از آن صاحب او رسید خوردن آن صید حلال باشد اگر سگ معلم از گوشت صید خورد گوشت
خوردن آن صید حلال باشد اگر مسلمان سگ معلم را ارسال کرد و تسمیه نیز گفت و آن صید را گرفت حلال است
اگر تیری بر شکار بیاید و عضوی از وی بیندازد حلال باشد خوردن آن صید و خوردن آن عضو حرام است مگر آنکه بمیرد
باشد اگر صیادی دام برد و جانور را بگرفت و بعضی از دام جستند و رفتند اگر چه روئیت نبود همچنان در ملک صیاد
باشند اما اگر کسی آن جانوران را بگیرد او را حرام بود مادام که نگوید که جانوران مرا هر که خرد و آزاد کند در بیت
همچنان در ملک وی است و آزادی جز فرزندان پیغمبر آدم نمی رود نه در جانوران و مرغان و حیوانات و مردانی که بنده مردم که
مرغان و حیوانات بخرند و آزاد کنند و قیامت ایشان را از عهده بیرون باید آید اما چون بگوید که هر که بگیرد او را مباح کردم
این وبال و عهده در گردن او نبود کذا فی خزانة الفقها و فتاوی ابراهیم شاهی و بعضی اصحاب رسول علیه السلام طیور را
خریده کرده می کشند چون تنگ و مرغان می خرند خدای تعالی هر مخلوقی را زبانی داد تا بعضی ناطق و بعضی غیر ناطق
ماهی را اصلا زبان نداده حکمت چیست حکمت آن است چون خدای تعالی آدم را آفرید فرشتگان را امر فرمود سجده
کردن آدم علیه السلام را فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس لعین مسخ شد و ابلیس در آسمان و زمین خبر کرد حق تعالی آدم را
آفریده است و بدریا آمده ماهی را خبر کرد که خدای تعالی خلقی آفریده است و او را خلیفه خود ساخته است و آن شما را شکار خواهد
و حیوانات دریا را خواهد گرفت چون ماهی شنید این خبر را پیش مخلوقات دریا رفته خبر داد که خدای تعالی صفی
مخلوق کرده که دو دست دو پای دارد و بند چیزی را میگیرد ماهی سوال شد لیس است ماهی را امان از وی و ماهی
مهلت شد پس خدای تعالی زبان وی را بر طرف کرد از جهت آنکه ماهی ندا کردن آدم عم بیش مخلوقات دریا کذا فی
... سجده کردن بغیر خدای تعالی روا نیست سجده کردن آدم عم را ملکوت آمد
سجده کردن بر دو نوع است سجده بعبد و دوم سجده تحیت و سجده بعبد جزء خدای حرام است سجده آدم را از جهت سجده تحیت بود

گردن بسم الله والله اکبر گوید بفرد او و اگر بواو گوید چنانچه بسم الله والله اکبر الرحمن الرحیم مکروه است کذا فی الذخیرة این بنا بر مذهب است اما نزد
شافعی روا است   اگر کسی ذبح کند نزدیک قبر شهید یا نزدیک قبر مسلم ذبح کرده مردار میشود و ذبح کننده کافر گردد
و اگر زن دانسته باشد حرام گردد   و همچنین است مسلمانان را ذبح کردن بر قبرها و در مساجد و در مکانهای در مرقد هر جایی که
و ابتدای سفر و ختم سفر و دریا و درخت نشاندن و کندن چاه و دروازه خانه و وقت ولادت و نزدیک آمدن وزرا و سلطان در شهر
و وقت خروج وی برای سنت شیخ ابو القاسم صفار و امام ابو حفص و امام ابو علی ترمذی و شیخ عبد الرحمن عوف رحمهم الله علیهم
فتوی داده اند چون بعد از کشتن چاه کافر میشوند اما اگر در وقت آمدن از آنکه بکل خوانند چیزی ذبح کند خوردن آن حرام است و ذبح کرده شده
مردار است و بر این حکم لازم آید چون قربان کنند بوقت آمدن وزرا و سلطان و ملوک و در وقت باز گشتن حاجیان و بوقت پوشیدن جامه سلطان
امام فضلی رحمه الله گفته است و بر این فتوی داده اند که این جمله قربانها حرام است و ذبح کننده کافر است و گوشت خوردن همه حرام است اگر کند
بنادانی مسلمانی ذبح کند بعد از این مسایل دانست شاید که توبه کند اما آن نباید داد و توبه کند امید عفو باشد   اگر کسی ذبح
برای مهمان محض برای خدای تعالی روا است خوردن آن زیرا که خدای تعالی فرستاده است و بنوی کسی بزرگی و بهمان جانبی که
حق تعالی را بزرگ داده باشد و کسی که خدای تعالی را بزرگی بهر در آید در بهشت و بزرگ داشتن مهمان سنت ابراهیم است پس کسی از سنت
پیغمبران بگردد کافر گردد   و قصد ذبح کردن اگر قصد تقرب آدمی باشد یا کسی از بزرگوار باشد در آن صورت حلال نیست
و اگر قصد ذبح کردن است بتقرب الی الله و قصد تعظیم آدمی نیست حلال است و این قصد تعظیم غیر تعظیم و قصد ذبح مراد است اگر در
آن وقت ذبح غیر خدای تعالی در دل نباشد حلال است بالاتفاق کذا فی القرابة و از این تفصیل مردم غافل اند   صید کردن
حلال است خواه در دریا باشد و خواه در خشکی حلال باشد خواه حرام باشد اگر وقت ذبح کردن بسم الله ترک کند و در شد یعنی علی العمد شده
خوردن آن گوشت ذبح مکروه باشد کذا فی الصدر   صید کردن مباح است غیر محرم را در غیر حرم چنانچه کلام مجید ناطق است
و اذا حللتم فاصطادوا   و روا است صید کردن بسگ معلم و یوز و باز و شاهین و غیر آن و صید غیر معلم
درست نیست مگر اینکه صید زنده دریابد و ذبح کند   و سگ معلم آن باشد که سه بار صید گرفته باشد و نخورد و اما معلم
باز و شاهین و غیر آن که چون خوانده شود باز آید   اگر سگ و یوز معلم صید بسیار گرفته باشد و نخورده و بعد از آن یکی
مانده پس از آن صید بگیرد و بخورد بالاتفاق است که آن صید را نخورند زیرا که نماند معلم بان است که نا معلم شود آنگاه

خداوندا این بیوه زن را دیدی مسکین بود فی الحال حق تعالی باد را بصورت فرشته کرد و بنزد داود علیه السلام فرستاد گفت مقصود آن
گفت میخواهم که از باد سوال کنم که آرد این بیوه زن چرا ضایع کردی گفت من مأمورم امر باری فرموده بود که مرا حکم رسانیده بود
بعده عرض کرد خداوندا آن فرشته را حکم شود که از وی سوال کرده شود و آن فرشته آمد داود علیه السلام از او سوال
کرد که چرا ضایع کردی آرد این بیوه زن فرشته گفت مرا حضرت باری علیه السلام امر فرموده بود باز عرض کرد که خداوندا حکمت
علیه السلام حکم شود که آن سر الهی را بیان کند که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت حق تعالی فرمود
چون این بیوه زن کار خدای کرد پس خدای تعالی خواست که او را امتحان کرد اند و این را دو برابر کند
و جای برد که در میان دریا کشتی بود که در زیر سوراخ افتاده بود آب از سوراخ بیرون می آمد نزدیک بود که غرق
شود حق تعالی حکم کرد که آرد این زن را باد بسوراخهای کشتی انداختند که در زیرها بسته شود و مردم کشتی نذر
کرده بودند که اگر از این کشتی بصحبت سلامت بیرون آییم ده حصه تمام مال خویش بنام خدای تعالی بدهیم اکنون مردم نذر
را پیش تو خواهند آورد و آنرا برای این زن جواب داده حکم شد که آمدت قلیلا و اعطیت کثیرا پس معلوم
کن که کار خدای چه نتیجه میدهد منقولست که لقمان حکیم پیش از داود علیه السلام فتوی داد و چون داود علیه السلام مبعوث
شد لقمان ترک فتوی دادن کرد چون داود مامور بفصل قضا زنجیری از آسمان آویخته شد چون دو خصم پیش
داود آمدندی هر کس که محق بودی چون نزدیک شدی دست او بزنجیر رسیدی و چون مبطل نزدیک شدی دست او نرسیدی
و سبب رفع آن زنجیر حیله بود از شخصی و آن چنان بود که شخصی بود نزد دیگری مبلغ زر امانت نهاده بود
چون طلب کرد منکر شده نزد داود علیه السلام رفتند آنکه زر او در دست بود پیش بیامد
اعضای خود را خالی کرد و زر امانتی در آن عصا کرده بود چون داود علیه السلام امر کرد که رفتن بزنجیر اول مدعی
دست دراز کرد زنجیر را گرفت پس مدعی علیه گفت مدعی را که تو عصای من نگاه دار تا من هم دست بزنجیر کنم و گفت
خداوندا اگر آنکه مبلغ خود از وی بستدم و من بدو سپردم مرا ایمن انداختن پس دست مدعی علیه نیز بزنجیر رسید پس
داود علیه السلام متحیر شد بعد از آن جبرئیل علیه السلام نازل شد قصه را بداود علیه السلام گفت و زنجیر برداشته شد داود علیه السلام از قطع
خدای تعالی خواست که بدین زنجیر ظاهر کرده بگواه مدعی و سوگند مدعی علیه آن حکم نماید ... بماند عزیز جلاله

سجده و السنة تحیت نیز درست است، کافر و منکر و سجده کننده آثم میشود کذا فی الکافی — کدام نهی است که خدای تعالی امر فرمود
و کدام اثبات است که امر فرموده و در خواستی بوده آن کدام اثبات است که امر
است نکردن آن در خواست و نبوده و آن الهی نیست که امر نفرموده و در خواستی بوده آن
فرموده خواسته بود — اول آنکه امر شده ابلیس را بسجده کردن آدم علیه السلام و در مشیت وی نبود دوم آنکه امر نکرد و نهی
و نمود در خواست وی بوده چنانچه خوردن آدم گندم را — آنکه امر کرد و در خواست هم بود چنانچه سجده کردن فرشتگان مر
آدم علیه السلام را — امر حق تعالی خلیفه خواندن انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق
رفتی در کوچه میر سلیمان علیه السلام بهشتاد بود ناگاه زنی از آن کوچه ملازمت کرده گریه کنان سلیمان علیه السلام او را پرسید سبب گریه شما چیست او گفت
که من شوهر مرده ام و فرزندان دارم دی فرمهان [illegible] سیده بود آنچه داشتم تصرف او کردم و فرزندان شب گرسنه ماندند و امروز
مشقت کرده چیزی پیدا کردم و آرد بخانه خود می آوردم ناگاه بادی پیدا شد که تمامی آرد را برد و چیزی باقی نماند
فرزندان من گرسنه خواب مانده چون سلیمان علیه السلام از وی شنید فرمود پیش داود علیه السلام رو که حق ترا خواهد داد پس بنزدیک [illegible] گفت اگر داد میدهد
رفته است از وی داد خواه چه کند سلیمان گفت او پیغمبر است از برای عوض خلق حق تعالی فرستاده است زن پیش داود علیه السلام
رفت و احوال خود را عرض کرد فرمود آنچه مقدار بود در تعیین [illegible] آن مقدار بود فرمود دو چندان [illegible] دادند زن
خوشحال شده بیرون آمد ناگاه سلیمان بجای ایستاده که زن رسید ایشان سوال کردند چه کردی و حق خود یافتی گفت
از خود چیزی داد از بندگان چیزی گفت این ثواب داد دست اگر خواهی من هم چیزی تو بیاموزم گفت من نمیخواهم که داده
خلق کرده ام و من محتاج انصاف ایشان نیستم میگذارم پس گفت این چیزی که داده است از آن جهت او را ثواب
شد باز کرد و گوید این عدل است بگوید عدل آنست که اگر کسی را زیان رسد حق وی را از او داده شود که [illegible] داده باشد چون
زن پیش سلیمان باز رفت و این سخن گفت که شما را حق تعالی برای عدل فرستاده است این عدل نیست بگوید که از خود
دهی پیش داود علیه السلام گفت این سخن به کسی ترا تعلیم داده است گفت ای [illegible] گفت بیرون کودکی است
میان کودکان نشسته اشاره کرد دیدند که سلیمان علیه السلام که فرزند ایشان بود از او سوال کرد که ای فرزند چه میگوی
گفت ای پدر این عدل است که [illegible] ظالم [illegible] مظلوم داود علیه السلام گفت که [illegible] میگوید که [illegible] برده
خدای با سلیمان گفت [illegible] یاد کرد که [illegible] مرحبا [illegible] داود علیه السلام مناجات کرد و گفت

قبر بر شما نیز نماند چون این آواز شنیدند ترک خصومت میان خود گرفتند عن ابو هریره رضی الله

من الموت فقال لم یکن و قد سمعت عن رسول الله قال ان الموت اشد من الطبخ فی القدور من القطع من

المناشیر بعد الموت سبعون هولا کل هولا اشد من الموت سبعین روایت کرده شده از ابو بکر

یعنی الله بدرستی که او گریه میکردند نزدیک مرگ پس پرسیده شد چرا گریه میکنی گفت چرا گریه نکنم که از رسول

خدا شنیده ام بدرستی که مرگ سخت تر است از آنکه در دیگی در اندازند و ببرند و سخت تر است از آنکه به

پاره کنند و ببرند بمقراض و بعد از مرگ هفتاد هول است هر هولی سخت تر است از مرگ به هفتاد درجه

اگر یک ذره از شداید مرگ بر کوه ها نهند تمام کوه ها ناچیز گردند و کوه طاقت ندارد بیچاره

آدمی خلقت همی برای شدت مشقت و رنج شده است نه برای آسایش و راحت قال الله لقد خلقنا

الانسان فی کبد بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را برای رنج مشقت نه برای آسایش و راحت و بعضی

عاقلان چنین آورده اند که عبادت ادریس علیه السلام چندان بود که اصحاب آن عاجز بودند و از تقلیب

زیادت تر بود ملک الموت را اشتیاق دیدار ادریس علیه السلام شد از خدای تعالی خواست که ادریس علیه السلام را امید

ملاقات شد بر وی اثر زیارت کن ملک الموت بصورت آدمی شد و پیش ادریس علیه السلام آمد ادریس علیه السلام همیشه حلالی

خدای تعالی میداد و اجرت میکرد و هر شب تسبیح میگفت صائم الدهر و قایم اللیل بود و چون وقت

فطار میشد فرشته طعامی از بهشت می آوردی روزی که ملک الموت آمد فرشته فرود آمد و

طعام از بهشت آورد ادریس علیه السلام برای ملک الموت گفت بیا طعام بخور و گفت میل ندارم

ایشان بهم در سخن مشغول شدند بعد از فراغ طعام مشغول العبادت شد و ملک الموت مشغول بود و هیچ خواب

و کاهل نبود چون فردا شد ادریس علیه السلام فرمود ای همچنین جامی یا شما مرا امر خدایی بود گفت همراه تو خواهم

بود و هر دو در سیر شدند ناگاه بمزرعه آمدند و ملک الموت گفت مر ادریس را اگر اجازت دهی از این خوشه

چند بگیرم ادریس گفت سبحان الله دی روز از طعام حلال نخوردی امروز حرام نمیخواهی بعده ای شدند چون مقدار

چهار روز گذشت ادریس دید که خلاف طبیعت آدمی دارد پس ادریس علیه السلام پرسید که تو کیستی گفت منم ملک الموت

عم البينة للمدعي واليمين على من انكر ونام پدر مهتر داود عم الث بن عود بن سیحون بن نحنون بن عمران بن آدم

بن نمرود بن فارس بن هود بن یعقوب بن سحاق بن ابراهیم خلیل الله عم بود کذا في النفیر شرحی في

النفر المذکور في سورة الشعراء لقمان شعیا الحیا لقیم بن عاد بن عوض بن سام بن نوح عم ملقمان مناجات

کرد که مدرازی عمر خویش حق تعالی مناجات وی قبول کرد گفت که زندگانی وی بهفت کس دام و عمر کرکس

کرم ما نصد سال بود بس لقمان فرمانصد سال زیست و بعد از ان مرد مدانکه بعمر یعنی خضر و دانیال

ذو القرنین و لقمان ثابت شده و در ان جملت فال عم اختلاف امتی رحمة وشان هذا الحدیث

وهو ان رجل من الانصار کلف و الله لاکلم حلاً ناحیتا فدخل علی ابی بکر رض و استفتی منه فقال

البقع یمینک علی مدة العمر فدخل علی عمر رض فقال البقع یمینک علی اربعین سنة فدخل علی عثمان

رض فقال البقع یمینک علی سنة اشهر فدخل علی علی رض فقال البقع یمینک علی ساعة فتحیر الرجل

فرجع الی حضرت النبي عم فاستحضرهم النبي عم فسار عن اختلاف اجوابهم فقال ابو بکر قلت

..لتعلمن شاد و بعد حین یرجع العمر وقال عمر قلت ... قال النبي عم الا تسلك

حین وهو من الدهر وهو اربعین سنة وقال عثمان قلت ... تؤتی اکلها کل حین وهو سنة

وقال عثمان قلت ... اشهر لان الشهر في دیار نا الدکة وقال علي قلت ... تحلون الله

حین تمسون وحین تصبحون فقال النبي عم اختلاف امتي رحمة وقال السائل اقتدا بایهم هبت

کرد بني اسرائیل مردی بود پیران شد حول العمر د بدنیا

ولیران از وی بماند و قصری زمیرات بستان شد خواستند اگر شخصی کسند میان ایشان خصومت شد تا الی

از سایت قصد او وی راندکه شما زیر این قصر حق سنید بماند که من مردی بودم از شش صد سال عمر من بود و حیات

بودم در او بیست سال بماند دیگر پیر در بماند و از خاک من خشت زدند و دیوار کردند و لیست سال دیگر در دیوار سر بودم

بودم انکاه دیوار شکسته دیگر خاک من خشتها زدند و بر دیوار این قصر نهادند امروز بیست صد سال است که من

قدم و هنوز هیچ خاک من از اعلی تر درسنه الکون شما زیر این قصر چرا جنگ میکنید و عبرت نمیگیرید که این

در روز قیامت ایستاده شود ملک الموت گفت بیرون بیا از [illegible] بیرون [illegible] ایام زیر آمد حق تعالی فرمود کل نفس ذائقة

الموت یعنی موت چشیده ام و فرمود ان منکم الا واردها از دوزخ گذشته ام و فرموده هم عنها بمخرجین گفت که

مرا بیرون آورد از بهشت لیس وحی آمد بملک الموت که بگذار که در ازل این حکم شده است که در بهشت خواهد بود

روایت کرده اند که بهشت هشت اند اول دار الجلال دوم دار القرار سوم دار السلام چهارم جنت المعدن پنجم

جنت المأوی ششم جنت الخلد هفتم جنة الفردوس هشتم جنت النعیم و در شان [illegible] مذکور است که دوزخ هفت

اند اول جهنم است که اندرین خلق مرتدی خواهد بود دوم لظی سوم الحطمه چهارم سعیر پنجم سقر ششم جحیم هفتم هاویه و آن

پایان [illegible] عذاب سخت خواهد بود ... امیر المؤمنین عمر رضی الله [illegible] با امیر المؤمنین [illegible]

نوشته [illegible] همه روز بشغل مردمان مشغول و همه شب [illegible] ایستاده می [illegible] یکساعت [illegible] جواب

[illegible] گفت اگر در روز [illegible] کار رعیت ضایع شود و اگر در شب [illegible] کار روز قیامت از من ضایع شود

مردی بود از [illegible] که نام وی مسروق بن [illegible] بود [illegible] و [illegible] بود چون در نماز

ایستادی [illegible] نشستی و در [illegible] میگریستی از دوزخ بسیار گریه میکشیدی [illegible] پیش آمد و

گفت ای جان [illegible] چرا [illegible] یکساعت [illegible] تاریخ [illegible] کشیدن [illegible]

دوزخ [illegible] اگر [illegible] طعام بخوری گفت ای مادر بنده را از دوزخ

کشیدن [illegible] که من [illegible] بزرگتر [illegible] بزرگواران [illegible]

در روز قیامت حاضر [illegible] بیرون خواهد بود یا در بهشت خواهد بود یا در دوزخ اگر طاعت کرده باشم تا امروز

[illegible] خود را [illegible] که گویند چرا تو تقصیر کردی و کاهلی کردی ... که مالک بن دینار رحمة الله

روزی [illegible] دید جمع شده بودند و مرده را دفن میکردند مالک بن دینار آمد و در آن گور [illegible]

میکرد [illegible] تعالی [illegible] بعد [illegible] مان [illegible]

شد [illegible] جنازه [illegible] آورده بودند [illegible] بیهوش باز آمد [illegible] خود

[illegible] خود میکرد در [illegible] میکردی [illegible] ای مسلمانان [illegible] دوزخ [illegible] تعالی [illegible]

... پس گفت ملک الموت ... گفت پس ادریس گفت چهار روز شد تا از بهشت من بستی آب یا ... قبض کرد

روح کس ملک الموت گفت قبض کردم روح ... قبض ارواح خلق بر من بجا است که خواب طعام کنی بخورد پس

ادریس گفت یا ملک الموت برای قبض روح من آمدی یا برای زیارت گفت برای زیارت آمدم باذن خدای تعالی پس گفت

ادریس یا ملک الموت حاجت دارم تو آنکه قبض کنی روح مرا پس زنده کند خدای تعالی مرا تا عبادت کنم خدای تعالی

را بعد از چشیدن تلخی جان کندن پس ملک الموت گفت من قبض نتوانم کرد روح احدی را مگر آنکه حکم از خدای

شود پس وحی آمد ملک الموت را که قبض روح ادریس کن [illegible] را پس قبض کرد همان ساعت پس ملک الموت گریه زاری

کرد بخدای تعالی و خواست ملک الموت که ادریس را زنده کند حق تعالی دعای وی قبول کرد و زنده کرد ادریس را ملک

الموت ادریس را کنار گرفت چون مردم که کنار گیرند یکدیگر وقتی که شخصی از جائی دور می آید و با یکدیگر بغل میگیرند

از بجاست که ملک الموت ادریس را کنار گرفت بعده ملک الموت گفت یا اخی چگونه تلخی جان کندن دیدی پس ادریس

گفت [illegible] را پوست بیرون آرند در حال زندگی [illegible] پس [illegible] که در رفع حال کندن [illegible] سخت تر

است پس ملک الموت گفت نرمی که در باره تو کردم در باره احدی نکرده ام بعده ادریس گفت یا ملک الموت مرا

بتو حاجتی است دیگر که دوزخ را ببینم اگر ببینم عبادت زیاده تر کنم پس ملک الموت گفت ترا چگونه ببرم بغیر حکم الله

تعالی پس وحی آمد از خدای تعالی ملک الموت را که ببر همراه ادریس بدوزخ رفتند و دید ادریس الخ در دوزخ معذب بوده اند

مردم خیانت [illegible] و ظلم [illegible] قوم [illegible] ادریس گفت یا ملک الموت حاجت دیگر دارم

تو آنکه بهشت را نمائی تا ببینم که برای محبان خود چه چیزها ساخته [illegible] صلوات تمام نعمت الله تعالی پس وحی آمد سوی ملک

الموت که ببر ادریس علیه السلام را به بهشت پس ایستاده کرد ادریس [illegible] بهشت چون ادریس به بهشت [illegible] بیرون [illegible]

که در بهشت [illegible] بعده ادریس گفت یا اخی ملک الموت من چشیده ام تلخی جان کندن و دیدم چیزی که در دوزخ بود و [illegible]

این در بهشت [illegible] حق تعالی خواست که [illegible] درست [illegible] و این بهشت [illegible] جان کندن [illegible] دوزخ [illegible] پس

ملک الموت از خدای تعالی خواست پس [illegible] در آمد در بهشت این بهشت را خورده [illegible] ادریس بهشت در آمد و

نعلین خود را در زیر درخت بهشتی نهاده بود [illegible] آمد ملک الموت گفت نعلین را فراموش کرده ام ملک الموت گفت برو بیار چون

نخست و لطف و فضل خود خاتمت من بخیر گردان حکایت مردی بود صالح و پارسا و درویش و عیال دار او را فاقت
بسی بود [illegible] داشت زن او هر روز بیوسته حضرت میکردی و میگفتی که مرا طاقت بینوائی نیست امروز محنت و پریشانی خاطر
و چون بامداد شد در شهری درآمد و میان مزدوران در بازار بنشست و مزدوران دیگر را می بردند و او را هیچ
کس نبرد تا بامداد تا چاشتگاه بنشست و هیچکس بوی التفات نکرد آن مرد متحیر ماند تا نماز پیشین و نگاه از
شرمندگی آمدن نتوانست و خوردن منتظر بود که وی چیزی خواهد آورد آن مرد در صحرائی آمد چشمه
آب دید طهارت کرد همانجا و بعبادت حق تعالی مشغول شد چون در آخر روز پریشان خاطر بازگشت
چون بخانه آمد زن او را گفت چه آورده گفت ای زن امروز هم روز بکاری کردم چون وقت نماز شام شد
صاحب کار گفت که امروز برو فردا بیا تا بهمین کار بکنی تا مزد هر دو روز بدهم این شب بیچاره گرسنگی
خواب کرد چون روز شد پگاه بر خاست تا مزدوری رود آن روز هم بهمان مجلس و رسم مزدور رفت آن مرد
هم بدان چشمه رفت و بعبادت حق مشغول گشت چون بهمان چشمه وقت نماز شام شد با دلتنگ پریشان
خاطر گشته روی بخانه نهاد چون بخانه آمد زن گفت ای مرد خداوند کار کریم است و مرا شرم
آمد از خود خواستن مزد امشب هم صبر کن تا فردا مزد سه روز یکجا خواهد داد زن او را گفت اگر فردا مزد
نیاری ما زندگانی با تو نکنم روز دیگر چون روان شد زن ایشان شوهر را داد و گفت که بعد مزد هرگز
امروز آنجا نرفت و هم بر آن چشمه رفت و بطاعت حق تعالی مشغول شد چون نماز شام شد دلتنگ
گشت و گفت امشب چه بهانه کنم [illegible] خود گرفت و روان شد چون نزدیک خانه آمد
زن را شادمان دید و گفت ای زن ترا امروز شادمان می بینم ای شوهر تو راست میگفتی که خداوند کار
کریم مرد خداوند کار است بودم کسی آمد و در زد چون بیرون رفتم و نگاه کردم کسی را ندیدم اما سجاده و مثقال زر طلا ساده
بود هر مثقال [illegible] سجاده ما زر بود مرد گریان گشت و زن را گفت ای زن از تو چه پنهان کنم آنکه کار او
میکردم نه مخلوق بود ملک خداوند کریم بود [illegible] و من هم از تو پنهان
داشتم [illegible] نماز را [illegible] کردم [illegible] ملک [illegible] زن چون

آن
نشوید و عمر باد ملا سید چون بیمار شد شاگردان را وصیت میکرد و میگفت که حق سبحانه تعالی گفت که چون مرگ من بکار آید چون

بمیرم پیشانی من سیاه شود بدانید که این مالک دینار را که خدای تعالی گرفته بود چون ما را بگورستان برید دو

پای من بربندید و مرا بسوی گورستان بکورستان برید چنانکه بنده گریخته را بر بندند پس بگفت و زار زار بگریست

و میگفت کاشکی که من هرگز نبودمی تا کی این عذاب بر من نبودی اکنون میترسم که دوزخ را طاقت

چگونه آرم چون بنده در آمد جهان بر وی تاریک گشت آوازی از آسمان بر آمد که ای مالک دینار ما یافت

شنیدن این آواز مالک اکنون بر آورد و میگفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و

رسوله و جان بحق تسلیم کرد زنی بود شعوانه نام صاحب جمال و خوش آواز مطربه نوحه گری

میکردی و جز آنهای عروس بودی و آن بخواندی و مالی بی اندازه جمع کرده بود و بسی جامه پیراهن را

های قیمتی پوشیدی و دوازده کنیزک داشت هر یکی آراسته کرده میداشتی و در میان زنان بلطف گفتن

مشهورتر بود دیگر روز با کنیزکان بجای عیش برفت و در آن محلت مجلسی بود که صالح نام مردی از علمای عالم

و زاهد بود و وعظ میگفت و خلق بسیار جمع شده بودند و مجلس گرم گشته بود ناگاه خروش و زاری عظیم از مجلس

بر آمده بود شعوانه چون آواز گریه و زاری و گریستن شنید کنیزکی را فرستاد از جهت خبر پرسیدن گفت برو ببین از کجاست

بر آر تو مسلمانی چون کلام حق تعالی در وی اثر کرده بود همچو صید دام افتاد همانجا بماند همچنین دوازده کنیزک

فرستاد هیچکس باز نیامد خود قصد کرد چون قدم در راه نهاد آواز صالح برسید این علم در گوش او آمد حق

تعالی بینی در دل او پدید آورد گفت یا امام مسلمانان گر گناهکاران را در این درگاه جای هست یا نه گفت بلی هست

اگر چه باد بسیار [illegible] شعوانه توبه کند نیز حق تعالی عفو کند چون شعوانه این سخن بشنید بسوی حال

شد و گفت یا امام مسلمانان شعوانه منم اما گفت بگریست تا در این ساعت حق تعالی از توبه برد و شعوانه توبه کرد

و در جواهر سرا به پیش همه در راه صدقه داد و کنیزکان را آزاد کرد و اینچه مال بود بستانید و در خانه آمد

و خیال مشغول عبادت گشت [illegible] و در عمر باقی بگریستی [illegible] چشم او [illegible] شد

از جمله زاهدان گشت و [illegible] مجلس علم او اثر کرد [illegible] جمع مسلمانان [illegible]

معروف لقب بودی این دولت از کجا یافتی آن عمر گفت ای امیرالمؤمنین من در دنیا فاسق بودم اما روزی
هوا گرم و تشنگی گرفته بود خواستم تا آب خورم سایل برآمد آب به سایل دادم امروز آن آب مرا در [illegible]
از برکت دل آن سایل همه گناهان مرا در گذرانید و عفو کرد و بدین دولت رسیدم حکایت که روزی
ملک الموت پیش داود علیه السلام آمد و مردی پیش داود علیه السلام نشسته بود و آن [illegible] که خدای [illegible] بود داود علیه السلام گفت [illegible]
جوانی است ملک الموت گفت چه سود دارد که عمر وی بیش از سه روز نمانده است پس داود علیه السلام دل تنگ شد و بعد از
هفت روز باز آمد داود علیه السلام سلام کرد و داود علیه السلام متحیر ماند پس ملک الموت حاضر شد و گفت یا داود علیه السلام
بدانکه عمر این مرد از سه روز زیاده ماند بود دست [illegible] درویش [illegible] مستحق بود از وی حاجتی
خواست و حاجتش را روا کرد و درویش دعا کرد و گفت عمرت زیادت باد خدای تعالی روز قیامت ترا رفیق داود
علیه السلام گرداند [illegible] دعای [illegible] سال [illegible] در بهشت همنشین [illegible]
که صدقه [illegible] یکی [illegible] خانه [illegible] طعام [illegible] فقرا و مساکین [illegible]
و یکی [illegible] صد [illegible] خانه [illegible] که شوهری مرده [illegible] و یکی [illegible]
[illegible] صد [illegible] خانه عالم یا حافظ کلام ربانی را دهد روزی سلیمان [illegible] داود علیه السلام [illegible]
بود آورده اند که عیسی علیه السلام [illegible] یا رسول الله [illegible] که [illegible] که جای [illegible]
و [illegible] از خدای تعالی بخواه تا او را هلاک کند عیسی علیه السلام دعا کرد و آن گازر [illegible] رفتن [illegible] کرده [illegible]
خود برده در [illegible] آن [illegible] بود در آن کوهی عابدی [illegible] نزدیک گازر [illegible] آمد و گفت [illegible]
که من هیچ طعام نیافته ام [illegible] گازر نان [illegible] دعا [illegible] که خدای تعالی گناهان ترا [illegible]
گازر [illegible] ببرد [illegible] گفت خدای تعالی ترا [illegible] نگاه دارد [illegible] دو [illegible] گفت خدای تعالی
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] خبر کردند متعجب ماندند او را طلب کردند [illegible]
امروز [illegible] کرد و گفت [illegible] اما [illegible] دعا کرد [illegible] عیسی علیه السلام فرمود [illegible] جامه
[illegible] ماری [illegible] عیسی علیه السلام گفت ای [illegible] ترا [illegible] هلاک [illegible]

ایشان را گرفته و گشاده کرده دید همه مردار گشته بود نقد شد حق تعالی [illegible] در بنی اسرائیل
سه برادر بودند و پدر ایشان پیر شده بود و یک برادر عاقل‌تر بود دو برادر دیگر را گفت شما از
دو کار یکی کنید یا در این مدت که زنده باشند ایشان را خدمت کنم چون ایشان بمیرند میراث ایشان شما برید
یا آنکه شما ایشان را خدمت کنید چون بمیرند میراث من برم گفتند بدین راضی شدیم که تو خدمت ایشان کنی و
میراث ما بریم و بر همین قرار کردند چون ایشان از دنیا رفتند دو برادر میراث بردند و آن یک برادر با
عیال بی میراث ماند و از جهت نفقه با زن منازعت میکرد شبی بخواب دید که کسی او را گفت
فلان جایگاه در زمین صد دینار است برو بگیر آنگه گفت زن بدان اعتبار نکرد ما شب همچنان بخواب دید
چون او تفحص کرد بیافت و از آن ایشان را آورد او شادمان شد و گفت بروم ماهی بیارم تا امروز بخوریم چون
ماهی آورد و شکم ماهی پاره کرد دیر از جواهر قیمتی بود که قیمت هر جوهری هزار درم بود چون شب بخفت در خواب
دید که این قیمت تو در دنیا بود چون آخرت شود آنچه بهر تو ساخته اند به بینی معاینه گفتی شکر خدمت که تو
در حق مادر و پدر کردی حکایت روزی سلیمان علیه السلام بر کناره دریا نشسته بود مردی را دید که کرمی در دهن
داشت چون بکناره دریا رسید جانوری از دریا بر آمد و دهن باز کرد آن کرم را از دهان وی فرو برد چون آن
مرد باز آمد سلیمان علیه السلام گفت از کجا می آئی گفت ای پیغمبر خدا بتو [illegible] در دریا در میان سنگ خاره کرمی است او را
حق تعالی مسبب روزی آن کرم معین کرده است هر روز رزق او [illegible] هر کرم و کناره دریا آرم چون
[illegible] جانوری [illegible] بر آید [illegible] میرسد [illegible] و مرغ بر آن
[illegible] سبحان الله و بحمده [illegible] در دریا در میان سنگ خاره قسمت رزق
[illegible] از قسمت رزق [illegible] جمیع امت محمد علیه السلام [illegible] نومید مگردان که در
وقت امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه مردی [illegible] خوارزم [illegible] نقل کرد [illegible] امیرالمؤمنین ابوبکر
صدیق [illegible] خواب دید که تاج خسروانه بر سر نهاده و بر تخت شاهانه نشسته [illegible] نشاندند
اندر [illegible] امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق [illegible] عزیز بود در دنیا

استاد وی گفته است مرتضی در محلی خواهد بود دقیقی که آسمان و زمین از آنجا خواهد بود چون ذوالقرنین
این سخن از وی شنید گفت که مردن محال است زیرا که آسمان و زمین ناپیدا شد محالست روزی
در سفر علی رسید که زمین از گرمی چنان شده که چشم بر آن نمی آمد و آنجا درختی نبود و خیمه ایشان
نبود چون خواب غلبه کرد مردم چون پشیمانی که جای خوابگاه مهیا نمایند چنان از آن الا آنچه برای کرده
از برای شعایه و در آن مسلمان شتر چنان انداخته سلطان خوابگرد چون از خواب بیدار شد دید که بار و رخت
آتش ورا تش گرداند خبر موجود لشکر کرد اصح قول آنست که پیغمبر بعد چهل سال مبعوث شده است
که حق تعالی فرموده پیغمبری در سال مهد فرموده حیثن بنیاد چون سخن در علم حق تعالی
بود بلفظ ماضی آورد امری که مستحق لو بوده است از آن لفظ ماضی در آن یاد کرده است اند از فی شرح الایات
روایت کرده اند از ابن عباس رضی الله عنه که حضرت رسالت پناه صلعم بر ویت صحیح از آدم تا طوفان نوح
دو هزار دویست پنجاه و شش سال بوده از طوفان نوح تا ابراهیم یک هزار و هشتاد سال بود از ابراهیم تا
مبعوث موسی پانصد و شصت و پنج سال بود از مبعوث موسی تا سلیمان پانصد و سی و شش سال بود از سلیمان تا سکندر
هشتصد و نود سال بود و از سکندر تا عیسی نهصد و شصت سال بود از عیسی تا حضرت رسالت
پناه محمد مصطفی صلعم چهار صد و شصت و چهار سال بود و چهار کس در حال طفولیت سخن گفته اند یکی عیسی
علیه السلام دوم کودکی که برای یوسف علیه السلام گواهی داده بود چنانچه فرموده و شهد شاهد من اهلها سوم صبی
الراهب چهارم صاحب الاخدود
آمده است که برای چهار پیغمبران پیش از بلوغ وحی آمده یکی عیسی دوم
یحیی سوم سلیمان چهارم یوسف علیه السلام بطریق رشد بود الا بطریق تبلیغ
آورده اند که اقدام
وقت فرود آمدن زر در زمان شنود حکمت چیست
حقیقی که سر اوست ادای سنتی از آن لرزد که باد
تا کار در بر سینه ایشان سوم که تو به الهی بر ایشان بود
پیرستین انجا محقق میشود که در آنجا نجی و
شد و در آفتاب روح نیست زیرا که اختلاف روایات در آفریدن آفتابست بعضی گفته اند که از سنگ
سبزه ملکوتی گفته اند که از نور و سجده کردن آفتاب برای خدا تعالی است که هر روز در سجده میکند و از سجده بیرون می آید

فرستاده بودند حلوای لذیذ دیمار زبان فصیح گفت یا نبی الله بخیر بن اما کاذ صدق وداد و فرشته را

فرمان شد برو برده ان مهر نه او ببرد ان مرد [illegible] همچنان معاینه کردند که در تن انتقال آهن کرده بودند

علیه السلام گفت ای کاذ در روز دکا ترا عفو کردم [illegible] --- که چون ملک الموت پیش

موسی علیه السلام آمد از مردن وی ابا کرد و اکراه کرد پس حق تعالی دری بگشاد موسی علیه السلام پرسید عاقبت چیست

میخواهی ترا حیات مقدار ریگهای آید در دنیاست [illegible] موسی پرسید عاقبت چیست فرمان آید که مردن

موسی علیه السلام گفت چون عاقبت مردنست اکنون قبض کن روح من همین ساعت و چون کلیم الله مرد فرشتگان

گفتند که هیچ نفس از مردن چاره ندارد --- که چون ملک الموت پیش ابراهیم خلیل الله آمد ابراهیم علیه السلام

پرسید برای چه آمدی ملک الموت گفت برای قبض کردن روح شما آمدم ابراهیم علیه السلام برای ملک الموت گفت آیا

تو دیدی دوستی را که قبض کند روح دوست خویش را این سخن ملک الموت از ابراهیم علیه السلام شنید پیش

خدای تعالی رفت سوال کرد و جواب آورد که حق تعالی میفرماید آیا دیدی تو دوستی را که مکروه می دارد دیدن

لقای دوست را و پس ابراهیم راضی گشت و قبض کرد ملک الموت روح ابراهیم علیه السلام را --- که چون پیغمبر ابراهیم

علیه السلام وفات فرمود شد مر جمیع ساکنان بهشت که استقبال کنند دوست را چون روح مبارک ایشان انتقال شان

جدا شد ساکنان سموات و متوطنان جنان باستقبال آمدند برو حرکت آن ز سقف جانب حضرت [illegible] جبرئیل

علیه السلام پرسید که چرا [illegible] برهمه استقبال تو آمده اند نخود برد و گفت مر خلیل چون خواندند و استقبال

[illegible] فرستادند [illegible] روح [illegible] مشرف شد روح ابراهیم خلیل [illegible] که فرشتگان

نیز [illegible] رسیدند [illegible] گفت فقد وصل الحبیب الی الحبیب [illegible] --- که چون اهل

شخصی قریب شود [illegible] کافی [illegible] ده شخص مال [illegible] بود

[illegible] انعام [illegible] نجوم [illegible] سلطان

سکندر [illegible] بود [illegible] حق تعالی منع کرده اند

[illegible] بود

گرا زان شان بزرگ و سنائی خواهم رفت و بد عاقبت تو باز بزرگ و سنائی خواهم داد دیگر گرفتن ایشان این کفر اند یعنی کرامات
ایشان را پیر ستند ایشان را معبود می پندارند چون بزرگ و سنائی از ایشان دور شود پس معلوم شد عاجز بی نشان
و معبود عاجز نمی باشد — گرفتن آفتاب و ماهتاب چه باشد — اول آنکه از جهت گناه بندگان گرفته می شوند
... چون توبه و رجوع می آیند روشنائی کم میشود چون باز بدر آیند تابان گردند ... و ما در آن روز بوده اند فرشتگان
هر روز بالا میکشند تا که در آب سفید شد و غرق نشوند و بالای آسمان هفتم صحرا است از نور و بالای آن صحرا حجابهاست و میان
هر آسمان و زمین پانصد ساله راه است و میان هر آسمان نیز پانصد ساله راه است و شهرها بالای و دریاها و اندک دنیا آباد است
و شهر آبادانی از کافران هند و اندک مسلمان اند و این هفت زمین بر روی گاو اند که آن گاو چهار هزار سر دارد و در میان
دو سر فرسخ پانصد ساله راه است و این گاو بر بالای ماهی است و ماهی بالای آب است و دریا که عمیق است
پانصد ساله راه است و آن دریا بالای باد است و آن باد بالای تاریکیست و آن تاریکی بالای آتش دوزخ است و آتش دوزخ بر پشت
الثری است و زیر تحت الثری لا یعلم الا الله — مذکور است که زمین بر شاخ گاو است و پای گاو بر ماهی و ماهی بر پشت
و پای فرشته علی قرن الثور یعنی سر گاو است و گاو بر پشت ماهی و ماهی بر کف پا دریا و دریا بر ثری و ثری بر سر دوزخ و دوزخ
بر تاریکی است و زیر تاریکی غیر از خدای تعالی نمیداند — اند که در اثنا عید [illegible]
این ستارگان که بچشم مردم خورد می نمایند بزرگ اند یعنی ستاره بزرگتر از دنیا است کذا فی شرح المشارق [illegible] و در
نسخهای در باب آفتاب اختلاف رفته است و هر کدام از مطالع خود [illegible] بعضی گویند که هر روز آفتاب
دیگر از مطالع طلوع میکند یعنی غروب میشود [illegible] قدرت خود در نور
نور تجلی باز می نماید از تفسیر عمده و غیر آن [illegible] در بیان مشارقها و مغاربها است که
هر روز از محلی دیگر طالع میگردد زیرا که تمام سال سیصد و شصت روز است که هر روزی از مطلع دیگر سمت ساحل
عرش عظیم [illegible] در شرح مشارق الانوار مسطور
است که آفتاب [illegible] زیر عرش خداوند عرش و فرش را سجده میکند و حسب [illegible]
فرمان طلوع میابد [illegible]

از رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر بود یکی از اصحاب تشنه شد عرض کرد که یا رسول الله
تشنه شده ام پیغمبر فرمود که بر فلان کوه برو که پیغمبر خدا تعالی را سلام رسانید که تشنه ام چون آن صحابی برفت پیغام
پیغمبر را گفت آن کوه بسخن آمد و گفت ای رسول خدا از آن وقت که این کلام شنیدم وقودها الناس والحجارة چندان گریه کردم
که در من آب نمانده پس معلوم شد که [illegible] روح و غیر روح از حق تعالی بترسند که نور آفتاب
جزیست از هفتاد هزار جزء از نور عرش و نور عرش جزیست از هفتاد هزار جزء از نور دل مومن و ماه یعنی قمر میانه
دست که او را سپر [illegible] گویند ابو اللیث گوید از ابن عباس که بزرگی ماهتاب در طول و عرض مقدار چهل
فرسنگ است یعنی چهل گاو [illegible] دست و بزرگی آفتاب مقدار شصت گاو یعنی [illegible] گاو و سپید شود
ستاره مقدار [illegible] است بعضی ستارگان در آسمان معلق اند [illegible] و نزد بعضی مرکب اند معلق
چنانکه [illegible] نزد بعضی بزرگی آفتاب ماهتاب مقدار دنیا است [illegible] دیده شود و این قول منجمان
است منجمان [illegible] آفتاب در آسمان چهارم است و ماه در آسمان دنیاست و نزد بعضی بزرگی آفتاب ماهتاب در طول و عرض
نهصد گاو یعنی [illegible] ده هزار گاو است که آسمان اول از زمرد سبز است و آسمان دوم از لعل
و آسمان سوم از یاقوت سرخ است و آسمان چهارم از [illegible] و آسمان پنجم از زر سرخ است آسمان ششم از یاقوت [illegible] است
و آسمان هفتم از نور است طبری [illegible] که علما را اختلاف است در اصل آفتاب ماهتاب است که حق تعالی اینها را
از چه آفریده است بعضی گفته اند اینها را از آتش آفریده اند و آخر یعنی در قیامت اینها را آتش کردند و بعضی گفته اند
که از نور عرش آفریده اند [illegible] رسول گفت علم آفتاب ماهتاب در گردونست [illegible] هر دو را در گردون
کرده [illegible] ملائکه از مشرق [illegible] بکشند [illegible] فرود آیند [illegible] که خدا تعالی کسوف یا خسوف
خواهد [illegible] آفتاب ماهتاب را [illegible] گردون بیافتند [illegible] یعنی چنانکه [illegible] فرو می روند
پس ملائکه [illegible] پس [illegible] برکرد [illegible] کرده
معنی کسوف خسوف [illegible] بعضی گفته اند [illegible] آفتاب ماهتاب
[illegible] حضرت [illegible] آمد

اول ما خلق الله العلم و دیگر این حدیث است اول ما خلق الله نوری و بعضی گفته‌اند که عرش مقدم
از قلم بود اما بعد از خلق عرش اول چیزی که آفریده شده قلم بود والله اعلم احادیث و کتب قصص
و در تواریخ از ابن عباس منقول است که الله تعالی اول چیزی که آفرید قلم بود از نور که طول آن پانصد ساله راه است و عرض
آن چهل ساله راه است پس بالا و خطاب کرد که بنویس قلم گفت چه بنویسم ای پروردگار من گفت بنویس آنچه در علم من مقدر است
در شأن مخلوقات من تا روز قیامت پس قلم جاری گشت پس الحال بنوشت آنچه شدنی بود تا روز قیامت اول چیزی که در لوح
محفوظ بنوشت این بود بسم الله الرحمن الرحیم انی انا الله لا اله الا انا محمد رسولی من استسلم لقضائی و صبر علی بلائی و شکر
علی نعمائی و رضی بحکمی کتبته صدیقا و بعثته یوم القیامة مع الصدیقین و من لم یستسلم لقضائی و لم یصبر علی
بلائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یرض بحکمی فلیخرج تحت سمائی و لیطلب ربا سوائی و در روایتی است چون
فرمان شد قلم را که بنویس ما کان و ما یکون الی الابد نوشت بر ساق عرش لا اله الا الله محمد رسول الله هر قطره که از آسمان
مقدر که نازل شود بر هر زمینی که از درختان مقدر بود که فرو ریزد چنانچه فرموده و هر برگ و دانه که بروید و هر
ریزه که در روی زمین باشد چنانچه فرموده جف القلم بما علم الله و مروی است جف القلم بما هو کائن الی یوم القیامة
و در حدیث وارد است حق تعالی آفرید درختی و مر آن درخت را چهار شاخ گردانید و نام آن درخت شجرة الیقین
کرد بعد از آن آفرید نور محمد علیه السلام در پرده در طبق مانند [illegible] طاوس پس بود [illegible] آن درخت هفتاد
هزار سال بعد از آن آفرید آینه حیا در مقابل وی پس نگاه کرد طاوس در آن آینه صورت خویش
نیک صورت و نیک هیئت پس شرم آمد از خدا تعالی و سجده کرد پنج کرت پس گشت آن سجده فرض موقت
بعد از آن حق تعالی امر فرمود پنج نماز بر محمد علیه السلام و بر امت وی بعد از آن خدای نظر کرد بسوی آن نور
پس عرق آمد به سبب حیا از نظر حق سبحانه تعالی و عرقی که از سر بیرون آمد خدای تعالی فرشتگان آفرید و از عرق وجه
عرش و کرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماهتاب و حجابها و ستارگان آفرید و چیزی که در آسمان است و از عرق سینه
آن حضرت انبیا و مرسلان و علما و شهدا و صالحین آفرید و از عرق ابرو آفرید گروهی از مؤمنین و مؤمنات
از عرق گوش آفرید ارواح یهود و نصاری و مجوس و ما اشبه ذالک و از عرق پای آن شرق و مغرب

سبب معاصی عصار گرفته میشود چنانچه احوال و افعال مردم شب و روز می آیند و میروند و افعال بد کسوف
صیقل میشود و دیگر باره تا آب بمثابه خسوف گرفتن ماه و دود در وقت طلوع شدن آفتاب از ترا ماردن امتناع ملمع باید
که بار دیگر پرورده معامله معاصی از مردم عصات کرده ام امروز باز طاقت آن ندارم که باز رضعوا توبه میشود
و دلالت شمائل مظاهر ام قربان سیر که کیفیت امثال آن فعل مصائب دیگر با مدد و امر صبی ترمیجند و انتقال تو میدارند
نزد وی برای و درستی ما با آن چه دو با ایشان تمامی با منا خواهش مشغول گردند صلی الله علیه و سلم در آن وقت
ام صلی بخیر دو مد از حق تعالی مشغول باشد سوال که در حضرت نبی بسبب علیهم علی کرم الله وجهه
استفسار نمودند فرمودند و محونا آیة اللیل محیت عنه فهو اثر المحو قال ابن عباس رضی الله عنه کان فی مدت الاول لا یفرق
النهار من اللیل فبعث الله تعالی جبریل علیه السلام فمسح جناحیه علی القمر فذهب و نوره فبقی علامة جناحه وهو
السواد الذی فی القمر کذا فی الکشاف فی تفسیر العمدة وذلک ان الله تعالی جعل نور الشمس سبعین جزءا وکذلک
القمر فمحی من القمر تسعة وستین جزءا فجعلها مع نور الشمس علی مائة وتسعة وثلثین جزءا والقمر علی جزء واحد
تحت سماء [illegible] علی المعانی عن علی [illegible] مسح جبریل [illegible] فمحیا و [illegible] الخطوط التی فیه من اثره ولو کان
مثلین ما عرفت اللیل من النهار ونقل است که در روی آفتاب نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله خالق
الشمس بقدرته واجرها بامره و در شکم او نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] غضب [illegible] م و عقابه
[illegible] طرف دنیا بود و در آسمان [illegible] بین روئی شبایت اگر چه کو آلت دیگرهم او شنائی [illegible] صفت
[illegible] اگر چه بوالت دیگر هم روشنائی از ندا [illegible] در [illegible] داوین اصلوت [illegible]
لا اله الا الله محمد رسول الله خلق [illegible] وخلق الظلمات والنور و در شکم او نوشته انه لا اله الا الله محمد رسول الله
خلق الجسم والشجر بقدرته [illegible] من خلقه فطوبی لمن اجری علی یدیه کذا فی [illegible] الذی
ماه [illegible] بدر [illegible] هلال [illegible] سمات وافتاب علی الدوام با کمال خبرت [illegible] اگر قمر مشابهت
شمس کامل بودی بی نقصان نیافتی معرفت ایام و شهور و سنین بعکس یافتی [illegible] اول ما خلق الله
العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال عز وجل [illegible] عطاء [illegible]

والسلام حتی سایر مخلوقات نور نبوت آنحضرت را آفرید و در فضاء عالم قدس آن نور را ترتیب سیر نمود گاهی

بسجود تسبیح امر میکرد و گاهی برای تسبیح و تقدیس مشغول میشد و بجهت مستقر آن نور حجابها خلق نمود و در

حجابی بدقتی او را نگاه میداشت تسبیح خاص حضرت حق تعالی یاد میفرمود و آن را چند قسم ساخت و از آن قسم

عرش کرسی لوح قلم و بهشت و دوزخ و مراد اصول آسمان زمین آفتاب ماه کواکب دریاها و جبال

موجود گردانید بعد از آن آسمان را بر زمین منبسط گردانید و هر یک از آنها را بهفت طبق گردانید و هر طبقه از جنت

مسکن جمعی از مخلوقات مقرر فرمود و در روز شنبه را پدید آورد پس جبرئیل علیه السلام را امر فرمود تا قبضه خاک کعبه

از حضرت رسول بردارید و بآن نور مخلوط سازید جبرئیل علیه السلام چنین نمود و حق تعالی کار گذارید و آن نور قبضه بآن

خاک بساعت و بآب تسنیم تخمیر کرد و در فضای جنت و انهار در جویهای بهشتی غوطه داد و در آسمان

زمین و کوهها و دریاها عرض کرد تا ... مخلوقات همه بشناسند گفته اند پیش از

از آفریدن زمین تمام عالم ... کعبه جمع شده بر طرف ... و آن روز یکشنبه بود

پس بخارات بطرف ... دود ... حق تعالی آن بخار را ... منتشر گردانید و از آن

آسمان آفرید در روز دوشنبه ... کان آفرید پس حق تعالی زمین بر طرف ... در روز

سه شنبه حق تعالی چهارپایان خشکی و بری و پرندگان آفرید در روز چهارشنبه جویها و درختان آفرید

و رزق بندگان قسمت کرد و زمین بعد از آفرینش در پنجشنبه ... حق تعالی او را

آفریده تا زمین قرار گرفت و در روز پنجشنبه بهشت دوزخ آفرید و در روز جمعه آدم را آفرید

سوره ق ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام یعنی بدرستی که ما این آسمانها و زمینها و آنچه

میان آنهاست بشش روز آفریدیم و این روزها چنانست که هر روزی هزار سال باشد خدای تعالی

خواستی این همه یک ساعت توانستی آفرید ولیکن از بهر آن در شش روز آفرید تا دیگران کارها

دیرتر کنند ... آدم را آفرید ... بهشت ... بود

آدم از بهشت بیرون آمد ... سال ...

خبری که دارد بسیار لطافت است آفرید بعد از آن حق تعالی فرمود نظر کن بسوی پس خود چون نظر کرد نور
محمد علیه السلام پس خود دید نور برابر پس خود دید نور برابر جانب راست خویش نور برابر جانب چپ خویش نور برابر آن
نور ابابکر عمر عثمان و علی رضی الله عنهم بوده بعد از آن تسبیح بهفتاد هزار سال گفت بعد از آن آفرید نور انبیا را از نور
محمد علیه السلام و چون نظر کرد بر آن نور گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله بعد از آن آفرید حق تعالی قندیلی را از عقیق سرخ که ظاهر
باطن وی نمایان بود بعد از آن آفرید صورت محمد علیه السلام همچو صورت وی در دنیا و در آن قندیل در آن نهاد وی همچو ایستادن در نماز
و طاعت میکردند ارواح گرد نور محمد علیه السلام تسبیح و تهلیل میکردند مقدار یک صد سال بعد از آن فرمود ارواح را که نظر کنند بسوی وی پس بعضی
کردند پس کسی که سر وی دید پس گشت خلیفه و سلطان میان خلایق و کسی که پیشانی وی دید گشت امیر عادل و کسی که چشم دید پس گشت حافظ کلام
ربانی و کسی که ابرو دید پس گشت نقاش و کسی که گوش دید پس گشت شنونده و مقبول و کسی که رخساره دید پس گشت
نیک خلق و عاقل و کسی که بینی دید پس گشت حکیم و طبیب و عطار و کسی که لبها دید پس گشت نیک روی و وزیر و کسی که دهن
دید پس گشت روزه دار و کسی که زبان دید پس گشت رسول میان امرا و سلاطین و کسی که حلق دید پس گشت واعظ و
و موذن و نصیحت کننده و کسی که ریش دید پس گشت جهاد کننده و کسی که در راه خدا است و کسی که گردن دید پس گشت
تاجر و کسی که بازوی راست دید پس گشت حجام و کسی که بازوی چپ دید گشت حلال خور و کسی که کف دست راست دید
پس گشت صراف و کسی که کف دست چپ دید پس گشت وزن کننده و کسی که پشت دست دید پس گشت سخی و کسی
پشت دست چپ دید پس گشت بخیل لئیم و کسی که پشت کف چپ را دید پس گشت زرگر و کسی که انگشتان دید
پس گشت کاتب و کسی که پشت انگشتان دید پس گشت آهنگر و کسی که انگشتان دست چپ دید پس گشت درزی
و کسی که سینه دید پس گشت عالم بزرگ و مجتهد و کسی که دید شکم گشت قانع و زاهد و کسی که دید زانو پس گشت
رکوع و سجود کننده و کسی که دید پای پس گشت صیاد و کسی که دید زیر پای پس گشت پیاده رونده و
کسی که دید سایه اش پس گشت مغنی و صاحب طنبور و بعضی دیدند و نظر نکردند پس گشتند یهودی و نصرانی
و کافر و [illegible] نور محمد علیه السلام روا [illegible] گردند و حاصل مجموع اینها والله اعلم باین معنی راجع
میشود که حضرت او علیه السلام تحت ارسال پیش از آفرینش آسمانها زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم بهشت و دوزخ و ملک

و فرید از این عجایب روایت کرده‌اند آنست که اول چیز آفرید که طول عرض او ... هزار سال راه است یعنی
کل سال راه پس خدای تعالی میان چیز نظر هیبت دید آن چیز که درخت وات شد و کف آن سه جمع شد
از آن کف خدای تعالی زمین آفرید پس از آن کما تقدم پس از آن دود دی چیز ... در جمع شد از آن
آسمان آفرید در خبرست که پیغمبر علیه السلام گفت در بهشت درختی است که آن را طوبی گویند بنیاد او از زر است و شاخ او
از برگها آن درخت المقدار برست که تمام دنیا در زیر یک برگ پوشیده شود و در خبرست که در بهشت درختی است
که طوبی گویند سه اندر خت در خانه من است و شاخها آن درخت در خانهای مسلمانان تا هیچ خانه
مسلمان نباشد که در آن خانه شاخی از طوبی نبود و در هر برگی از برگهای طوبی فرشته است که خدای تعالی را
تسبیح میگویند و از هر برگی طوبی نوری تابد چون آفتاب اگر مرغی بر یک برگ آن درخت بر پرد
پیر شود و نرسد ... از آنکه ... در زیر آن درخت صحرا است که زمین آن صحرا مروارید و یاقوت
است و خاک آن صحرا از زعفران است و سنگها بهشتی باشد و بهشتیان گویند که خدای تعالی تمام
سلام گوید و فرمان است که شما بر آن زیارت ... باید پس بهشتی بر ... سوار شود و یک صف
کرده بروند چنانچه گوش هیچ اسپی بر گوش اسپ دیگر نباشد و اگر در میان او درختی باشد آن
درخت از جای خود دور شود تا بهشتیان ... چون ... مقامی عالی برسانند بهشتیان
خدای تعالی را تحیت گویند اللهم انت السلام و منک السلام و لک حق الجلال و الاکرام خدای تعالی سلام فرماید
گوید علیکم السلام و رحمتی و محبتی مرحبا بعبادی الذین حفظوا وصیتی و حفظوا امری پس بهشتیان گویند
و عزتک ما عبدناک حق عبادتک فاذن لنا فی السجود قال فیقول الله انی قد رفعت عنکم مؤنة
العبادة ... از فقه ... هر که دنیا چهار ده هزار فرسنگ است و هفت اقلیم
را تعریف نموده اند ... اقلیم است زمین حجاز اقلیم دوم است و بصره و ...
اقلیم سوم است و عراق و شام و ... خراسان ... اقلیم چهارم است و تمام روم ... اقلیم
پنجم است ... اقلیم ششم است و چین ... ترکستان اقلیم هفتم است ...

نهشتن یا ویران کرد و چهارده هزار سال در او مردی هفت هزار سال در بنا [illegible] و در بعضی رسایل

از شمس العلوم منقولست که از عبد الله بن عباس مروی است که گفته اند از ابتدای عالم تا حضرت رسالت پناه

تمام عالم چهل سه کرور و چهل لک و پنج لک و هفت هزار و هفتصد و شصت سال در میان گذشته

است والله اعلم و ابتدا در دو عالم تا زمان مصطفی [illegible] لیک لما خبر ده [illegible] در

رساله امام الهمام مولانا ضیاء الدین [illegible] روایت از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما [illegible] هشت هزار سال

شده است و در بعضی کتب بن مقدار که مذکور زیاده داده اند اما اولی است که [illegible] مطلق

روایات معتبر واضح نشده است و در حدیث چهار ساعت و کلمه طیبه چهار حرف [illegible] اگر

کلمه طیبه از زبان الله [illegible] در [illegible] شده [illegible] ذکر شرعی نیز

چنانکه است بحساب حروف کلمه طیبه چهار حرف [illegible] در تفسیر [illegible] مذکور شان

[illegible] چهار ساعت و در هر ساعتی نود و هشت هزار آدمی زاده میشوند و در

وجودی شد و در هر ساعت شصت کرور و هشتاد لک و هشتاد هزار آدمی زاده میشوند [illegible]

[illegible] نوزده هزار عاشق در وجود می آید [illegible] نوزده هزار عاشق

که در وجود می آید [illegible] ایشان قائم است و هر [illegible] نوزده هزار عالم العقل میشوند

[illegible] که ایشان [illegible] یکی از ایشان بمیرد [illegible] دیگری [illegible] میشوند

ایشان [illegible] همه [illegible] است و ابدال چهل مرد اند [illegible] در هم اند و هر ده در عراق

اند چون یکی از ایشان [illegible] دیگری را قائم مقام ایشان کرد اند و چون قیامت

[illegible] تمامی ایشان بمیرند در کشف المحجوب [illegible] سیصد تن اند ایشان را اخیار گویند

و چهل تن اند که ایشان را ابدال گویند و چهار تن اند که ایشان را اوتاد گویند و سه تن اند که ا

یشان را نقبا گویند و یک تن است او را قطب خوانند و غوث گویند و ابن عباس رض روایت کرده اند

که واحد [illegible] زمین [illegible] است و در [illegible] جمع [illegible] گویند

که حضرت رسالت پناه دعوت او را اجابت نمود که سوی بهشت میرود اما او را پای برهنه دید قبل بت رسول عمر پرسیدش
که ای عبدالرحمن پای برهنه چرا گردانیدی گفت یا رسول الله از ملایک پر شده است حال دیگر این چه باشد علی الخصوص
کسی را که مال حرام باشد . چون جنازه ابو سعد را در روضه حضرت ابراهیم عم بردند از روضه مطهره آواز آمد که
ابو سعد را بشارت باد او را بدین جنازه دفن کنید که بادی حساب از دست [illegible] که امیر المومنین
عمر رضی الله عنه بعد از قتل او دوازده سال او را در خواب دید و گفت ای پدر حال چیست که از دیر باز ملاقات
نشدی گفت ای پسر بعد از دوازده سال همین ساعت از حساب گاه خلاصی یافتم از این حال ملوکان عالم که از
طریق راه اندر چه باشند . گویند که روزی فرعون بر تخت نشسته بود ناگاه اژدها از بیرون
درآمد تمام مردم که ایستاده بودند همه بگریختند فرعون تنها ماند آن اژدها نزد آمده سر خود فرود آورد
چون مردم دیدند که سر فرود آورده همه جمع شدند فرعون را گفتند در این چه حکمت است کسی استغاثه دارد
چون فرعون سوار گشت پیش اسب فرعون آن اژدها روان شد هر جا که فرعون توقف کردی اژدها نیز
ایستادی فرعون پس اژدها میرفت تا به غاری رسید فرعون از اسب فرود آمد و همراهان را همراه خود
گرفت ملازمان ایشان از اژدها سوار شده در درون غار رفتند ناگاه دیدند کلان در آن غار در آمده بود و آن
اژدها را بیرون آورده بود چون فرعون آن را دید بترسید از دیدن اژدها ... در کنار افتاده مرد بعده فرعون
بیرون آمد مردم نفر عون گفتند این چه بایستی فرعون لعنت گفت که رخصت ما کرده در همین مقام بودند
که اژدها سنگریزه آورده پیش فرعون نهاد و باز گردید و بچشم خود مالید فرعون گفت که دارو
چشم خواهد بود بعد مدتی فرعون آن سنگریزه را بسیار مالید و میخواست که در چشم خود کشد مردم
فرعون را مانع آمدند گفتند شاید که ضرر کند ما بدست دیگری فرما که اندازد تا حقیقت آن معلوم شود در عجب
گفت که اگر چشم خود کور شود که از دیگری چه حاجت چون اندک اندک تمام مردم فرعون زیبا چون نظر آمد ما که مسلمان نفر
دیگر ابراهیم باشد . فرعون لعین گویند که روزی در حمام در آمد بود دید که وی آنجا بود ابلیس لعین
بصورت پیری شده در حمام در آمد چون نظر فرعون بر او افتاد گفت که ای پیر تو کیستی این بازار که چه چون که ام ابلیس

حکایت آمده وقتی حضرت رسالت پناه مناجات کرد که خداوندا حساب امت من بدست من بده تا
پیش دیگران خوار نشوند فرمان آمد ای محمد علیه السلام حساب امت تو پیش خود خواهم کرد تا اگر ایشان بد کنند تو واقف
نشوند اگر ایشان امت تواند آخر بندگان من اند آمده است وقتی حاتم اصم را پرسیدند که تو
عبادت شب کرا دهید گفت بکسی که در روز هیچ گناهی نکرده باشد حیا نکند آمده است چو
سلیمان علیه السلام حوری را در خواب دید گفت ای سلیمان تو در خواب خوش میخسپی و مرا فرمان یافتن سال است که
ببود در انتظار تو ای آرام تو میخسپی بر کس خواب کنی نامرادی یابی اگر خفتگان بدانند که از ایشان چه دولت فوت
میشود هرگز از مناجات ملاک نمی خسپند و منتن اسمعیل مر پدر ابراهیم را گفت ای پدر اگر تو میخسپی
در غم گشتن من نمی افتادی و بدین غم مبتلا نمیگشتی بزرگی ابوالفضل را در خواب دید
پرسیدند که خدای تعالی با تو چه معامله کرد گفت هیچ عملی از من قبول نشد و من دل بر دوزخ نهادم فرمان
شد ای بنده خاطر جمع دار که ترا بیامرزیدم گفتم خداوندا هیچ از من قبول عملی نشد سبب
آمرزش چیست فرمان شد وقتی که تو در خواب بودی پهلو گردانیدی و گفتی یا الله همان لحظه ترا
بیامرزیدم چون یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه را بعد از نقل بخواب دیدند پرسیدند فرمان
شد ای یحیی معاذ چرا بسیار گناه کردی گفت خداوندا تو مرا گستاخ کردی اگر در دل گناه میگذرد
دیگر نمیکردم فرمان شد ای معلوم است که هیچ گناه تو بیامرزیدم جوانمردی را پرسیدند
که خدای تعالی ترا مال بدید چرا نبخشی گفت خدا با طائفه بدیم که از برای مال خدمت مخلوق کنند ما
نا یکی شویم و خدمت حق تعالی مخلوقات کنیم که او خالق زمین آسمانهاست قوله علیه السلام السخی حبیب الله
ولو کان فاسقا البخیل عدو الله ولو کان زاهدا محدثان گفته اند که این حدیث صحیح نیست
و بعضی محدثان گفته اند که این حدیث از موضوعات است و هر که فراخ دستی کند پیش نعمت
بروی مدام ماند و سعادة علی الدوام مبسوط بد علی الانعام جادت انعمه علی الدوام
عبد الرحمن بن عوف یکی از عشره مبشره است او را مالی بسیار بود حساب او را ماجرا که فقیری

یارب یارب و از مقام ربوبیت آواز آمد لبیک عبدی گفتم خداوندا این تیر را چگونه جواب آید حضرت
آمد ای جبرئیل اگر او زبان خود فراموش کرده است من میدانم که او کیست پس نام خود را چگونه فراموش کنم غلط
مدرکان حضرت ما روا نیست و در حقیقت چون بشنیدم پس حقیقت مرا خواند من نیز اجابت کنم پس ای ابوالفضل
کرم از حضرت بی نیازی بیاموز و ترک تکبیر مهری گیر تا بزرگ شوی وقتی خواجه کرکی گفت
تنها است کس نیز کس گفت ای خواجه ترا هم خوابه بایستی یانه گفت نیست گفت او جواب بود یا نه گفت کستری
گفت ای خواجه ترا شرم نمی آید که خواجه تو بیدار و تو میخسبی چون بشنید آن خواجه نعره زد بیهوش شد افتاد
چون از بیهوشی بهوش باز آمد گفت ای کنیزک بر من بحق تو از مال خود آزاد کردم و گویند که هیچ کا بحق د
تی از اولیاء الله نیست رابعه بصری را پرسیدند که تو شیطان را دشمن داری گفت نه گفتند چرا
گفت من به دوستی رحمان مشغولم که از دشمن هیچ خبر ندارم شخصی از رابعه پرسید که سر نسبت طلب
از کجاست و او گفت من هفت ساله بودم و قحطی در بصره افتاده پدر و مادرم وفات کردند و خواهرانم متفرق
شدند و مرا رابعه از آن میگفتند که چهار خواهر داشتم و من چهارم ایشان بودم پس بدست ظالم افتادم مرا بشش درم
بفروخت و خواجه مرا کار سخت میفرمود روزی از بام بیفتادم و دستم شکست روی بر خاک نهادم و گفتم
یا بار خدایا من غریب یتیم اسیر شکسته هیچکس را رحمت فرمای و رضای تو میخواهم اگر تو راضی چه باک آوازی
شنیدم که ای ضعیفه غم مخور که فردا ترا جاهی خواهد بود که مقربان آسمان بتو نازند چون بخانه خواجه
باز آمدم ابتدا روزه کردم شب و بگوشه میرفتم و بعبادت مشغول میشدم در همه شب خواجه در خواب
خیری مشاهده کرد و من چون مناجات کردم میگفتم الهی تو میدانی که هوای دلم در موافقت فرمان توست
و روشنایی چشم من در خدمت تو و در بندگی من مطلع فرمان تست که اگر دست من بکار بودی یک ساعت
از عبادت تو نیاسودمی ولی تو مرا زیر دست مخلوقی اسیر کرده دیگر خواجه بر بالای من قندیلی از نور می
سلسله و همیشه دید که همه خانه از آن روشن کرد از بیخبانی تو خود فکری مکن تا چه فتوحات یابی روز
دیگر مرا بخواند و خدمت و آزاد کرد پس دستوری خواستم و از انجا بیرون آمدم در ویرانه رفتم که سی سال

انار را بشکست و گفت این انار را بار دیگر کن فرعون گفت این نتوانم کرد ابلیس گفت اندم که انار در قبض علم
بود و گویی که من آفریده‌ام این عجب است که همه اجزا در موجود است باز درست کردن نتوانی پس چگونه دروغ دعوی
خدای میکنی اگر نگویی من سر زر کنم ابلیس در حال به حکمتی که از زر داشت او را داده بود انار شکسته را درست کرده
پیش فرعون ملعون نهاد و شرمسار شد و از عادت شرمی سر فرود آورد ابلیس سیلی محکم در قفای
او زد و گفت ای بی انصاف با وجود که مرا حق تعالی گمراه آفریده من این قدرت دارم تو با وجود فخر کدار
دعوای خدای میکنی صد هزار لعنت بر تو باد گویند که مردم پیش فرعون آمدند که در باران حاجت
داریم املش (؟) مر بود فرعون ابلیس را گفت که مردم محتاج باران است ابلیس گفت تو چون ... شد
شیاطین را جمع کرد و گفت شاشه در کوچها و سقفها کنید چون فارغ شد مردم از بوی ناخوش
پیش فرعون آمدند که این چه باران است که از بوی ناخوش او عاجز شده‌ایم فرعون ابلیس گفت چه
طور باران باریدی گفت جای که تو خدای و من وزیر شما باشم همین طور باران خواهد بود
گویند که روزی نوشیروان در محکمه عدالت نشسته بود ناگاه اژدها پیدا شد به طرف دریا رفت که در خانه وی
کسی متعرض شده نشد و کسی را بهم او تعین فرمود چون آن مردم رفتند دیدند که در خانه وی اژدهای
ایشان بر گشتند چون ... شد دانستند که ... از دو سنگ بانیان داد ایشان سنگهاره بر زبان
خود بر دادند زبان ایشان در گلوی نخس انداختند و در روز عید ایشان به نام زبان مردم تمام نوشیروان
بیرون رفتند چون بر بام مردم را از زبان نوشیروان در گلوی ایشان سنگها را دیدند حیران ماندند خبر نوشیروان
کردند که زبان فلان فلان سطور سنگها در گلوی اند که در خرابه تمام هست نوشیروان مردم اطلب فرمود
که این سنگها شما از کجا بسیار آن گفتند از دهانها بر آورده بود نوشیروان گفت که این سنگها را در جای بی
بر زبان ایشان بر آورده بود من هم از نجحت که مرد اعیان نگویند اگر تیر آن شیر کمان کردی من مردم سنگها را
رفته بعد از آن در دهانها انداختند و نوشیروان ایشان را مرحمت کرد که جبرئیل علیه السلام پیش پیغمبر علیه السلام آمد
و گفت یا رسول الله علیم در حضرت مدم که هیچ وقتی ندیده بودم که شهری بشب بر آمدند و کشف

روزی از خانقاه بیرون آمد مریدان تفحص کردند و از میان قوم مخنث دیدند گفتند این چه جای

است گفت در عالم شده اند مرد و زن مخنث مرد باید بود و زن رابعه بصری و مثل این برد د

بهشتم نیز با جاروب کرده دارم گفت وقتی رابعه بصری قدس سرها یک دست آتش و دست دیگر

آب گرفته از صومعه خود بیرون آمد گفت میروم تا آتش در بهشت بسوزم و بدین آب آتش دوزخ بکشم

که آن شب که رابعه در وجود

تا بندگان خدا تعالی از رجای بهشت و خوف دوزخ نپرستند

آمد در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در پیچند و قطره روغن نبود که نافش چرب کنند و چراغ

نبود که روشن کنند و او را سه دختر بود و رابعه چهارم بود او را از آن رابعه خواندند پس عیال او گفت

فلان همسایه رو و روغن چراغ خواه و پدر رابعه با همسایه [illegible] هرچند که در زد از در خواب

نزاد دلتنگ بخفت حضرت رسالت علیه السلام را در خواب دید فرمود که غمگین مباش که این دختر تو سیده

است که هفتاد هزار کس از امت من شفاعت او خواهد بود که پیش عیسی امیر بصره رو و بگو

بدان نشان که هر شب صد بار صلوات بر من میفرستی شب آدینه چهارصد بار این شب آدینه که گذشته مرا فراموش

کردی کفارت او چهارصد دینار حلال بمن ده بدین مرد پدر رابعه بیدار شد گریه کنان علی الصباح این خواب

بر کاغذ نوشت و ببرد در سرای عیسی برد و بکسی داد تا بدو رسانید چون مطالعه کرد فرمود تا ده هزار

درم حلال بصدقه دادند و شکرانه آنکه رسول علیه السلام و الصلوة از من یاد کرد و چهارصد دینار فرمود

تا پدر رابعه را دادند و گفت بگوئید که خواهم که اندرون درآئی تا ترا زیارت کنم پدر رابعه نفس عیسی را وقت

با عز و اکرام بنشاندند و خدمت نمودند پدر رابعه را آورده و صرف کرد چون رابعه بزرگ شد پدر و مادرش

وفات یافت [illegible] که رابعه روزی بر کوهی رفته بود حیوانات و آهوان گرد او آمدند و در او نظاره میکردند

ناگاه حسن بصری چون بدید متغیر شد گفت ای رابعه چرا از من میرمند و با تو انس گرفتند رابعه پرسید

که امروز چه خوردی گفت [illegible] گفت چون تو پیه ایشان خوردی چرا از تو نگریزند

گفت که یکشبانه روز پیش رابعه بودم و سخن طریقت و حقیقت میگفتیم چنانکه نه بخاطر من گذشت که من مردم

وبعبادت مشغول شد چنانکه در شب هزار رکعت نماز کردمی و گاه گاه بوعظ حسن بصری رفتمی یا گاه بشعر مجاز
کردم و از آن [illegible] حسن بصری رحمه الله از رابعه سوال کرد که رغبت داری تا با تو
نکاح کنم رابعه گفت عقد نکاح بر وجودی فرود آید که در انجا وجود باشد اینجا وجود برخاسته است از وجود
خود نیست شده‌ام در معارج العارفین آورده است که روزی مولانا جمال الدین صاحب می
فرمود که در تفسیر دیده‌ام که بر دو کس از کفار عذاب نشود یکی نوشیروان عادل از برای عدل او دوم حاتم طائی
بسبب سخاوت او مامون خلیفه وقتی بمداین رفته در اطراف ایوان کسری میگشت و از روی اعتبار نظر
میکرد در آن یکی از علما روایت کرد که مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است که تن پادشاه عادل در گور
نریزد مامون گفت که در صدق حدیث شبهه نیست بکن برای یاری تحقیق گور نوشیروان بکنانید که محرم
بر عدل او گواهی داده است چنانکه فرموده است مرا یعنی ولدت في زمن الملك العادل یعنی نوشیروان چون
گور کنانیدند او را تازه یافتند مثل شخصی که در خواب رفته باشد مامون در تعجب ماند و در دهانگه
چون نوشیروان انگشتری یافت او را اگر دیدیم بیرون کشیدند و میگفتند که هر کرا بر حقیقت طلب کنند
186 پس محکم از ظلمت کرد ایوان کسری اما نقش صورت او را ماندند این نیز آثار شیر عدلست
رض را سوال کردند که چرا شوهر نمیکنی جواب گفت مرا سه چیز است دل و زبان و تن دل مشغول است بیاد خدای تعالی و دست
مشغول است بخدمت خدای تعالی اگر شوهر کنم دل مشغول و زبان بجواب وی و دست بخدمت وی مشغول شود
نفس من خوش نیست در آنکه مشغول بخالق گردد نه بمخلوق و مرا فرزندی داد بغیر شوهر که در او
در صفت رجال چرا کرده‌اند گویم که حضرت رسالت پناه علیه السلام فرموده‌اند ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن
ینظر الی قلوبکم و نیاتکم کار بصورت و مال نیست کار بدل است و نیت کما قال علیه السلام یحشر الناس علی
نیاتهم چون زن در راه خدای تعالی مرد است او را زن نتوان گفت چون فردا قیامت در عرصات او را در شمار که
یا اهل الرجال کسی پای در صف رجال نهد مریم بود یعنی رحمه الله محلس کردی اگر رابعه حاضر بودی
مجلس فرمودی اگر حاضر نبودی نفرمودی این نقطه است که میان آن مرد مجالس بیزار دل

هزار درهم کیرا گرسنه خوانده بودی بیشتر یافتی امروز اندرم بگرفت و نشاد شد و سوار با بدید شد
بسر درویش با زمین معروف افتاد و حال خود بگفت معروف روی سوی آسمان کرد و گفت الهی
ملمن مرتو همین بود که کردی حکایت آمده است که در ایام سابق مردی بود مسافر شد و بردی
یک قرص در گرسنگی آن قرص نمیخورد و میگفت که احتمال دارد که در بیابان طعامی نرسد در محل
هلاکی این قرص کار خواهد آمد فرشته موکل را فرمان شد تا او قرص را نخورد هیچ طعامی بردم مسافت
عاقبت آن بی همت بد اعتقاد آن قرص را نخورد از گرسنگی بمرد نعوذ بالله منها کسی که از رزق
اندیشد حال او همچنان خواهد بود بیت غم از بهر فردا مخور ای عزیز که یوم جدید است
رزق جدید حکایت وقتی بزرگی در کوچه گورستان گذر کرد دید که ارواح جمع شده
اند میان خود غوغا دارند آن بزرگ پرسید که چه غوغا دارید گفتند مردی بر ما گذر کرد و یک
بار سوره فاتحه بارواح ما خواند حق تعالی چندان نور نعیم بر ما عطا کرده است که یک هفته
شده است که میان خود قسمت میکنیم هنوز تمام نمیشود حکایت روزی عیسی علیه السلام میگذشت
و سه تن با او همراه بودند چون بر سر راه رسیدند دو خشت زرین دیدند افکنده پس عیسی علیه السلام
بگذشت و آن سه تن بطمع آن زر بماندند و هر خشت بر دو داشتند چون گرسنه شدند یکی را
بشهری فرستادند که طعامی بخرد و بیارد بخورند چون آن یکی برفت گفت در دل اگر باشد که نصیبی از آن
رفیقان بردارند حیلتی کنم تا خشت زرین تمام آن من باشد زهری بخرید و در طعامی بکرد تا رفیقان
بخورند و هلاک شوند و تمامه این همه زر خود بگیرد چون طعامی بیاورد رفیقان بیکدیگر مصلحت کرده
بودند که چون طعامی بیاورد او را بکشیم تا ما این هر دو خشت زرین بگیریم چون طعام بیاورد و
بنهاد او را بکشتند و طعام خوردند و ایشان نیز بمردند عیسی علیه السلام گذر باز کرد دید که هر سه
کس مرده افتاده اند و خشتها مانده گفت هذا الصنع الدنیا باهلها دنیا با اهل خویش چنین مکر کند
حکایت در خبر چنین آورده اند که [illegible] حاضر آمدند ملک تعالی او را گوید چه

زخاطر او گذشت که لست خیر الامر برخاستم و خود را مفلس دیدم و از اخلاص او که خواجه
حسن با یاران شبی پیش رابعه آمد رابعه چراغ می بایست دمی بر سر انگشت دمید تا روز انگشت
او چون چراغ می افروخت نقل است که گفت رسول علیه السلام را بخواب دیدم گفت یا رابعه مرا دوست
میداری گفت یا رسول الله که باشد که ترا دوست ندارد و لیکن محبت حق چنان مرا فرو گرفته است که دوستی
و دوستی غیر او در دلم نمانده است حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی پیش رابعه
بودند و در صدق سخن میرفت حسن گفت لیس بصادق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب
مولاه یعنی صادق نیست در دعوی خویش کسی که صبر نکند بر زخم مولی خویش رابعه گفت ازین
سخن بوی منی می آید شقیق گفت لیس بصادق فی دعواه من لم یتلذذ بضرب مولاه
لذت نیابد یعنی صادق نیست در دعوی خویش هر که شکر نکند بر زخم خداوند خویش مالک گفت صادق لیس
بصادق فی دعواه من لم یشکر علی ضرب المولی یعنی نیست صادق در دعوی خویش هر که شکر نکند
بر زخم خداوند خویش رابعه گفت ازینها به باید گفتند [illegible] اکنون تو چیزی بگو رابعه گفت لیس
بصادق فی دعواه من لم ینس الم الضرب فی مشاهدة مولاه یعنی صادق نیست در دعوی خود هر که فراموش
نکند الم زخم در مشاهده مطلوب خویش و این عجب نباشد که زنان مصر در مشاهده یوسف علیه السلام الم زخم نیافتند و در تعجب
کردند اگر کسی در مشاهده خالق بدین صفت بود چه عجب حسین آورده اند که مردی پیش معروف
کرخی آمد و گفت یا معروف کرخی مردی در دو شب [illegible] در عالم یا شیخ شوم معروف گفت قل هو الله احد
خوانده گفت دانم گفت بخوان واو بخواند پس معروف گفت ثواب قل هو الله احد هزار درم بمن بفروش
گفت نفروشم گفت ترا من فردا [illegible] گفت نفروشم تا بده هزار درم رسید گفت نفروشم پس معروف گفت برخیز
که یک ساعت ده هزار درم همیستانی پس [illegible] پس مرد برخاست و رفت و ساعتی ابری
عظیم برآمد و رعد و باران بسیار آمد مرد بیامد درختی گرفت پس سواری دید که میآمد که هرگز
ندیده بود گفت کجا میروی گفت ده هزار درم ثواب قل هو الله احد گفت اکنون این

مملکت سندر است زیرا که سفره داشت که تمام اهل مصر لو مقانه فرعون طعام میخوردند که لشکر مزرد و فتی که بیمایستند
در چهارصد فرسخ فی بود مشغول است که چهار کس بودند که تمام دنیا مسخر ایشان شده بود از سلیمان که مهتر سلیمان
عم و دوم سلطان سکندر دار کافران یکی نمرود و دوم بخت النصر دیگر خواهد بود و آنحضرت مهدی خواهد بود
چنانچه وقفه کو رشد و یک وقت کنند و یی سلیمان عم بیست و چهار هزار گاو و چهل هزار گوسفند و سی هزار شتر
بار آورد و سیصد هزار شتر برنج خرج میشد و خود طعام از جو نان سرکه خوردی با فقیران گفتی مسکینم با مسکینان بخورم
و حضرت سلیمان عم زبان مرغان میدانست چنانچه کلام مجید بر آن ناطق است وعلمنا منطق الطیر وقتی فاخته آواز
سلیمان عم گفت میگوید که هیچ کسی خراب نمی کند گر نکی بیا بی اگر بدی بکنی خراب بی بیابی
و هدهد فریاد میکرد مهتر سلیمان عم گفت میگوید ای گناه کاران مزرش از خدا تعالی بخواهید و خطاف
فریاد کرد مهتر سلیمان عم گفت میگوید که پیش فرستید اعمال نیک تا فردا آن را بیابید و آواز فیروز فایده دارد
و نرم یعنی مردار خیار فریاد کرد مهتر سلیمان عم گفت که میگوید سبحان ربی الاعلی علی اسمائه از خود قمری
فریاد کرد مهتر سلیمان گفت میگوید هر که خاموش ماند و سلامت باشد خدا تعالی را یاد کند ای غافلان و کرکس فریاد
کرد مهتر سلیمان گفت که میگوید که ای فرزند آدم هر چند که بزرگ شدید آخر شما خواهید مرد و عقاب فریاد کرد مهتر سلیمان گفت
که میگوید الحمد کسی را که از مردمان دور باشد و غوک فریاد کرد مهتر سلیمان گفت که میگوید سبحان ربی القدوس
و لشکر سلیمان عم در ده هزار کارخود آمدی در هزار باقیصد کار لشکر اولیان بودی و همین مقدار لشکر چهار
پایان بودی و مهتر سلیمان عم را هزار خانه از شیشه بود بر چوب در آن خانه مهتر سلیمان را سیصد زن
و هفتصد سریت بود و اگر خواهی که حقیقت از بخت و غیره معلوم کنی در کتب سیر مطالعه کن چه حکمت
است که حق تعالی نمرود را از پشه هلاک کردانید و فرعون را از آب اما افتخار فرعون به آب بود
چنانکه حق تعالی فرمود الیس لی ملک مصر وهذه الانهار تجری من تحتی پس از همین جهت به آب هلاک
کردانید اما افتخار نمرود بر طایر بود که کرکسی است پس از همین جهت از پشه هلاک کردانید که ضعیف ترین
حیوانات است حساب آورده اند که چون قوت نبوت محمدی محکم شد عکرمه ابوجهل آنحضرت محمد عم را

دوزخ

وهوا و علمان بر سپید تو ... نامه خویش برخواند همه معصیت بود و طاعت ملک تعالی گوید بدوزخ برید چون ببرند فرشتگان عذاب او بند بگذارید انجا یک ساعتی بر خود بگریم بگذارند چندان بگریست که اب چشمش نماند گوید
اکنون بدوزخ شو گوید مرا یکبار حساب برند که انجا سخنی ماندست دستوری خواهند از حق تعالی دستوری
شان دهد او را بیارند ملک تعالی گوید بنده من چرا باز امدی گوید یا رب خدایا سخنی دارم گوید بگو الهی از زبان
پیغمبران تو چنین شنیده ام که تو گفتی انا عند ظن عبدی بی فمن بدان جانم که گمان بنده من ... الهی
این گمان نبردیم گوید یا رب خدایا مرا بندانستم چنان بود که بر من رحمت کنی حق تعالی گوید بنده من راست گویی من گمان
نیک بردی اکنون فرشتگان را فرمان شود تا او را به بهشت برند چون فرشتگان بعز جایش باز ایند حق تعالی گوید
ای فرشتگان بعزتی و جلالی من که این پیر دروغ گفت هرگز او گمان نیک بمن نبرد لیکن چون موی سپید بود مرا
شرم امد تا او را دروغ زن کنم بیامرزیدمش و از رحمت من هیچ کم نشد   و فی بعض الروایات فرشته ملاقات
شد بپرسید گفت کجا میروی گفت جهودی را آرزوی ماهی شده است و در ان دریا ماهی نیست و مرا فرمان شده است
که ماهی از دریا کشم و در ان اوی اندازم تا ان جهود بکام دل برسد تا از در حق نا امید نشود   ان هم گفتار قارون با همه
زمین فرو بردند ... گفت یا موسی ... فریاد ... موسی ... النفا ... دشت ... موسی ... عتاب شد که ای موسی
چه در دل داشتی بعزت و جلال من اگر یکبار در درگاه من پناه جستی ... که ملوک ... دادمی ... چون
قارون ... و خزانه باز کردی کلید خزانه خویش بر شصت بغل بر داشتی که هر مفتاح بقدر انگشت بود
مرخر ... و نقره بود ند   چون قارون ... چهار ... عمارتها ... که بر ... انرا فی
که تمام ... و ... کرده بودند و در سر عمارتها ... و علامات ... و ... چنان بود که ... بر
دیگر نبود ... حق ... کلام حق تعالی فخرج علی قومه فی زینته ... حق تعالی مال و برا عظیم گفته و از
حفظ عظیم خدای تعالی خسف کرده ... او را و ... او را ... میرود زیر زمین تا روز قیامت و در بعضی کتب گویند که
مال بر ... یکی ... دوم ... سوم فرعونی ... قارونی خواهد بود ... عمارت
صرف کنند ... خواهد بود و ... فرعونی خواهد ... در قران نام فرعون خدای تعالی یاد کرده ... ان

پسران درگاه ملک جبار بکشف اسرار می بینم گفتم چون بیمن سبب این غلام چرا می فروشی گفت از غیرت
در وقتی که من مشاهدات میگفتم و حق با او مناجات میکند و من این نمیتوانم دیدن که منزلت او بلندتر از منزلت
من باشد گفتم اکنون بمن بفروش هر چه دارم گفت بفروختم پس هر چه داشتم پیش وی آوردم و غلام را دست
گرفتم و گفتم الهی این غلام را آزاد کردم غلام وی بمن بازداد و گفت اگر تو مرا آزاد کردی از بندگی من نیز ترا
آزاد کردم از آتش دوزخ پس گفت دست مرا دست بوی دادم گفت چشم بپوشان چشم برهم نهادم و در یکدم بوی
برفتم گفت چشم بازکن چون چشم باز کردم خود را بر در کعبه دیدم و غلام از پیش چشم غایب شده بود آنجا
رفت پس مسلمانان صفت با بزرگی فروشت اگر مسلمان غلام را آزاد کرد از برای خدا تعالی اندام بعضی
را حق تعالی از آتش دوزخ آزاد کرداند چنانچه پیغمبر فرموده علیه السلام من اعتق رقبة مؤمنة اعتق الله بکل عضو
منها من النار و بعضی علما فرموده اند که اگر شخصی گناه کبیره کرده باشد و غلام آزاد کند و نیز امید از رحمت
حق تعالی است که ترا دوزخ آزاد کرداند که در ایام ماضیه سه برادران بودند و قصد مسافرت
کردند چون بشهری رسیدند یکی را پسران شهر گرفتند و دو برادران بدر رفتن شهر بکاری رفتند چون
بازگشته آمدند آن برادر را مرده یافتند حیران ماندند تا گاه مردی آمده خبر داد که دایه اینجا سوراخ از آن
مار است چون او هم اینجا خوابید مار از سوراخ بیرون آمده در دم وی [illegible] فوت شد پس آن سوراخ
را الکندند [illegible] مردی پیدا شد و گفت چه میکنید گفتند که مار را میخواهیم که از سوراخ بیرون آریم
و بکشیم آن مرد گفت که مار دو پد مرد صبر بجانب صحرا برید چون این خبر یافتند [illegible] ماند و بسیار
علامات او [illegible] رفتند تا گاه بر صومعه عابدی در آمد و گفت از برای خدا تعالی مرا جای ده که از دشمنان
خلاص یابم عابد گفت در صومعه بیا مار گفت درمن جو جای ده عابد گفت تو از موذیات
هستی البته آخر کار تو ایذا رسانی است مار گفت پس تو عابد هستی عابد است که نفس خود را فی سبیل الله
کرده باشد و من [illegible] که یک ساعت بیش نیم یکساعت خواهم بود بعد چون این دشمنان اینجا آمده باز
خواهند رفت من نیز بیرون خواهم آمد این سخن عابد را گو ماکه [illegible] دهانش جای آن را فرود بعد از

تو هم شد بار الهای باید رفت که آنجا نام محمد [illegible] نشنوم هر از دنیا ملاح داد و گفت اجابی [illegible] نام محمد [illegible] نشنوم

ملاح او را بجزیره برد و از جا جانوران دریا غلغله [illegible] نشنید هر از دنیا دیگر ملاح داد و گفت اجابی بکر [illegible]

هم آنجا باشند و نام محمد [illegible] نگویند ملاح بجزیره دیگر برد پس که آنجا تر درخت گیاه و سنگ کلوخ و جز چیزی دیگر میگفتند

لا اله الا الله محمد رسول الله چون عکرمه این چنین از گوش شنید بسیار [illegible] فضل عقیده او را انگیخته و دریا

گفت سخن بیهوده گفتن و چراغ جهان باز [illegible] تمام [illegible] و به عقلیت فروغ شد پس گفت ای ملاح مرا

بدرگاه سلطانی تحت [illegible] که در همه عالم روشن [illegible] او است چون ملاح عکرمه را بحضرت رسول علیه السلام رسانید

عکرمه گفت که رسول خدا از حق زود باش ده کلمه [illegible] تا در سلک سکان تو در آیم رسول علیه السلام گفت بگو

عکرمه لا اله الا الله محمد رسول الله عکرمه فی الحال گفت و مسلمان شد و در دین درآمد [illegible] چون مومنان در بهشت

در عرصات آیند ملک تعالی ندا کند [illegible] انهم مسئولون ندا آید شان بهشت که از ایشان سوال خواهد کرد

[illegible] آیند حق تعالی ندا کند مومنان را گویند چه آوردید گویند بار خدایا [illegible] چه آورده ام الهی خطا [illegible]

[illegible] معرفت بار خطا هست حق تعالی گوید ای بندگان گناهان شما را آمرزیدم به برکت ایمان

رسول علیه السلام گفت حق تعالی [illegible] نور من [illegible] وانا [illegible] احرق نور [illegible]

یعنی [illegible] نور [illegible] نورانی [illegible] دارم که نور خود را [illegible] خود بسوزانم [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] بیمار شدم علامی دیدم [illegible] و دلال میگفت که خرد این بنده را که در [illegible]

عیب [illegible] آنکه شب نخسبید دوم آنکه بروز هیچ نخورد سوم آنکه خاموش بود مگر با چار سخن گوید ابراهیم

گوید من پیش [illegible] غلام شدم و گفتم ای غلام [illegible] داری گفت [illegible] خانه خواب کند گفتم

ای غلام ترا عاشق می بینم گفت اگر تو عارفی مرا [illegible] و اگر نشناختی چرا [illegible] مشغول

نبودی ابراهیم گفت [illegible] کرد مرا آگاه [illegible] پس رفتم و با خداوندی گفتم این غلام را [illegible]

گفت [illegible] تو خواهی او دلو [illegible] همچو [illegible] دیوانه [illegible] دیوانه گفت [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] که [illegible] همان [illegible] که تو [illegible]

وآن مرد پیش امیرالمؤمنین فرستاد مرد واقعهٔ خود عرض کرد امیرالمؤمنین شوهر را طلب نمود او گفت راست
میگوید و کنیزک را امر فرمود بلا و نیز گفت راست میگوید پس امیر فرمود که این کار که تو کردی مشکل
ترست بر کسی یا شیران پیدا کنند بعد از امر فرمود قنبر را که برسید الحال این مرد را در خانهٔ خالی با ستون محکم بر
بندد و جا بنهاد و در کت و همه بازان را بفرما که ببینند خود شکمها شمرده جانب راست و شکمها شمار قنبر
جانب چپ هفت بود و جانب راست شش بود پس فرمود مرد است و وصل را فرمود که در زنان آخر الامر ظاهر شد
که در فرج بود از آن مرد جدا کردند   که در عهد عمر عمرو مردی فاسق بود چون وفات یافت پدر
وی به نماز جنازه حاضر نشد از جهت فسق وی و چون دفن کردند شبی پدر وی را در خواب دید که بهشت در
بجویند و نعمتها و تاج خسروانه پوشیده پدر را گفت اگر تو جنازه نگذاردی بر من از تو بهتری نماز جنازه
گذارده پدر پرسید که چه کس بود گفت حسن اهل عمرو ما مقدار هزار [illegible] نماز جنازه گذارده پرسید که این
مرتبه از چه یافتی گفت روزی در مجلس شراب خورده بودم و قدح شراب به دست داشتم ناگاه مردی از بیرون
آمد از وی پرسیدم که از کجا آمدی گفت از جنگ همراه حضرت [illegible] عمرو بودم گفتم [illegible]
خدای تعالی نصیب سلامت تشریف آورده گفت آری من خوشحال شدم از شنیدن این خوش خبری
مرا آمرزید   که امام ابویوسف روزی به خانهٔ امام اعظم رح آمد و جماعت فرمودند که [illegible] با امام
حاضر بفرستید دعا فرمایند امام فرمودند که بنشینید جماعت آمد گفت بنشینید که دعا بخوانند امام ابویوسف از ایشان
پرسید که امام را چه کار مشغول اند گفتند که اهل خویش مشارعت دارند باید که سخن میگویند چون امام ابویوسف
رح این سخن بشنید برخواست و راهی شد چون بسرای در رسیدند امام ابویوسف را پیدا شد حاضران مجلس پرسید
که امام ابویوسف کلمات ایشان عرض کردند که گفت فرمود که طلبیده بیارید چون امام ابویوسف
حاضر شدند امام فرمودند چه بود بازرفتی جواب عرض کرد که میان فقرا و زنان [illegible] که حضور شما [illegible]
نذر ده بودم که ملازمان بصدقه دهم که ان الصدقة [illegible] فرموده شنیدند [illegible]
که ملازمان [illegible] دارند با اهل خود در خاطر گذشت که [illegible] امام فرموده [illegible]

فرو بردن مار ان دو برادر رسیدند گفتند عابد را که مار را دیدی گفت این را فرو بردم ان برادران گفتند
که این مرد مجنون است مار کشند بعد از ان عابد مار را گفت که دشمنان تو رفتند پس چون مار گفت ترا هلاک کنم که تو
مرا نشناختی عابد گفت چون رسید گفتم تو دوستی خلاص شدم اگر دروغ میگفتم هر دو هلاک میشدیم مار را اندر رو
عابد را سجود است که کرد حق تعالی فی الحال درختی حیات برویانید و بحکم عابد پر بار گشت عابد برگشت
فی الحال فرزند بصورت آدمی پیش عابد آمد و یک بر ازان درخت آورد و خوردن داد و گفت چون یکی خوری
خوردن مار خواهد چون دوم خوری جهت ذات مار مضمحل خواهد چون سیوم خوری فرو برد بغایط بیرون خواهد آمد
یعنی هل جزاء الاحسان الا الاحسان در بعضی تفسیرشان این آیه ان احسنتم احسنتم لانفسکم این قصه بیان فرموده
اندر حسان کرد کاری خوب است و فایده دو جهان الانسان عبید الاحسان و وقتی
زینب کذابه در مجلس مامون حاضر بوده حضرت امام صادق نیز حاضر بود مامون گفت که زینب خود را سادات
امام فرمود که دروغ میگوید که اگر خواهر ما است پیش سباع می باید رفت اگر گوشت او را نخورند خواهر ما بود
او در برابر گفت اول شیخ را پیش شیران اندازند مامون گفت که در دروازه شیران باز کنند و درگذرند
امام درون رفت سجده دیگر ایشان بامام در سجود آمدند و امام صادق در میان شیران دو رکعت نماز گذارد
چون بیرون آمدند زینب را گفتند در میان شیران رو و نمیرفت البتا در میان شیران انداختند بمجرد
پاره پاره کردند و خوردند و گوشت فرزندان رسول علیه هذا السلام بر جمیع وحوش و طیور
حرام کرده است وقتی شریح که قاضی حضرت امیر المومنین علی رض بوده در مجلس
قضا مردی پیش شد و عرض کرد که ای مجلس خاص میباید که حاجت دارم شریح مجلس خاص کرد و عرض
حال خود گفت که مرد و حالت دارم از مرد و زن شریح گفت نخستین کدام منقطع میشود
گفت بهر دو شریح متحیر ماند چون دید که شریح حیران مانده گفت ازین عجب تر عرض کنم گفت بگو
مرا مردی نکاح کرده داده است ازوی مرا حمل مانده و من نیز کنیزک دارم که از من حامل مانده بیرا
شریح گفت این مسئله از من حاصل نمیشود گفت ابرت امیر المومنین علی رض باید عرض کرد شریح با جماعت

ایشان نظری کنم ناگاه نظرش در حجره افتاد دختری دید صاحب جمال و با شش زنجیر مقید ما موی از جمال او
درخشید که بیکبار آن قساوت از دل شیخ ببرد شیخ نزدیک وی رفت و سلامی کرد دختر گفت علیک السلام
یا سری سقطی خوش آمدی حال چیست آن قساوت بار از دل محو شد گفت بلی ما و لیکن حال تو چیست
که ترا اینچنین مقید کرده اند دیگر بار چند بیتی از غایت بلاغت برخواند همه عشق و محبت بود شیخ نیز
در گریه در آمد ناگاه شخصی از در در آمد سلام کرد و نشست و آن کس که محافظت بیماران میکرد و نیز خادم شد
آن شخص گفت یا شیخ این کنیزک از آن منست دیوانه است بر آرد بها زر خریده ام و او را تربیت کردم چند
نیز بیاموختم امید آن بستم که از بهاء او سود بسیار یابم و در عود زدن و موسیقی عشق نظیر نداشت روزی
من بهر عود میزد و موسیقی میگفت که شاه همه سلاطین بود در اثنای آن بنیاد و آخر گریه آغاز
نمود و حالت دست داد که عود بر زمین زد و بشکست و با خود میگفت که بشکستم آن اشکم عمدا
پیمان تو بود جان جانم تا که چون جان بشکنم این سخن میگفت و بیتها شوق میخواند دوستان جمعی
گفتند او عاشق است هر چند تفحص کردم فایده نکرد او را مجنون بردند مقید کردم و
فایده نیکند شیخ وجود من او را بهمین بیست هزار زر خریده ام و الحال چون شد و چون
رفت شیخ این شب طاعتی از سر حضور بکرد ... و سلام نمود و حاجت بر آن حال آن کنیزک
بود تا چون او را اعلام کنم چون صبح دمید شیخ ... در خانه شیخ در باز زد احمد
ثنا مثناط را دید و زیر خلیفه با چند غلام دست شیخ بگرفت ... عوض
خود آورده ام پس باتفاق بدر بیمارستان رفتند ... خواجه نیز رسید شیخ گفت تو آمدی
بهای کنیزک تو آورده ام گفت چند است گفت بیست هزار دینار خواجه گفت بهر و
ما بن مبلغ احمد پنج هزار دینار اضافه کرد گفت نفروشم همچنین پنج پنج اضافه تا پنجاه هزار
دینار رسید خواجه گفت اگر خمسه خروار زر بدهی او را نفروشم اما برای رضا وصال او را
آزاد کنیم شان گواه باشید شیخ پرسید این چه سخن گفت دوش در خواب دیدم که پیغمبر گفتند

که هر جا که کلیست انجا جاریست و هر جا که نیست انجا نیست و بحقیقت اندکی نیز از این نهمت که نشاید

خدای تعالی فرزندی صالح از این بدهد خدای تعالی را یاد کرده باشد پس امام اعظم بخانه امام ابو یوسف آمد و بردند

و اندر حق کسی فرستادند و گفتند از امام ابو یوسف از جانب ما بگویید که امام ابو یوسف مردی صالح و عالم است از شما

شکوه میکند الا نیست که از شما راضی و عفو کرده باید رضای آن را ضا کند [illegible] از گفته فرستاد که [illegible] فرمودند چون

اما یک چیزی دارد که گفتن این ما چاره از آن نیست که امام ابو یوسف دعوی خدایی میکند پس سخن و هر چه گوید قبول

کنم امام فرمود که تو گفت که [illegible] این بطور که تو میگویی چرا دعوی خواهد شد که ایشان عالم ربانی است آن زن

گفت از [illegible] انچه در شرع محمدی است بر من حرام [illegible] امام فرمود که از روی حق فتوی آمده که امثال تو میگوی

گفت من از ایشان شنیده ام که حق تعالی جوارحی از استخوان جایست یعنی آدم [illegible] بیرون آورده و در اصل

آن استخوان [illegible] حق تعالی [illegible] از کل آفریده باشد و ایشان میخواهند که زن کنند تا جای

دعوای خدای کرده باشد امام فرمود تو گفت که غلط کردی که چون خدای تعالی پیغمبر را مبعوث کرد از برای

انذار خلق و حق تعالی خبر داد که سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و

علی سمعهم الایة [illegible] اهل شرع را ساختن حکم خدای تعالی چنانچه در باره پیغمبران فرموده و ما علینا

الا البلاغ المبین چون این سخن از امام شنید توبه کرد ـــ یکی از اولیا بحاج ابو یوسف را در خواب دید پرسید

که حال چیست گفت هر قتلی که کرده بودم مرا بدان عذاب میکنند و از برای عبدالله [illegible] مرا عذاب میکنند

[illegible] سری سقطی گوید شبی در [illegible] تقاضایی [illegible] هر چند خواستم که [illegible] طعمی

[illegible] حضوری [illegible] خود دیدم و آن شب بیدار ماندم و صبح رسیدم چون از نماز صبح فارغ شدم گفتم

این واقعه [illegible] در طریق افتاده که نزد طبیبان [illegible] باید رفت مجلس علما رفتم و استماع حدیث

و ذکر آن کردم قطعا تسکین [illegible] نشد [illegible] جمعی رفتم که [illegible] الا اشیا میخوانند گفتند [illegible]

من از آن [illegible] زایل نشد پس رفتم فضا [illegible] جمعی [illegible]

کنند و بعضی [illegible] بیمارستان افتاده در [illegible]

بنیت فرض الظهر مثلا فان تعیین عدد الرکعات لیس بشرط وقال قاضیخان الاحسن ان یقول نویت
ان اصلی مع الامام ما یصلی الامام مقتدیا باین نیت باید که کند در هر نمازی پس از آن امام گزارد
اندر ... گفت هر که در سفر رود و سه سوره بخواند قل یا ایها الکافرون و اذا جاء نصر الله
وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ابتدا بسم الله الرحمن الرحیم کند ... نیز ... ختم
کند و بیرون رود و راوی این حدیث ابو هریره رضی الله عنه و هر که خواهد که سفر کند دو رکعت نماز بگزارد
بعد از سلام هفت بار انا انزلناه بخواند در سفر رود و در حاشیه که رود الحاجت و مراد و مقصود او حاصل
حاصل شود اگر چه این زمین ... شده در فتاوی ... روایت کرده هر که در وقت مسافر شدن
چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص یکبار بخواند بعد سلام نماز این دعا بخواند اللهم
انی استودعک نفسی ومالی واهلی وولدی خدای تعالی او را از فتنها نگاه دارد و نیکو گرداند کار پیش او را
و اهل او را و کار و فرزندان او را تا زمانی که از سفر باز گردد چون پیغمبر سفر کردی روز پنجشنبه بودی و چون
روز دوشنبه سفر کند بیگاه کند که رسول صلعم دعا کرده است اللهم بارک لامتی فی بکورها یوم الخمیس و بعضی
آورده اند اللهم بارک لامتی فی بکورها یوم خمیسها پس بامداد پنجشنبه و دوشنبه مبارک است و حضرت رسالت
پناه مر امیر المومنین علی رض را گفت که ای علی هر که مسافر شود قل هو الله احد یازده بار بخواند و در
خدای تعالی از بلاهای سفر و بد خدای تعالی او را نگهبان سفر و در حدیث هر که وقت مسافر شدن
بگوید اللهم احفظنی واحفظ من معی و ما معی خدای تعالی او را و کسان او را از فتنها نگاه دارد پیغمبر گفت ع م
یا علی در سه دیهی مروی ما انکه این دعا بخواند اللهم انی اسالک خیرها وخیر ما فیها واعوذ بک من شرها و
شر ما فیها اللهم بارک لی فی دخولها وارزقنی الامان فی الحیاة برحمتک یا ارحم الراحمین و چون خواهد
سفر کند در اول وقت کند و جهد کند روز پنجشنبه باشد و چون از خانه بیرون آید بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد سه اشراق هر مرکب ... خدای تعالی بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
و چون بر مرکب قرار گیرد بگوید الحمد لله علی کل حال و چون بر مرکب ... بگوید الحمد لله الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین

و قصری با عظمت دیدم و تحفه را دیدم که در غرفه‌ای از غرفه‌های آن قصر بر زبر غرفه‌ها نشسته بود قصری دیگر
همسایه او بود وی را سوال کردم که این قصر دیگر از کیست گفتند از آن کس که وی را آزاد کند اکنون اینجا آمده‌ام که این قصر
از من بازستانید من آن را خود می‌خواهم پس تحفه او را آزاد کرد احمد سید جلالی کردند و خرقه از شیخ بگرفت و در [illegible]
وداع کرد و از بیمارستان بعث شیخ و احمد از عقب او برفتند ناگاه با پدید شیخ عزم مکه کرد و گفته باشد که وی را هم
در حرم با بینم خواجه گفت من نیز می‌آیم احمد گفت من نیز می‌آیم ترک وی را کرده به سر روی براه آوردند احمد [illegible]
که با من گسسته شود چون به مکه رسیدند روزی در طواف شخصی را دیدند موی سر ژولیده سلام بر سقطی کرد
تیر تحفه است و با ایشان به گوشه رفتند احمد و خواجه از پی ایشان برفتند و دیدند که شیخ با آن شوریده مشغول
می‌گرید و گفتند یا شیخ او کیست گفت همان تحفه است خواجه چون به وی نظر کرد نعره زد و جان بداد احمد نیز
صعقه بزد و جان بداد تحفه گفت یا شیخ همچنین ما نیز رفتیم و عده تو به ما در گذشت اعلی الله درجاته گفت سر بنهاد
و جان به حق بسپرد شیخ سوی جمعی از اشیاخ حرم نگاه کرد ایشان مشغول شدند و بر سر او در حوالی مکه دفن
کردند و این شرفها و کرامتها از نتیجه توبه نصوح است

فی بیان المسافر اگر مردی به نیت رفتن جایی که از آنجا مدت سه روزه راه باشد افطار کردن
روزه جایز است و قصر کردن نماز روا است و اگر کمتر از این باشد افطار و قصر روا نیست مسافر را
ترک کردن سنت نماز را نزد بعضی روا است و نزد شیخ ابوالفضل رخصت است و بهتر [illegible] اما قصر کردن نماز سنت [illegible]
[illegible] آنکه اگر در راه می‌گذارد سنت را ترک کند و اگر در منزل باشد سنت را بگذارد
و فی [illegible] المسافر اذا دخل مصرا و هو علی عزم انه متی حصل غرضه او وجد الرفقة
یخرج الی الصحراء او ان [illegible] سنة الا اذا کان مقصود الحاجة لا یحصل فیما اقل خمسة عشر یوما
یصیر مقیما و ان لم ینو الاقامة و فی شرح مختصر الوقایة لمولانا علی [illegible] و فی التتمة
المسافر اشتغل [illegible] سنتین لم ینو [illegible] الا خروجا مع انه یصیر مقیما [illegible] لو
نوی اربعا لا یصح لانه انما [illegible] بعد الاقتداء والظاهر انه لا ینوی عدد الرکعات

بجا نیست فسا کردن وقت خلا مکروه است — چون خواهد که بخانه در آید پیش از آن دعا بخواند اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم و چون خواهد که جماع کند پیش از آن دعا
بخواند رب هب لی من لدنک ذریة طیبة تا فرزند فرمان بردار وی باشد و فی کنز العباد ناقلا
عن الخلاصة لا یدخل مکشوف الرأس فی المقدمین فی الشریعة یتعوذ عند دخول الخلاء و قوله
اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم الرجس پلیدی و گندگی و
پلشی متنفر منه و نجس ... و الخبیث الذی ذو الخبث فی لغة الخبث الذی صحابه اعوا
جنتها کشیدن پای که خفتنابد در حال ادم و غیره مکروه است و بجهت کشیدن پای بجا
مصحف یا تفسیر کتب فقه مکروه است — در بیان اذان — سنت اذان گفتن برای
پنج نماز و برای نماز جمعه سنت موکده است اگر ترک آرد آثم شود — کدام سنت است که پیغمبر عم خود
نکرده و دیگران امر فرموده و آن سنت موکده است — سنت است که رسول عم خود نکرده و دیگران
فرموده اول ختنه زیرا که پیغمبر عم مختنه زاییده است دوم بر الوالدین زیرا که مادر و پدر ایشان
پیش از طلوع فوت شده است سوم اذان زیرا که اگر اذان میگفت کفار میگفتند که محمد عم مدح
نفس خود میکند و دیگران که چون حی علی الصلاة و حی علی الفلاح میگفت بر مردمان ... فرض شده و در
خاطر شدن فرض میشدی از این جهت اذان نفرموده اند اما صحیح نیست که آخر عمر خویش اذان
بفرموده اند اینجا است و نیز در حضرا که هر که در آن مقام که بانگ نشنود میگوید مرحبا بالقائلین
عدلا و مرحبا بالصلاة اهلا ... تعالی ... بیرزا انگشت محو کند از دیوان وی صد هزار بدی
بردارد او را صد هزار درجه ... و لا خود را بیامرزد کذا فی ذخیرة العمل ... سایل ...
که اذان گفتن سنت موکده است و اگر پیغمبر اذان میگفت چگونه مردم نشنونده فرض میگشت
پس سنت موکده است و اگر پیغمبر عم مر این عوت میکرد فرض میگشت پس بنابر آن نگفت و آنچه در روایت
وارد شده است که اذان فرموده اند حاوی روایت اول که زند ... در ذهب نیاید — اذان گفتن یعنی

ودعای سفر بخواند و چون بمنزل فرود آید بگوید رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین و اول

راه برود که حضرت رسالت ... فرموده است آخر سیر را ... شود و بر سر شهری و یا دهی یا منزلی برود الهی و حین باید برود

بازگردد و بعد ... برود و ... از ده تره از ... بخورد ... ازمن ... مکر ... بخورد چون از سفر باز آید

و نظرش ... فتنه بگوید اللهم تعالی لنا قرارا ورزقا ... و کسی ... را ... گفتند

... در خانه ... در خانه آمد ... مستحب است که شتری یا ... را

ذبح کند و صدقه دهد ... ذبح نکند و چون مسافر شود ... نگوید للمسافر از

... باشد و اگر مسافر ... ... سنگریزه بردارد و ... بار تا عطیات ... گونه

بخواند و بران سنگریزه بدمد و در دهن ... دو تشنگی دفع شود مسافر ... دعا بخواند یا عبادا

الله المخلصین ... در شریعة الاسلام ... ... بکند مستحب است که ... بگوید

تا برکت ... در باید و اگر مسافر ... گرده ... بخواند تا برکت ... در بیابد

... کلام ... بعد العشا ... للمسافر والمریض ... کذا فی خزینة الجلالی

در بیان قضا حاجات قضا حاجت در ... میوه دار و یا ... که سایه مردم ... کنند

یا بر ... و یا بر ... که جاری باشد نکنند ... لعنت خدای ... مردم ... چون ... خواهد

قضا حاجت ... خود ... یا ... یا انگشتری ... آن حروف قرآن باشد یا ... باشد دور کند زیرا که

... حرمت ... کند ... قضا حاجت رود ... باید که هر چیزی ... باشد

... دور کند که روزی ... خاتون ... بقضا حاجت ... چون ... مستمع ... که ...

... ساعت ... و ... که ... آن شنید ... دور داده بودند

از جهت حرمت ... چون ... ایشان ... قضا حاجت ... فوت ... کسی ... دید

پرسید که حق تعالی با تو چه معامله کرد گفت چندان خیرات که کرده بودم از نماز و روزه هیچ کار نیامد

مگر ... که ... ... حرمت دادم و توقف کردم بسبب آن حق تعالی بخشید

... رود ...

نخواهد بود اگر انزال منی نشده شوانند که دختران زن را بخواهد پدر برانکه در صورت اول آنچه سبب وجود

آمدن فرزندان است ضایع شده و در صورت ثانیه احتمال فرزند شدن دارد مادام که شبهه باقی است

پس نتوانند که دختران زن را خواهد این مسئله تعلق با صول دارد و از عوام مفتی [illegible] سه مردی مسلمان

پدر مسلمان خود را میفروشد و بهای او را خرج میکند چه صورت داشته باشد [illegible] که غلام آمد

اجازت مولی زن آزاد را خواست و از زن پسر حاصل شد بعد از آن زن فوت شد این پسر کابین

مادر خویش از مولای پدر طلب کرد او گفت پدر را بفروش و کابین مادر خویش بگیر پسر آمد

که پدر را بفروشد و بهای او خرج کند [illegible] هفت مرد در یک مسجد جمع بودند مردی دیگر بر در

مسجد درآمد از این هفت کس دو کس را زن حرام شد و دو کس را طهارت واجب شد و کس را تعزیر

لازم شد و مسجد ملک کس شد چگونه باشد [illegible] که مرد که در مسجد آمد غایب شده بود

و در زمان [illegible] کس گواهی داده‌اند که این مرد غایب مرده است و این دو زن دو شوهر کرده بودند

و خانه این مرد را او مسجد ساخته بودند و در این مسجد آن کس گواه دو شوهر دو زن و دو مرد

دو دیگر بی‌تیمم نشسته بودند این مرد غایب [illegible] بدعوی بر در مسجد رسید این کس گواه را تعزیر واجب

آمد و آن دو مرد را زن حرام شوند و متیمم را تیمم باطل شود و مسجد از آن این مرد باشد مردی

را چهار زن پیش آمدند گفتند این پسر را که می‌آید برادر میشوند و خواهر هم و کنیزک [illegible] یک زن میت

که سخنای کنیزک خریده داشته باشد [illegible] دختر و دو دختر و یک پسر

و هیچ از یک شکم زاییده اند چه صورت داشته باشد

این کنیزک را این مرد شده بود بعده مرد و غایب وان سه دختر وان کنیزک اجازت پدر به پسر رسید یکی را آزاد

کرده و نکاح آورده این [illegible] دختر از [illegible] کنیزک دو خواهر [illegible] یکی زن این پسر [illegible] هیچ از یک شکم این کنیزک باشد

شخصی [illegible] را گفت که زن را طلاق کردم اگر [illegible] جواب [illegible] گوید نکو کردی طلاق واقع نشود اگر گوید که بد کردی طلاق

واقع شود فرق چه باشد در فرق مولانا شمس الدین محبوب آورده که آنچه مرد جواب گفت که بد کردی علامت است

که طلاق کردن او [illegible] وارد [illegible] کسی گفته [illegible] طلاق واقع می‌شود و آنچه گفته نکو کردی طلاق یعنی [illegible]

...شان سفر بود ... در حضر ... جمع مختنه زاده شده اند آدم شیث و ادریس و نوح و لوط و اسماعیل و یوسف
و ذکریا و عیسی و محمد علیهم السلام ... قال ابو اللیث ... العباد ما طلا عن الرجلیه بختن ...
مختون ما سرور ... قد ولد الانبیاء علیهم السلام مختونین مسرورین کرامت لهم لیلا ینظر الی عوراتهم
احد الا ابراهیم صلی الله ... فانه اختتن لیس ... ولقد ... ان ابراهیم علیه السلام اختتن
و هو ابن ثمانین سنة بالقدوم وهی قریة بالشام وقیل ایضا ابتداء الوقت المستحب للختان من سبع
سنین الی عشر سنین ... فقال ابو اللیث الی عشر سنین ... علیه السلام فرمود کسی که در عذاب
قبر نیست یکی شهید دوم موذن سوم کسی که روز جمعه یا شب جمعه میرد اجابت الاذان واجب
علی السامع ... اما القرآن چون در مسجد باشد و مشغول القراءة قرآن باشد در ان اختلاف
کرده اند بعضی علما فرموده اند که اجابت کند بعضی گفته اند نکند و چون در خانه بقراءت قرآن مشغول
باشد اجابت کند و اگر اذان مسجد وی بود ... و اگر اذان مسجد دیگر بود اجابت کردن لازم نیست
و اجب نیست ... آنچه موذن گوید شنونده نیز گوید مگر در حی علی الصلوة لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید و چون حی علی الفلاح گوید شنونده گوید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و
چون الصلوة خیر من النوم گوید شنونده گوید صدقت و بررت و چون تکبیر گوید همان گوید و چون گوید
قد قامت الصلوة شنونده گوید اقامها الله و ادامها ما دامت السموات والارض ... و فیه
العرش ... مردی ... با هم بودند چون از سفر رجعت کرد مردی ... در خانه او
... گفت ... خانه زن بود و از ان ... و نوشته ...
... نوشته ... چون ... بسفر رفته ... از خواجه ...
... عالم ... را بخشیده ... مردی ...
شهوت ... نتواند ... را ... خطا بود
... خطا ...
... [illegible] ...

رفتند برای رجم زن چاه کاوند تا نشسته برای مرده حسب را برای بود و خویش چند برند بغیر اذن امام

چهارم زن کرد برای من زنا وطی کرده پس او را تعزیر باید کرد و اقل تعزیر سه تازیانه است و اکثر یک کم چهل

تازیانه است پنجم مفلس بود که این زن را وطی بشبهه کرد بجهت اینکه او را احصان نبود ششم مردی

بوده که تعلیق طلاق زن خود کرده بر وطی این زن و این زن را بر ... وطی کرده پس آن زن را طلاق

واقع شود هفتم غلامی بوده که با این زن زنا کرد چون غلام عبد محض است بروی نصف حد لازم

واجب آید هشتم مردیست که این زن را بنکاح فاسد وطی کرده پس تمام مهر مسمی لازم بود و

نکاح فاسد آنست که نکاح کردن بغیر گواه و وطی کردن خواهر زن اندر عدت وی و نکاح

... در عدت ... و نکاح ... نهم مردی است که نکاح فاسد این زن را خواند

و قبل از جماع نصف مهر او را ادا کرده بود یا زن باو بخشیده بود دهم مردیست که زن بعقد صحیح

خواسته بود تمام مهر او را ادا کرده و مدتی از نزد زن غایب بود و در آن غیبت باعتقاد آنکه زن دیگر است

وطی کرده و بعد از وطی کردن معلوم شد که زن او بود پس بروی حد هیچ نگردد مردی

فوت شد وارثان او خواستند که مال را قسمت نمایند زن او گفت که در قسمت کردن تعجیل مکنید که من حامله ام

اگر پسر آید مر او را میراث است و اگر دختر آید نه مر او را نه دختر را میراث است صورت این مسئله چگونه باشد

که شخصی کنیزک خود را بشوهر آزاد داده چون کنیزک بار گرفت خواجه گفت اگر پسر آری آزادی پس

شوهر آن کنیزک مرده آن کنیزک اگر پسر زاید هر دو آزاد شوند و میراث گیرند و اگر دختر زاید هر دو بنده

مانند و بنده از آزاد میراث نبرد مردی فوت شد از وی سه پسر ماند متروکه پانزده خم گذاشته

که پنج پر از سرکه و پنج نیمه و پنج خالی میخواهند که بروجهی قسمت کنند که خم از جای نجنبد چگونه باشد

که یکی را دو خم پر از سرکه یکی خم نیمه و دو خالی داده شود و پسر دیگر را نیز همین مثل او داده شود باقی پنج خم ماند که یکی

پر و یکی تهی و سه نیمه آن پسر دیگر را بدهند این قسمت صحیح است ... حاجت ... سه

مرغی زبان خود بر لب دریا رسیدند یکی کشتی زیاده از دو کس نمی برد ... همه ... مگر برند زنی با محرم

سخن بعلامان چه گفت که هر کدام از [illegible] ذوق محبوب [illegible] طلاق واقع شود [illegible] چون طلاق [illegible]
شمایان این محبوب را [illegible] آزاد باشند همه یکبار گفتند و در آن موضع که فرموده بود بردند حکم آن
چه شد الست [illegible] حیله است که علام تواند برد هیچ کدام آزاد شود زیرا که شرط آزاد
شدن برگرفتن ملک [illegible] گرفته اگر محبوب را همه باید که بردارند همه آزاد شوند چرا که گویا که گفته
شد هر کدام از غلامان که بردارد این محبوب [illegible] آزاد باشند این فرق از شامل علیا [illegible]
منقولست [illegible] لقمه حلال بدهان [illegible] حرام فرو برد و لقمه چند بدهان خود انداخت حلال از حرام
بخورد نزد امام اعظم [illegible] واقع شود [illegible] انتقال کرده باشد با آنکه در وقت
خاییدن لقمه از دندان [illegible] آید [illegible] بوده فرو برد حرام فرو برده باشد اگر زبان کسی را قطع کرد در دهن ابتدا
بجاید بر وجهی که منفعت آن زایل شود این [illegible] مالک آن لقمه کرد و حلال فرو برد نزد
امام اعظم رح [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم تعزیر و
پنجم حبس ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible]
دهم [illegible] مسلمان محصن بود که زنا کرده پس او را رجم باید کرد
محصن او را گویند که حر عاقل و بالغ باشد و مسلمان وطی کرده باشد زن خویش بنکاح صحیح و حالی که هر دو
احصان شد و رجم آنست که در بیابان برند و سنگ بزنند تا آنکه بمیرد اول گواهان سنگ اندازند پس انسان
[illegible] بعد از آن [illegible] ثابت شود که چهار مرتبه اقرار [illegible] هر مرتبه امام او را رد کرد
[illegible] امام [illegible] بعد مردم و در زنا چهار گواهان گویند که زنا کرده بگویند که وطی کرده و یا
جماع کرده اگر این الفاظ [illegible] زنا دوم مرتد کافر بوده که زنا کرده پس او را قتل باید کرد سیوم
مسلمان حر محصن او را جلد باید زد صد جلد تازیانه باید زد اگر حر باشد خواه مرد خواه زن و اگر بنده
باشد پنجاه تازیانه باید زد [illegible] جامه [illegible] متفرق [illegible] بر اعضای وی مگر سر وی و فرج [illegible]
مرد را ایستاده [illegible] زنند [illegible] در زنا [illegible]

باشد مثل آنکه موذن گوید شنونده نیز گوید مگر وقت گفتن حی علی الصلوة ما شاء الله کان و وقت
حی علی الفلاح گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بالفارسیه لم تکن کذا فی معالم الملکی
مردی مادر و خواهر را بیکی زنی داد نکاح هر دو درست حلو باشد ۔ اگر کنیزک باشد مشترک
میان کس و آن کنیزک فرزند زاد هر دو دعوی کردند نسب از هر دو ثابت شود هر یکی از این
سه گانه را دختر بشمار آن دیگر پسر آن سه دختر این پسر را خواهر پدری شوند و آن کنیزک مادر
او شد که بر چهار را مردی نکاح آرد ۔ زن شوهر را گفت تا گوشت از بازار آرد و چون
باز شوهر در خانه آید زن میگوید که من بر مردی دیگر حلال گشتم و بر تو حرام تو مسئله من گشتی
حلو شد ۔ زنی باشد که پدر او را بستد خود داده باشد چون شوهر او بخانه گوشت رفته باشد
پدر این دختر مرده باشد و شوهر هلاک دختر شد و نکاح باطل شد و آن حامل بوده باشد در آن
حال وضع حمل شده باشد و شوهر مرد حیلت ۔ اگر پرسند مردی مادر خود را بیکی زنی داد که آن
مادر او بکر است حلو باشد ۔ زنی باشد که مرد دختر بالغه و پسر صغیر را دختری بالغ کنیزکی
و آن دختر بالغه مر آن صغیر را شیر داد او را بخانه در رحمت او شد بیکی زنی دهد ۔ مدت رضاع
سی ماه است نزد امام اعظم رحمت الله علیه و نزد امام ابو یوسف و امام محمد رحمت الله دو سال است اگر کودکی
از سی ماه زیاده شیر خورد رضاع ثابت نشود ۔ کدام شوهر است که کابین کنیزک حق نه بر مولی
رسد و نه بر کنیزک ۔ مردی کنیزک خود به پسر خود داد و مولی گشت پس کنیزک آزاد شد
و نفس خود را اختیار کرد از این مسئله کابین واجب باشد برای مولی برای کنیزک ۔ مردی کنیزک خود
به بنده دیگری بنکاح داد و آن کنیزک ولد آورد مولی شوهر دعوی ولد کند و ولد از نه ثابت شود
السنة که اگر کم از شش ماه ولد آمد است از آن مولی باشد و جاریه ام ولد او باشد و اگر شش ماه یا بیشتر از
شش ماه است ولد از آن بنده باشد و آن ولد آزاد کرد زیرا که مولی دعوی فرزند کرده است ۔ زنی
در مهر دو نیسه شوهر بستید از یکی علم مهر دار دوم مهر را سیم نیز عام مهر حلو باشد ۔ زنی باشد شوهر

جمع نشود و — اول دو زن کذارند یکی زن کشتی آرد با زان دو زن که زنند یکی زن کشتی را پیش
شوهر خود آرد شوهران زن بکشند و هر دو بکذارند مکر مرد با زن خود و یا نجاست یک مرد
با زن خود کشتی را با نجاست آرد بعد از آن خود را با نجاست کذارد و مرد با نجاست بکذارد
بعد از آن زن که با نجاست بود کشتی را آرد شوهر خود را بکذارند و این زنان که در نجاست
آمده بکان بکان شوهران ایشان رسانند — مردی نماز یکشنبه از روز کذارد بوضو تمام نماز
بامداد ازان درست افتاد چهار نماز دیکر تا سه شنبه تعلق [illegible] باید است در وقت
اول نماز بامداد در وقت [illegible] در جامه او [illegible] النجاست کم از درم شرعی بود و بعد از نماز بامداد
منبسط شد چنانچه بیش از درم کشت — مردی نماز از خود آب منی دید کدام وقت پلید
ازار را حکم کند تا قضا کند — ذخیرة العبارت — مردی با زن وقاع کرد و
بی غسل نماز کذارد تا آمد [illegible] شب [illegible] استعمال آن نماز درست افتاد چه لوبود
[illegible] کافی بود [illegible] وطی کرده نماز کذارد بی غسل نماز روا نشد — اکر پرسند کدام پلیدی است که از میان
دو پلیدی بیرون آید کدام پلیدی است که از میان دو پاکی بیرون آید — کوییم پاک است
از میان دو پلیدی بیرون آید یکی سرکین دوم خون آب مستعمل پلید است که از میان دو عضو پاک
بیرون می آید اما بر قول امام محمد رحمة الله علیه آب مستعمل پاک است [illegible] پاک کننده و فتوی بر این
قول است — مردی روز جمعه در مسجد جامع نماز [illegible] همه خلق باطل شد مکر آمدن امام چه لوبود باید
[illegible] بود شد که برای نماز جمعه الله اکبر کفته باشد بعد از آن حال [illegible] دیکر رسید نماز همه خلق
باطل شد — شیخ الاسلام ابو الحسن الرستغفنی امام الهدی شیخ ابو منصور ماتریدی را در خواب دید
کفت یا ابا الحسن الم تر ان الله تعالی غفر مراة لم تقبل فعمها فقلت بماذا قال بسماع الاذان و
اجابت المؤذن یعنی شیخ ابو منصور کفت در خواب دیدم که خدا تعالی زنی را بیامرزید که هرکز در عمر
خود نماز نکذارده بود لیکن بهیچ کرده که کفت بشنید بانک نماز و اجابت مؤذن و اجابت مؤذن

طریق وصول بمعرفت حق تعالی مخصوص بانبیاست اما [illegible] بطریق [illegible] الا از قابل بل اندر هر

از طریق [illegible] ایشان بقدر [illegible] باشد و اگر قابل باشد [illegible] ایشان را حکما مشائیون میگویند

اما وجه تسمیه ایشان بمشائیون آنست که افاده و استفاده ایشان در حالت مشی بوده اما المتکلمون

ریاضت معرفت الهی را حاصل کرده اند اگر اعمال و افعال ایشان موافق شرع است ایشان را صوفیه

متشرع گویند و اگر موافق شرع نیست ایشان را اشراقیون گویند سبب آنکه معرفت الله تعالی در قلب

ایشان بجلوه [illegible] آمده بر شعاع [illegible] نظر [illegible] در بیان الطریق الی الله تعالی

اعلم ان الشریعة و الطریقة و الحقیقة گفته اند که شریعت همچو کشتی است و طریقت همچو دریا و حقیقت همچو در

هر که خواهد که در را بدست آرد در کشتی سوار شود و بعد از آن در دریا آید بعده بدر رسد پس

هر که طالب حقیقت است اول شریعت و مراد از آن است که هر چه خدا تعالی و رسول او [illegible]

امر کرده است از وضو و نماز و روزه و ادای زکوة و حج و طلب حلال و ترک حرام و هر چه نهی [illegible]

اگر بینی که کسی بر هوا می پرد و یا بر روی دریا میرود و یا آتش میخورد و غیر آن که مشابه کرامات [illegible]

می آید و او ترک [illegible] کند یک سنت رسول صلعم [illegible] استحسان [illegible]

آن [illegible] فعل او کرامت نیست بلکه سحر است و یا استدراج است [illegible] الطریقة

الاخذ بالتقوی ما یقربک الی المولی یعنی طریقت آنست که ملازم تقوی شود و [illegible] ملازم [illegible]

نزدیک کند او را الی حضرة المولی و اما الحقیقة فهو الوصول الی [illegible]

التجلی یعنی حقیقت آنست که رونده بمقصود رسد و مشاهده کند نور تجلی و در بعضی [illegible]

تعریف این نوع کرده اند الشریعة اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی و المعرفة

راس مالی و العقل اصل دینی و الحب اساسی و الشوق مرکبی و الخوف رفیقی و العلم سلاحی

و الحلم صاحبی و التوکل ردائی و القناعة کنزی و الصدق منزلی و الیقین ماوائی و الفقر فخری

و به افتخر علی سایر الاعمال الانبیاء و المرسلین اگر [illegible] علم شریعت [illegible] طریقت و حقیقت

… اصطلاح کرده اند و … بعد از وضع حمل کرد تمام مهر لازم شد پس بشوهر دیگر خواست اگر

شوهر پیش از دخول … باشد نصف مهر از او ستانند پس سهم شوهر خواست همه دران و شوهر

فوت شد تمام مهر از شوهر بستانند کذا فی معالم التنزیل   مکروهست زن را که خواب کند در خانهٔ دیگر

وی بغیر شوهر لقوله علیه السلام لعن الله امرأة خلعت ثیابها فی بیت غیر زوجها کذا فی الترغیب

یا نیست جمع کردن مال حلال الا بضایع نشود و بدان مال چیزی از وی الفقر مانع نباشد حق

تعالی دیگر باشد   الکافر مسلمان شد و از سبب ضعف و طاقت ختنه کردن ندارد

ویرا ختنه نکند ختنه کردن سنت است برای مردان و مکرمة للنساء زیرا که لذت در الصحبت

بیار موجود میشود   اگر مست در سینه بسم الله الرحمن الرحیم نوشته باشد خدای تعالی او را

از عذاب نگاه دارد   نیست روا لعن کردن بر یزید بن معاویه رضی و روا نیست تکفیر کردن

ویرا زیرا که از مسلمانان بود و … مستحب الیه النبی اگر خواهد عذاب کند او را … هم

نبی فرموده است از لعن کردن نماز گذارندگان را و کسی که از اهل قبله باشد پس حلال نیست لعن

کردن مگر رسول علیه السلام کرده باشد زیرا که نوعی معلوم شد دست حالت ویرا و معلوم نیست

غیر را حالت ویرا و روا نیست لعن کردن بر معاویه رضی الله که خروج علی رضی الله کارزار کرده

زیرا که از صحابه بود و از اجتهاد خطا کرده   حرام است بیان کردن بر واعظان

و غیره را روایت مقتل حسن و حسین رضی الله عنهما و خبری که جاری شده میان صحابه از خصومت

پس بودنی میکنند با طعن کردن ایشان را و طعن ایشان را پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهی فرموده است

و پیغمبر صلی الله علیه و سلم مدح کرده ایشان را و چیزی که رفع شد میان ایشان محمول است بر اجتهاد

ایشان و المجتهدون لا یأخذون باجتهادهم ان کان خطأ کذا فی الترغیب

… در بیان معرفت الله تعالی بدانکه معرفت الله تعالی مقصد اقصی است

به یکی از دو طریق حاصل میشود یکی بطریق نظر و استدلال و دیگری بطریق ریاضت و کشف که بر …

قطب الاسلام رئیس السالکین قطب الحق والشرع والدین بختیار ادام الله مسائله[?] ...

سجاده را این مقدار قوت ولایت می باید که چون کسی برو بیاید برای شنیدن او را جهت ... توبه

زنگار سینه آنکس را که دنیا و حرمان العود صیقل دهد تا هیچ کدورت ... اغلال عشق محض لا یبقی

که در سینه او ... نماند بعد از ان دست او بگیرد و بخدای رساند و اگر این مقدار قوت پیر را نباشد هیچ ...

بداند پیر و مرید در بیابان ضلالت اند کذا فی خلاصة افعال المشائخ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

ینبغی ان یعلم ان هذا اصعب ... منصب المشیخة حتی لا یکتب ملک علی الشمال اربعین سنة و

ثبیا منه ولا یصیر مریدا حتی لا یکتب شیئا صاحب الشمال عشرین سنة کذا فی کتاب المقاصد

درین زمانه مرید کامل هیچ نرسد الی الله که باشد اکنون فتنه میشود و هرکسی که خواهد اظهار خود را خوا[جه]

کرده اولیاء الله مخفی می باشند و خود را اظهار نمیکنند ... سادات والمعلومات ... المشائخ

جلال الدین بخاری فرموده که یا ... اسرار ایشان جمع کرده ام که لوحی کثیرة فی طریق التصوف

... قد شیخ والناس مریدون ... اقوال ای طالب ... وصل الیهم والله یهدی من یشاء الی

صراط مستقیم ... فی ... وحائی فی الاثار اذا رقص الصوفی

... الشیطان ... اصبعه ... و ... ذکر رسول ... فرموده چون

... کنند رقص کنند ... شیطان ... میکنند ... صحابه میگویند ... کرد

ما را ابن عباس رضی الله ... این حدیث که ... سرود ... و هر که گوش ... نشنیدن

و لعن سرود مباح ... خوش کرد ... نفس ... لود ...

... فی ... و فیه الفیلسوف کان نفسا ... مباح فی تفسیر المعنی ...

الحدیث المراد الغنا و هو حرام بعد القص و من استحل فقد کفر و قال علیه السلام السماع مباح لنا

له و حرام لغیره ای اهل السماع لذی ما ... نفسه حی ... هو الذی ... موثوقیل

ان ... فی تحفة الفقهاء ما ... عن ... التراثی من سمع القاضی المعنی ... فعلا

و معرفت خبردار نباشد دعوی درویشی بی‌معنی بود بعضی مردم گویند که از
اولیا نماز و روزه ساقط شده است پس ای برادر روا است این چنین سخن بیان کردم تا معلوم کنی که نفی کند العبادة
نقلاً عن عقیدة الشیخ الامام علاء الدین ابی بکر بن مسعود بن احمد الکاسانی المسماة ان العبد حتی و
ارتفعت منزلته وصار من جملة الاولیاء لا یسقط عنه العبادة المفروضة فی القرآن من الصلوة والزکوة والصوم
وغیرها من زعم ان من صار ولیاً ووصل الی الحقیقة سقطت عنه الشریعة فهو ملحد لم یسقط العبادة من الانبیاء
فکیف تسقط عن الاولیاء والنبی احد افضل من جمیع الاولیاء ان العبادة وجوبها الی العبودیة الحق
شکر النعمة والولی ما دام باقیا لم یخرج عن حد العبودیة ولا عن کونه عبداً علیه فلقد صح ان رسول الله صلعم
تورمت قدماه فقیل لم تفعل ذلك وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال افلا اکون عبداً شکوراً وفی الاصول
الصغار سئل رضی الله عنه عن الحقیقة والشریعة هما واحد ام غیران قال بعضهم احد وقال بعضهم الحقیقة هی
التوحید والشریعة الشرائع والحقیقة لا ترتفع بالموت وفی رسالة القشیری الشریعة امر التزام العبودیة
والحقیقة مشاهدة الربوبیة وکل شریعة غیر مؤیدة بالحقیقة فغیر مقبول وکل حقیقة غیر مقیدة
بالشریعة فغیر محصول والشریعة ان تعبده والحقیقة ان تشهده والشریعة قیام بما امر والحقیقة شهود
لما قضی وقدر واخفی واظهر وسمعت الاستاذ ابا علی الدقاق رح یقول قوله ایاك نعبد حفظ الشریعة
وایاك نستعین اقرار بالحقیقة — در بیان شیخ مدارکه مرید را لازم است که او از شریعت پیش
نبرد و اگر شیخ شریعت باشد ما خذ ادب از وی ادب شریعت فرو نشود و سلوك الشیخ المجتهد اعتقده علامه
السنة لان المجتهد لا یخالف السنة والجماعة قولاً وفعلاً وحالاً ولا یرشد المرید الا موافقت
سنت والجماعة ولان الارادات عبارة عن الاقتداء والاقتداء شرط الکمال فلا یکون متعذراً احمد خواجه جنید
قدس الله سره رای جوان که شبلی علیه الرحمة گفت مرا هیچ خرقه ندیدند که موده ای شبلی بر سر سجاده کسی ننشیند و دست
کسی میدهد او را قوت صحبت بود که بکر بر احت سجاده نشیند و اگر خود ولایت باشد لیس له شیخ بود مرید
رفیع بود در بیان اهل الصوفیت و نیز نقل است از شیخ الاسلام قطب الامام فخر الحق والشرع والدین قدس سره که خواجه

پنجم صبر ششم غربت هفتم قناعت آنرا که درویش جوانمردی [illegible] مهر براه [illegible] حبل الله ما دارد
و رضا طلبی [illegible] عوام ما [illegible] سلاح خود جوهر ما [illegible] دختر دار مهر موسی [illegible] ما [illegible]
و غربت از مهر [illegible] بکتیب و قناعت [illegible] محمد صلی الله علیه [illegible] که [illegible] درویش
حرفی معنی دارد باید دانست که [illegible] چهار حروف است اول از زاء ترک گرفتن [illegible] والف
آخرت را الطلیه و از هاء هوای نفس خود باز ماند و از دال دنیا را طلاق دهد انگاه او را زاهد خوانند
و عارف نیز چهار حروف است از عین عالی همت باشد و از الف آخرت را نخواهد و از راء راحت تن نخوید
و از فاء فارغ از علم باشد انگاه او را عارف خوانند و صوفی ایضا چهار حروف است از صاد صافی
باطن باشد و رسیای باطن باشد و از واو وافی عمل باشد و از فاء فانی نفس خود باشد و از یا
یاری از حق [illegible] لطلبد انگاه او را صوفی خوانند و درویش [illegible] حروف است از دال دنیا
سه طلاق دهد و از راء رحمت حق [illegible] خواهد و از واو حلال خوردن [illegible] حاصل کند و از یاء یار
از خدا [illegible] بطلبد و از شین شفقت همه کس یکسان [illegible] کند انگاه او را درویش خوانند و دانشمند
مفتح و مفت [illegible] از دال دنیا را پس پشت اندازد و از الف آخرت را نخواهد و از نون نصیحت همه کس [illegible]
شریعت محمد رسول الله صلعم گوش کند و از [illegible] [illegible] صلعم [illegible] ستاید و از دال [illegible]
نزند انگاه او را دانشمند خوانند و قلندر [illegible] حروف است از قاف قیل و قال بگذارد و از لام لقمه حلال
بخورد و از [illegible] حرام نکند و از نون [illegible] و [illegible] خدای تعالی و [illegible] دنیا را طلاق دهد
و از راء راحت نخوید انگاه او را قلندر خوانند و التوحید [illegible] حرف [illegible]
جمع ما [illegible] الواو [illegible] من خلق الله [illegible] حفظ امانات [illegible]
رضمان الله [illegible] دعوة الی عباد الله تعالی
علما فرموده اند که چند چیز حفظ را نگاه دارد اول طعام با حلاوت خوردن دوم [illegible]
[illegible] سوم [illegible] کردن چهارم آیة الکرسی خواندن [illegible]

من الحرام فيحسن ذلك باعتقاد او بغير اعتقاد فيصير مرتدا في الحال بناء على ان ابطال حكم الشريعة
من ابطال حكم الشريعة لا يكون مومنا مستدل مجتهد ذكر في المبسوط و حلبي او المضمرات ذكره وبيع عند
قاضي ظهير الدين جواز رمي في المضمرات اعلم ان المغني حرام في جميع الاديان ولا اذا يعني للتفقه جائز

در بيان بند شريعت و طريقت حقيقت و معرفت بدانكه

بند شريعت چند چيزست يكي شش چيزست اول علم دوم حلم سوم صبر چهارم رضا پنجم اخلاص ششم اخلاق
و بند طريقت چند چيزست جواب يكي شش چيزست اول توبه دوم تسليم سوم زهد چهارم تقوى پنجم
قناعت ششم عزلت و بند حقيقت چند چيزست جواب يكي شش چيزست اول معرفت دوم سخاوت
سوم يقين چهارم صدق پنجم توكل ششم تفكر بند معرفت چند چيزست جواب يكي شش چيزست اول
خير الاحسان دوم درجه بنده بسيار كنش سوم ترك ماسوى كردن چهارم ترك دنيا كردن
پنجم خوف از خداى تعالى داشتن ششم مشغول بودن در رضاى خداى تعالى در بيان درويشي و
وزاهدي دعا و صوفي و درويشي و قلندري و توحيدي بدانكه درويش چون خواهد كه درويش
شود از علم شريعت و طريقت و حقيقت و معرفت باخبر باشد چون او را كار شريعت مشكل افتد بعلم
خويش بيان بايد و اگر خوانده است شريعت و طريقت طالب محالت كي بخيري بيابد زيرا كه هيچ جاهل و
جاهل بخداى نرسد و نخواهد رسيد كاى درويش حرف ايمان چيست بشارتي و
چهل خرقه ... عمل خرقه ترك دنيا است خرقه خدمت دو رفعه خرقه صحبت و يقين خرقه تكبيرست
... معبود صحبت از اختلاف مشايخ بيع لعا اند كه بپوشد فقر صدق از مشايخ
دوم ... حضرت ... خواجه سري سقطي عليه الرحمه گفته است بپوشد فقر است
چهارم ... ششم قضاى خطا فنای ... لوح ضمير گشته باشد
از جهان بماند درويش بايد ... چند مرتبه بايد كه درويش شود هفت مرتبه باشد
اى درويش هفت مرتبه كدامست اول جوانمردي دوم رضاى طلبي سوم سياحت چهارم خرقه

غسل کردن [illegible] طلب هشتم صحبت [illegible] با [illegible] نهم موجب [illegible] [illegible]

تاخیر [illegible] نهم نماز جماعت [illegible] و حکما فرموده اند که [illegible] ده چیز

[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم

[illegible] پنجم [illegible] طعام خوردن ششم با [illegible] هفتم

[illegible] هشتم [illegible] نشستن نهم با [illegible] دهم [illegible]

[illegible] کردن و حکما فرموده اند که چند چیز موجب [illegible] است [illegible] چند چیز اول [illegible]

بسیار کردن دوم تواضع کردن سوم [illegible] کردن چهارم [illegible] پنجم [illegible]

[illegible] ششم [illegible] بودن [illegible] ملامت کردن [illegible] هفتم [illegible]

دور بودن هشتم استغفار کردن نهم نگاه [illegible]

حکما گفته اند چند چیز [illegible] درویشی می آرد [illegible] چیز اول [illegible]

[illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] توقف کردن چهارم [illegible] پنجم در

[illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] خوردن هشتم با [illegible]

[illegible] نهم [illegible] دهم [illegible]

دوم [illegible] سوم [illegible] [illegible] کردن [illegible] طعام [illegible] ششم [illegible]

[illegible] کردن [illegible] [illegible]

[illegible] چیز [illegible]

[illegible] [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] رفتن [illegible] در راه رفتن [illegible]

کردن [illegible] [illegible] دهم [illegible]

یازدهم [illegible] دوازدهم [illegible] سیزدهم [illegible]

هفتم در فرمان برداری مادر و پدر بودن و هشتم روی علما دیدن و علما فرموده اند که چند چیز فراموشی آورد
و نماز بکاهد و چشم آرد بسیار مزاح کردن و بسیار خندیدن و شبانروز نگریستن با زنان مستحاضه و مباشرت و فحش کردن و در
حمام عورت خود برهنه کردن و بسیار خوردن و از میان اشتران گذشتن و بجماعت فاسق نشستن و بر
میوه دار بول کردن و افترا و بهتان بر مسلمانان بستن و سبب بسیار خوردن و بر طعام خوردن
ناقرار خود به بازی رها کردن و طعام بی دعا خوردن و از میان دو زن گذشتن و به مطلوب نگریستن و با جنابت نام خدا
گرفتن و در جوی آب بول کردن و در بازار چیزی خوردن و در گورستان چیزی خوردن و خندیدن و در بسیار خفتن
و آب بسیار خوردن و فی الکافی عن علی قال النظر الی عورات المیت یورث النسیان یعنی حضرت علی رضی الله عنه
فرموده نظر کردن بسوی فرج مرده فراموشی پیدا آرد و فی المطلوب المؤمنین عن ابن عباس رضی الله عنهما قال خمس
یورث النسیان اکل التفاح والبول فی الماء الراکد والحجامة فی نقرة القفا والقاء القمل فی التراب
و سؤر الفارة یعنی پنج چیز فراموشی آرد خوردن سیب ترش و بول کردن در آب ایستاده و خون کم کردن در قفا
و انداختن شپش در خاک و لیس خورده موش خوردن حکما
فرموده اند که چند چیز عمر را افزاید صدقه بسیار دادن و دعا خواندن و فرمان برداری مادر و پدر کردن و نماز
گزاردن و نماز بجماعت بلا ترک نمودن و قرآن بسیار خواندن و خدای تعالی را بسیار یاد کردن و درود بر حضرت
علیه السلام بسیار فرستادن ایضا یزید العمر ثلثة اشیاء اول ... الثانی الغسل بالماء الحار والثالث
اکل التفاح فی الاسحار یعنی عمر را زیاده میشود سه چیز اول جواب کردن بکاتب دوم غسل کردن
با آب گرم سوم خوردن سیب بالای ... والتفاح حکما فرموده اند چند چیز موجب ادبار است و ...
تعظیم امر خدا ... کردن و شفقت کردن بر خلق خدای تعالی و سنت زنده داشتن و نیک نگاه داشتن و
قرآن بسیار خواندن و بمجلس علما رفتن و با عالمان نشستن و با صالحان صحبت داشتن و همیشه
با وضو بودن علما فرموده اند که چند چیز موجب
بهشت و فتح است اول سوره یس خواندن دوم با وضو بودن سوم مسواک کردن ...

اول خواجه اویس قرنی دوم خواجه عثمان ... سوم خواجه عبدالله انصاری چهارم خواجه ... محمد ... فندی

خواجه حسن بصری   ... پیر دستگیر ... گفته اند اول شیخ ابو ... مدینه ... دوم شیخ ...

که جانب مشرق است سوم شیخ عبد ... که جانب مغرب است چهارم شیخ عبدالجلیل ... که جانب شمال است

پنجم شیخ عبدالکریم که جانب جنوب است   علم ... مشهور ...

اول از عین عقل مراد است که زایل نشود و از شین شرع است که زایل نشود و از قاف ... مراد است

که آن ازل نشود بعضی از عین عزت داشته اند و از شین شوق مراد داشته اند و از قاف ... مراد

اند که این همه منعدم نشوند ... بسیار معنی گفته اند ... مراد است

عین عبارت مراد است و از لام لواطف است دوم آنکه از سیم ... است از عین ...

و از لام ... است سوم آنکه از میم ملامت است و از عین ... است و از لام ... است

علم حروف از عین علیین است یعنی مرتبه وی اعلی خواهد بود و از لام لطف ... و از میم ملک

مراد است یعنی ... ملک خواهد بود ... عین ... میم ...

لطافت ... میم محبت ... امیرالمومنین علی ...

... علما ... علم ... شیخ ...

... در لسان تصوف ... که الفقر

ثلثة حروف ... الف ... القاف ... والقاف ... والراء الریاضة ...

... الکاف

...

الدنیا ... العباد

والطاعة ... المعرفة ... اول ...

... فقر ... فقر ... اول ...

چهاردهم نان از گدایان خریدن پانزدهم بر مردمان لعنت کردن شانزدهم در رفع کفش هفدهم عمامه

دوختن هژدهم چراغ را به دم کشتن نوزدهم نان از انار خوردن بیستم دستار را ... بیست و یکم انداختن بیست

یکم بر بالای سر دستار کردن بیست و دوم بدندان ناخن چیدن بیست و سوم در نماز ... کردن بیست و چهارم پیگاه از

بازار رفتن بیست و پنجم پیگاه از بازار در آمدن بیست و ششم دستار شلوار را در زیر نهادن بیست و هفتم نشسته

دستار بستن و بیست و هشتم ایستاده شلوار پوشیدن و در عین الصلوة امام محمد رح در باب

عمامه آورده است که دستار نشسته نباید بست که در خبر آمده است از رسول علیه السلام من موجبات الفقر

تکویر العمامة قائما ... الخیاطات کسی ... که نهادن جمع اهل مجلس ایستاده شوند اورا

نشاید کرد نشسته بندد و همچنین ایستاده از ... لقوله علیه السلام من ... قائما ... فاعکرا

تبلاه الله ... و در روضة الاحباب آورده است که طول دستار حضرت رسالت پناه علیه السلام در

و حدیث ... فقیر ... اما بعضی از امام ابوحنیفه رح آورده اند که دستاری که حضرت رسالت پناه

صلعم بر سر می بست ... بود و دستاری که در جمع و عیدین بر سر بستی ... گز بود ...

العلوم کان عمامة رسول الله صلعم ثلثة انواع نوع للجمعة ... اثنا عشر ذراع و نوع للمجالس

و هو ... عشر ذراع و نوع لاهل البیت و هو احد عشر ذراع اهل تصوف فرموده اند

آدمی را باید که اگر تنها باشد دل خود را نگاه دارد و اگر میان مردم باشد نگاه دارد زبان خود را و اگر بر مائده باشد

نگاه دارد حلق خود را و اگر در راه باشد نگاه دارد چشمهای خود را نیز ... اهل تصوف فرموده اند که هیچ پیر دستگیر

نیست ... خواجه بهاء الدین نقشبند دوم سلطان العارفین بایزید بسطامی سوم خواجه عبدالخالق غجدوانی

خواجه ... پنجم منصور ترمذی ... چهار نفر که دستگیر ... اول آدم دوم نوح سوم ابراهیم

چهارم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم و بعضی پیر دستگیر ... اول ... احمد حنبل

دوم پیر اولیاء ابابکر صدیق رض سوم ... چهارم پیر علماء امام اعظم ابوحنیفه کوفی

رحمة الله علیهم ... خواجه ... چنانکه در الصلوة المسعودی و بعضی پیر دستگیر ...

مجالس شب بندند و ... و ... بر دست و پای حنا بنهادند و جامه ... پوشیدند ... [illegible]

و بازار رفتند و غسل کردند ... آسمان گرفتند ... مشروع ... چون ... طاعات و روز دیدن

مسلمانان ... خوردن ... مشروع ... طنبور و بربط و سماع ... [illegible]

بیعت ... علما و فقهاء اسلام ... دشمن گرفتند ... حکم ... ارادت ...

گفتند ... شرع و طاعات ... ایشان ... و این قوم را نیز ... گفتند ...

شرع ... علما و فقها را دشمن داشتند و گفتند که ما

... گفتند که ما حقیقت سعادت و شقاوت

متعلق ... سعادت ابدی یافت و هر کرا ... شقاوت در ...

جماعتی را ایشان گفتند که ... می باید ... طاعت ... گفتند که از ...

فایده حاصل می آید ... نماز ... خود را به تفکر مشغول کند و تفکر

خود را ... تفصیل ... علوم ... معلوم ... اسلام یا می باید

که مذهب ایشان ... مذهب ... هر جا که ... می باید ... [illegible]

مشهور سازند و اهانت و حقارت کنند — انگشتری که در وی نام حق تعالی نوشته باشند و چون به خانه رود

... مکروه است نزد بعضی ... قصد ... مکروه است زیرا که

ترک تعظیم می شود — انگشتری ... جایز است ...

زیرا که پیغمبر علیه السلام فرمود ... [illegible]

المکارم — در سغناقی ... نام حق تعالی یا نام پیغمبر ... نوشته باشد ... مستحب ... [illegible]

راست ... زیرا که ... ترک تعظیم ... — انگشتری را ... زیرا که

... زیرا که ... [illegible]

آید ... الجواب ... زیرا که پیغمبر علیه السلام ... [illegible]

و تاج فقر توکل و حیا و فقر ستاری و العمه و فقر صبر و ترک فقر شوق ملک و فقر و وقت است در هر حال

جماعتی از اباحیان میگویند که طریقت دیگر است و راه شریعت

دیگر است و راه حقیقت دیگر است و طریقت را از شریعت جدا کنند و تحقیق میگویند که اهل طریقتیم و

شریعت بکار نداریم این سخن کفر است و خواهان مثبت الملة والشرع الدین الی المعین

نسفی 2 امر دین را که لفظ طریقت نشاید گفت زیرا که وهم می آرد که این خلاف شرع است

رای دیگر است اما بعضی مشایخ دیگر هم روا داشته اند و لکن باید دانست که طریقت فضایل شرع

است شامل فرایض واجبات و سنت و مندوبات و مستحبات پس اینکه طریقت گویند مراد

از فضایل شرع گویند و هرگاه طریقت را خلاف شرع دانند حال ممتنع است کذا فی عالم الملکی

و دیگر آنکه بعضی اباحیان میگویند که فلان کس را ملکی بخشیدیم و فلان کس را زدیم و فلان را زحمی دادیم

فلان را معزول کردیم و مانند این کفر است دعوی الوهیت میکنند این کفر است زیرا که در این سخن

دعوی الوهیت میکنند این چیز به قدرت الله تعالی دارد چنانکه در کلام مجید خود خبر میدهد قال

الله تعالی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء الآیة دیگر آنکه اباحیان قومی

اند از اهل فاقه و خویشتن را به اظهار زهد ... کنند و بجهت طریقت کنند ضعفا و مسلمانان

را از راه حق بگردانند و آن طایفه محرمات شرع را بر خود مباح کنند چون ... ولواطت

فی الحقیقت ... را منکر باشند و ایشان اباحیان به سبب ... دانند و محبت ...

... زیرا که افعال خلق را بایجاد حق ... دانند ...

... را امکان ... نبود و از ... الزام آید که بنده هر فعل ...

باشد تکلیف باطل گردد همچنین کلام اباحیان ... محقق

بود در میان خلق و در تاریخ ... جماعتی در خراسان پیدا آمدند ایشان را ... میگفتند

گویند و ایشان را ... بود در ترکستان جنید نام ... مذهب اباحیت را آشکارا کردند و

بدانکه ممسوخات چند است در این خلاف بعضی سیزده گفته‌اند و بعضی بیست
گفته‌اند از مرد و زن که حق تعالی بسبب فعل بد ایشان ممسوخ کرده است والمسخ عن قلب الخلقة من
شیء الی شیء و تفصیل این آنست اول پیل و او مردی لوطی بود دوم خرس و او مخنث بود که لواطه
بود سیوم خرگوش و آن زنی بود که بر زنان جنابت و حیض غسل نکردی چهارم کژدم و آن مردی
سخن‌چین بود پنجم سوسمار بود و او مردی از بنی اسرائیل بود که کاروانها را غارت کردی و از
مردم مال ربودی و ششم خوک بود که ایشان سیصد مرد بودند از نصاری که ایشان از قوم
عیسی مائده طلبیدند چون فرود آمد از آن طعام خوردند و ایمان نیاوردند هفتم بوزینه بود و ایشان
هزار جهودان بودند که شکار ماهی روز شنبه کردند و منع پیغمبر خود را اعتبار نکردند و این جماعت قوم
بودند از بنی اسرائیل زمانه داود علیه السلام نهی کرد او ایشان را از گرفتن ماهی روز شنبه و عقوبت کرد با وجود آن
نهی وی را اعتبار نکردند هشتم عنکبوت او زنی بود ساحره که بجهت شوهر خود سحر کردی و دختران مردم
را سحر آموختی والساحرة والساخرة یقتلان اذا علم انهما ساحران پس سحر کردن حرام است اگرچه
برای الفت زن شوهر بود لدواعی الصلاة الا اعتقاد نهم روباه بود که او مردی بود دزد که حاجیان
هر سال غارت می‌کرد دهم سرطان که او مردی بود لعین دزد یازدهم ماهی بود که او زنی بود که شوهر
دختر خویش را بنفس خود خواندی دوازدهم زنبور که او مردی بود عابد اما علما را انکار کردی
اگر شخصی لعن علما را تحقیر کند کافر گردد کذا فی الخلاصه سیزدهم زهره ستاره که او زنی بود از اهل
بابل که هاروت و ماروت را حرکت داده بود چهاردهم سهیل که او مردی بود از اهل یمن که بجهت سلطان
مسلمانان مکر کردی پانزدهم کفلیجه که او مردی بود توانگر با لشکرهای خود در آن ستاده ظلم
کردی شانزدهم مرغ که او مردی توانگر و متکبر بود انکبیرا اول انبیا را اعتیاد کرده بود و در کفایه الشعبی
آورده‌اند که پیغمبر صلعم را آورده سوره خوانده شود از روز قیامت داده شود بهشت وی هنره
و کمان از آتش و لعنه شود مراد آنکه جنگ کند همراه خدا الی یوم الدین خدای بعضی مدد کند

که تو شنیده بود این صفت [illegible] ما را الکتیم ما برتو کشوت اهل دوزخ و در [illegible] مذکور است که خطاب تو

مشرکان است و [illegible] سماع است و این [illegible] اهل دوزخ است [illegible] داد که [illegible]

وی الکشتری [illegible] از [illegible] کتابست و از [illegible]

آمد [illegible] سماع [illegible] و در کتب [illegible] در [illegible] المشتری [illegible]

[illegible] فرموده و در کتب [illegible] است [illegible] تس

[illegible] نفع [illegible] و [illegible] محسنات از

[illegible] الدین [illegible] شیخ مذکور [illegible] شیخ [illegible] از این کتاب [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] الی [illegible] شیخ [illegible] المخالف

مغلوب [illegible] و [illegible] الطعام و [illegible] والحال

[illegible] شیخ مذکور [illegible] و در [illegible] و آن قطعه ما [illegible] بود

[illegible] شیخ [illegible] شاید که او

هم [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

موده است که [illegible] و فرموده فی الناس کواحد من الناس بحضور سماع القرآن و

الوعظ و یستحب جمع العلماء [illegible] علی سماع [illegible] من المشایخ والصوفیه فقد قال

[illegible] تاب عن السماع قال انا تائب لفقدان الاخوان و لفقد

القوال المجالس [illegible] بعضی مشایخ خدمت کرده اند اما ترک داده اند

[illegible] در میان آن مردمان [illegible] در میان ایشان فاسق [illegible]

[illegible] اهل اصلاح [illegible] مقصود اجرت و طمع [illegible]

[illegible] جمع شود [illegible] معلوم شد آنکه [illegible]

شود [illegible] معلوم شود [illegible] کذا فی [illegible]

صورت نهی کرده شده است نیکو باشد که استعانت بر معصیت کرده باشد سیوم حیض و اکبر بوده
از یهود که خوارد کلها از حیوانات سنگ و شیر و مار باشد در حد شبه افعال انسان مسطور شده صورت
دو فارسی نیاورده مکروهات خطا و نسخ در ممسوخات است دوم شب برکه اقامت [illegible] است بوده
در تفسیر زاهدی نکورست این ممسوخات [illegible] اند از برای حرمت خلق او و بعد [illegible] بودند
مردند در فصول [illegible] عکرمه [illegible] رضی جمیع حیوانات در بهشت ده حیوان خواهند بود اول ناقه صالح
دوم عجل ابراهیم سوم کبش اسماعیل چهارم بقره موسی پنجم ماهی یونس
ششم حمار عزیر هفتم نمله سلیمان هشتم هدهد بلقیس نهم کلب اصحاب کهف دهم ناقه
رسول الله صلعم و فی تفسیر الجامع مذکورست که شش حیوان از [illegible] در بهشت خواهند بود
اول گرگ یعقوب [illegible] دوم کلب اصحاب کهف سوم ناقه صالح چهارم حمار عزیر پنجم
نحل [illegible] ششم اشتر [illegible] و فی تفسیر [illegible] الا اصحاب [illegible] الجنة [illegible]
اما خبری که ادمی بدان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مکروه است خون کم کردن روز شنبه و روز چهارشنبه و اگر کم کرده اند [illegible]
شود و اگر خون غلبه کرده باشد در آن صورت رخصت است [illegible] روزها از برای خون کم کردن روز
یکشنبه و دوشنبه و اکثر مردم روز سه شنبه از برای خون کم کردن اختیار کرده اند زیرا که این روز
خون است و در روزهای گرمی و سختی [illegible] خون کم نکنند و روزهای معتدل خون کم کنند و چون ماه در
نقصان باشد خون کم کنند و در ابتدای ماه و میانه خون کم نکنند نه مکروه است میان کتف حجامت
کردن نافع است و در قفای خون کم نکنند که مکروه است زیرا که نسیان آرد و از میان سر خون کم
کردن نافع است زیرا که [illegible] و دیوانگی و [illegible] را فایده دارد اما مدت نکنند خون میان سر را زیرا که ضرر
میکند [illegible] ابن عباس رض روایت کرده اند که عصا بدست گرفتن سنتی است
از سنتهای پیغمبران علیهم السلام و علامت مسلمانانست و [illegible] دیگر [illegible] و سلاح [illegible] سنتست

[illegible] همراه مادر خویش [illegible] در [illegible] برتی نفوان

[illegible] بخطا [illegible] شوند و معاند بود

[illegible] کسی [illegible] گناه است که گویا

[illegible] بوستان [illegible] سال در دوزخ بماند و تفهیم

[illegible] جمع [illegible] قول خطا اقتادی لغو فتی جبر

[illegible] خرند و نکاح خواهند وقت

[illegible] کند شوهری و هرگز وفا نکردی کالکریم اذا

وعد وفا [illegible] شود اگر عمداً خلاف کند حانث

[illegible] شهدا [illegible] دلسد باده

[illegible] سره و زیبائی دارد

[illegible] ست که او مرد [illegible] و کنیزکان

[illegible] احسن [illegible] می نشانند و احرد

[illegible] صبی و فتی [illegible] یا خذ منه الزانیه

وان کان [illegible] اصل [illegible] ان کان

حرام [illegible] النافا [illegible] احدث [illegible] کذا فی حاشیه

[illegible] فی باب [illegible] العرافاید [illegible] او مرد بود صوفی

[illegible] معلوم شود که [illegible] میشود [illegible]

[illegible] قدرتی بود [illegible] بود [illegible] که او

زنی بود [illegible] مردم [illegible]

فوت شوند [illegible] وقتی [illegible] کنند [illegible] این [illegible]

از سبب عنایت ازلیت آن رب الغفور الرحیم ای عزیز من بدانکه بنصوص و دلایل ثابت شده است که نجات
بعلم و عمل نیست مگر بفضل خدا و عنایت حق تعالی قال النبی صلعم لا ینجی احدکم عمله قالوا ولا انت قال
ولا انا الا ان یتفضل لی عنایات ربی العمل [illegible] شد [illegible] هیچ چون اندر طلب نفس کنانند
تا دوست کرا باشد میل کدام است [illegible] اما عمل صالح نیست بلکه بنصوص و قواطع و آیات لوامع
عمل فرض است قال الله تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا
و قال علیه السلام ان الذین امنوا و عملوا الصالحات قال النبی علیه السلام ما منکم من احد الا وقد کتب
مقعده من النار و مقعده من الجنة قالوا یا رسول الله افلا نتوکل علی کتابنا و ندع العمل
قال اعملوا فکل میسر لما خلق له پیغمبر فرمود عمل نیست [illegible] گشته است [illegible] از دوزخ از
بس لعنت [illegible] که [illegible] عمل [illegible] اعتماد [illegible] پرستنه شرک [illegible] از عمل یعنی اگر جای [illegible] دوزخ
ثابت است عمل صالح [illegible] فایده ندیدی اگر جای [illegible] بهشت [illegible] و بعضی [illegible] رد
[illegible] عمل کنند [illegible] از عمل [illegible] میسر گردد [illegible] برای چیزی که آفریده است شده
[illegible] کسی را [illegible] بهشت آفریده شده و مر آن عمل بهشت [illegible] میسر گردد قال الله تعالی یحب
الاحسان ان یشرک [illegible] بعضی [illegible] ترک [illegible] ایشان را عمل معطل [illegible]
[illegible] مثلا [illegible] اگر [illegible] کار کنند [illegible] نماید بهشت [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] وصول [illegible] معلوم شد که عمل باید که بی عمل [illegible] نباید اوقات عزیز فرصت سپارد
حکمت [illegible] کرانی از چشم [illegible] بکوش
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وحسن بصری رح فرموده‌اند عصا شعار حضرت [illegible] اول سنت انبیا دوم زینت صالحان
سوم سلاح بر دشمنان یعنی سگ و مار و غیر آن چهارم برای ضعیفان قوتی است و لهذا [illegible]
گویند که عصا حلیت است [illegible] القوة [illegible] مشتاقان ششم زیادتی است و [illegible]
و بعضی گفته‌اند وقتی که [illegible] شیطان [illegible] دور می‌شد از وی [illegible]
و فاجر و قبله است وقتی که نماز گذارد و قوت وی است وقتی که عاجز شود کذا فی
بستان ابو اللیث قال عم من ترك العصا فقد عصانی [illegible] این وقتی است که چون [illegible]
سال [illegible] شد در عصا گرفتن عصا از جهت [illegible] ثواب است در این
که فرزند [illegible] از علما پرسیدند عاجز آمدند از جواب

[illegible] محمد [illegible] الرحمن [illegible]
[illegible] زمین تمام کرد [illegible] امام
شافعی [illegible] اثبات [illegible] آن آب رود نیل
[illegible] این کدام چوب است که هر روز می‌[illegible]
[illegible] این کدام قوم است که نه از جنس آدمی است
نه از جنس [illegible] است که در بهشت در آید [illegible] دوم دلدل علی سوم براق
مصطفی چهارم ناقه صالح و غیر آن [illegible] این کدام آتش است که میخورد
[illegible] این کدام آتش است که نمیخورد [illegible] آدمی [illegible]
این کدام آتش است که نمیخورد [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله این کدام کس است که در بهشت آید
این محمد رسول الله صلعم است [illegible] بعضی [illegible]
ترک نماز روزه کرده‌اند و میگویند [illegible] الحمد لله الذی
[illegible]

سئل من عندي لكم هذه العبدة فقال اعطانيها ابراهيم التيمي فقلت من اين لك فقال لي
فقال سألته فقال كنت جالسا في فناء الكعبة وانا في التهليل والتسبيح والتحميد
فدخل علي رجل فسلم علي وجلس عن يميني فلم ار في زماني رجلا احسن وجها ولا احسن ثيابا ولا ابيض منه
ثيابا ولا اطيب منه ريحا فقلت يا عبد الله من انت ومن اين جئت فقال انا الخضر فقلت في
اي شيء جئتني فقال جئتك السلام عليك وحبا لك في الله وعندي هدية اريد ان اهديها لك
فقلت وما هي فقال ان تقرأ قبل طلوع الشمس وقبل ان تنبسط على الارض وقبل الغروب الفاتحة والمعوذتين
والاخلاص والكافرون وآية الكرسي كل واحدة سبعا وتقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اكبر سبعا سبعا وتصلي على النبي صلعم سبعا وتستغفر لنفسك ولوالديك وللمؤمنين
والمؤمنات سبعا وتقول اللهم يا رب افعل بي وبهم عاجلا وآجلا في الدين والدنيا والآخرة
ما انت له اهل ولا تفعل بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور رحيم جواد كريم ملك بر رؤوف رحيم
سبع مرات وانظر ان لا تدع ذلك غدوة وعشية فقلت احب ان تخبرني من
اعطاك هذه الهدية قال اعطانيها محمد صلى الله عليه وسلم فقلت اخبرني بثواب ذلك فقال اذا
لقيت محمدا صلعم فاسأله عن ثوابها فانه يخبرك بذلك فذكر ابراهيم التيمي انه رأى ذات
ليلة في منامه كان الملائكة جاءته فاحتملته حتى ادخلته الجنة فرأى فيها وصفها عظيمة
ما في الجنة فقال للملائكة لمن هذا فقالوا للذي يعمل مثل عملك
وذكر انه اكل من ثمارها وشرب من شرابها قال فجاءني النبي صلعم ومعه سبعون نبيا وسبعون
صفا من الملائكة كل صف مثل ما بين المشرق والمغرب فسلم علي واخذ بيدي
فقلت يا رسول الله ان الخضر اخبرني انه سمع منك هذا الحديث فقال صدق الخضر وكل ما
يحكيه الخضر فهو حق وهو عالم اهل الارض وهو رئيس الابدال وهو من جنود الله في الارض فقلت
يا رسول الله من فعل هذا او عمله ولم ير مثل الذي رأيت في منامي هل يعطى شيئا مما اعطيت فقال

ادمی کز ادمیت [illegible] ست و اینست تن آت نیست فحش مصور باشد وانکه از در بر برد

آید لذ روی بر لبید [illegible] چه حکمست که چون سند فقیر امی بیند جامه در پوشد

و اواز مسکنت خود [illegible] ببیند جامه [illegible] سفر داد و از هم مسکند [illegible] کسکه خیز مجوز است

و غنی با ریشت از بن جهت در خبری شنود [illegible] لعنت [illegible] دفتر جلال متجور دو

دشمن خدای است چون بر دید غروب افتاب پیش از طلوع افتاب

مسبعات شروع کند و [illegible] ان علا صره خوانند نیم مکتابت [illegible] کرا

في شرح الاوراد وطریق خواندن [illegible] بار فاتحه و معوذتین [illegible] بار قل هو الله احد

هفت بار قل یا ایها الکافرون هفت بار آیة الکرسي [illegible] و هو العلي العظيم هفت بار سبحان الله والحمد

لله ولا اله الا الله والله اکبر هفت [illegible] عدد ما [illegible] اللهم

صل علی محمد [illegible] محمد [illegible] و علی آله و اصحابه و بارك و سلم هفت [illegible] اللهم اغفر لي ولوالدي

ولمن توالد [illegible] رحمهما کما ربیاني صغیرا واغفر اللهم لجميع المؤمنين والمؤمنات و

المسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات برحمتك يا ارحم الراحمين هفت بار اللهم يا رب افعل

بي وبهم عاجلا و آجلا في الدين والدنيا والآخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا يا مولانا

ما نحن له اهل انك غفور حليم جواد كريم ملك بر رؤف رحيم هفت بار [illegible] غیر [illegible]

[illegible] الجبار الذي خشع كل جبار [illegible] اللهم اني اعوذ بك من [illegible]

[illegible] بار این تسبیح باید گفت

سبحان الله [illegible] سبحان الله الحنان المنان سبحان الله الشديد الاركان سبحان من هو في كل مكان

زمان [illegible] لا يشغله شأن عن شأن [illegible] الليل [illegible] النهار و في [illegible]

من قوت القلوب [illegible] وكان [illegible] الابدال فقال [illegible]

[illegible] وقال [illegible]

[illegible]

ركعتين ووقتها من حين ارتفاع الشمس الى الزوال وفي اليواقيت عن [illegible]

رسول الله صلعم ان في الجنة بابا يقال له الضحى فاذا كان يوم القيمة نادى اين الذين

كانوا يديمون على صلوة الضحى هذا بابكم فادخلوه برحمت الله تعالى

[illegible] وفي الربيعة [illegible]

التهجد هو ان يقوم في جوف الليل ويتوضأ ويصلي تطوعا في قوت القلوب [illegible]

الا بعد النوم في تفسير الزاهدي التهجد الصلوة بعد النوم وقال التهجد [illegible]

في كفاية الشعبي التهجد هو الصلوة بالليل وقال بعضهم التهجد يكون بعد النوم [illegible]

الصلوة قبل النوم لا تكون تهجدا في الاحياء قال [illegible] افضل الصلوة بعد المكتوبة [illegible]

في تنبيه الشافعي [illegible] في ذكر التهجد تطوع الليل افضل من تطوع النهار [illegible]

من قعد في المسجد ولا افضل ان يسلم من كل ركعتين في المحيط في الفصل العاشر [illegible]

بالليل احسن لقوله تعالى ومن الليل فتهجد به نافلة لك وبعض العلماء قالوا [illegible]

لمن يقرأ القرآن [illegible]

مستحب في [illegible]

اول الاستحباب [illegible]

او ينام نصف الليل الاول ثم يقوم ثلثه ثم ينام السدس [illegible]

خبر روي عن النبي صلعم انه قال ثم من الليل [illegible] فلا يصلي [illegible]

عن الصلوة والتلاوة حتى [illegible] ولا ينبغي ان يطلع الفجر وهو نائم [illegible]

يكون لشغله من الليل قيام طويل [illegible]

فليل الشيء في الليل يكون افضل من [illegible] النوم الى بعد طلوع الفجر [illegible]

[illegible] الاربعين [illegible] قوله تعالى توتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن [illegible]

والذي يمشي بالحوب ان يعطي العامل بهذا وان لم يرني ولم ير الجنة وانه ليغفر من تبع الكبائر
التي عملها ويرفع له عند عفو ويعلم صاحب الشمال ان لا يكتب عليه شيئا من السيئات الى
المغفرة والذي يمشي بالحوبا ليعمل بهذا الا من خلق الله تعالى يحيا وانشر كالامر خلق
الاربعاء في شقيا وكان ابراهيم النخعي رح مكث اربعة شهر ولم يطعم طعاما ولم يشرب شرابا
فلعله كان ابدعه الرحمن [illegible] في هذا مستغنى لكتاب الايمان وقت
الفجر من تبصير الشمس ان يزول في القصاب والضحى بعد طلوع الشمس من الوقت التي تحل فيها الصلوة
الى نصف النهار في عدة الابرار وفي قوت القلوب والاحياء من وقت ارتفاع الشمس الى
ما قبل الزوال ووقت الضحى في قوت القلوب كان رسول الله يصلي الضحى ست ركعات في وقت
اذا شرقت الشمس وارتفعت قام فصلى ركعتين وهو الاشراق وهو الذي ذكر الله عز وجل في قوله يسبحن
بالعشي والاشراق وهو الورد الثاني من النهار واذا بسطت الشمس وكانت في ربع السماء من المشرق
وصلى اربعا وهذا الضحى [illegible] على الذي [illegible] في قوله والضحى هو الورد الثالث من النهار في
المدارية والكافي وكان النبي صلعم يواظب الاربع في الضحى في المحيط في الفصل الحادي عشر
في التطوع اما سنة الضحى فقد ورد في الترغيب فيها احاديث من ركعتين الى ثنتي عشرة
ركعة وفي صلوة المسعودي مارضي رسول عليه السلام فريضه بود [illegible] اما هرما سنت كه اگر گذارد
ثواب يابد واگر بگذارد بزه كار نشود و در عدد ركعات وي نماز اختلاف است ادنى دو ركعت
نماز [illegible] دوازده ركعت [illegible] چهار ركعت است خواندن [illegible] خواند و
[illegible] كه در ركعت اول والشمس خواند و در ركعت دوم والليل و در ركعت
سوم والضحى و در ركعت چهارم الم نشرح و در هر ركعت ديگر بخواند آية الكرسي مرة و قل هو الله
احد مرة و بعد از فراغ اين بعاصد ما بخواند اللهم اغفر لي وارحمني وارزقني وتب علي انك
انت التواب الرحيم و في منية الناسكين و في درر البحور يصلي الضحى ثماني ركعات واذا ما
ركع

اندر آن ثواب او بسیار است چنانکه [illegible] گفت [illegible] خواب عابد از [illegible] سوی که قصد قیام
نشستن از آیات و اخبار و آثار بشناسد تا رجا و خوف او [illegible] آن مستحکم شود و [illegible]
او را برای طلب [illegible] در قیام شبانگاه [illegible] و ان شرایط [illegible] عبادت
و [illegible] خدای [illegible] و قوت [illegible] بر [illegible] روا [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] از [illegible]
با [illegible] دارد و [illegible] [illegible]
بشر في الرحمة النبي بالليل ان شاء [illegible] و [illegible]
[illegible] الى [illegible] و [illegible] [illegible] اذا [illegible] رجل
الناعس ينبغي ان يصلي [illegible] على جهة [illegible] في [illegible] الصلوة [illegible]
الناعس ينبغي ان [illegible] [illegible]
الصلوة فاخذ الناعس ينبغي ان [illegible]
ان النبي [illegible] رجل افتتح الصلوة [illegible] [illegible]
[illegible]
مع الاوابين الرجعي من الذنوب وفي الجنة باب [illegible] الا الذين يصلون بعد [illegible]
في دار الدنيا فاذا رجع [illegible] من القبر يوم القيمة نادى [illegible]
[illegible] على [illegible] سنة الامام [illegible] روى ابو هريرة رضي الله عنه عن النبي عليه السلام انه قال
لمن صلى بين صلوات المغرب والعشاء عشرين ركعة حفظ الله [illegible] ودينه واخرته في الآخرة
والصلوة بين العشائين الحميدة واما صلوة الاوابين في وقت الغروب يصلي العبد بعد المغرب
ست ركعات ويستحب ذلك ان لا يتكلم ولا يشتغل بشيء في الترتيب المستحب بعد المغرب
يصلي ركعات [illegible] روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى ست ركعات

خرم من قيام الليل كسلاً [illegible] في العزيمة او بهاء ونيابة او تقليداً لاعتقاد غير الك او عشراً بحاله

فليكن عنده فقطا قطع عن طريق كثير من الخير في الروضة في الليالي التاسعة عشر ابن عباس رض قال الروح

لله تعالى الى داود انى عمر يا داود من نام جميع الليل الا صلى الحبتي [illegible] وصلوة تهجد پانزده

ركعت است همراه وتر دوازده ركعت تهجد است [illegible] بعد از آن وتر ادا كنند و اگر تهجد بعد از وتر بگزارد

هيچ باكى نيست و عمل مشايخ در قرات تهجد بعد فاتحه اخلاص دوازده بار در ركعت اول و دوم

پانزده بار [illegible] تا بيك سلام كنند في ترجمة الاحياء بدانكه قيام شب بر خلق دشوار است مگر كسى

را كه موفق [illegible] شرطهاى ظاهر و باطن كه قيام را آسان كنند اما شرط ظاهر چهار است اول

آنكه طعام بسيار نخورد [illegible] بسيار خوردن بسيار آب بايد خورد و خواب بر وى غلبه كند و قيام بر وى گران

شود و [illegible] مشايخ [illegible] بر خوان ايستادى و گفتى كه اى مريدان بسيار مخوريد كه اگر بسيار خوريد

خود [illegible] در وقت مرگ بسيار حسرت بايد خورد و اين اصل بزرگ است و آن تحقيق

[illegible] دوم آنكه در روز نفس خود را رنجه ندارد كه خواب از آن بايد شود و [illegible]

[illegible] جاى با جواب [illegible] سوم آنكه قيلوله نگذارد كه سنت است تحت [illegible]

[illegible] چهارم آنكه [illegible] گناه نكند چون دل را سخت گرداند ميان او و ميان اسباب رحمت حايل

شود [illegible] كه [illegible] عاقبت ميكند [illegible] قيام [illegible] اسباب آن را ساخته

[illegible] موجب [illegible] قيام كردن نمى شود و گفته اند [illegible] توبه [illegible] كرده اند [illegible]

[illegible] قيام شب [illegible] محروم [illegible] گناهى كرده بودم [illegible] گناه چه بود گفت مردى را ديدم

[illegible] در نفس خود گفتم كه ريا ميكند اما شرائط باطنى چهار است اول سلامتى دل از حقد بر مسلمانان

و از بدعتها و از فضول [illegible] دنيا [illegible] قيام شب [illegible] اگر [illegible]

در كار خود در [illegible] دنيا [illegible] و در [illegible] شود اذا [illegible]

[illegible] دوم ترس غالب [illegible] لازم دل [illegible] احوال آخرة و دركات دوزخ

لم يجاسر [illegible] فسمع النبي صلى الله عليه وآله في [illegible] العيدين يصلي من الآخر [illegible] [illegible]

قراءة أعطاه الله بكل حرف درجة ولكنت عبد الله من [illegible] [illegible]

في [illegible] الكردي قال عم من صلى ما صلى العصر ومكث إلى غروب الشمس [illegible] [illegible]

من أولاد إسماعيل عم واعتقهم [illegible]

ما هذا من مطلوب المسلمين [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چهار ركعت [illegible] [illegible] في [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سوم چهارم و پنجم رجب [illegible] سيزدهم و چهاردهم [illegible] [illegible]

[illegible] سيزدهم و پانزدهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] العباد [illegible] قرائت [illegible] [illegible] [illegible]

غسل كند و چهار ركعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الملك الحق المبين [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نعبد و إياك نستعين چهار ركعت [illegible] [illegible] [illegible]

بعد السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گرداند [illegible] في الصحيح [illegible] [illegible]

في الأمالي في المجلس الثامن عشر [illegible] [illegible] [illegible] شعبان

ورمضان شهر الله [illegible] رسول الله [illegible] [illegible] [illegible] بالمغفرة [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] قال رسول الله صلعم من صام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول الله صلعم [illegible]

بعد صلاة المغرب كتبت ... وقلا قوله تعالى انه كان للاوابين غفورا ... في
تبليغه تسليمات في العرف ... سئل رسول الله عم عن قوله تعالى
جنوبهم عن المرجع قال عن صلوة بين العشائين ... ايضا وان شاء صلى عشر ركعة حقيقة
بسورة الاخلاص و الفاتحة
... في الجنة عن رسول الله صلعم قال من ... غل ... بعد ... ركعة ... عبد الله
ركعة السنة وفي رواية الاخرى قال رسول الله صلعم من ... قبل العصر بنى الله بيتا في الجنة
ولا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه من الجنة ويدخل الجنة مع الشهداء ... من ... ومن يصلي
قبل العصر ... ركعات الاربع ... حساب الاخرة ... اذا زلزلت ... قال
... عم من قرأ ... القران قال عم من قرأ ... مثل الا
... كان ... في الجنة ... كل آية قراءة من ... الجنة تو ...
يومئذ يصدر الناس اي يرجع الناس عن موقف الحساب اشتاتا اي متفرقين بعضهم الى
وبعضهم ... ليروا اعمالهم ... فمن يعمل اي من كان يعمل في الدنيا مثقال ذرة خيرا يره اي
... صغيرة حمراء ... في يوم الحشر والمراد ...
صغيرة وقيل ... من شعاع الشمس ... ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره
... عن ابن عباس رض ما عمل المؤمن من خير قراءة في الاخرة ومن عمل الكافر من خير قراءة في
... عن ... الرزق وما من عمل المؤمن من شر قراءة في الدنيا ...
... وما عمل الكافر من شر قراءة في الاخرة ... ركعت ... العاديات ...
قال عم من قرأ العاديات ... واعطاه الله بكل اية ... في الجنة ...
ركعت ... القارعة ... قال عم من قرأ القارعة ... يوم القيامة وقال عم من قرأ
... اعطاه ... يوم القيامة ... حسابا يسيرا ... الهكم التكاثر ...
الواله

فيه يونس من بطن الحوت وكشف الله فيه البلاء عن ايوب واخرج الله فيه يوسف من السجن صلوات الله عليه
وسمي المدينة بني اسرائيل واغرق الله فرعون واله ورفع الله عيسى الى السماء ونجا الله فيه ابراهيم
من نار نمرود وغفر الله فيه لمحمد عم ما تقدم من ذنبه وما تاخر وروى الحسن البصري باسناده عن رسول
الله صلعم انه قال صوموا يوم عاشورا اليوم العاشر وروي عن عبد الله بن عباس رض [illegible] قال جئنا
الى عبد الله بن عباس رض فقال يا بني [illegible] يوم عاشورا فقال اذا رايت هلال
المحرم فعد اليوم العاشر منه فانه يوم عاشورا فقال السائل هكذا كان رسول الله صلعم يصوم فقال
نعم وعن ابن عباس رض في رواية اخرى انه قال هو اليوم التاسع من المحرم رحمه الله [illegible]
الثاني هكذا قالوا منهم عكرمة وسعيد بن المسيب قال الامام الشعبي ينبغي ان يصوم يوم
[illegible] وقبله [illegible] وفي اليواقيت عن ابن عباس رض موقوفا ومرفوعا الى رسول الله صلعم ان
يوم عاشورا هو اليوم التاسع وعن الحسن وابن سيرين انهما كانا يقولان هو اليوم العاشر و
بهذا [illegible] وردت اكثر الاحاديث في عامة الروايات والروايات الاولى شاذة عن عائشة رض
انها قالت يوم عاشورا اليوم التاسع من المحرم وقال بعض العلماء اليوم الحادي عشر وقال اكثر العلماء انه
اليوم العاشر في الكافي الشعبي يجب على الابوين ان يامرا الصبي ان يصوم يوم عاشورا اذا كان لا يتضرر لانه
روي في الاخبار ان النبي عم كان يدعو الحسن والحسين رض وقت السحر ويلقي [illegible] في فيهما وكان يقول لفاطمة
لا تطعميهما اليوم شيئا فان هذا اليوم يوم صوم الوحوش [illegible] وفي اليواقيت روى ابو سعيد الخدري رض
عن النبي عم انه قال من صام يوم عاشورا كان كفارة سنة ومن وسع النفقة على عياله يوم
عاشورا وسع الله عليه الرزق سنته في الملتقط يستحب [illegible] قبل يوم عاشورا اليوم وبعده صوم فلا قال اهل الكتاب
قال عليه السلام من اكتحل بالاثمد يوم عاشورا لم ترمد عيناه ابدا وفي الشرعة الاكتحال سنة وفي الحرز
اكتحلوا بالاثمد فانه يجلو البصر وينبت الشعر ويكتحل في كل عين ثلاثا ثلاثا ملائكه در عاشوره [illegible]
روز روزه [illegible] [illegible] دهم [illegible] دهم [illegible] [illegible] روزه نهار [illegible]

بعشر أمثالها وأربع [illegible] يوم [illegible] فإنه يعطى ثواب من صام كل هذه الأيام لا تغفلوا عن أول ليلة
الجمعة فيه فإنها ليلة تسميها الملائكة ليلة الرغائب وذلك أنه إذا مضى ثلث الليل لا
يبقى [illegible] في السموات والأرض إلا ويجتمعون في الكعبة وحواليها ويطلع الله عليهم اطلاعة فيقول لهم
يا ملائكتي سلوني ما شئتم فيقولون ربنا حاجتنا إليك أن تغفر لصوام رجب فيقول الله قد فعلت
ذلك ثم قال رسول الله ما من أحد يصوم يوم الخميس أول خميس في رجب ثم يصلي فيما بين العشاء والعتمة اثنتي عشرة
ركعة يفصل بين كل ركعتين بتسليمة يقرأ في كل ركعة بفاتحة الكتاب مرة وإنا أنزلناه في ليلة
القدر ثلث مرة وقل هو الله أحد اثنتي عشرة مرة فيقول اللهم صل على محمد النبي الأمي وعلى آله سبعين
مرة ثم يسجد فيقول في سجوده سبعين مرة سبوح قدوس رب الملائكة
والروح ثم يرفع رأسه فيقول سبعين مرة رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فإنك أنت العلي الأعظم
ثم يسجد سجدة أخرى فيقول فيها مثل ما قال في السجدة الأولى ثم يسأل الله حاجته [illegible]

اختلف الناس في يوم

[illegible]
عاشوراء [illegible] اختلاف [illegible] عاشوراء يوم [illegible] عاشوراء وأي يوم يكون
عاشوراء وقال بعضهم إنما يسمى عاشوراء لأنه عاشر من المحرم وقال بعضهم إنما سمي عاشوراء
لأن الله تعالى أعطى عشرة من الأنبياء عشر كرامات في هذا اليوم آدم وإدريس ونوحا
و[illegible] وأيوب ويوسف وموسى وعيسى وإبراهيم ومحمد صلوات الله عليهم فهذا اليوم من
[illegible] فيه من جزيل الثواب ومن عصى الله فيه عوقب بأشد العقاب
[illegible] إن يوم عاشوراء يوم خلق الله فيه جبريل وميكائيل
و[illegible] صلوات الله عليهم والعرش والكرسي واللوح والقلم والسموات والأ
رض والجنة وفيه [illegible] وخلق الله آدم في يوم عاشوراء وأدخل الجنة في يوم
عاشوراء وقبل الله توبته في يوم عاشوراء ورفع الله إدريس [illegible] وأخرج الله

و

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ الرضا وزنة العرش سبحان الله
لا ملجأ ولا منجا من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع والوتر وعدد کلمات الله التامات بحق
اهیا شراهیا [illegible] بسلامت برحمتک لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حسبی الله ونعم
الوکیل ونعم المولی ونعم النصیر بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا قابل التوبة آدم یوم عاشورا یا
فارج کرب ذی النون یوم عاشورا یا جامع شمل یعقوب یوم عاشورا ویا سامع
دعوة موسی وهارون یوم عاشورا ویا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا ویا غافر
داود یوم عاشورا اغفر ذنوبی واکشف همی وغمی یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام اکفنا
همنا من امور الدنیا والاخرة والدین یا ارحم الراحمین یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین
سبحان الله ملاء المیزان ومنتهی العلم وزنة العرش لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ومبلغ
الرضا اللهم یا شدید القوی یا شدید المحال یا عزیز عززت بعزتک جمیع خلقک فاکفنی جمیع
یا کریم یا منعم یا لا اله الا انت یا ارحم الراحمین [illegible] ده سنت در عاشورا
و روزه داشتن و [illegible] تا وقت [illegible] از [illegible] و فراخ کردن نفقه بر عیال خود و مراد از دیدن
رحم یعنی صله رحم بجای آوردن و صدقه دادن و زیارت مسلمانان رفتن و سلام کردن و بر سر
اکرام کردن برادر مسلمان [illegible] و [illegible] سخن کسی [illegible] و [illegible]
کردن [illegible] دادن و [illegible] و افطار کردن مهمان
[illegible] کردن [illegible] دل و [illegible] حسبی الله ونعم الوکیل ونعم المولی
ونعم النصیر و [illegible] و مراد از [illegible] سر یتیم [illegible] کردن
غسل کردن و [illegible] و زیارت کردن علما که عامل باشند و [illegible] کردن
از خوف خدای تعالی [illegible] از دیده فرود آید و اصلاح کردن میان مسلمانان و دعا [illegible] خواندن
عبد الله بن [illegible] العاصی من صام یوم عاشورا [illegible] من [illegible] فی رمضان [illegible]

نیت وضو و بر ... و لیکن مستحب است که روز قبل العاشوره و بعده بدارد و چون
افطار کند شود دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی و در دوم آخر
حشر بخواند یعنی ... [illegible] ... بعد از ... این دعا بخواند یا اول الاولین
و یا آخر الآخرین لا اله الا انت خلقت ... [illegible] ... فی هذا الیوم اعطنی
فیه خیر ما اعطیت ... [illegible] ... اعظم من
... امت محمد ص
[illegible]
نیت ... حضرات بخواند ... [illegible] ... فاتحه ... [illegible] ... و در دوم قل یا
ایها الکافرون ... [illegible] ... اخلاص یازده بار و در سوم ... [illegible] ... و اخلاص یازده
بار و در چهارم رکعت ... [illegible] ... و در اول
قیامت ... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... این دعا بخواند الله اکبر
... [illegible] ... کل ... و ملته برحمتک
یا ارحم الراحمین ... [illegible] ... نماز ... و در رکعت اول والشمس
و در دوم انا انزلناه و در سوم ... [illegible] ... و در چهارم ... [illegible] ... الفلق
و در ششم والناس بعد ... [illegible] ... قل یا ایها الکافرون بخواند و در
... [illegible] ... روز عاشوره ... در رکعت
نماز ... با قیام و با رکوع و سجود تمام ... با خشوع و حضور دل خدای تعالی گوید فر
شتگان ... [illegible] ... فرشتگان ... [illegible] ... هزار
[illegible]
... [illegible] ... درازی از ذو الجلال ... [illegible]
و در حدیث ... [illegible] ... دعا ... عاشوره بخواند و در هر رکعتی بعد ... من
... [illegible] ...
... [illegible] ...

از رحمة ولیلة المغفرة فلو اظهر لکان الناس ینامون فی سایر اللیالی ویتعبدون فی تلک اللیلة فهذا
التشبیه فعل الاجابت لان المحب یتمنی ان یحبه ای یا حبیبه فی الاحوال کلها ویطلب رضاه فی
جمیع الاحوال فاما اذا اجاب الدعوة الحجت او وقت السفاحت فهذا یکون فعل الاجابت هذا
فی کنز العباد بدانکه بنعم عرض زندگان را زنده داشته بود در گورستان بدعا کند اردن بنعم عرض مقبول
بیت کذا فی صراط المستقیم واما الرکز ده وبعدا رفتحا حلاصه ما بخواند بنقول التعجی بیت بسیار
نخواند امات باید رفت و بعضی مراین نماز را اینها کرده اضافه کرده اند و فرموده از کمیت
کردن نفل مکروه است و بعضی بجماعت ادا کرده اند وگفته اند مکروه نیست باتفاق الروایات من کتب الفقه و حقا
بیوت وکتب الفقه شرح الکافی للامام النسفی و خلاصة الفتوی و جامع الاصول ... یعنی
و التجنیس مجموع النوازل و فتوی الرحمة لکافی خیره واقع شده که نماز نفل بجماعت گزاردن
مکروه است دعا کند مردم را بگزاردن نماز نفل چنانچه استدعا کردن فریضه را استدعا کردن باذان
واقامت و درین نماز اذان واقامت نیست پس استدعا متحقق نشود و در نماز نفل بیش نماز و فرقه
میکرده اند و بعضی گفته اند که مکروه نیست نماز نفل گزاردن بجماعت متحقق شده پیغمبر امامت کرده است در
معراج برای ... پیغمبران و انبیا علیهم السلام در بیت المقدس آن نماز نفل بود و همچنین در نماز تراویح و
نماز کسوف و نماز استسقا بجماعت میکرده اند و مکروه تقریر نموده اند در زمستان که نماز
نفل بجماعت مستحب است کذا فی جواهر الحلالی و فی کنز العباد با علما ... روضه الرباحین عن معاذ بن جبل رض
عن النبی علیه السلام قال من احیا خمس لیالی وجبت الجنة لیلة الرویة ولیلة العرفة ولیلة النحر و
الفطر ولیلة النصف من شعبان و فی مطالب المسلمین فی ذکر لیلة البرات در یکی ... بار ... کند و در دو
دو بار ... دیگر فایده بدیلی ... بدر زنیا ... عبادت کامل ... عشره
در ... قال ... ابن عباس لیلة القدر اول لیلة من شهر رمضان وقال الحسن رض لیلة سبع عشر و
لیلة تسع عشر وقال زید بن ثابت رض لیلة اربع و عشرین وقال عکرمة رض لیلة خمس و عشرین

از صفحه ... تفسير ... لذا في اثبات التعيين ...

... نصف من شعبان يسمى ليلة البرات لانه يعطى الناس براة فيعطى بنجاة
والاصحاب [illegible] من العذاب وجواز على الصراط كما قال المذكور البدير نسبت
اليها [illegible] سعداون [illegible] يعطى الاعداء [illegible] الجنة
[illegible] الى قوله الى آية سحر
من [illegible] في كل ليلة البرات فقط فيها [illegible]
[illegible] الى [illegible] فيدفع نسخ الارزاق الى
ميكائيل [illegible] الى [illegible] ونسخ الاعمال الى
[illegible] ونسخ المصائب الى ملك الموت [illegible] وفي آثار
[illegible] طلوع [illegible]
[illegible] لذا في شرح
[illegible] تفسير [illegible]
[illegible] عزرائيل
[illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible] حديث
[illegible] ليلة البرات و اخفاء ليلة القدر لان ليلة البرات يكون فيها
خوف [illegible] كل [illegible] من [illegible] الى [illegible] فيه [illegible]
بالسعادة ام بالشقاوة فاظهر هذه الليلة [illegible] على الخوف [illegible] ليلة [illegible]

الفقير غفر الله ذنوبه قديمه وحديثه وخطاءه وعمده وسره وعلانيته ان لم يستغفر ورجع من الذنوب

ان يحكم طلع الجنة فليأكل الانار مع الشحم وليكثر الصلاة على النبي صلعم كل الانار فانه

من ثمرات نور نبينا محمد رسول الله صلعم فلما فاق النور الشريف وانعقت قبيل انا كذا في

الشرعة وذكر في الذخيرة المواقيت في ذكر الحبوب من الحارث عن علي رض قال قال رسول

الله صلعم الانار الا طعمه كالسعيد في القوم وعن ابي سهل دخلت ابي الى

جعفر بن محمد صادق رض فدعا بخادمه فقال ايت بالغداة فاتاها بالانار فاكلها فقال

يا ابا سهل كل الانار فانه شفاء وحليبه الاعداد ما خلقت الا من سوال الدليل

سمعت جبرائيل عن جلال المصطفى قال سمعت ابي الطيبين الطاهر بن عيسى على قال النبي صلعم قال

اراد الله ان يخلق الدنيا والاخرة خلق نوري قبل ذلك باربعة الف عام وخلق جميع ما في الدنيا و

الاخرة من نوري وخلق حوا ثم جعل نوري فيه عن اراد الله ان ينقل نوري الى صلب آدم عم

فلما انتقل الى صلب آدم تقطرت قطرة من زوال نوري فيه حرقة وندامة فصار ذلك القطرات

حب الانار فلو خلق آدميا لخلق ملكا ولو خلق رجلا لخلق عبدا صالحا ولو خلق عبدا صالحا لخلق

نبيا ولو خلق نبيا لكنت انا وراحت الفاسق والمنافق لا ارزو وعن علي قال قال رسول الله صلعم

حبة احرحب الارض فيها دانة من شفاء الا الانار فانه شفاء لا دوا فيه تمام من كنز العباد

... بار انگه ما نرسنج چهار رکعت نیت بعد سبحانک اللهم یازده بار سبحان

الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم بعده فاتحه یکبار و هر سورتی که تواند بخواند و چون

از قرائت فارغ شود بر پای ایستاده پیش از رکوع ده بار همین سبحان الله تا آخر بخواند و آنگاه رکوع رود سه بار سبحان

ربی العظیم بگوید بعد ازان ده بار سبحان الله تا آخر بگوید و از رکوع بقومه بیاید ایستاده ده بار این تسبیح را بگوید و

او بران گذارد و چون از تسبیح فارغ شود بسجده رود و در سجده سه بار سبحان ربی الاعلی بگوید بعد ده

بار سبحان الله تا آخر بگوید بعده در جلسه ده بار سبحان الله تا آخر بگوید بعد ازان بسجده دوم رود سه بار سبحان

واكثر الاقاويل على [illegible] ليلة سبع وعشرين في الروضة قال ابو بكر الوراق الرازي حروف ليلة القدر

تسعة احرف وقد ذكر [illegible] هذه الليلة في سورة القدر [illegible] مرات فاضرب تسعة في ثلاثة

فيكون سبعة وعشرين [illegible] السابعة والعشرين واعلم [illegible] انما [illegible] لانها

منه [illegible] عند الله وهو كما قال [illegible] عند الله [illegible] قال عمر من قرأ في

ليلة القدر انا انزلناه كان احب لي من ان يختم القرآن [illegible] او تسبيحة او تكبيرة او تهليلة

فيها احب الي من ساعات [illegible] وتكبيرة او تهليلة في [illegible] او [illegible] فيها [illegible]

[illegible] احب الي من قيام [illegible] جماعت صحبة ليلة

القدر [illegible] شب [illegible] مكان [illegible]

نكند [illegible] شب [illegible] تمام [illegible] در

[illegible] مي [illegible] چون [illegible] خواب بود

[illegible] شب قدر [illegible] نماز [illegible] بعده [illegible] معنى شب قدر [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] ثواب [illegible] شده [illegible]

[illegible] ثواب [illegible] قيامت شفاعت كند

[illegible] كه [illegible] ركعت نماز بگذارد [illegible] فاتحة [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] ثواب شهادة [illegible] قيامت [illegible] كرد [illegible] بعد

[illegible] رمضان [illegible] در ديوان اعمال او [illegible]

[illegible] لو كان [illegible] لو كان [illegible] لو كان [illegible]

[illegible] لو كان [illegible] لو كان [illegible] ولو كان [illegible]

[illegible] العزة [illegible] ما فعلت [illegible] والليل

[illegible] الجنة [illegible]

الذی ارشدت در سوانک ... رسید رحمه الله الرحمن ... شیخ ... الدین سهروردی

رح فرموده که چون کاری خطیر پیش آید با کسی سخن نگویند بنفس خود مشغول شود در وقتی که ... پیش

دو ... نماز بگذارد در ... بعد از الحمد سوره ... تمام خواند و در ... بعد ... [illegible]

بخواند چون از نماز فارغ شود ... یا ... [illegible]

وصد بار بگوید یا علیم ... بگوید یا علیم و صد بار بگوید یا خبیر ... [illegible]

در خواب رود مستقبل قبله باذن الله تعالی معلوم شود ... چنین فرموده ... [illegible]

دو رکعت نماز بگذارند و بعد دعای استخاره بخوانند ... اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک

بقدرتک واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم

ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ودنیای ومعاشی وعاقبة امری فاقدره لی و

یسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ودنیای ومعاشی وعاقبة

فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی برحمتک یا ارحم الراحمین

عن ابی هریره رض قال کان النبی عم یعلمنا الاستخارة فی الامور کلها کما یعلمنا السورة من القرآن

... چنین فرمودنا ... تا عدد ... [illegible] ... رکعت ... بگذارد

وبعده ... [illegible] ... افضل ... [illegible]

کاریکه ... [illegible] ... اولاد ... عمر ... [illegible] ... در ماه ربیع

الاول وفات ایشان ... در ماه ربیع الاول ... [illegible]

... بعد چهل سال ... [illegible] ... سال

بمدینه ... عمر ... سال بوده و چهل سال ... [illegible] ... سال

... [illegible] ... عمر ... [illegible]

... [illegible] ... روز ... رمضان ... [illegible]

[illegible] ... بعد از عصب نماز ... وقت
... [illegible] ... نماز ... ملازم ... شکور ... واگر ... تواند
[illegible] ... در سالی یکبار واگر نتواند در عمر خود ... باز
[illegible] ... بشود ... [illegible] ... شیء بشود ... [illegible]
قال [illegible] ... فی لوظائف ... استخار
یصلی قبل ... ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل
هو الله احد عشر مرة واذا فرغ يسلم ويقرء ... المعوذتين عشر مرات ... سبحان
... ولكن على ... اسماء الارواح الاحياء والاموات
... [illegible] ... الذى يراد واذا رأى ... عند
... [illegible] ... فى الساعة ... فليصل فى
[illegible] ... محبوب ... که چیزی ... استخاره بگذارد ... دو رکعت نماز بگذارد
بخواند ... واخلاص ده بار ... بخواند ... مرتبه
دو دست ... وخواب کند در حالتی که وضو داشته باشد ...
کند ان چیزی ... چیزی نبود ... واگر دید که
... چیزی ... آن کار را واگر ... دوم خواب دید
... بسم الله ... اگر ... باشد ... وضو
کند ... سوره والشمس والليل ... بسم الله الرحمن الرحيم ...
... حاجت ... روا کرد ... ملاقات ... خیری ...
... اللهم ... الیک ... الیک ...
... الیک ... الیک لا ملجاء ولا منجا الا الیک ... [illegible]

خدیجه رض و ظهور النبوت در [illegible] خدیجه رض تزوج کردند [illegible] وقت رسول عم [illegible]

بودند و خدیجه رض [illegible] بود و خدیجه رض بر دست رسول عم [illegible]

سال [illegible] بیست و پنج سالگی [illegible] و کعبه [illegible] قریش [illegible]

و چون رسول عم چهل ساله [illegible] و مکرر [illegible] جبرئیل [illegible] في الشفا [illegible]

ان النبي عم قبل الوحي كان اذا [illegible] المدر [illegible]

نفسه من بعيد ولا تعرف [illegible] في كتب الاولين فقال يا رسول الله عم [illegible]

[illegible] يظهر من بعيد [illegible] شيطان [illegible]

فكان النبي عم جالسا معها يوما اذا ظهر جبرئيل عم من بعيد فقال النبي عم خديجة رض قد ظهر

ذلك الشخص فرفعت خديجة خمارها واظهرت شعرها وقالت هل ترى ذلك الشخص فقال النبي عم

لم يره وقال انه [illegible] شعرها فظهرت فقالت انظر هل تراه فنظر

النبي عم فقالت [illegible] القلب [illegible] على [illegible] شعرها [illegible] فقالت

خديجة رض للنبي عم [illegible] انه ليس شيطانا [illegible] وانما هو ملك لانه لو كان شيطانا لما كان يتوارى

عند ظهور شعري واعلم ان [illegible] في [illegible] النبي [illegible] حراء و

[illegible] جبرئيل [illegible] السلام [illegible] النبي عم [illegible] الجبال من

هيبة جبرئيل عليه السلام فقبض جبرئيل عم [illegible] وضمه الى نفسه وقال له لا تخف يا محمد عم فان الله

تعالى اكرمك بالنبوة فاقرا فقال عم ما انا بقارئ [illegible] فقال الذي

انزل الوحي على الانبياء من الله تعالى [illegible] النبوة [illegible] بقراءته وكان [illegible]

نزل عليه [illegible] الى [illegible] السورت فنزل جبرئيل

[illegible] الوحي [illegible] على [illegible] فقال [illegible]

الشخص الذي يظهر فقال [illegible] جبرئيل عليه السلام وقال ان الله تعالى اعطا [illegible]

[illegible] حضرت پیغمبر [illegible] رفتن گذارد [illegible]
[illegible] بعد از آمدن معراج [illegible] در سال [illegible] بود بعضی گفته اند بعد از سال [illegible] قبل
بچهل سال اول اصح [illegible] ماه ربیع الاول بود و بعضی گفته اند [illegible] مذکور
گذشته بود و بعضی [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
این [illegible] بعضی گفته اند در ماه رمضان [illegible] بود [illegible] در ایام [illegible] در شعب ابی طالب
نزدیک [illegible] شد و در این شب رسول علیه السلام متولد شد چند قصری که شروان بنیاد [illegible] از آن قصر چهارده
کنگره [illegible] آتشکده [illegible] که هزار سال فرو نشسته بود [illegible] ستاره [illegible] کسری
[illegible] عبد المطلب [illegible] بود و دایه رفت برای شیر دادن حلیمه
[illegible] که عبد الله بن عبد المطلب فوت شد مادر پیغمبر آمنه حامله بود [illegible] پیغمبر علیه السلام متولد
[illegible] عبد المطلب [illegible] بود [illegible] سال شد [illegible] وفات کرده بود [illegible] وفات کرد و
آمنه [illegible] محمد علیه السلام [illegible] ابو طالب [illegible]
طالب [illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible] پیغمبر [illegible] ابو طالب [illegible]
کرد [illegible] عن انس [illegible] قال بعث رسول الله صلعم علی راس الاربعین فاقام بمکة عشر [illegible] المدینة
عشر [illegible] رسول الله صلعم [illegible] والحیة عشرین شعرة [illegible] ایضا عن [illegible] رسول
الله صلعم وهو ابن ثلاث وستین [illegible] ابو بکر [illegible] ثلاث وستین [illegible]
[illegible] عن ابیه رضی الله عنهم عن النبی صلعم انه استاذن [illegible] زمان
[illegible] الطائف [illegible] المسلمون حتی انتهوا الی قریب من القبر [illegible]
[illegible] النبی علیه السلام الی القبر [illegible]
[illegible] فقال استاذنت [illegible] فی [illegible]
فاستاذنت فی شفاعت فابی [illegible]

ابن فقال اتيك ثم اخرج [illegible] يا ابابكر فقال له ابا بكر [illegible] والله [illegible] علي [illegible]

للا الي بكر فانه [illegible] فا [illegible] بعد ولم يحنث هرگاه [illegible] شود [illegible] باشد [illegible]

[illegible] السائل [illegible] يا رسول الله [illegible]

دوشنبه [illegible] الاول [illegible] دوشنبه [illegible]

الملك [illegible] رسول الله [illegible] عن يوم السبت [illegible] يوم [illegible]

كيف ذلك يا رسول الله قال [illegible] فيه [illegible]

وا سئل عن يوم الاحد فقال يوم غرس وعمارة قالوا كيف يا رسول الله [illegible]

خلق الدنيا [illegible] وعمارتها وسئل عن يوم [illegible] فقال يوم [illegible] قالوا كيف ذلك يا رسول

قال فيه [illegible] والنحر [illegible] فقال يوم [illegible] قالوا كيف ذلك [illegible]

قال فيه [illegible] صحف [illegible] فقال يوم [illegible] وسئل عن يوم الاربعاء فقال يوم نحس

فقالوا كيف ذلك يا رسول الله قال فيه [illegible] عاد وثمود وسئل عن

الخميس فقال يوم قضاء الحوائج والدخول على [illegible] قالوا كيف ذلك يا رسول الله قال فيه [illegible]

خليل الرحمن على [illegible] وقضاء الحوائج [illegible] فقال يوم خطبة ونكاح قالوا

كيف ذلك يا رسول الله قال فيه كان الانبياء [illegible] الرسله [illegible] ان قال

ان يوم الاربعاء نحس فالحذر [illegible] روز [illegible] روز نحوست [illegible]

امام موجود [illegible] مشكوة [illegible] في تفسير [illegible] قيل في بعض [illegible]

يوم الاربعاء قال يا رب ان عبادك يسمونني يوم نحس فقال يوم نحس علي اللهو [illegible] يوم سعد في حق المؤمن

فالحا [illegible] عند [illegible] فقال يا رب [illegible] قال [illegible] سعيد فقد [illegible]

فقال يا [illegible] بعض [illegible] وارد شد که موجود [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اور [illegible] شد [illegible] حضرت [illegible] صلى [illegible]

استرني فاني اخشى البرد وقت نزاله فالقت الرداء عليه النبي عم فخرجت خديجة الى ام

بمكة وهو ورقة بن نوفل فقالت ان محمدا يقول انه اتاني جبريل عم [illegible] وعلمني هذه السورة

فمن جبريل عم فقال هو الناموس الاكبر ثم قال ابشري يا خديجة رض فان محمدا [illegible] والذي بشر

به الله تعالى في كتب الاولين انه نبي مرسل الى الاولين والاخرين جميع هذه العلامات التي تقولين

فرجعت الى منزلها وبعد نزل جبريل عم في تلك الحال قرا الله تعالى يا ايها المدثر قم فانذر

الى قوله ولربك فاصبر [illegible] الله اعلم [illegible] قم فقد وضع عليك حمل النبوة ومن وضع

عليه حمل النبوة فلا [illegible] فليقم قال قم فانذر وادع ربك بالوحدانية وادع الخلق ا

الى الله تعالى يقينا [illegible] فجاءت خديجة رض واسلمت ثم قال له جبريل عم قم وصل قال

ما الغفوت قال توضا فكيف الوضوء فدعا جبريل عم ماء وعلمه الوضوء فتوضا محمد وخديجة رض

توضات لانها اسلمت حين رجعت من بيت ورقة بن نوفل فقال [illegible] محمد ما مرة من النسا

خديجة رض واول من اسلم من الصبيان علي رض واول من اسلم من الرجال ابو بكر صديق رض فتقدم

جبرائيل عم فقام النبي عم خلفه وقامت خديجة رض خلف النبي عم وصلى بهما فلما سجد [illegible]

وابنا سامه بن [illegible] فقال [illegible] فدعا الى الاسلام علي [illegible] النبي عم

مشغول الرحل دعوة الخلق وكان يتفكر ويقول من [illegible] دعوت من اهل الملك ام من

غيرهم ام من [illegible] ام من الاحباب فلما طال تفكره فالقي في قلبه ان يدعو الى صديق ابي بكر

رضي الله عنه [illegible] نفقة [illegible] احدا الا عليه [illegible]

اهل [illegible] الليل فقلبه مشغول يتفكر ويقول لا [illegible] ان يكون

هذا [illegible] واظن ان الله تعالى [illegible] الذي [illegible] فلما اف

يعدو الى محمد [illegible] في ذلك ليعمل بمشورته فلما اصبح [illegible]

صاحبها [illegible] فقال ابو بكر رضي الله عنه للنبي عم الى اين يا محمد فقال انا نبي [illegible]

را بهم دو قرن یعنی مرغول [illegible] گشته بین در راشدی [illegible] گر چال خوش [illegible]

اولد شمی چون [illegible] قبل منخ و غیر [illegible]

یعنی فراخ پیشانی ازج الحواجب سوابغ من غیر قرن بینهما عرق یدره فی [illegible]

طاق ابروی چون کمان و تمام موی [illegible] در ابروی [illegible]

غضب پیدا شدی یعنی او [illegible] نور یعلوه [illegible] یعنی [illegible]

نوری بود برآمده [illegible] اشم یعنی [illegible] یعنی سوده [illegible]

یعنی سخت سیاه چشم سهل الخدین یعنی [illegible]

الفم یعنی فراخ دهن [illegible] یعنی [illegible] مفلج الاسنان [illegible] دقیق

المسربة یعنی خطی باریک موی [illegible] کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة

یعنی بود گردن مبارک [illegible] معتدل الخلق بادن

متماسکا یعنی [illegible] سواء البطن والصدر [illegible] مبارک و سینه

[illegible] ضخم الکرادیس

[illegible] انور المتجرد یعنی [illegible]

روشن بود موصول ما بین اللبة والسرة بشعر یجری کالخط یعنی [illegible] میان [illegible]

متصل بود عاری الثدیین [illegible] ذلک یعنی [illegible] مبارک او [illegible]

الشعر الذراعین والمنکبین و اعالی الصدر یعنی موی [illegible] بود [illegible] سینه مبارک

او طویل الزندین یعنی [illegible] اعلی [illegible] مبارک [illegible] رحب الراحة یعنی فراخ کف شثن

الکفین [illegible] یعنی [illegible] بود [illegible] اعضاء دیگر مبارک [illegible]

و سائل الاطراف [illegible] یعنی [illegible] مبارک [illegible] سبط القصب [illegible] یعنی

استخوان مبارک [illegible] خمصان الاخمصین یعنی [illegible] پای [illegible]

منقول است که در صفت رسول ... : جای نگاه دارد اهل ... ظهور سلطان در زمین ...

را فشاد ... انجامه ایمن کرده و در زرق البیان ... بسیار ... [illegible] ... نزود آمدند

مال انتباه بسیار کرده و ... [illegible] ... شادی ... بفصل الله ... مرتب برگ

و حاجتی ... و موی حلیه رسول ... [illegible] ... کفایت شود ... مقصود گردد کرم

قال الحسن بن علی رضی الله عنهما سألت خالی هند بن ابی هالة عن حلیة رسول الله صلعم وکان وصافا وانا

اشتهی ان یصف لی منها شیئا اتعلق به فقال کان رسول الله صلعم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ

القمر لیلة البدر اطول من المربوع واقصر من المشذب عظیم الهامة رجل الشعر ان انفرقت

عقیقته فرق والا فلا یجاوز شعره شحمة اذنیه اذا هو وفره ازهر اللون واسع الجبین ازج الحواجب

سوابغ فی غیر قرن بینهما عرق یدره الغضب اقنی العرنین له نور یعلوه یحسبه من لم یتأمله

اشم کث اللحیة سهل الخدین ضلیع الفم مفلج الاسنان دقیق المسربة کان عنقه جید دمیة

فی صفاء الفضة معتدل الخلق بادن متماسک سواء البطن والصدر عریض الصدر بعید ما بین

المنکبین ضخم الکرادیس انور المتجرد موصول ما بین اللبة والسرة بشعر یجری کالخط عاری الثدیین مما سوی

ذلک اشعر الذراعین والمنکبین واعالی الصدر طویل الزندین رحب الراحة شثن الکفین والقدمین

سائل الاطراف سبط العصب خمصان الاخمصین مسیح القدمین ینبو عنهما اذا زال زال

قلعا یخطو تکفیا ویمشی هونا ذریع المشیة اذا مشی کانما ینحط من صبب واذا التفت التفت جمیعا

خافض الطرف نظره الی الارض اطول من نظره الی السماء جل نظره الملاحظة یسوق اصحابه ویبدأ من لقیه بالسلام

... [illegible] ... و کان رسول الله صلعم فخما مفخما یعنی ... تمام ... بزرگ ... یعنی نقصان

... القمر لیلة البدر یعنی ... [illegible] ... اطول من

المربوع یعنی ... [illegible] ... و اقصر من المشذب یعنی ... عظیم الهامة یعنی ...

و در شرح شمایل الهامة عظم الراس رجل الشعر ان انفرقت عقیقته فرق والا فلا یجاوز شعره شحمة اذ

میانه بهای بود و دو جامه صحاری و یک جامه حبره و دستار بود و در آن بسته بابه و در صفه بنهادند پس
نشستند که ابتدا که کند خبر یافته ابتدا اهل ملائکه تمام جنازه گزاردند و بعد اهل البیت بعد از آن بسیار خلق
وصیت ... طایفه طایفه نماز میگزاردند بغیر امامت اول مردان نماز گزاردند و بعد زنان و بعد از آن کودکان
بعده کنیزکان ... کویند رسول علیه السلام را در تخت بسینه فرو بردند و علی و عباس و فضل
و قثم و شقران فرود آوردند شقران میگوید من آنکسم که فرود رسول علیه السلام در گور ... من کردم و زیر
سر او خشت من نهادم و خاک بر دهن بختنم و از گور من بختم و فضل گوید که چون من رسول
علیه السلام را در گور نهادم لب مبارک در دهن رسول ... گوش داشتم شنیدم که میگوید اللهم
اغفر لامتی زهی شفقت که بر امت داشت در حال زندگی غم ایشان خورد و در حالت مردن هم غم ایشان خورد و در حالت
دفن کردن غم ایشان خورد در حالت قبض غم تو ... شفقت خدای ... وقت وفات گریست و یکجا
تعالی امت خود را سپرده است و خدا تعالی خلیفه خود شد است برای امت رسول خویش چون امت
پیشین نافرمانی میکردند مسخ میشدند و اگر از ایشان نافرمانی در وجود آید که فحوی الحدیث
بر حق تعالی ایشان را عذاب کند ... اگر با ... گرداند دوم آنکه قحط ...
بینوا ... شنید ... فرمان ... درین ... خواهند ...
که درین ... خواهد ... شهادت خواهد بود ... قحط ... گرسنگی خواهد
... ثواب ... ایشان ... در حال حیات ... گفت ... که ...
شاید که ... قبول کنند پس حق تعالی ایشان را هلاک کند ... گفت ...
و ایشان ... قبول نکردند حق تعالی بر ایشان عذاب ... معیشت ...
چنانچه ... دیگر پیش ایشان ... خود ... بستان
گذاشت ... تمام ... رسول علیه السلام ... اول ...
... خود خواندن ... تمام ... قرآن تمام خداوند تعالی صد

ترسیدی ... [illegible] ... مبارک او عموار وامدید ... قطره آب بر آن نماندی
واز آن زلال ... [illegible] ... مسی با مبارک بقوت آید ... بنیادی مخیطوا
ملتفیا یعنی ... [illegible] ... افتادی بمشی یعنی بوقت رفتن آهسته ... درایع ... المتقیة
... [illegible] ... یعنی گام مبارک فراخ افتادی ... صاین ... شدندی سرعت
میرود گویا ... [illegible] ... التفت التفت جمعا یعنی در رفتن پهلو التفات
بجاورت ... وازالتفات کردی تمام اندام کشتی خافض الطرف یعنی چشم مبارک او
فروافکنده بودی ... [illegible] ... طول من نظره الی السماء یعنی نظر مبارک سوی زمین بیشتر
از آن بود که نظر سوی آسمان ... [illegible] ... الملاحظة یعنی نظر مبارک ملاحظه یاران بودی و
اصحابه ... [illegible] ... پیشی اصحاب را پیر کردی و خود در عقب شدی و
... [illegible] ... دای آنچی
خود و ... [illegible] ... بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب
بن مرة بن کعب بن لوی ... [illegible] ... فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد ... [illegible] ... و دین المقوم بن ناحور بن تارخ بن یعقوب بن یشجب بن نابت
بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه ... هیچ خلاف نیست و از ابراهیم تا آدم
... اختلاف ... [illegible] ... حضرت ... اصلح الف ... [illegible]
کاشانه و ... [illegible] ... ابوعبیده جراح در غسل سید عالم
اختلاف ... [illegible] ... تعالی ... خواب ... شدند و در خواب
شنیدند که پیغمبر را با جامه ... [illegible] ... کردند ... بجا آوردند
... [illegible] ... که رسول صلی الله علیه وسلم را غسل دادند علی ... رسول ... [illegible] ... بود
وعباس و فضل و قثم او را ... [illegible] ... آب میریختند و کفن او را ... جامه ... [illegible]

و او را در زیباید الله المقتدر توانا المقدم پیش برنده و هستی الحاجی و هو الموجود دارنده و یابنده

آغاز کننده الاول همیشه بوده الاخر همیشه باشد الظاهر پیدا است الباطن پنهان از چشمها و نیز

زیبا بود مر او را الوالی بیانداز کارسازنده کار بندگان المتعالی برتر و برتر از چیزها و نیز

را البر نیکو کار التواب باز آرنده توبه کننده داران المستقیم و ارسال العفو در گذارنده گناه

الرئوف مهربان مالک الملک خداوند جهان ذوالجلال خداوند بزرگواری و الاکرام گرامی

کردن مکان المقسط داد دهنده الجامع فراهم آرنده المغنی بی نیاز المعطی بی نیاز کننده

المانع باز دارنده الضار زیان رساننده النافع سود دهنده النور

روشن کننده الهادی راه نمای البدیع نو آفریننده الباقی همیشه الوارث باقی پس از فنای خلق

الرشید راست تقدیر و تدبیر راه نمای الصبور بردبار که شتاب نکند بعقوبت

کردن و بر ملا اسامی بود نام اسم محمد احمد حامد محمود عاقب فاتح خاتم

حاشر ماحی داعی سراج منیر بشیر نذیر رسول نبی نادر مهدی عبد الله ولی نصیر

مبین معقول مذکر حبیب کلیم مصطفی مرتضی مختار مصدق قائم محمد بیان فتاح

شهید عادل حلیم نور مبین برهان مطیع مدثر امین واعظ صاحب ناطق صادق طیب

مدنی و ابطحی و عربی هاشمی قرشی عزیز مصری حریص رؤف رحیم جواد غنی کریم

علیم طیب مطیب خطیب فاصح رشید طاهر مطهر امام امی منتقی بار شفا مشفع

سابق المفضل حق مبین ولی ظاهر باطن رحمت شافع مشفع محلل محرم آمر

ناهی حکیم قریب شکور رقیب مجتبی منیب اولی و حسبنا الله نعم المولی نعم الوکیل و نعم

النصیر هاله و در نضا مدی در آیه قال من جاء بعدو اسمه الاتیه ابو است که این صور را از صور بیرون

کتاب تورات خوانده بود پس سعد و عمر مد و گفت یا محمد خدا را ذکر کردی و تمامت از کرده است تو

نام نام پیغمبر است پس یار خرد از جواب جمع داد حکم تمام شیعیان الانام قلبی یعنی بالجار خفته باد و بر

نکو نیست [illegible] و دیگر المحصی [illegible] و میان این اسم مذکور خواهد شد ان ذات

الله تعالی [illegible] موجود کرد ذات الرحمن رزق دهنده [illegible]

الرحیم [illegible] القدوس پاکیزه از وصفها [illegible]

المومن [illegible] المهیمن [illegible] العزیز [illegible] الجبار

[illegible] المتکبر [illegible] الخالق [illegible] البارئ [illegible]

[illegible] المصور [illegible] الغفار [illegible] القهار [illegible]

[illegible] الوهاب بخشنده [illegible] الرزاق [illegible] الفتاح [illegible] القابض

تنگ کننده روزی [illegible] الباسط فراخ کننده روزی الخافض [illegible] الرافع [illegible]

المعز [illegible] السمیع شنوا [illegible] البصیر بینا [illegible] الحکیم [illegible]

العدل [illegible] اللطیف [illegible] الخبیر [illegible] الحلیم [illegible]

[illegible] العظیم [illegible] الغفور [illegible] الشکور [illegible]

العلی [illegible] قدرت [illegible] الکبیر [illegible] الحفیظ [illegible] المقیت

توانا دهنده روزی [illegible] الحسیب [illegible] الجلیل [illegible] الکریم [illegible]

الرقیب [illegible] المجیب [illegible] الواسع [illegible]

[illegible] الودود [illegible] المجید [illegible]

[illegible] الحق [illegible]

[illegible] القوی توانا المتین [illegible] الولی [illegible] الحمید [illegible]

المحصی [illegible] المبدئ [illegible] المعید [illegible] المحیی [illegible] الممیت [illegible]

الحی زنده همیشه [illegible] توانا [illegible] الواحد [illegible] الماجد [illegible] الصمد

[illegible]

اسلام [illegible] هم او از جهت تحقیق نبوة آن حضرت سوالی چند از جمله تمام آن علم عبرانیان بود است
اگر جواب گوید ایمان آرم در روزی که خلوت بود به حضرت رسالت آمد سلام کرد با ادب بنشست پس
گفت یا محمد آمده ام که سوالی چند از تو بکنم فرمود بگو تا چه سوال داری گفت نشانه از نشانهای قیامت
چه خواهد بود و اول طعام اهل بهشت چه باشد و از چه سبب که فرزند بعضی به پدر مانند و بعضی به مادر فرمود
که اول نشانه قیامت آن باشد که آتش از مشرق برآید و خلایق را به مغرب راند گفت آن چه باشد جواب
گفت صورت آتش باشد اما آتشی باشد عظیم گفت راست گفتی اما اول طعام اهل بهشت جگر ماهی
باشد که زمین بهشت او است شخص نوی بعضی زمین ماهی ساخته و بهشتیان از آن ماهی جگر آن ماهی خورند
گفت صدقت جواب شبه فرزند بالا [illegible] این صورت یهودی زنی زنا کرده بودند که زنا کرده
بود و پیش رسول علیه السلام آوردند پیغامبر فرمود که در کتاب شما در زن زنا کرده و زانیه چه نوشته اند این
صورت گفتند چیزی نه نوشته اند عبدالله سلام گفت یا رسول الله پیش از اسلام در توریت خوانده ام
که زانی و زانیه را رجم کنند سعد بن عمر گفت که کتاب توریت بیارید چون آوردند فرمود که بخوان
چون بخواند الحاکم حکم رجم بود دست نهاد و نخواند عبدالله سلام گفت یا رسول الله جهود دارد
که حکم رجم است دست نهاده است و آن را نخواند پس عبدالله سلام خواند سعد بن عمر خجل شد فرمود
که این آیت از کتاب خود هم منکر است او را باید سوخت پس [illegible] کردند بعده عبدالله سلام
بحضرت رسالت حکایت کرد یا رسول الله در روز [illegible] اسرائیل مردی در صحرا رفته بود دید که [illegible]
ماده [illegible] بعده [illegible] ماده و [illegible] رفته از درخت برگهای
جمع کرده آورده و در ده سر نهاد و خود در [illegible] رفت تا لحظه از درختی [illegible] دیگر رسید [illegible] و ماده [illegible] معرفت
کرد چون [illegible] شد [illegible] آمد [illegible] نهاده [illegible] از خواب
بیدار شد [illegible] ماده [illegible] کرد [illegible] جمع شده بودند
[illegible] ماده [illegible] جمع شدند [illegible]

آورده اند که [illegible] گفت که حضرت [illegible] را احد او نه [illegible] خلیل فرزند الرحمن [illegible] مرده و من

مرد افرسیدم [illegible] فقال [illegible] اما الموتة [illegible] للعیب والحلیة المعروف من

الاب [illegible] سید و البته [illegible] الادم اللون من لام فقال صدقت گفت [illegible] که فرزند

کامی [illegible] پدر مانند [illegible] تعالی [illegible] جواب پدر غالب تر بود در باب در مانند پدر بود و چو

زن [illegible] بود [illegible] السمع البصر و الشم و النطق فا

خارج من [illegible] الله تعالی [illegible] که [illegible] پسر چو همراه خود آورد

وعرض کرد [illegible] بیت [illegible] زیرا [illegible] مامان سعد تو اند و مادر و تمامی

مردم از جانب [illegible] سید که چه شود [illegible] پدر گفت که این

پسر [illegible] دند که امیر المومنین حسین رضی الله عنه آمده

[illegible] رسول [illegible] رفته [illegible] حسین رحم می گرفت و بوسه داد بعد جبرائیل علیه

[illegible] خبر کرد که یا رسول الله [illegible] فرزند [illegible] بیمار [illegible] و [illegible] بوسه بخواهد داد این قصه

پیغمبر علیه السلام خبر داد [illegible] که گفت [illegible] از نسل [illegible] اما [illegible] برای رسول

کن [illegible] جبرائیل علیه [illegible] خبر داد [illegible] در [illegible] نزدیکی [illegible] بود این سیاهی [illegible] و [illegible]

[illegible] بشارت [illegible] قدر [illegible] منصف [illegible] وردست [illegible] که [illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible] بود که [illegible] سید [illegible] جاهات [illegible] نمی [illegible] ما را از دیدن [illegible] الخبر [illegible] از آن حضرت

[illegible] شود [illegible] حکام [illegible] برای [illegible] در [illegible] ملک برای از آن حضرت

[illegible] حال بود [illegible] مقبول [illegible] تمکرار [illegible] را [illegible] حالت [illegible] کذا

فی روضة الاحباب [illegible] علیه السلام که از علما اخبار بود و از اخبار [illegible] بود و در علم

نوریت [illegible] و سالها [illegible] سال [illegible] خوانده بود [illegible] که این مجید

بیت و بهود از غایب [illegible] ایمان [illegible] آورد خدای تعالی [illegible] که [illegible]

اجمعین و بسرته تعالی لهما ... القسطنطنیه مرو ... عمر بن علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و زوج رقیه بنت
عثمان ابن عفان رضی الله عنه ... بعد خروج رسول الله صلعم الی بدر فلما رجع من بدر رفعها الی الله و لهذا
سمی ذی النورین و زوج زینب بن ابی العاص بن الربیع و مات اولاد کلهم قبله الا فاطمه رضی الله عنها
علیهم اجمعین فانها عاشت بعده سته اشهر کذا فی بشارة نوالبیت گویند روزی حضرت رسالت با علی
و فاطمه رضی نشسته بودند علی گفت یا رسول الله ... دوست تر ... مرا ... الی منک
وانت علی اعز منها ونقل میشود از عائشه رضی که بیرون رفت حضرت رسالت روزی کسائی بود
از سیم و حسن بن علی رضی ... پیش آمد ... در زیر کسا ... در آورد بعد از آن حسین بن علی رضی
آمد او را نیز در زیر کسا در آورد ... فاطمه و علی رضی آمدند ایشان را نیز در زیر کسا در آورد پس گفت انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بعضی از ... میگویند که حضرت رسول
نیز در کسا ... بودند و در حق این چهار کس فرمود که اهل بیت ... انس ... حبیب مصطفی ...
و بعضی ... مصطفی ... و از فاطمه رضی که مولود شده اند از رجال حسن و حسین و محسن
رضی که خورد سال کشته بود و من النساء زینب ام کلثوم و رقیه پس مرد رقیه ... ارباع
شرات و زینب بعبدالله بن جعفر دادند و ام کلثوم بعمر بن خطاب رضی دادند و حضرت فاطمه رضی
مرد ... شش ماه و بعضی ... ماه و گفته اند و غسل وی را حضرت علی کرم الله وجهه و اسما بنت
عمیس دادند و دفن کردند شب را ... گذاردند و این که غسل داد حضرت رسالت پناه علی کرم الله وجهه
مر فاطمه رضی الله عنها را ... فاطمه وصیت کرده بودند ... که بدلیل این حدیث ... کل
نسب ینقطع یوم القیمة الا نسبی و حسبی کذا فی العقائد ... الکامل ... اختلاف فی موضع
دفن ... وقال اهل السنة و الجماعة کانت مدفونة فی البقیع قریب قبة حسن بن علی رضی الله
و قیل خارج قبة ... الله صلعم داخل المسجد جانب قدمی رسول الله صلعم فی روضة الاحباب چنان
نقل کرده است که چند روز ... شد و در آن او که از دنیا ... علی مرتضی ... از

... بعد از جعفر [illegible] ... شده بود و یافته [illegible] و در [illegible] قریش اند [illegible]

[illegible] بسوختند و فتنه که در [illegible] ... [illegible] میان مردم [illegible] که سوز [illegible] و در مجمع

[illegible] في نقل [illegible] و [illegible] ... [illegible] حضرت علی [illegible] بود که [illegible]

[illegible] ... گویند و خواندند و مردم سوختند [illegible] چهارم [illegible]

رضی الله عنهم ... علما [illegible] حضرت [illegible] کردند [illegible] ...

[illegible] ... اجمعین ... صحیح است [illegible] فی الموت بالقرار

[illegible] رضا ... بماند مردی [illegible] دیگر اند معلوم [illegible]

[illegible] ... میت [illegible] في شمائل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... قال ... [illegible] ... استقبط قال الحمد لله

[illegible] ... [illegible] والنبي [illegible] و اولاد حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible] از خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها و ابراهیم [illegible] از ماریه قبطیه [illegible] حاصل

شد و اصح آنست که حضرت رسالت را پسر [illegible] بود اما پسران قاسم عبدالله ابراهیم و طاهر و طیب

لقب عبدالله بود [illegible] در اسلام متولد شده بود [illegible] بعضی گویند که طیب و طاهر دو [illegible] بوده

اند و [illegible] پسر بوده اند و حضرت رسالت را چهار دختر بود یکی زینب رضی الله عنها که ابوالعاص

[illegible] رقیه [illegible] من [illegible] داده بودند و چون عتبه [illegible]

[illegible] حضرت عثمان [illegible] نکاح کرده دادند و چون رقیه فوت شد حضرت رسالت ام

کلثوم را [illegible] او [illegible] و دختر فاطمه [illegible] علی [illegible] نکاح کرده دادند اعلم ان النبي

صلی الله علیه وسلم [illegible] و اولاد القاسم و کان [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] ابی القاسم ثم [illegible]

زینب ثم ام کلثوم ثم [illegible] فاطمه [illegible] و [illegible] و الدنا [illegible]

مراها من بنی هذیل وجاء النبی صلعم بنت لقمه [illegible] صلعم و مرادش [illegible] بنی [illegible]
من قطانها وامرأة من طیب و کانت قیانه [illegible] بنت [illegible] الا عایشه رضی الله عنها [illegible]
[illegible] زن لهما تسع [illegible] سنه و وفات [illegible] [illegible] سوره [illegible]
ابو اللیث [illegible] تسع [illegible] سوده [illegible] ام
سلمه وام حبیبه و حفصه [illegible] سوده و میمونه و زینب بنت جحش [illegible] حضرت رسالت
صلعم را یازده زن بود [illegible] [illegible] بنت [illegible]
بنت [illegible] در [illegible] خدیجه بنت خویلد [illegible] عبد العزی بن قصی بن
وقصی [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]
اولاد قصی [illegible] ام [illegible]
لوی بود و خدیجه اول زنی [illegible] بود و از وی [illegible] فرزند [illegible]
بعد از ان ابو هاله بن [illegible] بن زراره تمیمی [illegible] از وی [illegible]
شد [illegible] و بعد از ان حضرت [illegible] عم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] انا اکرم [illegible] و احسنت [illegible] خدیجه و احسن فاطمه علی کرم الله
وجهه از حضرت رسالت صلعم که فرمود خیر نسائها مریم و خیر النساء خدیجه و از ابن عباس رض مروی است
که حضرت فرمود افضل زنان اهل بهشت مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت
محمد و آسیه بنت مزاحم زن فرعون خواهد بود در آن [illegible] فرمود که سید زنان اهل بهشت بعد
مریم بنت عمران فاطمه بنت محمد صلعم و خدیجه بنت خویلد و آسیه بنت [illegible] زن فرعون است [illegible]
[illegible] ابو بکر رض مادر وی ام [illegible] بنت [illegible] بن العامری [illegible] بن الحارث
بن [illegible] بن مالک [illegible] که [illegible] فضیلت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دوم آنکه [illegible] مادر [illegible] در راه [illegible] کرده [illegible]

خانه بیرون رفته بود ... فاطمه رض از دار الغنا ... برای من آب آماده کن
غسل ام سلمی گوید ... آن کار چنانچه بایست بجا آورد و جامه بپوشید و گفت تا بستر
ویرا در میان خانه بنهادیم و بر آنجا خواب کرد و روی بقبله کرد و دست راست در زیر سر
خود آورده بگفت فرمود گفت ای سلمی من از این عالم می‌روم و غسل نمودم باید که هیچکس مرا
برهنه نسازد این بگفت و روح پاکش قبض شد چون علی مرتضی آمد و با گریه میکردم پرسید که
چه میشود گفتم واقعه با او گفتم و وصیت او را بجای آورد و بی غسل دفن کرد این قصه را
با بن طالع محمد بن سعد کاتب واقدی آورده ترکمانی ... و در کتاب کشف
الغمه از مسند امام اعظم احمد حنبل نقل کرده اند بالجمله بحکم حق کی طلاعت بنت ابی کر الصحیحه در
از مخفی مرقاطمه رض باید ... نیست ... بوصیت او بجای
آوردن غسل او حسن و حسین رض آورده و بخشید و در فوت ... ذکر کرده ... شده
فوت فاطمه رض بین المغرب والعشاء فحضر ابوبکر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
رضی الله عنهم فلما وضعت لیصلی علیها قال علی رض تقدم یا ابا بکر قال ابوبکر رض اتقدم وانت
شاهد قال علی رض نعم فتقدم فوالله لا یصلی علیها غیرک فتقدم ابوبکر رض فصلی علیها اربعا
ودفنت لیلا کذا فی فصل الخطاب

اعلم ان ما تزوج النبی صلعم من النساء احدی عشرة نسوة
اولهن خدیجة بنت خویلد و هی سیدة النساء و کانت اسبق النساء اسلاما ثم سودة بنت زمعة
ثم عائشة بنت ابی بکر رض تزوج هولاء الثلث بمکة و تزوج بالمدینة حفصة بنت عمر و ام سلمة بنت
امیة و ام حبیبة بنت ابی سفیان کانت هولاء الست من قریش فروجه من بنی المصطلق و صفیة بنت
حیی بن اخطب و زینب بنت جحش و کانت امرأة زید بن حارثة یقال لها ام المساکین سخاوتها
اول نساء النبی ماتت بعد رسول الله صلعم و میمونة بنت الحارث و هی خالة ابن عباس و زینب بنت خزیمة

بوی نکرد و بعمر فرمود که حفصه را بکسی بهتر از عثمان [illegible] عثمان را [illegible] بهتر از حفصه [illegible]
الیت حضرت حفصه را بخواست ام کلثوم را بعثمان داد [illegible] حفصه را خواست
صدیق عرض کرد صدیق اعراض نمود در جواب سخن نگفت عمر از وی خشم گرفت و چون عمر [illegible]
بخواست ابوبکر بعمر رسید گفت شاید از روز که حفصه را بر من عرض کردی [illegible] من ترا [illegible] جواب [illegible]
عمر گفت اری صدیق گفت [illegible] مرا هیچ چیز از اجابت تو منع نکرد [illegible] الا [illegible]
ذکر کرده بود ان روز که حفصه را [illegible] اظهار نکردم که افشای سر حضرت [illegible]
بن سفیان وفات کرد و مروان بن الحکم که از قبل معاویه امیر مدینه بود [illegible]
جنازه وی رفت و جنازه وی را بر داشت [illegible] در بقیع [illegible] دفن [illegible] عمر وی
شصت سال بود   زینب بنت خزیمه بن عبد الله بن عبد [illegible]
بن هلال و اول شوهر وی طفیل بن الحارث بن عبد المطلب بود پس طلاق داد [illegible] عبیده [illegible]
کرد و عبیده در غزوه بدر شهید شد و بقولی که عبد الله بن جحش [illegible] در [illegible] او را [illegible]
در درجه شهادت رسید پس در رمضان سال سوم از هجرت حضرت [illegible]
سر [illegible] بود و در سال چهارم در ربیع الاول از هجرت وفات یافت و بعضی [illegible] حضرت [illegible]
ام المساکین میگفتند از جهت بسیار شفقت و رحمت [illegible] که [illegible]
[illegible] نام وی هند بنت ابی امیه [illegible] دختر عمه رسول الله بنت عبد المطلب
اول زن ابو سلمه عبد الله بن عبد الاسد [illegible] بوده و از وی چهار فرزند زاده بود [illegible]
هجرت بحبشه [illegible] نمودند و [illegible] کرده مدینه هجرت کردند [illegible]
جراحت یافت [illegible] مشغول بودند بدان جراحت وفات یافت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] وفات [illegible] بوده در زمان [illegible] بعد از قتل امام حسین [illegible]
جنازه [illegible] در بقیع مدفون گشت و عمر وی هشتاد و چهار سال رسیده بود

سوم آنکه برائت من از آسمان نازل شده و چهارم آنکه پیش از آنکه مرا بخواهد جبرئیل صورت مرا در حریر پاره

بوی نمود و گفت این زن تست پنجم آنکه من و او از یک ظرف غسل میکردیم و با هیچ زن غیر از من این امر

نمی کرد ششم آنکه آنحضرت نماز میکرد و من پیش روی او مضطجع بودم و این امر مخصوص من بود

هفتم آنکه در جامه خواب من بر آنحضرت وحی نازل میشد در جامه خواب هیچ زن دیگر هشتم آنکه چون روح مطهر

او را در حالتی قبض کردند میان سینه من بود نهم آنکه در روز نوبت من وفات یافت دهم آنکه در خانه

من مدفون گشت و بسند اعظم قریش و مکرم آورده که زنان پیغامبر را بیان ... نساء سایر

اصحاب ... و این امور دلالت میکند بر آنکه حضرت عایشه محبوب تر و الطف بوده

از جمیع زنان ... بحضرت پیغمبر رسیده که دوستتر از زنان نزد تو کیست فرمود

عایشه ... متقولست که گفت حضرت عقد فرمود که من شش ساله بودم

و با من زفاف کرد ... و من نه ساله بودم و با دختران بازی میکردم ... چون نزد من می آمدند

... حضرت ... بجانب من میفرستاد

... و در ماه رمضان ... و پنجاه و هفت از هجرت بود بعد از آنکه شصت

سال از عمر شریف او گذشته بود ... واکثر اهل مدینه بعد جنازه وی حاضر شدند

... و در بقیع مدفون گشت و در قبر وی قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عبدالرحمن

... وفات و در حیات

و دختر مطعون بن حبیب بن وهب بن حذافه و شوهر وی خنیس بن حذافه بن قیس سهمی بود و این خنیس

وفات یافت و بعد از انقضای عدت وی حضرت رسالت در سال سوم ولیکن در سال دوم او را بخواست

چون حفصه بیوه شد عمر خطاب وی را بر عثمان عرض کرد در حالی که دختر زوجه عثمان که دختر رسول

بود وفات یافته بود عثمان گفت درین امر تاملی کنم ... بعد از آن بعمر رسید و گفت

رای من چنان اقتضا کرد که امروز ... عمر نزد حضرت از عثمان شکایت کرد ...

۱۰۱

غزوهٔ مریسیع مقتول گشت و در اثنای مراجعت از آن غزوه حضرت جویریه را [illegible]

[illegible] اسلام آمده بود حضرت [illegible] جویریه [illegible] بنت [illegible] بنی خزیمه [illegible]

با تو خویش [illegible] بزرگتر [illegible] جویریه [illegible] وفاتش [illegible]

شصت و پنجاه بود که از دنیا رفت و مروان بن الحکم [illegible]

بنت ابو سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و نام وی [illegible]

بود و مادرش صفیه بنت ابی العاص بن امیه بن شمس عمه عثمان بن عفان بود [illegible]

جحش اسدی بود و در اوایل اسلام [illegible] مسلمان شدند و [illegible] بحبشه هجرت [illegible]

حاصل شده بود [illegible] ام حبیبه [illegible]

خواب در آمد ترسناک [illegible] با خود گفتم [illegible]

که من [illegible] نظر کردم [illegible]

بعد از آن [illegible] اعتبار کردم و اکنون [illegible]

[illegible]

نمود تا [illegible] کار [illegible]

عقد نکاح [illegible] ام حبیبه [illegible] در سال چهل و [illegible]

مدینه بقول صحیح مروان بن الحکم [illegible] نماز گذارد و [illegible] وفات یافته

صفیه بنت حیی بن اخطب بن شعبه بن ثعلبه [illegible] از نسل هارون بن عمران [illegible] از قبیله بنی النضیر

مادرش [illegible] بنت سموأل [illegible] اول [illegible] سلام بن مشکم بود [illegible] بعد از آن کنانه

بن الربیع بن ابی الحقیق [illegible] شد و کنانه در حرب خیبر بقتل آمد بعد از آن فتح خیبر [illegible]

از جمله [illegible] وفات او در ایام خلافت عمر [illegible]

[illegible] میمونه بنت الحارث بن حزن بن بجیر بن الهرم بن رویبة [illegible] بن عبد الله [illegible]

و دیگر زینب بنت [illegible] را [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible] اول [illegible]

بن رئاب بن یعمر [illegible] عبد المطلب بود و او را [illegible] بنت عبد المطلب [illegible]

ام الحکم [illegible] عمر حفصه [illegible]

بن الخطاب بود و او را [illegible] و در ماه ذی القعده سال پنجم از هجرت و دیگر زینب دختر خزیمه

الحارث بود و از زینب مرویست که روزی با حضرت گفت [illegible] که [illegible]

[illegible] نکاح من [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] گفت [illegible] گردن

[illegible] عمر رضی [illegible]

[illegible] بود و عمر

[illegible] خود [illegible] التصرف

[illegible] عمر [illegible] در تشیع

[illegible] بن [illegible] عائشه رض قالت

لما توفت خدیجه رض جاءت خوله بنت حکیم امرأة عثمان بن مظعون الی النبی صلعم فقالت [illegible]

فقالت الا تتزوج قال من قالت ان شئت بکرا وان شئت ثیبا قال من البکر قالت

احب خلق الله الیک عائشة بنت ابی بکر رض قال من الثیب قالت سودة بنت زمعة

ابی بکر رض [illegible] عائشة رض النبی صلعم ثم دخلت علی سودة فقالت ما ادخل الله علیک

[illegible] قالت وما ذاک قالت ارسلنی رسول الله صلعم اخطبک علیه القصة طویلة

[illegible] سکران بن عمرو [illegible] و سوده شوهری هجرت

حبشه کردند [illegible] سکران قبل هجرت رسول الله الی زمین مدینه وا [illegible]

عبد الرحمن [illegible] شد و در [illegible] عمر رض فوت شد و کانت امرأة [illegible]

[illegible] الی [illegible] بنت الحارث بن ابی ضرار [illegible]

[illegible] بنت خزیمه [illegible] خود [illegible]

ابوبکر صدیق رضی الله عنه ... رسول الله صلی الله علیه و سلم ... [illegible]

یار غار ای ابوبکر رضی الله تعالی عنه فرمود ... علی ... [illegible] ... علی ... [illegible]

... حضرت رسالت ... [illegible] ... فرمود ... رضی الله ... [illegible]

فرمود که ... ابوبکر صدیق رضی الله عنه ... علی رضی ... [illegible] ... سلمان ... [illegible]

لقد ... رسول الله فرمود که ... [illegible]

پیغمبر ... ابوبکر و عمر رضی ... فرمود ... علیه السلام که ... [illegible]

... فرمود ... [illegible]

... ابوبکر و عمر رضی ... علی رضی ... [illegible] ... محمد ... [illegible]

... محمد علیه السلام ... [illegible] ... فرمود ... [illegible]

... ابوبکر صدیق رضی ... [illegible]

... پیغمبر علیه السلام فرمود که ... ابوبکر ... [illegible]

... [illegible]

... جبرئیل علیه السلام ... حضرت رسالت ... ابوبکر ... [illegible]

... حضرت رسالت ... ابوبکر گفت ... [illegible]

... [illegible] ... هزار سال ... [illegible]

... آدم علیه السلام ... فرمود ... پیغمبر آخر زمان ... [illegible]

... رسالت ... محمد مصطفی علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... حضرت رسالت علیه السلام ... [illegible]

... ابوبکر صدیق رضی الله عنه ... [illegible]

بنت عوف [illegible] رضی الله عنها از قبیله کنانه است میمونه در زمان جاهلیت زن مسعود بن عمرو ثقفی بود
و میان ایشان مفارقت واقع شد بعد از آن [illegible] درهم بن عبدالعزی ابو رهم بن عبدالعزی با قرابت
بن عبدالعزی با [illegible] رحم [illegible] بن عمرو [illegible] شد و زوج نبی وقت [illegible] او را بعد از حضرت
در اخوات [illegible] از [illegible] بعد از عمره قضا در موضع [illegible] با او منزل [illegible] کرد و [illegible]
و سراری و العلم و العلم رسول الله صلعم [illegible]
[illegible] بوده
[illegible] خدیجه و زینب بنت خزیمه در حیات آن حضرت از دنیا
اسماء فاطمه بنت [illegible] و [illegible] از جمله خدیجه و زینب [illegible]
فقد [illegible] و آن [illegible] وفات [illegible] دیگر بود و [illegible] که
[illegible] و [illegible] اما سراری آن حضرت چهار بود اول ماریه
قبطیه که [illegible] برای آن حضرت [illegible] بود و ابراهیم [illegible] از وی در وجود
آمد دوم ریحانه بنت [illegible] بنی النضیر [illegible] بود [illegible] کرد و [illegible]
کرد و [illegible] سوم جمیله [illegible] با آن حضرت [illegible] بود چهارم کنیزکی که زینب بنت جحش [illegible]
بود زینب بنت جحش [illegible] قصه [illegible] و حضرت رسالت [illegible] داشتند
[illegible] حارث و ابوطالب و [illegible] حمزه و ابولهب و [illegible] مقوم [illegible] عباس و قثم و
الکعبه و حجل [illegible] صفیه [illegible] عاتکه و صفیه و اروی و
[illegible] امیمه و اروی و بره و عاتکه از یک مادر بودند که
فاطمه بنت عمرو [illegible] بن مخزوم [illegible] و حمزه و مقوم و حجل و صفیه از یک مادر بودند که
هاله بنت وهب [illegible] عبد مناف [illegible] و عباس و ضرار و قثم از یک مادر بودند که
نتیله بنت جناب بن کلیب بود و حارث و ابولهب [illegible] برادر [illegible] اعیانی [illegible]
از اعمام [illegible] حمزه و عباس [illegible] شده اند ابوطالب و ابولهب [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible] و [illegible]

گردان اسلام را عمر رضی الله عنه عبدالله مسعود می فرمود که پیش از اسلام عمر فتح شده بود و اسلام

هجرت او نصرت بود و خلافت او رحمت و در مدینه [illegible] روایت کرده از رسول علیه السلام که [illegible]

ابی عمار [illegible] جبرئیل علیه السلام پیش من آمد و از وی سوال کردم که یا جبرئیل از فضیلت عمر خطاب رضی در

آسمان اگر هزار سال از فضیلت عمر رضی بگویم شمه تمام نشود و فضیلت عمر با چندین فضیلت یکی

نیکویی از نیکوییهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه شد و حضرت رسالت فرمود که عمر خطاب چراغ اهل بهشت

است یعنی روشنایی او مر اهل بهشت را همچو روشنایی آفتاب بود مر اهل دنیا را [illegible]

آورده اند که سالی در مدینه بیرون شهری برای حسبت استاده رفته بود ناگاه وکیل پادشاه [illegible]

آمد از پادشاهان عرب و عجم و چیزی پیشکشی تحایف همراه خود داشت چون در مدینه رسید پرسید

که امیرالمؤمنین عمر رضی کجاست مردم گفتند بیرون شهر جای [illegible] کرده بود که آنجا حسبت

میکند و در پیش خود هیچ ندارد و [illegible] خود می آرد وکیل حیران ماند که عمر [illegible]

در تمام عالم گرفته و هیچکس ندارد و ترس کردن پادشاه ما از ایشان چیزی بوده نزد ایشان

رفته دعا کرد و عرض نمود که فلان پادشاه دعا عرض کرده و خبر [illegible] فرستاده [illegible]

[illegible] اول [illegible] عمر گفت [illegible] اگر [illegible] حیات [illegible]

فی الفور [illegible] وکیل حیران ماند بعد از آن یک بار [illegible] سفید [illegible]

[illegible] عمر [illegible] کرد فرمود که [illegible] کردم بعد از آن یک بار [illegible]

[illegible] فی الحال [illegible] کردند بعد از آن وکیل متوجه شدند [illegible]

[illegible] اسلام قبول دارد [illegible] وکیل [illegible] گفت [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] پادشاه [illegible] وکیل [illegible]

[illegible] بود [illegible] خود [illegible] خرما [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] گفت [illegible] گفتند [illegible] انگشتری بود [illegible]

بود و خود حضرت رسالت [illegible] دور بود [illegible] مهمانان گفتند خبر کنیم تا صدیق بیرون آید با طعام

حاضر کردند گفت [illegible] طعام پیش ایشان بردند پس ایشان فرزند خشم گرفت و گفت والله

طعام نخورم [illegible] من نیز نخورم مهمانان سوگند خوردند که ما نیز نخوریم ابوبکر از آن

گفت این از شیطان بود [illegible] طعام [illegible] دادند بخوردیم و هر لقمه که

خبری نخوردند [illegible] بیشتر می شد [illegible] نزد سید صلعم [illegible]

راحمی از [illegible] خوردند [illegible]

کرامات ابوبکر صدیق [illegible] بود [illegible]

[illegible] چانت [illegible] ایشان [illegible] بود گفت

[illegible] داری لقب [illegible] جماعت [illegible] وضو [illegible] مسجد در آمد

[illegible] مردمان را [illegible] جماعت

[illegible] گفت [illegible] ایشان را بیدار کرد ار دشمنی خالی بود

گفت صلعم یا رسول الله [illegible] از این جماعت [illegible] دخترے عظیم برلو دست

دادی [illegible] که [illegible] داند در [illegible] خواب [illegible] فوت شود

مواضعه [illegible] عبدالله بن ابی قحافة بن عثمان بن عامر [illegible] کردند مهاجران

انصار بعد وفات رسول علیه السلام فی یوم الثانی مرتد شدند عرب الا قریش و اکثر جهاد در عهد

[illegible] الله تعالی اسلام وفات سنه ثلاث عشره من الهجرة و کانت [illegible] خلافة

ثلاث سنة [illegible] وستون سنة و [illegible] عمر بن الخطاب و کاتبه عثمان

بن عفان [illegible] القرشی [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] عبدالله عبدالرحمن و محمد

[illegible] رضی الله عنهم

امیرالمؤمنین عمر [illegible] اللهم [illegible] الاسلام بعمر [illegible]

١٨١

فتاده و همه را پیش عمر رضی بردند در میان صحابه قسمت کردند یکی از آن [illegible] حلی [illegible]

نهاد عمر رض او را یاد کرد و چون آن جواهر قیمت آن کسی ندانست همه اکابر صحابه در آن حیران ماندند عمر

رض بر سید از مردی که [illegible] نور [illegible] گفت بخدای که محمد عم [illegible] تحقیق فرستاده که

بر یافتن این جواهر [illegible] اطلاع نبود و من از ترس [illegible] نکردم و [illegible] تو آوردم

علی فرمود رض که والله یا عمر که این [illegible] الا [illegible] بود [illegible] تعالی

اموال در میان صحابه و لشکر اسلام سویت کردند و همه مسلمانان توانگر شدند که هر که فقیر بودند

[illegible] جمع آورده بودند و پاره کردند یک پاره از آن چندان [illegible] که [illegible]

علی [illegible] افتاد [illegible] هزار درهم [illegible] پس لشکر اسلام چنان قوت گرفتند که روم و فارس

و عراق و ممالک عرب همه فتح کردند چنانکه بیشتر بلاد اسلام در خلافت عمر رض مسخر شدند که عمر

[illegible] مصر [illegible] نیل [illegible] که بعد چند سال [illegible] شده [illegible] مردم

[illegible] سوراخ [illegible] سوراخ [illegible] امید [illegible]

[illegible] اگر [illegible] کردی [illegible] هلاک کردی ناگاه عبد

عبدالله [illegible] داد مردم جمع شده آمدند و [illegible] عرض کردند فرمود [illegible]

امیر باید نوشت که [illegible] سفر [illegible] چون [illegible] فرمودند [illegible] کار [illegible]

[illegible] باید کرد و خطی نوشته فرستادند که [illegible] سوراخ اندازند که [illegible] جاری

[illegible] الله [illegible] این بود که [illegible] جاری [illegible] جاری [illegible]

[illegible] آن سوراخ نوشته عمر رض انداختند [illegible] جاری [illegible]

جاری [illegible] حضرت عمر [illegible] فاروق [illegible] بود [illegible]

بود [illegible] گفت [illegible] حکم کند قبول دارم [illegible] گفت [illegible]

[illegible] حکم کند قبول [illegible] گفت [illegible] محمد مصطفی صلعم حکم کند قبول [illegible]

[illegible] رشید و نکردن تا با سپید

کردن [illegible] مدار و سوال کردند [illegible] تمام با خبر گشت [illegible]

مردم از شهر مسلمان شد [illegible] بر زبان خلافت [illegible] دو قطعا

[illegible] گفت [illegible]

حالات بر ره فرو گشت [illegible] احکام قرآن [illegible]

[illegible] والعلم [illegible] گویند

و سع کرامت [illegible] الوزی [illegible]

بود [illegible] محمد حنبل [illegible] بخاطر او [illegible] لشکر

[illegible] اسلام [illegible] کرده بودند

و ایشان [illegible] بر منبر بود خطبه میخواند [illegible] ولایت

[illegible] امیران لشکر بود و او از

[illegible] جمعی روی بازکردند

و لشکر را [illegible] کردند و آن مملکت را مسخر کردند

[illegible] پادشاه [illegible]

فارس بود ایشان [illegible] مشهور [illegible] لشکر اسلام [illegible]

سپید [illegible] سعد با لشکر بسیار [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] بسیار در آن آمدند

در [illegible] لشکر [illegible] گذر کرد لشکر

لشکر اسلام [illegible] هزار سال بود که

می افروختند [illegible]

که از آن مهمانی ... که روز جنگ در کوه ... بر گرفت و دلال را داد تا بفروشد الان

زره را هم گرد ... عثمان بن عفان رضی الله عنه آن زره را بدید بشناخت و گفت این زره را خریدم به چهار صد

درم گفت من خریدم و درم به دلال داد و دلال درم بیاورد و به علی رضی داد و علی رضی برگ مهمانی را

کرد چون مهمانی بخوردند فاطمه را به علی رضی سپردند و عثمان رضی آن زره در خانه علی رضی فرستاد از

روز دیگر کسی نیامد چون علی رضی در خانه رفت زره خویش دید گفت ای محمد ... به رسول

پیش رسول علیه السلام آمد و با وی قصه بگفت رسول علیه السلام در آن مجلس بود که جبرئیل علیه السلام در آمد گفت یا محمد

خدای تعالی سلام میرساند و میگوید که عثمان بن عفان رضی در خانه علی رضی زره فرستاد و ...

... رسول علیه السلام عثمان را بخواند و گفت کار این زره علی چگونه بود عثمان گفت یا رسول الله

چون زره علی را دیدم که به دلال ... دانستم که ... او ... خواندم زره را

گفت اصلح الله علیک فی الدنیا والآخرة خدای تعالی عوض آن ما را در دنیا و آخرت چون

عثمان رضی به خانه رفت آن کیسه ... دید و در کیسه دیگر در پهلوی آن کیسه نهاده در هر یک چهار صد

درم و بر سر هر یکی نبشته این لو هذا ضرب الرحمن ضربها لعثمان بن عفان ... این عوض عثمان

... که رسول ... نبود و ... آن عثمان ... را

... در دنیا دادیم ...

در خاطر مبارک وی ... چهار صد ... کرده بود ... کرد و باید ... حضرت

رسالت آمد حضرت فرمود که ... چهار صد ... برکتی بدین مقدار ...

مردی ... عثمان گفت یا رسول الله من ... رسول علیه السلام ... شد فرمود که همه کار سازی

این ... عثمان رضی گفت کار سازی این ... کردم فرمود چهار صد مرد ... باید ناکارا

... عثمان گفت ... این ... گفت خدایا ... این ... تا ... عثمان

... در بهشت ... فرود آرد در حال جبرئیل علیه السلام آمد ... در بهشت

علی ... و این ... خواند ... در ... باشد ...

خدا حکم کند و میل بر رشوه و منافق ببرد آنست که گفت اینزد رشوه میگرفت جبرئیل بحور

میکرد بهر دو پس بپیغمبر آمدند پس چون حکم رسول شنید که منافق راضی نشد پس پیش ابوبکر رفتند

پس ابوبکر بحکم پیغمبر حکم فرمود منافق راضی نشد بعد از آن پیش عمر رضی الله عنه آمدند و قصه خود عرض کردند

و گفتند حکم پیغمبر و ابوبکر رضی الله عنه نشنید و گفت المنافق لا یرضی بحکمهما و جاء عندک بحکمک

پس سؤال کرد که همچنین است که منافق میگوید که تو راضی نیستی گفت آری پس گفت مکث

کنید و بمنزل رفت و شمشیر آورد و سر منافق را ببرید بعد از آن اولیای منافق آمدند دعوی

قصاص کردند پیغمبر از عمر رضی الله عنه سؤال کرد و ایشان قصه بیان کردند فقال النبی علیه السلام انت الفاروق

فنزلت الآیة ألم تر الی الذین یزعمون [illegible] عمر ابن الخطاب [illegible] بقتل [illegible] عبد العزی

بن [illegible] و قتل [illegible] غلام مغیره بن شعبة فی ذی الحجه سنه ثلث و عشرین من الهجرة

و کانت خلافته عشر سنین و ستة اشهر [illegible] و عمره ثلث و ستون سنه و اولاده عبد

الله و عاصم و ابو شحمه و زید و محمد و حفصه [illegible]

عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت کرده اند از ابن عمر از قول حق تعالی و جل کلام آیت امن هو قانت

آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه [illegible] عثمان [illegible] شد و پیغمبر

فرمود که بر عرش نوشته اند لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر صدیق عمر فاروق و عثمان ذی النورین علی المرتضی

رضی الله عنهم و حضرت رسالت [illegible] بنت [illegible] خود [illegible] در [illegible] پیغمبر علیه السلام که [illegible]

[illegible] عثمان بن عفان [illegible] فرمود [illegible] آسمان [illegible] دختر [illegible]

[illegible] کرد [illegible] شهر [illegible] عشرت [illegible] بن [illegible]

[illegible] الیوم [illegible] فرمود که [illegible] دختر [illegible] نکاح او

[illegible] فاطمه [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] علی گفت [illegible] یا رسول الله [illegible] نکاح کرد [illegible]

دوست دارد و خدا تعالی او را دوست دارد و این قلعه بحرکت بنا بدو فتح شود علی رضی الله عنه بعد از آن او را
در چشم درد آمد گفت او را بطلبید و آب دهن خود در چشم او کرد علی صحت یافت پس علم را بوی داد و با لشکر رفت
و آن قلعه را خراب کرد بسعی عظیم بسیار یافتند با فتح و نصرت باز گشتند [illegible]
و اورا دی کرده فرمودند و سر اسیر بدین سیاست خود گرفت و بر سر و آن [illegible] حضرت امیر
میگفت سلمان فارسی با وی رسید گفت چون است ترا برادر این همه دعا از بهر چیست گفت
گناه پاک کرداند و از عذاب آخرت رهاند سلمان این سخن با امیر المؤمنین [illegible]
و دست مبارک بر جای نهاد و در دار خاک مبارک خود بر آن افکند و دعا کرد در حال بگرفت
و دست درست شد و این کرامت از آن حضرت است و نور ولایت او را بود از دمان من جمهور
جماعت اولیا و علما و ائمه عالم اقتدا به سرور فرزندان او کرده اند و در ارشاد و رعایت ایشان
اند و فاتحه بختان و منتهی میشود و حکمت حق تعالی این اقتضا کرده بود که دعوت محمد مصطفی در آخر
بود در انقراض عالم و معرفت و دعوت مودت خدا تعالی ایشان محمد ابا جعفر قال الله لکن رسول الله
و خاتم النبیین و کان الله بکل شی علیما از آن اقتضا کرد ایشان و علی را خاتم خلفا کرد اند
تا انوار وی جمله اهل ایمان در بیعت او شنوند وای آنانکه اهل سنت و جماعت اقتدا کنند
اوکنند و جماعتی که مخالفت سنت بود حب مقدس و راه دعوی الشان [illegible]
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روزی در میدان مبارزت بر کافری ستمکار غالب شد و او را از زمین برداشت
و بنشست و خواست تا سر او از تن جدا کند آن کافر بی ادبی کرد و آب دهن بر روی آن حضرت انداخت امیر دست از وی برداشت
و تیغ باز جای خود کرد آن کافر گفت تا کنون مرا اسیر کردی چرا رها کردی گفت
من ترا از برای خدا میکشتم چون آب دهن بر روی من انداختی نفس من در کار آمد ترسیدم که
اگر اکنون ترا بکشم از برای نفس خود کشته باشم ترا رها کردم تا بار دیگر از برای خدا بکشم
خواست که پسندیده باشد آن کافر گفت این سخن مسلمان شدم کلمه شهادت گفت [illegible]

ابوبکر دوم عمر فاروق سیم عثمان ذی النورین چهارم علی مرتضی پنجم طلحه ششم زبیر بن العوام هفتم

سعد هشتم [illegible] عبد الرحمن بن عوف دهم ابی عبیده جراح صلوات الله علیهم قال النبی بالمدینه

تکلم عشرت [illegible] ثلثین و بعد خلافت [illegible] عشرت سنین الا

شش [illegible] عمر [illegible] و ابان و عمر خالد و حبیب

ابو سعید [illegible] ام عمرو عایشه و ام سعد [illegible]

[illegible] باعشات نازل شد که الذین

ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة الایة و [illegible] رسالت [illegible] بود که همه سیماها

در لقمه نهند [illegible] میکنند [illegible] اگر میخواهند که در بهشت

عدن درخت [illegible] عثمان [illegible] علی [illegible] خیرات

بات و صدقات [illegible] از رسوم لغایت [illegible] روزی مرغی بحیه

[illegible] عمر [illegible] البهشت [illegible] و ترا دوست دارد تو او را دو

[illegible] علی مرتضی [illegible] تا بخوردند و انگاه روزی در نماز بود در رکوع

[illegible] اشارت فرمود [illegible] درویش [illegible] انگشتری از انگشت در آورد چون مسجد

رفت [illegible] مسجد [illegible] آثار شادی در روی درویش دید سوال کرد که ترا چه رسید

گفت [illegible] انگشتری [illegible] محتاج بودم [illegible] از آن

[illegible] یهودی بر دکان [illegible] و او انگشت را شناخت گفت [illegible]

[illegible] و از او [illegible] دکان او بود در

[illegible] مسجد [illegible] مسلمان شد [illegible] دیگر

از قوم او مسلمان شدند [illegible] رضی الله عنه [illegible]

تا دم [illegible] الصالحین [illegible] روز [illegible]

بسیاری از مشایخ را صحبت یافته بود از مشایخ بزرگ [illegible] و مثل داود طائی و بشر حافی
و ابراهیم ادهم و عبدالله مبارک و جز ایشان در او حال [illegible] را اصحاب کرده بود [illegible]
که روزی شیخ بایزید بسطامی با شیخ ابو الحسن [illegible] به زیارت امام المسلمین اعظم رضی الله عنه
امام المسلمین [illegible] خود [illegible] را [illegible] بزرگان [illegible]
خادم [illegible] امام المسلمین موسی کاظم بزرگان [illegible] و [illegible]
فرمایند دل شیخ بایزید فرمود [illegible] و [illegible]
و بکا بستن بصر طاهر [illegible]
طاووس [illegible] بود [illegible]
بعد از امام المسلمین فرمود که علم صدق [illegible] طاووس [illegible] علم [illegible]
درگاه علم از موسی [illegible] بعده خادم [illegible] و [illegible]
بیشتر بنده [illegible] خبری [illegible] بزرگان [illegible] داد [illegible] گفته [illegible]
طاووس [illegible] کردن [illegible] و دل [illegible]
[illegible] شانه که روی اولیا الله [illegible]
خدا تعالی در دل [illegible] نبوی [illegible] از موی [illegible]
[illegible] که [illegible] پیغمبران [illegible] جمع میکرد بعضی [illegible]
از سنت [illegible] افضل [illegible]
کسی با [illegible] که تو احکام پیغمبران از ناسخ منسوخ جدا کنی و صحیح از سقیم
[illegible] و ضبط سنت [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] کردن [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] فاضی بغداد بود [illegible]

[illegible] و [illegible] اخبار [illegible] کارهای [illegible] بیت [illegible] و هو اول من اسلم

من الاطفال [illegible] و الاول من اسلم من الحبشة واخی رسول الله صلعم بینهما

حین [illegible] واخرجت [illegible] عبد الرحمن بن ملجم المرادی در صلوٰة الفجر

[illegible] بود و مدت امامت [illegible] سنه و اولاد

سبعة و عشرون [illegible] محمد الحنفیة و عبد الله و ابو بکر و عمر و یحیی و جعفر و العباس و عبد الله

ام کلثوم [illegible] صغری و [illegible] کبری [illegible] صغری و رملة و ام الحسن

و [illegible] فی مسند الامام الاعظم

کوفی رضی الله عنه [illegible] صحبت و نموده

[illegible] و نظر [illegible] در [illegible]

[illegible] رضی الله عنه [illegible] ملاقات حضرت رسالت صلعم

[illegible] حقیقت [illegible] مرتبه

صحبت [illegible] تابعین [illegible]

[illegible] امام [illegible] قرن [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] یکسانی که مراد [illegible] بود [illegible] ایشان که دیده باشند

[illegible] ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه [illegible] فی مسند الامام الاعظم ان الصحابة

الذین [illegible] اختلفوا فی عددهم فمنهم من قال ستة و منهم من قال سبعة و امرأة الاول انس بن

مالک [illegible] یقول قال النبی صلعم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة والثانی عبد الله

[illegible] الحارث بن جزء الزبیدی والرابع جابر بن عبد الله رضی الله عنه والخامس عبد الله

بن ابی اوفی رضی الله عنه والسادس واثلة بن الاسقع [illegible] والسابع عائشة بنت عجرد واما من قال انهم خمسة والمرأة

فاخرج جابر بن عبد الله الانصاری واما من قال انهم سبعة فالحق هو [illegible] معقل بن یسار و [illegible]

کنند با صحبت ایشان فضا باشند که قرار گرفت الا از صوم متحمل نمی‌شدند و نقل است که روزی دو تن
میبودند که هر دو ایشان در میان درگاه امام ابو حنیفه بعضی ثنا و مدح گفتند و بعضی مذمت کردند که روزی بار ... حجت
امام گفت ای ایشان کسی را غایبانه غیبت و ... امام فرمود کار کودک صلاح ... تحقیق کردند
بود سوال کردند از حجت ... فرمود ... شرعی ... فتنه بود ...
بود و گفتند ... و نوازی ... گفت مرا صحبت ... اگر ...
نشستم ... که در ... خبر منتهی ... و بعد از ... نماز ...
میگذشت ... گفت ... تا عصر ... نماز ... و ... شنید
رکعت میگذارد در روز دیگر میگذشت کودک ... که ... نماز رکعت ... میکند
بعد از آن ... رکعت نماز میگذارد ایشان ... و ... که ... بود که ...
چون ... شده بود ... که ... شدی چهل ختم قرآن کردی ...
سحری ... آمد و گفت ... ما ... ام تو امام ...
امام فرمود که ... علم غیب ... مسئله ... با حدیث ... العلم ...
المغابن ... فرمود ... حالی ... رکعت ... گذارد ... حاضر بود ...
که البته ... نماز درست ... رکعت ... گذارد ... مال گرفت
منو امام نیست ... فرمود که ... زکوة ...
کرده‌اند که ... خلیفه ملک الموت را در خواب دید ازوی پرسید که از عمر من چند سال مانده است او پنج
انگشت برداشت ... روز دیگر همه علما جمع کرد و تعبیر ... میکرد یکی گفت اشارت به
پنجاه سال است یکی گفت پنج سال است یکی پنج ماه یکی گفت شاید که پنج روز باشد خلیفه
امام ابو حنیفه را طلب کرد و از ایشان خواب فرمود ... گفت ... پنج علم غیب است ... خبر
تعالی کسی را نداند ... بخواند ان الله عنده علم الساعة تا آخر سوره ...

نبشت و همه فقها و علما [illegible] و نقل ابوحنیفه آوردند که خلیفه منصور ماند که گواهی
بر آن [illegible] گفت منصور [illegible] یاد ندیدیم آمد با من انکار دارم و از وی شنودم
من گواهی [illegible] خلیفه [illegible] این سخن [illegible] و گفت هیچ قاضی بهمه علما را این گواهی شنود تو
چه وصف میکنی [illegible] طلب فرمود شعبی را طلب
فرمود [illegible] حاضر شد [illegible] گفت تو کی مراد بهی که
گواهی تو [illegible] این سخن [illegible] او را از قضا معزول کرد
با وجود آنکه [illegible] ابوحنیفه [illegible] قضا کرد [illegible] منصور گفت
ابوحنیفه [illegible] سفیان [illegible] شریک [illegible] مسعر هر چهار را طلب کردند و هر چهار در راه
[illegible] شریک این [illegible] بودند گفت شما را حیلتی بدید تا این قضا از ما بگردد
[illegible] گفت [illegible] خود را [illegible] سفیان [illegible] مسعر خود را دیوانه سازد
و شریک قاضی شود [illegible] سفیان [illegible] در کشتی پنهان شد ملاح [illegible] گناه کردی
که [illegible] قاضی کردانیدند [illegible] ملاح وی را
پنهان کرد [illegible] پیش خلیفه بردند اول ابوحنیفه را گفت ترا قضا باید کرد ابوحنیفه گفت
[illegible] من مردی ام [illegible] عرب [illegible] سادات عرب بحکم من راضی نشوند گفت الحاکم
[illegible] ابوحنیفه گفت من این کار را نشایم و درین قول اگر گفتم که خود نشایم
راست گفتم خود قبول نشاید اگر دروغ گفتم دروغگو نشاید که قاضی مسلمانان باشد تو
خلیفه [illegible] دروغگو را خلیفه خود سازی و اعتماد بر او کنی این بگفت و نجات
یافت پس مسعر پیش خلیفه رفت و دستش بگرفت و گفت السلام علیک تو چونی و فرزندان و چهارپایان
تو چونند منصور گفت او را بیرون کنید که دیوانه است پس شریک را گفتند ترا قضا می
باید کرد گفت مرا [illegible] سودایی [illegible] و دماغ ضعیف [illegible] منصور گفت اطبا بگوییم تا ترا معالجه
کنند

اختلفوا في مولد ابي حنيفة رض قال داود بن علية قال ولد ابو حنيفة [illegible] ومات

سنة مائة وخمسين وهذا القول اقرب الى الحق [illegible] والمشهور [illegible]

روى ابو نعيم قال ولد ابو حنيفة سنة ثمانين من الهجرة وهكذا روى حماد قال ولد [illegible]

تقدم من الروايات ان رأى ابو حنيفة من اصحاب رسول الله فثبت بها انه [illegible] من تابعي

رسول الله وهو من اهل القرن الذي شهد لهم رسول الله بالخيرية ووصفهم [illegible]

اصحاب الحديث اختلفوا فمنهم من جعل ابا حنيفة من القرن الاول [illegible]

اتفقوا انه من القرن الثاني الذي شهد لهم رسول الله [illegible] فاجمعوا ان [illegible]

في اخر القرن الاول [illegible] القرن الثاني واجتهد وافتى في اخر القرن [illegible]

من القرن الثالث [illegible] عن اسماعيل بن حماد [illegible] علي بن ابي

[illegible] وهو صغير فدعا له بالبركة فيه وفي ذريته ونحن نرجو ان يكون قد استجاب ذلك

ابن ابي طالب في ذريته في الرحمة [illegible]

ابي حنيفة رض [illegible] الشافعي مع [illegible] فقال ابو عبد الله [illegible] ابي حفص الكبير

ومشايخ الشافعي كم هم فقدوهم ثمانين شيخا فقال عدد مشايخ ابي حنيفة [illegible]

ولست ابو حنيفة النعمان بن ثابت [illegible]

بن عمر بن الخطاب [illegible] محمد بن الحسن [illegible] ابي حنيفة [illegible]

وفي تفسير [illegible] قال عمر [illegible] رجل [illegible]

كان [illegible] رجل [illegible] فقال [illegible] بكل شيء [illegible]

ابو حنيفة سراج في [illegible] ابو حنيفة [illegible]

[illegible]

وقال [illegible]

اجلاء قدس الله سره العزیز گفت دیدم بودم شبی بر قبر بلال حبشی رضی در خواب رفتم چنان دیدم که
[illegible] بود حضرت رسالت علیه السلام را در خواب دیدم که از باب بنی شیبه درآمد و پیری را در بر گرفته چنانکه
اطفال را گیرند [illegible] عاشق [illegible] شدم پیش رفتم و ساقش بوسه دادم و گفتم یا رسول الله این پیر کیست
فرمود این امام تست یعنی ابوحنیفه رح — نقل است نوفل بن حیان رح گفت ابوحنیفه رح
وفات یافت شب قیامت در خواب دیدم همه خلایق در حساب گاه ایستاده بودند پیغمبر علیه السلام را لب حوض ایستاده
بود و جمعی مشایخ بر دست راست و چپ او ایستاده بودند نام ابوحنیفه در میان جماعت شناختم که بر دست راست
ایستاده بود و سلام کردم گفتم مرا آب ده گفت تا پیغمبر اجازت ندهم [illegible] فرمود که او را آب ده جامی
[illegible] و من اصحاب [illegible] پرسیدم از ابوحنیفه که این کیست بر دست راست حضرت نشسته
گفت ابراهیم خلیل رحمن [illegible] و بر دست چپ او ابوبکر صدیق رضی همچنین پرسیدم
[illegible] گرفتم و حساب [illegible] عقد [illegible]
[illegible] یحیی بن معاذ گفت در خواب حضرت رسالت علیه السلام را گفتم یا رسول الله این طلب کنم گفت
علم ابوحنیفه [illegible] ابوحنیفه را غسل دادم سطری [illegible]
دیدم نوشته بود یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و بر دیگر [illegible] سطر
[illegible] نوشته بود ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون بر سطری دیگر [illegible]
[illegible] و رضوان جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم [illegible]
[illegible] یا قائم اللیل طویل القیام یا صائم الیوم مطیع الصیام
قال رایت ربی فی المنام [illegible] دار السلام
[illegible] بی [illegible] سلطانک [illegible] ملک
بک ما [illegible] الخلائق یوم القیمة قال سبحان [illegible] من قال بالعدل والعتق سبحان
[illegible] سبحان الله الواحد الاحد سبحان الملک والصمد سبحان [illegible] السموات بغیر عمد سبحان
الله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا سبحان الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد

[illegible] گفت [illegible] بستان [illegible] ابن [illegible]

چون [illegible] عبد [illegible] ود بخت حسن [illegible]

حال [illegible] بیان کرد امام [illegible] گفت [illegible] درس [illegible]

بشنوم خلیفه [illegible] تا برده [illegible] شد امام [illegible]

کرد [illegible] چنان بیان [illegible] فرمود که [illegible]

شنید جوان [illegible] علما و [illegible] قرائت [illegible]

وارد [illegible] فاتحه [illegible] جهان گفت امام [illegible] رسانیدن [illegible]

در فاتحه [illegible] گفت [illegible]

فرمود [illegible] لا صلوة الا بفاتحة الکتاب [illegible]

[illegible] بار [illegible] معلی [illegible]

[illegible] علما [illegible] وحی [illegible] گفت [illegible]

[illegible] مخفی [illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

من [illegible] فرمود [illegible]

حضرت علی در خواب دیدم که انگشتری خود [illegible] من [illegible]

علی در [illegible] کرد [illegible]

شخص [illegible] چند روز [illegible] دیگر [illegible] ثابت کرد [illegible]

امام شافعی در [illegible] چون شافعی باید [illegible] بیان کرد [illegible]

او را [illegible] شافعی گفت اما [illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible]

المعروف عند ای من اتبعه لسبب عرفت فی حسنت واحاصل الخدمت عفوالک
ولمن کان علی مذهبک الی حنابلی باعتقه وزاریج ما فنی ح مذکور اصل الی المنصور شفاه
و او انشئی
شما فطانت شهید
ازان بود که از بسران [illegible] مسلط راانشاء نام بود و او فرزند اوست و دیگر دختر زاده
او دیگر صدوق بر دیگر در طفلی او را فهمی و فرق تعلی داده بود که علما محتاج او بودند
گویند مستنصر یکی بود شبی تا [illegible] شنید در درون حرم خانه رفت رسیده را دید
در روی سجاده بود و نماز میگذارد هارون شنید گفت [illegible] یا که تو حاجتی دارم زبیده گفت
اول نماز میگذارم و تحمل بنما هارون گفت اگر ادای نماز گذاردی از من طلاق باشی و درین سخن دو
حکمت بود یکی انکه ازین بنشاند و برخاست و نماز کند دیگر انکه از ما لیس میکرد او را جهت خود
زبیده ازین سخن برنجید و امر شد [illegible] معلوم داشت و سخن خلیفه طلاق شد دعا گذارد
و [illegible] پشیمان شد چون [illegible] دو مسئله در خلوت با صبح گریست چون
روز شد بر جایگاه حکومت نشسته و ارکان دولت همه حاضر شدند بفرمود تا همه علما حاضر شوند
و [illegible] و شهر فتاد و او فتوی خلیفه داده عظیم بود همه علما حاضر شدند
و جمع گشتند امام شافعی [illegible] این سخن بشنید [illegible] چون خود گفت همه
علما [illegible] فکر بسیار کردند پس گفتند چون طلاق بنماز معلق بود و او نماز گذارد
[illegible] بود پس همه باتفاق فتوی دادند بر [illegible] عظیم در خلیفه همه حاضران [illegible] داده
[illegible] خاموش شدند امام شافعی در آن طفلی قدم در میان دایره نهاد و گفت
[illegible] همه [illegible] باطل کرد و گفت ای علما شما اجابت گفت
[illegible] همه [illegible] الله تعالی [illegible] بم [illegible] باشد
[illegible] گفت حکم [illegible] همه گفت حالا [illegible] اول

دجله تماشا می‌شدند و خلیفه و اهل مملکت یکبار الحاج می‌شدند و آخر امام شافعی سجاده
بر دوش می‌گذشت و التفات بایشان نکرد و قدم بر روی آب نهاد تا میان دجله رسید
سجاده بینداخت و بنشست و گفت کسی که با ما بحثی دارد گو اینجا بیاید تا بحث کنیم سائلان
چون این بدیدند همه مسلمان شدند [illegible] که در وقت رفتن از جهان وصیت کرد که فلان
کس مرا بشوید چون او را طلب کردند بسفری در رفته بود او را دفن کردند چون او باز آمد گفتند
امام شافعی وصیت کرده بود که تو او را بشویی گفت تذکره او بیارید [illegible] هفتاد هزار درم قرض دارد
گفت شستن او مرا این بود پس قرض او بگزارد ربیع بن سلیمان گفت امام شافعی را در خواب دیدم
گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی زر نشاند و مروارید تر بر سر من افشاندند و هفتصد هزار درم
و صد هزار [illegible] داد [illegible] که امام مالک نیز بود
گویند در مدینه امام مالک فضیلت امام مالک رح آنچه مشهور است بیانش کرده بود که عمر او نزدیک چهار سیر
فرمودی گویند روزی امام مالک رح در خانه امیر مدینه تشریف برد امیر از امام مالک سؤال کرد و گرد
در خانه امیر خواست مسئله پرسد چون من [illegible] در خانه شما آمدم و چون حاجت داری باید به
در خانه من آیی تا جواب یابی در جمیع علوم کامل بود خصوصاً که در علم حدیث ثانی اثنان بود که
موطا در علم حدیث تصنیف آنست محدثان را لازم است که آن را مطالعه کنند و کسی
آن را ندیده و نخوانده و در حدیث چندان سند دارد صحیح بخاری و صحیح مسلم در علم حدیث بسیار
یافته اند مردم آن را خوانده اند و در ورع و تقوی نظیر بود و مناقب ایشان از آن معلوم کنند که امام شافعی از
شاگردان ایشان بود [illegible] و از جمله متقیان بود و
در مقام ورع و تقوی کسی بمقام او نرسیده و شیخ امام اهل سنت و جماعت بود در ریاضت و کرامت ثانی نداشت
و در فراست یگانه و منجاب الدعوات بود بسیار مشایخ بزرگوار دریافته بود و چون ذوالنون مصری و بشر حافی
و سری سقطی و معروف کرخی گویند خوانی مادر ...

بنسبت و مجتهد [illegible] عاده خلیفه آن بود که در ماه رمضان شبی یک ختم کردی

در نماز تراویح [illegible] در ماه رمضان خلیفه شافعی گفت بخواهم کرد در

ماه رمضان تمامات [illegible] در آن شب یک ختم با آنکه وجه گرفته بود [illegible] حاسدان استاد

بودند و امام شافعی شاگرد [illegible] حافظ بود چون [illegible] سید صبغة الله و لسان

الغیب [illegible] صبغة الله [illegible] استاد بود درست بگوی [illegible] داشت بس

احکم [illegible] تمام ختم قرآن کرد [illegible] حاسدان چون این

مانند این خطای که حق [illegible] سوال [illegible] که تمام قرآن یاد کرده [illegible]

[illegible] چون عزم مدینه کرد و جوان

[illegible] امام مالک [illegible] مدینه و [illegible] شافعی

[illegible] جوانی [illegible] نسبت [illegible] ماملکه

[illegible] چون مدینه رسید [illegible] احترام وی بجای آورد

[illegible] روز دیگر [illegible] رفتند [illegible] تعظیم حضرت

[illegible] چون [illegible] مدینه [illegible] و برجی که [illegible] بود

[illegible] احوال وی باز پرسید [illegible] خوانده آنچه احوال خود بود

[illegible] امام مالک چون فهم و عقل و استعداد او را [illegible] دید که حق

تعالی [illegible] تعریف [illegible] منفعت بود با وی [illegible]

[illegible] امام مالک بود چون [illegible] او را احتیاط کردی

[illegible] احتیاط [illegible] از بلاد روم [illegible] سال [illegible] خلیفه

می آورد [illegible] مدینه [illegible] عالمان [illegible] سوال [illegible] اگر

[illegible] حلیفه [illegible]

راکه در میان حوض میکرد این را بیرون آمد و مثل کتب با آخر بیرون آوردند و اثر آبی ندیدند و
تکلم او را باز کردند ناگاه از شکم وی ماهی بیرون آمده تا روان سؤال کرد که کجا یافتی گفت که آن
بط فرو برده بود فرمود که از جهت حق سبحانه و تعالی [illegible] که روزی حضرت امام اعظم و امام ابو یوسف
رح بیرون صحرا میرفتند و یک یهودی همراه و سخن در مقالات دین افتاد ایشان بفضل دین
خود میکردند و یهود مذهب خود را بر اهل اسلام یهودی گفت ما امام اعظم اگر دین شما حق است از حق
تعالی بخواه که در این بیابان حلوا تر پیدا شود دانم که دین شما حق است و دین من [illegible] اگر بگفته شما
حق تعالی حلوا آمد من از دین خود باز آیم و بدین شما در آیم حضرت امام اعظم اشارت با امام ابو یوسف
رح کرد که دعا کن که خدای تعالی حلوای تر و تازه پیدا کند امام ابو یوسف رح دو رکعت نماز نفل گزارد
و از حق تعالی خواستند ناگاه در زیر سنگها پیدا شد و خوان حلوای تر و تازه پیدا شد و آن یهود را
طلب فرمودند و گفتند بیا ما بخوریم که این حلوا بخوریم ای یهودی آمده با ایشان حلوا خورد بعده امام متوجه
او شدند که وعده خود را وفا کن آن یهودی گفت آن یهودی گفت اگر من از دین شما عاجز شدم
تا حال از دین خود نگردم و بدین شما در آیم امام فرمود خوب است [illegible] حق تعالی کردند ناگاه پیش
شد و خوان پر از حلوا پیدا شد امام در آن حیران ماند امر گفت بیایید که این حلوا نیز خوریم و
بعده آنچه وعده کرده ام این خواهم کرد اما این حلوا تناول کنید پس از آنچه شما خواهید فرمود قبول
دارم امام فرمود که سحر را در اینجا مدخل نیست زیرا که الله تعالی من حاضر بوده ام وقت دعا
کردن شما حاضر بودم که این حلوا چطور رسید که تو کافری گفت اول که از شما طلب حلوا کردم هست چه بود
گفت میدانم گفت این بود اگر دین شما حق باشد از حق تعالی بخواهید پیدا کنند در یابند و طلب کردن
مدعی مبطل را الحمد طلب حلوا کردم چون از حق تعالی خواستند دعا شما قبول افتاد دانستند که دعوت شما
حق بود [illegible] بعد گفتم [illegible] اهل اسلام [illegible] بعده گفتم [illegible] سجده [illegible]
کردم [illegible] خبری خواهم شد [illegible]

شیخی خفیف وضو روان طلبت [illegible] صحت یافته بود [illegible] دعا کرد [illegible] بگفت و او
وفات نزدیکی همدران وضو کرد امام رفت بسبب خواست [illegible] از برای امام
امام حرمت از برای آن رحمت کرد [illegible] رفت
امیر المومنین کلینی [illegible]
خورد دامان زده [illegible]
قطعا [illegible]
سنت [illegible] که مبادا در [illegible]
حنبل [illegible] امام احمد [illegible]
گفتند [illegible] احمد [illegible]
اصفهان قضا کیمیا گفت [illegible]
[illegible] خیر [illegible] سلمان [illegible]
[illegible] روزی امام احمد [illegible] کردی گفت [illegible]
[illegible] امام احمد حنبل [illegible] فرمود حق سبحانه و تعالی
[illegible] سوال کردم که کدام [illegible] تقرب [illegible] سبحانه و تعالی بتلاوت
[illegible] بسوال کرد [illegible] طریق قراءة [illegible] اذا اراد [illegible] بکلام
[illegible] القرآن
[illegible] غسل کردی [illegible] داشت [illegible] آوردن جامه آن
[illegible] غسل فارغ شدند و جامه بپوشیدند [illegible] حیران ماند و
متفکر گشت امام ابو یوسف را طلب فرمودند و قصه با ایشان بگفتند ایشان فرمودند که این جا قصه
واقع شده ایشان را [illegible] امام ابو یوسف [illegible] فرمود [illegible]

بخشند و عطی ... پاتین رضا ... عشرت ... والادهنا ولیکتب الرحمن

بسم الله الذی لا اله الا هو الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرونها

لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل

یهلک الا القوم الفاسقون قال سفیان نکتب فی جام ولیغسل فی ماء و تسقی و سلیة للقبل

فی الباب التاسع والا بعض ... که ... اصحاب کهف ... بنوشد تا بجورد

تبرج ... بدوان ... اسماء اصحاب کهف ... [illegible]

تا ... این نقش ... شهد الله ... واین

نقش ... امنت عمل کن ... شاید که ... خواهد

٦	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	٤

خواهد بود و کودک را در جامه ... بشند بخند و در جامه ... بخند

در گوش راست اذان گویند و در گوش چپ اقامت گویند و حول اذان گویند در گوش کودک بگرداند

روی خود ... حی علی الصلاة حی علی الفلاح ... لتسهیل

الولادة ... بارد ... در ... حالش ... گرم ... و را ... اندازد

و گرم خورد ... ولیعق عن الولادة الیوم السابع من الولادة

العقیقة شاتان ... الجاریة شاة فی الحدیث العقیقة حق عن الاسلام شاتان عن

الجاریة شاة ... عن النبی ... عن نفسه ... بعث ... و یقول عند فرد العقیقة اللهم هذه

عقیقة ابن فلان ... لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و جلدها بجلده و شعرها بشعره اللهم اجعلها

فداء له من النار ... الیوم السابع او فی اربعة عشر و فی احدی و عشرین ... الراس

المولود ... یتصدق بوزنه ... عقیقة ... که ... و گوشت ...

کند ... ختم ... رسول علیه السلام ... حصه ... نمی ... عادت ...

... حصه ... که ... عقیقه ... نکرد ... ست

نقل است که [illegible] عاملی ... قول ... [illegible] زنا صوید ... ایشان عرض
اسلام کنید ابشان [illegible] آن یهود مسلمان شد و بسیار کردو ... [illegible] ... امام محمد
بود از فقها بود [illegible] امام محمد رضا که در ... امام اعظم آمد و در ... ابی
مسئله در میان بود که چون ... برای ... وداود بای ... بانجاست ... و
چون بشنید ... زور رسید و در ... زیر کله ... امام محمد گفت این ... جواب
احرام ... صحرا رفته بود گفت ... بشنید و ... زیر کله کرد
و برای ... ناگاه ... در ... او ... بود ...
محمد جمع ... و ... دور ... واجب ... امارت
... علم مشغول شد ... روزی دیگر امام محمد رح پیش امام اعظم آمد عرض
... حرام ... فرمود ... حاصل ... خواندن مشغول شو
امام ... در علم خواندن ... و کسب ... خواند ... در ...
رفته کار ... آموخت و ... حاصل شده ... کرده ... پیش امام اعظم آورد گفت امروز
این ... حاصل کردم ... امام اعظم ... مردم قسمت کرده و هر یک پاره ... رسید ...
آنمردم در مجلس ... الصدقه ... ایشان ... همه عالم کنند ... مردم کتاب
امام اعظم با امام محمد رح گفت که عالمان ... باشند و ... فقیه ... کتاب
... در میان ... مفاصله ... عمر ... خوانی ...
... ناکتاب ... بکرد
... فی فتاوی الحجة ان المراة اذا تعسرت علیها الولادة یکتب
... بسم الله الرحمن الرحیم ... وتخلت ... ربها ... محمد
... الولد ... فی الباب الاخر ... التقو
...

اندران ختم ترجمه شما بوشت [illegible] غفار [illegible] الرحیم

در فتوای ظهیری آورده است که چون امام اعظم رحمه الله از زیارت بغایت مجروح شد با یاران مشورت کرد
برای قبول حکومت هیچ یاری جواب نداد جز امام ابو یوسف قاضی گفت قبول باید کرد از و
که القضاء سبیل عمیق و احادیث ملاح عظیم یعنی قضا دریای عمیق است و ملاح آن دریا [illegible] امام اعظم رح
جواب داد که هرچند ملاح عظیم رسید و در دریا غرق شود اند حسرت در مناقب امام اورده
اند در خانه که بودی با خراب بنشستی بخانه دیگر رفتی تا اندرون سرای بخانه ابادان مانده بود
مادر را گفتند چرا خانه ها را آبادان نمیکنی گفت [illegible] ای عزوجل عهد دارم که از من چیزی از
دنیا آبادان نماند و ان سبب که از دنیا نقل کرد آخر خانه نیز خراب گشت [illegible] کنند که او
هارون رشید امام ابو یوسف را گفت که اوده طامی بنیم مردو با تفاق در خانه امام اوده [illegible]
تشریف بردند امام ابو یوسف کاهکاه میگفت که اوده طامی پس فقیر نیز هر چند [illegible] آمدند
بخواست ماشما را اندرون آمدن [illegible] دعای ایشان با امام داود طامی [illegible] که خدای
تعالی شما را اجر دهد و رخصت داد هارون رشید حیران ماند [illegible] امام ابو یوسف کرد که شما چنین
میفرمودید که بخواست ما رخصت خواهد داد امام ابو یوسف مراین سخن فرمود که برو از من [illegible] بگو
یا امام ابو یوسف میگوید [illegible] که تو از من [illegible] هارون اندرون [illegible] فرمودند
[illegible] شما [illegible] هارون داده شما بر ایشان [illegible]
ایشان را طلب فرمودند [illegible] شفیع آورند [illegible] فرمود [illegible]
که از [illegible] اندرون [illegible] چون این سخن شنید [illegible] خواندو
ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار [illegible] فرموده [illegible]
ولیکن رضا [illegible] اندرون [illegible]
[illegible] بسیار کرد چون [illegible] هارون رشید غلام [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] والحجة [illegible] وفي الحراث

في الباب الثامن [illegible] عبد الرحمن اللقاح [illegible] لزمان تسمى شداد

الاسماء لا العقيقة [illegible] في شرح المصابيح يقع كما يقع على الاضحية

وعن الجاهلين [illegible] بلا عيوب بجان علقه ابا بلا [illegible]

ذبح كنند [illegible] لا يبقى عن الغلام والجارية يعني

ليس [illegible] وعليه [illegible] العقيقة في الجاهلية من الواجبات

وهو [illegible] النبي [illegible] الصبي [illegible] انهم يفعلونها في اليوم السابع عن

الولادت وچون [illegible] نكنند كه اين كه چون عقيقه [illegible]

[illegible] في هذا الفقهاء وقال [illegible] العقيقة [illegible] وقال الشافعي رح [illegible]

في [illegible] العقيقة [illegible] الحديث موافق لما ذكرنا والعقيقة اصلها

الشعر الذي يكون على راس الصبي حين يولد وانما سميت الشاة التي تذبح عنه في تلك الحال عقيقة

لانه الحلق عنه [illegible] الشعر عند الذبح [illegible] باسم [illegible] اذا كان مجاورا [illegible] الامام

في الباب الثامن والتلثين عن ابي حنيفة رح عن زيد بن اسلم عن ابي قتادة رضي الله عنه قال

النبي [illegible] العقيقة [illegible] وبه عن ابي حنيفة عن رجل عن محمد الحنفية انه قال ان

العقيقة كانت في ايام الجاهلية فلما جاء الاسلام [illegible] بذا اللفظ رواه الامام محمد

[illegible] امام محمد رح شاگرد امام اعظم

[illegible] محمد [illegible] امام ابو يوسف [illegible] محمد شيباني [illegible]

[illegible] امام ابو حنيفه [illegible] شاگرد [illegible] امام ابو يوسف بود [illegible]

[illegible] محمد [illegible] امام ابو يوسف گرده [illegible] محمد [illegible]

وامام ابو يوسف [illegible] امام اعظم ابو حنيفه رح [illegible]

[illegible]

عیبت چون ...

اورد بجفتا یند ... چنانکه ...

اورا والی کویت ساختند تا ... ثابت ... شرع ...

چون والی بدو رسید ... بکردانید ... بجای ... انداخت ... کردانید ...

از علی الحمید و فرمان ... خوانند لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار ... حنفیه ...

... کفته ... شعر ... الجنة ...

کوفی رحمه ... الصالحین ... صلاح ...

ارشان ... عصر ...

... فرمودند که حضرت رسالت فرمود که ... شیء ...

... حدیث ارشان ... مذکور ...

زده بود ... حوزه ... مرده بود ...

العالم ... الجنة قبل ...

ایم القیامت اولها امام عادل الثانی عالم ... الثالث ... والرابع ...

... والسادس امراة محیفه ... وغیره قال علیه السلام

... خیر من عبادة ستة فی ... خیر من ستة ... النکاح خیر ...

... القائم ... قال علیه السلام ... التزویج ...

ای ... جوانان ... نکاح کردن ...

... احوالی ... کشته ...

ناصواب ... قطع شهوات ... آمده است ...

... خویش ... عذاب ... والی ...

... نعمت ازو آ ... از ... پدر و جهانیان
... بعضی حکیم ... با پسر با مرد دلیر ... الامام ... جان ... برد ... تا مرا کمی حکمت
نقد و دانم ... سؤال افتد و ... شنید با گفتند او نوبت ما را و اوا برسید
که نفقه ... حیات ... فلان بقال و آن بقال را ... و گفت ما ... از نفقه داد
و نقاش ده پاره ... زنفقه ... هر روز ... که ... و ... می‌شمرد تا
روز آخر ... در مسجد ... محراب تنها ... که خط ... شمار ... مزد ده
کرده و ش داد ... خانه ... که ... دعوی ... در داود که ...
داود ... گفت ... نماز کرد چون ... بر سجده رفت و سر ... برگرفت
... او ... کردم ... برد ... کت ... هادم ... مدحا ... مسلم
کرده بود ... حیات ... مرد سی هزار دینار ... سلطان
... گفت ... سی هزار دینار ... قدر ... بود و مسلمان از کار خبر آ
بنرد ... کار ... مال با ... آورده‌اند که امام کسائی شاگرد امام حمزه بود که می
موافقت حمزه ... تشنگی بر حمزه غالب شد کسائی گفت که ... کسائی
در خانه ... دست ... و آب طلبید ... چون حمزه را ... تعظیم کرد حمزه
... آب ... و نخورد کسائی ... گفت ... ساختم که ... آن برد
... تعظیم ... نحو ... تعلیم ... ابن ... آوردم ... عوض ...
... که ... حلوا ... نکر ... خوا
... حکیم ... النضر ... عالم عابد ... خلف ... علما ... و گفت ... آن علما ... نصر
... عابد ... اختیار ... به سیم ... و چنان بود که وقتی ... سکینه ...
... خویش ... آمد ... الی مقصد ... بود ...
...

زنی که رحیمه ... طراز

هر ساعتی ... وصدقه ...

بکشد دوم آنکه وقت طعام چشم نبود ... شد ... زنی ... [illegible]

سخن که پیغمبر صلعم زنان عشیره ... گفته تو با ... هزار زنی

که فرزند بیارد و در تفسیر الزاهدی آورده است قال عم خیر النساء امرأة اذا نظرت الیها سرتک واذا

امرتها اطاعتک واذا غبت عنها حفظتک فی مالک ونفسها ثم تلا الآیة الرجال قوامون علی

النساء ... بهترین زنان آنست چون نظر کنی بسوی او خوش کند ترا و چون امر کنی اطاعت

کند ترا و چون غائب شوی از آن زن نگاه دارد چیزی که تو او نفس خود را ... [illegible]

قال عم اطاعة المرأة الزوج ... [illegible]

فرمان برداری کردن ... شوهر را ... بزرگتر ... عبادت ... وقال عم من جامع

وتطلب بذلک ... [illegible] ... صلی الله

علیه السلام اذا اخذ الرجل بعضد امرأة کتب له عشر حسنات ومحی عنها عشر سیئة ورفع لها

عشرین درجة فاذا قبلها کتب الله لهما ثلثین حسنة ومحی ... ورفع لهما ستة

وستین درجة فاذا جامعها کتب لهما ... حسنة ومحی عنهما ... سیئة ورفع لهما خمسین درجة

... اغتسلت فیکتب بکل شعرة علیها حسنة ومحو ... سیئة ورفع ... درجة

وفی کنز العباد عن النبی عم انه قال اذا قام المومن لیغتسل من الجنابة ینادی ... یا ملائکتی

... انظروا الی عبدی قام لیغسل من الجنابة اشهدوا انی قد غفرت له ...

... الی الجنة ... [illegible]

... سمعوا ... فی مختصر کفایة الشعبی ... [illegible]

... [illegible] ... فلما جامع امرأته ... [illegible]

[illegible] این ماه [illegible] سودم [illegible] زانتی عمر بود

در سلطان یک [illegible] کند [illegible] بعد [illegible] لیک [illegible] تزویج

بعد تمام شود عقد [illegible] بر دامات فاطمه [illegible] رسول الله

کرد و رسول علیه [illegible] برای [illegible] دختر به منع ولایت کرد

و امام اند و فضل [illegible] مسائل فحو [illegible] است از

بعضا گفت آخر مسائل [illegible] کند [illegible] از نقل کرده خوش شد و گفت

یافتم بعد یک سقف جوان [illegible] همان [illegible] بودند در سکان [illegible] مردمان آمدند

در [illegible] برفتند [illegible] سقف [illegible] گفت [illegible] سقف [illegible]

ایشان [illegible] بر سیدم [illegible] بودند [illegible] گفت [illegible]

[illegible] احوال تو [illegible] بردیم [illegible] کرا [illegible] ما [illegible]

تو [illegible] میان [illegible] پیدا شد [illegible] گفت ای [illegible] زن بخواهد قال عليه السلام العجلة من الشيطان

والا من [illegible] في خمسة تزويج البكر وقضاء الدين وتجهيز الميت وقرى الضيف والتوبة من الذنوب

وفي كنز العباد قال [illegible] ثم العجلة من الشيطان الا في خمسة فانها سنة رسول

الضيف وتجهيز الميت وتزويج البكر وقضاء [illegible] التوبة من الذنوب الا في الطعام

[illegible] الاكرام [illegible] واحد [illegible] في [illegible] جميع

[illegible] قال عليه السلام الدنيا متاع وخير متاعها المرأة الصالحة لان مثل

المرأة الصالحة مثل التاج على رأس الملك ومثل المرأة السوء كمثل الحمل الثقيل على

[illegible] الشيخ الكبير قال عليه السلام لا تنكح [illegible] ولا [illegible] ولا [illegible]

[illegible] اما [illegible] که [illegible] شود [illegible]

[illegible] گذشتن [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

در روایت [illegible]

[illegible] حق شوهر را [illegible] [illegible]

است عن صلوتها [illegible] ما فضل الله بعضهم على بعض [illegible]

[illegible] العبادات والشهادات والمواريث [illegible] عم [illegible] طاعتهم [illegible] اهل [illegible]

النبوة [illegible] روح [illegible] الارواح وما النبوة والخلافة والامامة [illegible]

[illegible] وعن عمر قال عمر من تحت کلمه [illegible] سبحان [illegible]

[illegible] قال علمنا رسول الله خطبة الحاجة في النكاح ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره

ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له واشهد ان لا اله الا

الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله [illegible] اتقوا الله [illegible] يصلح لكم اعمالكم ويغفر لكم ذنوبكم ومن يطع الله

ورسوله فقد فاز فوزا عظيما اگر خطبه حاجة [illegible] نکاح درست [illegible]

[illegible] خطبه خواندن [illegible] مستحب است [illegible] شهرت کرده

[illegible] نکاح درست [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] في بيان العقد [illegible] النكاح قال بعض

[illegible] وقال بعضهم سنة [illegible] اگر مردی دختر خویش [illegible] نکاح [illegible]

[illegible] بنیت [illegible] [illegible]

[illegible] دستور القضاة [illegible] زنی مردی را [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] روا [illegible]

[illegible] کلام [illegible] زوجین [illegible] [illegible]

[illegible] نکاح [illegible]

[illegible] فعلت فقال — اغتسل فقال

يكتب لك بكل شعرة حسنة [illegible] وبكل قطرة تقطر

من بدنك من الماء [illegible] ما كان [illegible] وشعر فكيف [illegible] يوم القيامة [illegible]

جامعت اهلك تتناثر عنك جميع المعاصي كما تتناثر الورق من الشجر ايام الخريف فقال ادم

هذا الى جامعة [illegible] فقال هذا لك ولجميع اولادك من المسلمين وروي في الاخبار ان ابليس [illegible]

الى السماء [illegible] من غسل من جنابة الحرام [illegible] والشمس [illegible] الى ان طلعت

[illegible] ولم يصل الغسل [illegible] قال عم [illegible] الحلم والحياء والجماعة [illegible]

والوطء وكثرة [illegible] وقال علي [illegible] ارض [illegible] اهليكم [illegible]

[illegible] قال عم [illegible] النار [illegible] الا التي طاعة فيها زوجها [illegible] حديث [illegible]

كه [illegible] ايمان [illegible] از شوهر خود [illegible] الطاعة [illegible] فرمان او [illegible]

وفي المصابيح قال عم اطلعت في الجنة فرأيت اكثر اهلها الفقراء واطلعت في النار فرأيت

اكثر اهلها النساء [illegible] ان اقل ساكني الجنة النساء [illegible] حديث [illegible] كه در بهشت

اكثر مردم فقرا خواهند بود وكمترين ساكنان بهشت زنان خواهند بود وفي العوارف قال عم ما

تركت بعدي فتنة اضر على الرجال من النساء وفي الكشاف [illegible]

[illegible] جاءت مع الرسول عم على فاطمة رض فلما نظرت فاطمة الزهراء [illegible]

[illegible] رسول عم سوال كرد كه [illegible] اما علي رض [illegible] بود [illegible]

[illegible] رفت [illegible] مرة في [illegible] فقال النبي عم والذي بعثني

بالحق نبيا لو انك مت [illegible] ما صليت على [illegible] ما نفعك [illegible]

[illegible] في غضبه غضب الله قال عم المراة العاصية لا تدخل الجنة [illegible]

[illegible] من [illegible] الزوج [illegible] المراة ذلك [illegible]

کنند یک گوسفند که باشد دارا میسر شده مباح کردانید یک گوسفند

روایت در مصرف یک گوسفند ... و در آن اختلاف است اگر علوی عالم باشد

نیست اگر علوی جاهل است کفو است وفی المبسوط لا یجوز للسید ان یتقدم علی الفقیه وفی

نکحت غیر کفو فرق المولی منهما ... للمولی ولایة التفریق ما لم ... در روایت

فی کنز الدقائق ... ففی ... الا السکوة فی المدینة

ادلم یدخل ... لا نسبت ... التی ... فی

الاخت فی العدة ... فی ... لا یجوز ... علی الامة ولا یجوز تزوج ... علی حرة

مسئله اگر ... جنایة علی کرده ...

کند مولا را ... او ... ولد تزوج ... باذن ...

مهر ... وفی ... المولی ... مهر ... ولکن ...

المولی ... للزوج ... وعلیها ... کان ...

باشد خواه ... الا ... کردن ...

که ... خود ... وفی ... حق المولی فوق ...

... یدخل فیه ... المتعة ... وفی القدوری اذا زوج

عبده امته ... الا ... فمنهم ... یسقط ومنهم ... الا ... دینا

الاصح لان الوجوب ... حق ... ما یجب حق الله تعالی للمولی ...

ساعة ... وجوب ... ساعة ... التهذیب ولو زوجها عبده یجب المهر علی العبد

ثم یسقط ... وفی القدوری ان کان ... الحاکم ... وان ... والا ...

واذا طلبت المرأة ذلک ... التهذیب ولو کان لا یصل ... الخ ... فی القدوری

وان کان مجبوبا فرق بینهما فی ... الجامع الصغیر ... وفی

اگر پسر و زن اقرار کردند ... که نکاح بی حضور ... شده ... ما اصدره ... فرق ... کنند
او ... کذا فی الواقعات ... اگر پدر ... گفت
نکاح بی حضور شاهدان کرده شد و آن شوهر را ... خبر
مر زنی را نوزن مرا شد ... و قال ... لم یستعقد کذا فی الکبری ... و ... پسر ... و ... مرد ... بلیغ
پس گفت پدر دختر تزویج دادم دختر خویش را بپسر تو پس پدر گفت که قبول کردم لا یجوز النکاح
بهذا القدر لانه لما ... الابن ... اولا ... لیحتمل ... الاثبات ... و کثیر ... الا
... فی الذخیرة فی فصل الرابع فی باب اجازة النکاح

ما لا یکون اذا قال لاجنبیة انی ارید ان ... من فلان ... بالمعاینة ... الی لا یکون ذلک اذ ما
... لو قال ... فی کنز الدقائق ولهما خیار الفسخ بالبلوغ فی غیر الاب والجد بشرط
القضاء ... سکوتها ان علمت بکرا ... ما لم ترض ... القدوری فان زوجها الاب والجد فلا خیار لهما
بعد بلوغ وان زوجها غیر الاب والجد فلکل واحد منهما الخیار اذا بلغ ان شاء اقام علی النکاح وان شاء فسخ
فی مختار الفتاوی عن ... اذا قال ... لابنی فقال ... لم یصح ما لم یقل
... فقبلت لابنی فهو للابن ولو قال الصغیرة ... ابنتی ولم یرد علیه شیئا وقال ابو الصغیر قبلت
ینعقد النکاح للابن ... الشهادة ... فی الملتقط ولو لعب الرجل ... الخاتم والثوب ... ابو الصغیر
البنت فهذا ... جائزة ... فی ... واذا ... المهر فهو جائزة
بان ... رقبتها واذا ... وعلیه ما جاز النکاح ... رجل زوج ابنه رجل
وهی صغیرة فبلغ الخبر الی الاب فسکت لا یکون ... جازت ولو ... الزوج ... بعد ذلک فقبلها
الاب ... ایضا ... جائزة وفی الملتقط ... لا یکون اجازة واذا ... المهر
یکون اجازة والخامسة ... تزوج امراة علی انه فلان بن فلان فاذا هو اخوه ... فلها
الخیار سئل شیخ الاسلام ... عن مجهول النسب ... امراة ... فی
الذخیرة ... العالم کفؤ للعلوی لان شرف العلم فوق شرف النسب ...

المحل وفي الارض المرهون كسائر الديون في الفصول استروشني في الفصل الخامس انه ... علي ...

وايضا مذكور في خزانة المفتين كتاب الدعوى الذي مقدم على الميراث وفي شرح الهداية المهر دين ...

الديون يحبس للمحل والطلاق يصير معجل اكاه وفي التتارخاني المهر دين كسائر الديون على الارث ...

صل وفي كنز الدقائق واذا ثبت الحق للمدعي امره بدفع ما عليه فان امتنع حبسه في الثمن والقرض والمهر المعجل

وما التزمه بالكفالة لا في غيره وفي مختار الفتاوى في كتاب القاضي وحبس الرجل في نفقة و ...

اگر کسی را بالای حلال گوید کافر گردد در بزازیه ... ملتقط

اگر کسی حمی کردن در جائه صرف حلال داند در کفر وی اختلاف کرده اند ... من ...

في صحيحا وفي نفس الشيء ... فرماترل على محمد ... مردی سرا برسند که ... اگر

بعد از عودن اسم گفت کافر شود کذا فی نزد الفقیه   اگر کسی ... بعب

يا معلم يا بعلا كافر گردد   اگر مردی گفت خدای اندر ... فقد

يكفر ولو شتم ... مخلوق يكفر كما قال خداى مصطفى ... مردان ...

ما اشتبه ذالك كذا في مصابيح الدين في رسالة المعرفة في الباب الرابع ناقلا عن اصول الفقه ولو شتم

المومن فمه والله يكفر لسب العلم لا ليس الا انه ... جميع العلماء لان العلم موضع الايمان والقرآن و ...

الله فقد شتم الايمان والقرآن اختلفوا في افواه الكفار وقال ابو حنيفة رح يكفر لشتم افواه الكفار

وفي الذخيرة ومن شتم فم المومن يكفر بالاتفاق وفي اللف اختلاف والصحيح انه يكفر وفي كنز الخاني من شتم

فم المسلم والله يكفر ... وفي خطبة الفقهاء ناقلا عن المسعودي قال ابو الفضائل من ... على الطرف

او نجل المسلم فقال ... كما يقال ... يكفر على النقل السرخسي ... من قال عند اكل الطعام

مرة فهو من ... الاكل ... بسم الله ... الطعام

فتمنعه فقال ... دخل الدار ... الطعام يكفر في الخلاصة ... اذا ...

فقال ... يكفر ولو قال ... فقال ... كذا في الخلاصة و

وان وطیها مرة ثم عجز بعد ذلک لا خیار لها تتمة فی الخانیة ولو تزوج امرأة وصل الیها ثم عجز عن الوطی بعده وصار
عنینا لا تکون لها حق فی [illegible] وفی الصفات النکاح بین العیدین جائز من غیر کراهیة وفی الربیع من السنة
ان یغسل الزوج رجلها [illegible] فی الماء [illegible] فیدخل برکته من [illegible] الناس [illegible]
والدراهم فی الصحفة وعقد النکاح مسنونه گردن سنت و ولیمه [illegible] که بعد النکاح [illegible] اگر کو
[illegible] کند [illegible] در روز [illegible] سنت [illegible] مستحب [illegible] دو روز
سوم ریا وفی خزانة الجلالی القبلة علی خمسة اوجه قبلة المودة وقبلة الرحمة وقبلة الشهوة وقبلة
التحیة وقبلة الشفقة فاما قبلة المودة فهو قبلة الوالدین للولد علی الخد وان قبلة الرحمة فهی قبلة الوالدین
علی الراس واما قبلة الشهوة فقبلة المرضعة علی الفم واما قبلة التحیة فهو قبلة المؤمنین فیما بینهم
علی الید واما قبلة الشفقة فقبلة [illegible] علی الجبهة قال عمر سالت رسول الله [illegible] من قبل ولده
فقال ثواب [illegible] بکل قبلة عبادة الف سنة ورفع له الف درجة وغفر له ذنوبه کلها وقال علیه
[illegible] مع الاهل مع اولاده [illegible] العرش [illegible]
کلها وقال علیه السلام الاکل [illegible] مع اولاده بکل لقمة ثواب عتق رقبة [illegible] کفارة
وقال علیه السلام [illegible] الاولاد [illegible] من النار ذکرانهم جواز علی الصراط
صفت نکاح کردن [illegible] مستحب قال العلماء النکاح فی [illegible]
[illegible] شوهر را [illegible] شود [illegible] کردن [illegible]
[illegible] نکاح [illegible]
لازم [illegible] فی فتاوی [illegible] مهر المراة [illegible] الزوج [illegible] الاجنبی وفی فتاوی
[illegible] وللمراة [illegible] تقبض جمیع المهر [illegible] الدرهم [illegible]
[illegible] شوهر را [illegible] شود [illegible]
کردن [illegible] خویشتن [illegible] فی [illegible] ان تطالب الزوج بالمهر

لا يحل الملكات ... الكفر لانه قال ذلك على الرد والانكار كذا في ... الشيخ

مي معروفة وثبوتها بالتواتر كما ثبوت ... وفي العمادي ... فقال

مي بايست كفر ... آمده من طلب تعجيز استحقاق قال نعم ... قال ...

... وذكر في رسالة مولانا قطب الدين كاشاني نافعاً عن ... من قال ...

فقد كفر لا قال المهاد بلفظ السلطان اسم من اسماء الرحمن ... در الفتاوي ...

نود ... كفت سبحان ... كفت وما دي ... كافر كردد ... اكر كويد ما خاوران ...

بادي بودن ... الفتاوي اكر مردي ... كند خورد ... خداي ... فلان ...

كافر شود ... امام شمس الائمة الحلواني ... فتوي ... اكر امام ...

كافر نشود ... من قال للسلطان عالم عادل قال الشيخ الامام ... بما ...

قال السيد الامام ابو القاسم ... لا يكفر لانه عدل في شيء في جميع الاحكام من المعاني ... من قال السلطان عالم

عادل كفر ... انما يكفر وفي النوادر من الذخيرة ... اكر ... و ... مراد

كافر كردد و اكر فقير را از بي علمي ... معطي را دعا كند ... كافر كردد وفي نوادر الفتاوي اكر سلطان

اموال مصادره كند ... مردمان ... بفقرا تصدق كند ... كافر كردد اكر ...

از چنين صدقات ... تصدق دعا كند نيز كافر كردد ... من الصدقة فال ...

عقب ... فقال هذا ... لا يكفر ... عضضت ... فقال ... لا يكفر وفي الملتقط ...

... فقال ... ولا ... فقيل ... على ...

فقال ... للعنه يحرم ... وفي ... فقال ... ما ... خدايا ... را ...

من الفاظ الكفر ... اكر كسي كويد رزق ... كافر كردد ... را

... اكر دعا كويد ... كرد ... حكم ... كافر ... وفي ... اكر

مردي ... كافر ... وفي ... سئل ... عن ...

المحيط ولو امر انسان ان يقول لا اله الا الله فقال لا اقول يا مرك لا يكفر وقال بعضهم يكفر مطلقا او العرض
المطلوب ذكره في الخلاصة [illegible] مرة وفي المضمرات ولو قال المسلم على ان لا اله الا الله محمد رسول الله فلم يقل كفر
بالله [illegible] الايمان [illegible] ولو قال المسلم قل لا اله الا الله [illegible] لا اقول لم يكفر وفي خزانة المفتي
[illegible] في التتمة [illegible] وجه [illegible] وجه واحد يمنع الكفر فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي
يمنع [illegible] الكفر وان اعتقد [illegible] يكفر وان لم يعتقد او لم يعلم انها لفظ
الكفر ولكن [illegible] باختياره فقد كفر عند عامة العلماء [illegible] بالجهل وان لم يكن قاصدا في
ذلك بان اراد ان يتلفظ بلفظ آخر فجرى على لسانه [illegible] اراد ان يقول كانت
فقال كفرت لا يكفر وفي [illegible] يعلم [illegible]
في المسألة وجوه توجب الكفر ووجه واحد يمنعه فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي يمنع التكفير
تحسينا بالمسلم [illegible] ان كان نية القائل الوجه الذي يمنع الكفر لا ينفعه فتوى المفتي ويؤمر
بالتوبة والرجوع عن ذلك وبتجديد النكاح بينه وبين امرأته [illegible] عادة اهل الصالحين ان يجددوا
في كل ليلة الجمعة بامرأته [illegible] نكاح [illegible] نكاح مجدد [illegible] خويشتن را ميكويد كه نفس
خويش [illegible] شوهر كويد قبول كردم [illegible] كواهان [illegible]
نكاح [illegible] كه [illegible] كفر [illegible] يا [illegible] وقوع [illegible]
[illegible] كفر منقطع ميشود [illegible] نكاح تجديد كند كذا في خزانة الفقه قال
[illegible] المتكلم [illegible] لا يكون الكفر كفرا حتى يعتقد [illegible] وفي التتمة
[illegible] الكفر [illegible] في [illegible] ولو قال [illegible]
[illegible] ومن قال المعز [illegible]
ذاته يكفر في التحسين [illegible] بعض الرجال [illegible] الرجل يكفر في الحال
في خزانة المفتي [illegible] علم [illegible] رسول الله صلعم فقال الرجل

السرقة الا اظهار السرف فهو مشروع لقوله عم من استطاع منكم ينفع اخاه فليفعل
هو عمل المتقدمين وعمل الصحابة رضهم لان فيه اخراج الحق والمثوبة المطلوبة
ولا فرح الا ما في السرقة بزيادة لسلامة الكرسي وهو مستنبط من لباس
صلحاء المشايخ سرخند بهوهی کرده کداش اب استخراج اسامی سرقه را و زینت ما فتنه شود
مردم تجربه بسیار کردند که خلاف ظنون ایشان ظاهر شده فالاولی ان یحتذر عن استخراج اسامی
المغفلات سدا لذرائع من استخراج الاسامی لسرقة

وفي بحر المواهب يكره المشي على المصحف اذا لتتعهد لمن الكتابة وتعال في

يا حنيفة رح ما يقول في رجل دخل على قوم وفي يده مصحف القوم حفظها الا ما فقال الالات
النبي عم ووصي فانا مو الاصله وفي جامع الصغير للخاصي في اشتغال للصوم لستيقه بل الكتابة
لا يدره في كل شيء فانا نأكل ونسعى كما يفعلون وانما المراد هو لستيقه فيما اذا كان على قرب وفي ما
قصد يعني لستنيه وستيقه بل للكتابة هي است كه اهل اين كنند و لستيقه بل كتب ... ما ...
زرا ابه اهل كتاب در دیار ما هست وفي شرعت در دو الی بوت رح اکان ولا ماه ... مصحف
مستقبل وفيه لقضا وسنة لتعظيم ملكان الذي فيه انوار
روز قيامت يكلام داده شود در ين مسئله دو نوع فرموده اند یکی آنکه زن را اختیار داده شود دیگر
راضی شود با او داده شود و بدیگری حوری داده شود و یکی آنکه زن بعد آن شوهر که وی نکاح شده شود
که در نکاح وی مرده است و بعد فول حدیث وارد است هر که شوهر نکاح بمیرد شوهر محسوب دار
آید اگر راضی شد و با وی نکاح کرده شود و گرنه باز مبدل خواهی حوری با وی نکاح از دن فرماید وفی
التفاسير سئل عن المناكحة في الدنيا هل يبقى باقية في الآخرة وهل الكون بينهما العقد في الدنيا
قال نعم ولولا لطف الله تعالى بينهما بجعلها زوجته في الجنة ومهاتهم على الخود لولا ان صور
ها فان كان لها زوجان او كثر تخير احدهما ولو ماتت قبل ان تتزوج تخير الغنا وان ... ماده

[illegible] حصة [illegible] على محمد [illegible] وفي رسالت مولانا [illegible]
[illegible] وفي رسالة البررة ما نقل من المغربية
[illegible] انه قال [illegible] كفر محض [illegible] يعتقد
[illegible] كافر [illegible] في رسالة مولانا و
[illegible] على [illegible] الغال [illegible] في السفينة
[illegible] شود [illegible] في مهم اصحاب
[illegible] كالايمان [illegible]
كافر [illegible] يغيب [illegible] وفي الذخيرة في فتاوى
[illegible] لو قال [illegible] لانهما يعلمان ذلك ولو قال من [illegible]
[illegible] في غير علم [illegible] حتى ينقل الزمان [illegible]
[illegible] فصل [illegible] الرجل والمراة يقول [illegible]
[illegible] وان قال الرجل [illegible] قال [illegible]
[illegible] لا يعلم الجن والانس كذا في فصول العمادي.
[illegible] شوره [illegible] وار
[illegible] وختر [illegible] اورد
[illegible] ديد [illegible] حصار
[illegible] اعتقاد دارد
[illegible] غيب [illegible]
[illegible] خبر [illegible]
[illegible] شود [illegible] من شرح [illegible]

نيست الخ [illegible] وفاقا في المضمرات والكافي حتى يطيب [illegible]
اللحية طول العذار الشفة وما وراء ذلك بخ [illegible] كذا في السفاقي [illegible]
في باب [illegible] كذا في الملتقط [illegible] احمد [illegible]
واضافة المقصود [illegible] مسجد [illegible] سيد [illegible] العلماء [illegible]
[illegible] الشيب [illegible] برسان تعليم در مسجد اجرت [illegible] تعليم
وردن [illegible] در مسجد قران تعليم [illegible] كرد [illegible] اكراه [illegible]
اگر كودكان را مزد داده تعليم [illegible] مسجد [illegible] مرتعا جرت [illegible]
كودكان را [illegible] كذا في الغنية [illegible] كودكان [illegible]
كودكان را در مسجد [illegible] احمد [illegible]
ما جرت [illegible] كذا في مشي في شرح [illegible] مسائل [illegible]
كسي از براي كودكان تعليم داده [illegible] معلم را [illegible] كودكان [illegible]
بايت معلم را [illegible] تعليم قران [illegible] في [illegible] المتعلم [illegible]
في هذا الزمان على تعليم القرآن وفي مجمع الفتاوى يجوز [illegible] العلم ان [illegible] الاجرت
ولو سموه للاجرت يجوز ان [illegible] منهم [illegible] قال الفقيه [illegible] قراءة
بالاجرة يجوز لقوله [illegible] ما [illegible] كتاب الله [illegible] القراءة [illegible]
لا دليل [illegible] ان [illegible] القراءة [illegible] القران [illegible] وفي [illegible] التعزير
المتعلم لا [illegible] الخبث [illegible] اذن الاب وفي القنية لا يجوز [illegible] المعلم صبيا او [illegible]
اضعاف شرك فينبغي ان يجوز اذا كان يعلم
[illegible] لم [illegible] در [illegible] اجرت [illegible]
كتب فرموده اند كه [illegible] مسلم [illegible]

[illegible] نعم هذا [illegible]

[illegible] وغيره

[illegible] شفاعت [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] في المضمرات

[illegible] فرمود

[illegible] نشاد راز

[illegible] مثل [illegible] کسی

[illegible]

[illegible] شبهاده اوان [illegible] نشسته [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] این [illegible] بود [illegible] آن کسی [illegible] في

[illegible] حنیفه کوفی [illegible] مذکور خواهند

[illegible] شد حسین [illegible] شغلی [illegible] بیت [illegible]

[illegible] حلق کردن [illegible] آنکه [illegible] زمان

[illegible] آخر [illegible] که رسول [illegible] حلق کرده بود [illegible]

[illegible] وفي [illegible] فصل [illegible] الشفت العلیا [illegible]

[illegible] الثلثة وفي [illegible] حلق [illegible]

[illegible] في الغرایب [illegible] الصدور [illegible]

[illegible] نهی کرده [illegible] للمومن

[illegible] في [illegible] في [illegible] بیان احکام [illegible]

[illegible]

الغرق
ولو مات [illegible] الغرقية فجعلوه في التابوت لينقل الى بلده من يسأل في القبر فوق التابوت ام لا

ابو جعفر البلخي رح يسأل في التابوت لانه كالقبر وقال ابو نصر [illegible] لا يسأل ما لم يدفن في القبر [illegible]

في السؤال المنكر والنكير في القبر [illegible] انا نقول اذا مات الصبي الرضيع هل يسأل في القبر [illegible]

روح [illegible] ادم عدم سؤال في القبر [illegible] يلقن الملك فيقول له من ربك ثم يقول [illegible]

يقول له ما دينك ثم يقول [illegible] الاسلام فيقول له من نبيك ثم يقول له [illegible]

وقال بعضهم يسأل الصبي الرضيع ولا يلقنه [illegible] حتى [illegible]

والنكير كما اللهم [illegible]

[illegible] مبارك ايمان [illegible] القول [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible] حفرة [illegible] معقول [illegible]

وتوبه [illegible] المختار انها مقبولة [illegible]

مسئله [illegible]

اثبات [illegible] شده [illegible]

[illegible] شود [illegible] حضرت

[illegible] كما قال الله تعالى وليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى

اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الان ولا الذين يموتون وهم كفار [illegible]

انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعض حسن ثم دها تذكروا ان في الميثاق

[illegible] الانبيا عليهم السلام السؤال الا لا شارة بهذا الحديث وذلك لان عن النبي

[illegible] سؤال الموتى قال ابو حنيفة رحمه الله توقف في اطفال المشركين

في السؤال [illegible] بعض القضاة عن المؤمنين في الاجرام لا بل

[illegible] في عذاب الروح [illegible] العذاب على الروح

وهل على البدن وقيل عليهما [illegible] المعتزلة [illegible] في عذاب القبر

[illegible] السؤال [illegible] وقال [illegible] وان [illegible] يعطر تجهيم

[illegible] التراب على قبره وقيل ان الميت [illegible] فيها تحى الماء

[illegible] وسواله على لم يستبشوا ان الموت مانع وفي

[illegible] فيقول الرجل حبيبنا الكار والامين

[illegible] يقول بما حبه مشاني تفتح باب من ابواب الجنة ويوسع عليه

[illegible] كان الميت [illegible] ما تقول في هذا الرجل فيقول اي رجل

[illegible] فيقولان محمد صلى الله عليه وسلم فيقول الميت [illegible] رسول الله لكن ما ادري كان يقول ام لا

فيقولان [illegible] فيفتح له باب من النار الى يوم القيامة وكان منافقا فيقول مثل ما

[illegible] فيقولان [illegible] ما ذا تقول في هذا الرجل فيقول الحجاج قولا ليس بسول فيفتح عليه

[illegible] ايضا الناس تكلموا ان العذاب اي شيء يكون قال بعضهم على البدن وقيل

[illegible] وقال بعضهم عليهما جميعا ولكن يقول انه يعذب في قبره والشغل في نفسه

[illegible] قيل لا يقول اذا مات رجل ثم لم يدفن اياما ثم يدفن حتى حال

في الغرام في البيت [illegible] فيقال بعضهم لا يسأل ما لم يدفن القبر ومالك تاخذ

وقال بعضهم يسأل لانه يدعي [illegible] الميت بعد الموت بلا فصل والقول الاول احسن

الملفرة واہل النار [illegible]

الذي على [illegible] فيقبض [illegible]

اليه [illegible]

الميت [illegible]

والثالث على [illegible]

المؤمنين من [illegible]

[illegible]

[illegible] ملك الموت [illegible]

العرش عليها [illegible]

علي [illegible]

في وجه الارض [illegible]

ان [illegible]

الذين يصير الولد في الرحم [illegible]

مكر وقت [illegible]

سوگند میکند خوب نیست اگر [illegible] لقوله عليه السلام من حلف بغير الله [illegible]

[illegible] معنی حدیث [illegible] رزق او را [illegible]

[illegible] عذاب کند او را و روی عن عبدالله بن عباس رضي الله

عنه قال لو حلفت بالله كاذبا احب الي من ان احلف بغير الله صادقا وعن عبدالله بن

مسعود رضي الله عنه قال الاشراك بالله [illegible] ان يعبد غير الله عز وجل وان يحلف بغير الله وان يدعو

بغير الله [illegible] مشرك من عبدالله بن عمر رضي الله عنه قال الحلف بغير الله [illegible]

ان شد که دختر را بیند و [illegible] رده خطاب تکلیف برخیزد در آن وقت ایمان معتبر نشود و ایمان
آوردن در آن وقت کسی منتفع نشود [illegible] ایمان مشغول بودی هیچ کافر بر کفر معذب نبودی
روز قیامت قال الله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته وقال الله تعالی فلما راوا
باسنا قالوا امنا بالله وحده [illegible] فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا [illegible] مگر قوم
یونس لا قوم یونس لما امنوا [illegible] ایمان [illegible] مسموع [illegible] تا حلق نشدند والتوبه
ان یرجع العبد من القبائح بعزم ان لا یعود یعنی توبه [illegible] رجوع کند از بدیها و قصد کند
که باز بدان کار [illegible] و نعمت [illegible] [illegible] اعادت فرایض
متروک [illegible] یعنی [illegible] حقوق [illegible] کسی [illegible] حقوق او را
[illegible] حاجت [illegible] جای [illegible] که [illegible]
[illegible] ملائکه
[illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible] قال [illegible] الحسنة [illegible] یقول امام ابو یوسف
و امام محمد [illegible] الملکی قدس سره فی الحدیث
عن [illegible] ان ملک الموت کان [illegible] فی السماء السابعة وقال فی السماء
الرابعة [illegible] اربعة اجنحة [illegible] جسده بالعیون
[illegible] من المخلوقات من الطیور والوحوش کل ذی روح [illegible]
ثم قال [illegible] ان لملک الموت [illegible]
و [illegible] علی [illegible]
[illegible]

و غیر آن چندان بلا شبهه [illegible] مروی بود [illegible] ارحم و جمع [illegible]

حرام اگر از وجه حلال بود [illegible] سوال [illegible] اگر بود مال را کرده باشد اگر [illegible]

را ادا کرده [illegible] باشد که مصرف [illegible] داد اگر [illegible] از مصرف او اگر [illegible]

حرام شد جمع [illegible] در صدقات [illegible] گفته است [illegible] و هو الحیلة المتعارف [illegible]

[illegible] علماء [illegible]

[illegible] را [illegible]

[illegible] و اگر عالم [illegible]

[illegible] فی الجواهر [illegible] شرح [illegible]

[illegible] و قال [illegible] ما من مسلمین یلتقیان فیتصافحان الا غفر لهما قبل ان یتفرقا [illegible]

[illegible] و یجوز المصافحة والسنة [illegible]

وفی تحفة الفقهاء فی المطلوب [illegible] المصافحة [illegible]

[illegible] صحیح البخاری مصافحة الناس [illegible] العصر [illegible]

البحرین فی کتاب الحظر والاباحة قال [illegible] فی شرح صحیح البخاری مصافحة [illegible]

والعصر لیس [illegible] ولا [illegible] فی صلاة المسعودی [illegible]

نماز گزاردن دست [illegible] لیکن [illegible] وفی مطالب المؤمنین [illegible]

بعض الناس بعد صلوات [illegible] فی الشرع وفی شرح الهدایة [illegible]

المصافحة [illegible] و [illegible] بعض [illegible] تقبیل ید العالم والمتورع علی سبیل

التبرک [illegible] تقبیل ید العالم سنة تقبیل ید غیره لا یرخص فیه قال الصدر الشهید

[illegible] المختار [illegible] تقبیل [illegible] من [illegible] اذا [illegible] غیره فهو مکروه [illegible]

ما یفعلون من تقبیل الارض بین یدی العلماء [illegible] حرام والفاعل والراضی به آثمان لانه یشبه عبادة الوثن

نبرا الاصدا ان يحلف [illegible] قدرته وهي الشريعة من اراد ان يحلف صادقا فليحلف

بالله وليصمت فان الحلف بغير الله [illegible] من الشرك الخفي والحلف بالنبي لا يجوز واحد ولا با

لكعبة ولا بالبر [illegible] وعن الاسلام وقال عليه السلام من حلف بالله كاذبا دخل النار تمامه في كنز

العباد ولا ايمان على ثلثة اضرب يمين غموس ويمين منعقدة ويمين اللغو [illegible] الغموس

هو الحلف على امر ماض يتعمد الكذب فيه فهذه اليمين ياثم فيه صاحبه لقوله عم من حلف كاذبا

دخله النار ولا كفارة فيها الا التوبة والاستغفار وقال الشافعي في فيها الكفارة كذا في الهداية

سوگند خوردن چون آمد چه طعام ده مسکین یا پوشش ده مسکین یا

آزاد کردن غلام [illegible] در قرآن [illegible] في القرآن والفال ومواتا اغنياء

والفقراء تعال [illegible] عليه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله الفراسة كما نفذ اليقين

ومعاينة [illegible] عن ابي سعيد الخدري رض عن النبي عم انه قال اتقوا

فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله ثم قرأ ان في ذلك لايات للمتوسمين اي للمتفرسين في عماد

الدين [illegible] لا يجوز [illegible] بفتح القرآن [illegible] لانه لا يعلم الغيب في كنز العباد في فصل السجود

والمزاورت نافلا از فوايد الفواد سخن در فال مصحف افتاده [illegible] كرد كه فال مصحف

مى بينند [illegible] فرمود [illegible] و بعد از ان فرمود كه چون مصحف [illegible] فال

[illegible] بگشايند [illegible] فال مصحف [illegible]

[illegible] از حروف [illegible] بگويد جائز نيست ملك [illegible] كنند و

[illegible] اغنيا فتنه است [illegible] جانشان [illegible]

[illegible] افتاد [illegible] ترك صحبت الفقراء راحت يعني مردن [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] سماع [illegible] حلال [illegible]

بود [illegible] منح المحفوظ [illegible] المنقول [illegible] باران [illegible]

ومى

ر نیاید اما چون صورت شیشه به روح در داده شد و بالضرورة روئیت استقا دارد ان یشفی
صورت شیشه در آمدن روح مقدار یک صد بیت روز کرده اند کذا فی التاتارخانیة و الخیر
نفی خواب مذکور است که استفاده کردن حرف را ایشان صورت بیشتر نیم روز است و از استقا
شود دو ساعت خلاف کرده اند اما صحیح آنست که در ساعت بیشتر منع کرده کذا فی تاتارخانیه
تقیید و بعضی حسن فتوی داده اند که در بن ماه استفاده در بن روز سوا مت
رة او ذمته بعد از فراغ طعام قرآة فاتحة و تکبیر نباید در صحیح روی چنانچه
ی الصحیح مذکور است و در عوارف و احیاء العلوم مذکور است که بعد فراغ طعام حمد به
الملوک خوانند و این ابیات مشایخ منقول است که بعد از فراغ طعام بخوانند الحمد لله الذی
اطعمنا من الطعام وسقانا من الشراب وکسانا من العراي وهدانا من الضلالة وبصرنا من
العمی بمن خلق تفضیلا اللهم انزل رحمه برکته وعافیته علی صاحب الطعام وعلی آکلیه ولمن سعی
فیه اللهم زد ولا تنقص و شعر فرمود که چون طعام خورد بعد از آن بگوید الحمد لله الذی اطعمني
هذا الطعام و رزقنیه من غیر حول مني ولا قوة حق تعالی گناهان گذشته او را عفو کرده و گناهان مرزد
ون شعر عزم مهمان بشنیدند بعد فراغ طعام ... اللهم اطعم من اطعمني واسق من سقاني
فی حضور ... و فی الشمائل قال کان رسول الله صلعم اذا فرغ من طعامه فقال الحمد لله
الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا مسلمین وفیه ایضا قال کان رسول الله صلعم اذا رفعت المائدة من
بین یدیه یقول الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مودع ولا مستغنی عنه وفی خزانة الفقه الا
نبذ مترع ... الا ماء ... احده ان کانت من ... الآخر وان لم یکن من ... انه
اوار فقیه واحد ... و کبیر سوار النساء ام من ... اذا صبي ... او مجنون او ...
روجه ... یعنی ای ... ملکه ... الا بشهر ولا یجوز وطیها وتقبیلها ...
طر الی فرجها ... شهوة و ... احدی ... یقع ...

وفي نصاب المولانا وصلال الدين روى اعطاء الورد في المولود (؟) لقيام اهل النخوة منهي
وقيل بدعة وكذا اشمه لانه خلاف سنة [illegible] الشرع وبمحبت كر خوشبوى بيد مند وبابان سند
خوردن ايت حاير منت في مصابح الايمان [illegible] من شم الورد ولم يصل على فقد جفاني
[illegible] كل العمل [illegible] الكل العمل [illegible] مصطفى
كل زرد ارخوى او مصطفى ست وكل سفيد [illegible] وفي الحلل [illegible] من شم الورد
الاحمر ولم يصل على فقد جفاني قال [illegible] في الدنيا جفوه في الاخرة فقيل
يا رسول الله وما جفاك في الدنيا فقال ان يذكر عنده اسمي ولا يصلي علي فاحفاني في الاخرة اذا
او زاد في الحوض لا نعمة اعرف [illegible] في نصب الاحتساب [illegible] الجلوس لاهل المصيبة في بيت
[illegible] فضل من الجنايات والمحيط ويكره الجلوس على باب
[illegible] الجاهلية [illegible] البلاد والعجم من فرش البسط
[illegible] القبائح وعن صواع القفقال [illegible] مشايخ بخارا الغزالي
[illegible] يوم [illegible] صفوف الاسلام [illegible] على
المسلم ان [illegible] اذا اصابته مصيبة الجلوس في المسجد [illegible] امام للمصيبة [illegible] ويكره
الجلوس [illegible] في كتاب الكراهية ولا يكره [illegible] في حرمة
الاسلام [illegible] في ذلك المسكن [illegible] الحديث من [illegible]
[illegible]
[illegible] الدعا [illegible] اكر [illegible]
معلوم شود [illegible] در اين باره [illegible]
[illegible]
[illegible] معالجه كردن [illegible]

مع مکروه است خوردن ... نزد ابی یوسف و امام محمد ... خوردن ...

فی الفتاوی ... خوردن ... کرده ... حرام است و ...

الزاهدی شرح ... باب ... خوردن ... مسکر ... شیر و خوردن

باشد ... مباح است کذا فی الراحة باب ... خوردن ... گل ... خوردن

... حرام خوردن ... کذا فی شرح الاوراد ... حلال است ...

... اگر خوردن ... کذا فی شرح خزانة العلوم

فی فصل الاکل ... دیگر ... در ...

... لازم نباید ... حرام است ... کذا فی

شرح ابو المکارم النذر لغیر الله حرام کذا فی مدارج السالکین ... حرام است ... خوردن حرام

حلال ... مواخذه است ... کردن ... نشدن ...

... که علم نجوم حق بود در زمان ادریس علیه

ولکن منسوخ شد ... علم ... حق تعالی ...

کرده بود که فلان ستاره فلان برج برسد و ماه فلان ... دقیقه ... سلیمان

علم منسوخ گشت ... که اگر منجم سعادة نحوست ...

باشد ... واگر ... تقدیر سعادت نحوست از خدای تعالی داند ولکن ... مخطی

در استعمال نجوم زیرا که استعمال ... عمل کردن ... علم نجوم و ...

داند ... تعالی داند ... کذا فی ... والملکی ... تفسیر

... ان کان ... علم ... المعقول النجم بالدلیل ... منجم ...

حکم بدلیل نجوم ...

قال علیه السلام ... فقد ...

حيضاً لا عليه ... عند ابي حنيفة رح وقال ابو يوسف رح مدة الايلاء شهرين و
خمسة ايام ... مدة الايلاء اربعة اشهر وعشرة ايام فلان ...
حمل ... وقال الوسيط ... سبعة اشهر وقال زفر رح لا ايلاء الى سنتين لان الولد يمكث
في البطن سنتين ... القضاء ... الاستبراء ... البائع والجارية ...
من ... امراة حرة ثم يبيعها فيحل وطيها من غير ان
وطي البائع ... عند ابي حنيفة رح وابي يوسف رح وقال محمد رح يجب
الى ... امراة حرة يزوجها البائع من رجل ليست امراة
حرة ثم يبيعها ويقبضها ثم يطلقها الزوج قبل الدخول بها بعد قبض المشتري اباح يحل
للمشتري ان يطأها من غير ... البائع الجارية فيقبضها من المشتري ثم يطلقها
الزوج قبل الدخول ... الاستبراء على المشتري فان خاف ان لا يطلقها يقول الزوج
قبل ان يزوجها ... فطلقها متى شئت ثم وطيها و
سقط الاستبراء مسطورة في ... الحيلة التي ذكرت في الذخيرة ابل البل
ويجات لرجل ... صح الكتابة ... حل للمولى الوطي ... الاستبراء على
من الجارية رجل انكر وجوب الاستبراء اذا اختلف المشايخ فيه قال بعضهم يكفر لان فيه اجماع
المسلمين وقال عامة المشايخ لا يكفر لان ظاهر قوله تعالى وما ملكت ايمانكم يقتضي اباحة الوطي
مطلقاً وانما عرف وجوب الاستبراء بالخبر فلا يكفر جاحده

سبب خورده زاغ ... زاغ ... زیرا که ...
میکند ... وفتوی ... داده شد كذا في مجموع الفتوى ... زاغ ...
است که خوردن ... حرام است ... زاغ خوردن مکروه است ... دوم ... حرام ...
زاغ مکروه نیست ... حرام ... نزدیک امام اعظم

با دلی آب بحث کرد و برخواست و گفت این زن دعوی میکند که تو با من زنا کرده موسی علیه السلام ازین سخن

عظیم منفعل شد روی بدان زن کرد و گفت بدان خدائی که تورات بمن داد و دریا را شکافت که آنچه

بگوی آن زن بخود باز آمد [illegible] گفت کلا و حاشا [illegible] حق تعالی [illegible]

سخن مقدس [illegible] اما قارون [illegible] کرد و گفت [illegible]

تا من [illegible] نمیخواهم [illegible] موسی [illegible]

و گفت بار خدایا من [illegible] وحی آمد که ترا [illegible] کردم [illegible] زمین [illegible] موسی

علیه السلام دیگر بار بر منبر رفت و روی بقوم کرد و گفت [illegible] عز و جل [illegible] کرد

قارون [illegible] جدا شدند الا دو کس [illegible] علیه السلام گفت

یا ارض خذیه ای زمین [illegible] قارون فریاد کرد که ای موسی [illegible]

موسی گفت ای زمین [illegible] فرو [illegible]

[illegible] موسی گفت ای زمین [illegible] قارون

[illegible] موسی [illegible] اگر

[illegible] مردم گفتند که موسی [illegible] از میراث

با قارون [illegible] این سخن [illegible] موسی علیه السلام رسید گفت بار خدایا

این [illegible] در زمین فرو رفت [illegible]

او [illegible] در عذاب دنیا و آخرت گرفتار ماندند ابد الآبدین [illegible] خدا تعالی و محبت دنیا و

[illegible] خدای [illegible] حق تعالی [illegible] قارون [illegible]

[illegible] رسول [illegible] از خود [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] آخرت [illegible]

[illegible]

[illegible] در حال آمد که بنماز
[illegible] دو [illegible] میکشید تا بر کوه بر
[illegible] اوفال
[illegible] الا [illegible] کوه
[illegible]
[illegible] زمان بنی اسرائیل
و عاشر [illegible] روز
داد [illegible] فرعون [illegible]
و علم [illegible]
[illegible] و [illegible] جمع کرد و تجارت
[illegible] فرعون و موسی
علیه السلام پیش قارون رفت و گفت [illegible] دینار یک دینار بده و از هر هزار
درهم یک درهم بده و از هر هزار گوسفند یک گوسفند [illegible] قارون حساب کرد بسیار مال جمع شد
گفت [illegible] که طمع در مال من کرد [illegible] جمع کرد و سخنان زشت در زبان
موسی [illegible] گفت و عیبهای او کردن [illegible] و گفت کاری از برای من
[illegible] موسی [illegible] بر منبر سخن گوید [illegible] زنا
[illegible] جمع شوند [illegible] تو خیر کرده باشی [illegible] آید بر تو او خواهد گفت
[illegible] جمع شوی که تو زنا با من کردی چون این سخن بگوید مرا [illegible]
[illegible] روزی [illegible] که موسی [illegible] بر منبر سخن میگفت در باب زنا احکام
[illegible] و لعنت [illegible] قارون
[illegible]

نیز نیست در غلام [illegible] بوده قوله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیة [illegible]
دفع کردن زکوة بسوی مجتهد و روا نیست دادن صدقه فطره بغیر امامی [illegible] روا نیست صرف کردن [illegible]
و لیکن مستحب دادن اهل [illegible] زکوة و ادا کردن [illegible] زکوة [illegible] مستحب دادن [illegible]
[illegible] اعلام خویش روا نیست برای فرزند خویش اگرچه [illegible] و روا نیست دادن زکوة
از خویشان و برای مرد خویش [illegible] امام محمد [illegible] دفع کردن [illegible]
و روا نیست دفع کردن زکوة برای غلام خویش [illegible]
[illegible] دادن زکوة برای غنی [illegible] برای غلام [illegible] بود غنی [illegible] برای
یتیم و برای [illegible] زکوة نزد دادن روا نیست [illegible]
[illegible] زکوة داد که دانست در مصرف زکوة [illegible] ظاهر شد که غنی بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] از زکوة [illegible] شود و اگر ظاهر شد که غلام [illegible] بوده [illegible]
[illegible] از زکوة [illegible] مکروه [illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] پنج شتر [illegible] لازم آید [illegible] یکسال [illegible]
سال تمام [illegible] بهاده [illegible] شتر شوند [illegible] لازم آن [illegible] سالها [illegible]
بهاده [illegible] چون چهل و شش شتر شوند حقه لازم آید و آن [illegible] سال [illegible] چهار [illegible]
و چون [illegible] شتر شوند جذعه لازم آید و آن [illegible] پنجم سال بهاده باشد و چون
[illegible] شتر شوند [illegible] و چون [illegible] شتر شود دو حقه [illegible] یکصد و بیست شتر شوند بعد از
[illegible] شتر یک [illegible] چون [illegible] گاو شوند در چراگاه [illegible] شتران
[illegible] گاو [illegible] تبیع [illegible] یکساله را گویند و در چهل مسنه که دو ساله [illegible] اگر
[illegible] شصت [illegible] و در هفتاد [illegible] و هشتاد [illegible]

[illegible] نبوت گفت یا رسول الله من بالقوت فقیرم از ما

دعا کن تا حق [illegible] مرا فراخ روزی گرداند [illegible] بنا مطلب که از جهد [illegible]

شواق [illegible] مشغول گردد [illegible] دعا کرد ثعلبه چندی

گوسفند [illegible] گوسفندان بسیار شد [illegible] مشغول گشت

[illegible] چون [illegible] حوالی مدینه [illegible] گوسفندان او [illegible] دیگر نماند

[illegible] یا رسول الله در حوالی مدینه جای گوسفندان او

تنگ [illegible] آمد [illegible] مال گوسفندان [illegible] دیگر [illegible]

ثعلبه [illegible] گوسفندان [illegible] و چند

گوسفند [illegible] ثعلبه [illegible] رفت [illegible]

[illegible] بحضرت [illegible] باشند

[illegible] ثعلبه [illegible] رفت و مالش [illegible] نهاد

روز [illegible] ثعلبه [illegible]

[illegible] گوسفند چند برگرفت [illegible] قبول نکرد

[illegible] تمام مالش از دست رفت روزی جمعی اصحاب [illegible] ثعلبه را مرده دیدند

[illegible] افتاده گفتند [illegible] چون [illegible] می‌کشند [illegible] دیدند

[illegible] رسول [illegible] نهاد [illegible] مقدار

[illegible] زکوة [illegible] دو [illegible] درم لازم آید [illegible] درم

[illegible] چهار [illegible] دوازده [illegible] پانزده [illegible]

[illegible] درم [illegible] درم [illegible] چون

[illegible] سال [illegible] درم [illegible] زکوة [illegible]

حق نیا

بود و لیکن نرم نرم خواند فی بسند شیخ الاسلام علاء الدین کفه ست اگر در عمارت بهت نرم خواند اگر

و صحرا بود ملبس خواند باکی بود و فی الحاشیة واما قراءة الماشی والمحترف ان کان یشغله عن العمل

والمشی جاز والا فلا وقیل لفصیا یعنی قراءة القرآن فی موضع النجاسة کالمغتسل والحمام

وما شبه ذلک والتسبیح والتحمید بقدر القرآن

در بیان شوال

روزه شوال متصل بکار دارد بعد یوم فطر مکروه است و امام الکرخی مکروه فرموده نزدیک

ما بل کتاب لازم آید تبرا بر فرضیت کردن بر فرض و مراد حکم حدیث من صام رمضان فاتبعه بستة

ایام فی شوال فکانما صام السنة یعنی کسی که روزه ماه رمضان دارد و شش روز شوال بیرون دارد

پس چنان است که تمام سال روزه داشت و عن ابی یوسف لا الصلی [illegible] قال رسول الله صلعم

من صام شهر رمضان ثم اتبعه ستة ایام من شوال حرم الله جسده من النار وکانما صام الدهر کله واعتق

الله له بکل یوم صام من شوال الف الف رقبة [illegible] و رفع عنه عذاب القبر وحشره یوم القیامة

عن عبدالله بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم ستة ایام موالیات من شوال ما شغل الشهر رمضان

کان افضل عبادة سبعین سنة ستین للآخرة ولا یدرک مثل ثوابه الا من عمل مثل عمله ورا

علیه [illegible] الشهید ما بل الکتابة لا ان [illegible] العقل یوم العید اختلف فی الافضل قیل [illegible]

وقیل الافضل التفرق کذا فی الغرائب [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] مرویست که [illegible] قوم

[illegible] بر زمین کرد روز شنبه بود و اول روز بعد از ماه شوال دعوی کرد قوم نوح را روز شنبه اول

روز بود [illegible] کرد قوم هود را روز شنبه بود اول روز ماه شوال غرق کرد و [illegible]

روز [illegible] بود [illegible] ماه شوال [illegible] عذاب عظیم [illegible] شنبه اول روز بود

شوال [illegible] روز اول از ماه شوال

[illegible]

[illegible]

ازین شغل منشود [illegible] چون حمل شاة شوند و بیر دن

جبر [illegible] یک شاة شوند [illegible] چون

دولت [illegible] چهار شاة [illegible]

و [illegible] جاهلان [illegible] برای [illegible] کرسی [illegible] معلقان [illegible]

[illegible] العاصل یعنی [illegible]

[illegible] العوامل یعنی [illegible] والعلوفة

[illegible] زکوة [illegible] اعلی [illegible]

[illegible] زکوة مال [illegible] زکوة

واجب [illegible]

[illegible] تجارت [illegible] واجب [illegible] والا [illegible] خمسة فصل

فی [illegible] مصحف [illegible] قرآن از مصحف [illegible] خواندن [illegible]

[illegible] مصحف [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] مصحف [illegible] بعضی گفته اند [illegible]

[illegible] مصحف [illegible] بعضی گفته اند [illegible]

[illegible] فی [illegible] القرآن ینبغی ان یکون فی کل اربعین [illegible] ختمة

[illegible] ینبغی ان [illegible] فی کل سنة [illegible] یستحب ان یکون الختمة فی الصیف اول النهار و

[illegible] اول اللیل ویستحب [illegible] القرآن ان یختم فی اربعین یوما کذا فی کنز الرقائق فی مسائل

[illegible] آخر [illegible] قرآن خواند شاید یا نه بعضی از صحابه گفته اند نشاید بعضی گفته

اند [illegible] شاید [illegible] بعضی گفته اند [illegible] بخوانند و شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] روایت [illegible] خواندن [illegible]

یعنی کافران از کجا بشرند چون در تکلیف الله اسلام آمد سبب که چون وارد شد

فرمان شد که مرا سجده کنید بعضی سجده کردند بعضی سجده نکردند ارشان

که سجده کردند بعضی باز سجده نکردند سر اسلامی دوم سجده کردند بعضی از ایشان سجده

کردن بودند منشیان شدند و چون سجده کردند دوم بار سجده نکردند و طائفه دیگر که در

بعضی از ایشان منافقان شدند چه سجده بیرون سجده نکردند و بعضی که ما و سجده کردند

الکون مسلمانان چهار طایفه است که نخست سجده اول سجده دوم سجده نکردند ایشان

واندر مسلمانان بمیرند و طایفه دوم که اول سجده نکردند ایشان کافر اند و طایفه سیوم

سوم اول سجده کردند و آخر ایشان سجده دوم سجده نکردند ایشان المعانی بیگانه

ترا شیده احکام اسلام و صفت ایمان در ایشان و مطلع که مشدد گناه کبیره و از معصیت

گناهان نداند و خوار دارند و از شومی آن آخر کافر روند و طایفه چهارم بیگانی انکه

سجده نکردند و آخر سجده کرده اند ایشان کافر اند و مسلمان شوند در وقت مرگ

حالا صفت الا حکام وفی کنز العباد قوله و انا علی حذر و یعبر لها العهد و هو العهد یوم المیثاق

و هو ان الله تعالی اخذ ذریة آدم من ظهره علی صورة الذر و هی النمل الصغیر الصغار و جعل

فیهم الحیوة العقل التمیز و السمع النطق فنادی اللهم الست بربکم قالوا بلی فی موضع الا خدر

فی روایة کان بین مکة و طائف فی روایة اخری امر الله تعالی الملائکة حتی جمعوا علی

من بیت و حملوه علی اکتافهم و رفعوه الی السماء سعته و وضعوه امام الجنة

البحار عرضها بین الملتقی الی العرش و طولها الا العلی الی نزل الا شریه

انه انتهی الی عشرة موکدة لقوله علیه السلام الجماعة من سنن الهدی

لا یتخلف عنها الا المنافق وفی الروضة علی داود عن احمد بن حنبل و ابن یحیی بن خزیمة ثم

ثم ان الجماعة و لقیتها سنة قضی حاجة یوم لم تحضرون فهو النهاية العقبانی

و نتوانست مراد ما ابن لقمه را از گلوی خود فرو برد پس او را در حیران بماند

بدانکه مسابقه در تیر انداختن و دوانیدن اسپ [illegible] جایز است بحکم حدیث [illegible] آمده است که رسول صلی الله علیه و

آله با ابوبکر صدیق و عمر رضی الله عنهما مسابقه کردند پس سبقت گرفت رسول [illegible] پس ابوبکر در یک گام [illegible] آمد پس عمر

و حکم آن [illegible] مباح باشد و اگر [illegible] باید که اگر از جانبی باشد حرام

باشد و صورت آن چنانست که یکی مرد دیگر را گوید بیا با اسپ [illegible] بیا تیر اندازیم اگر اسپ

[illegible] تو پیش [illegible] ده درم نقد من [illegible] اگر اسپ [illegible] پیش [illegible] ده درم نقره

تو مرا دهی [illegible] قمار [illegible] اگر شرط کردن از طرف [illegible] حلال باشد چنانکه گوید یکی

مرد دیگری را اگر اسپ [illegible] پیش رود ترا ده درم دهم و اگر اسپ [illegible] پیش رود

تو را هیچ ندهی [illegible] حیلت [illegible] آنست که

[illegible] اگر [illegible] هر دو مال [illegible] اگر [illegible] هر دو [illegible] ما را

[illegible] اگر ثالثی سابق شده هر دو مال استحقاق [illegible]

و اگر [illegible] سابق شده [illegible] ثالث [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

بود [illegible] ثالث کذا فی عالم الملکی اگر [illegible]

خدای تعالی [illegible] سلام [illegible] اوم [illegible] آورد [illegible]

خدای تعالی [illegible] [illegible]

فرمان خدای تعالی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

التشهد وقال انه يراد بكل الصلاة لمن فصلها والصحيح هذا وفي الحجة في
تكرار الجماعة في كل مسجد باذان واقامة ويستحب لكل مسجد امام ومؤذن معلوم وقوم معلوم
ثم تكرار الجماعة لان الفريق الثاني في حق دعوة الصلاة والجماعة كالفريق الاول
ثم للجماعة الفريق الاول هذا كما اذا صلى غير اهل المسجد وكما في مسجد الشوارع لما روي عن النبي
عليه السلام انه خرج ليصلح بين الانصار فرجع وقد صلى اهل المسجد فدخل بعض حجراته وجمع اهله وصلى بهم
فلو جازت الجماعة ثانيا لما اختار الجماعة في البيت على الجماعة في المسجد ولانه يؤدي الى
تقليل الجماعة فانه يكره بخلاف ما اذا قام غير اهل المسجد الجماعة لان حقهم للسبيل غيرهم وبخلاف
مسجد الشوارع لان كل الناس فيه سواء المصنف في النافع ح يجوز تكرار الجماعة في كل
مسجد باذان واقامة عند ما كل مسجد امام معلوم وقوم معلومون لا يباح ثم تكرار الجماعة وبه
اذا صلى اهل المسجد فلما صلى غير اهل المسجد يجوز اتفاقا وروي عن ابي يوسف انه قال ان دخل جماعة
فلما رجعت فاتتهم الجماعة في رواية غير الموضع المعهود للامام فصلوا باذان واقامة [illegible]
[illegible] ان النبي عم كان باصحابه فدخل اعرابي [illegible] احد يتصدق
على هذا القوم فصلى معه فقام ابو بكر رض فصلى معه كذا في المبسوط في [illegible] قال ابو حنيفة
اذا [illegible] عند الجمعة [illegible] في المسجد الذي له [illegible]
ومؤذن معلوم امام معلوم وعن ابي يوسف انه قال [illegible] وان جماعة فاتتهم الجماعة
في رواية غير الموضع المعهود للامام فصلى باذان واقامة فلا باس [illegible] في [illegible]
[illegible] الاذان ولا يجوز تكرار الجماعة وقال شافعي يجوز كما في المسجد الذي على قارعة الطريق
ولنا انا امرنا بتكثير الجماعة وفي تكرارها في مسجد واحد تقليلها لانهم اذا عرفوا ان لا يفوتهم
الجماعة يعجلون للحضور فتكثر الجماعة واذا عرفوا انه تفوتهم لم يؤخروا فيؤدي الى
تقليل الجماعة بخلاف قارعة الطريق لانه ليس له قوم معلوم فلا يؤدي الى تقليل الجماعة وفي جامع الفقه

ولا يقصر الناس على الصلوة [illegible] فضيلته لان منهم من يقول انها من فرض الكفاية
حتى اذا قام به البعض [illegible] ومنهم من يقول انها من فرض الاعيان حتى لو صلى
وحده [illegible] جماعت [illegible] في الاختيار جماعت سنت موكده است [illegible] سنت موكده
است كه بغير علة [illegible] ترك [illegible] [illegible] جماعت سنت [illegible] در بعضى روايات جماعت
[illegible] سنت موكده لا رخص
[illegible] التخلف عنها [illegible] في المنتقى الجماعت سنت موكده
لا يسع تركها [illegible] الكافي في باب ادراك الفريضة
[illegible] بخيص الجماعت قال وفي
[illegible] الجماعت [illegible] الجيران بالسكوة وفي الزجنه اذ
[illegible] صلى [illegible] جماعت [illegible] حتى [illegible] وفي لسان الفقهاء والميت
[illegible] اذا [illegible] من المسجد [illegible] على [illegible] عن الخروج الى المسجد
[illegible] في بيته [illegible] لازم [illegible] شرح [illegible]
جماعت [illegible] مقطوع اليدين والرجل من خلاف [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] نماز [illegible]
[illegible] جماعت كذا [illegible] في الكبرى اذا صلى الرجل خلف فاسق او مبتدع ينال فضل الجماعة
[illegible] خلف كل بر وفاجر [illegible] اذا صلى خلف تقي [illegible] لقوله عليه السلام
من صلى خلف عالم تقي فكانما صلى خلف نبي من الانبياء وفي الفوائد الجامع الصغير روى
عن النبي عليه السلام من ادرك ركعة من الصلاة فقد ادركها [illegible] فضلها [illegible]
[illegible] قرات [illegible] احدكم في المسجد والامام في [illegible] فلا [illegible] عليه السلام
[illegible] فقد ادرك فضل الجماعت عن ابن مسعود [illegible] ركعة من [illegible]
[illegible]

می آید برای [illegible]
از [illegible]
[illegible]
بگوید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بدرستی [illegible]
ترا [illegible]
آمدن [illegible]
یارب [illegible]
واخون چنین کنند پس بیرون آید [illegible] موسی [illegible]
چهار فرشته می آیند فرشتهٔ اول میگوید السلام علیک یا عبدالله من فرشته ام که موکل کرد ایزد [illegible]
تو پس طلب کردم از مشرق تا مغرب نیافتم رزق ترا لقمه [illegible] تو را [illegible] وداع خواهم [illegible] فرشتهٔ
دوم در آید و سلام گوید چنانچه اول کرده بود او میگوید که من فرشته ام [illegible] پس طلب کردم از مشرق
تا مغرب نیافتم [illegible] ساعت [illegible] برای وداع [illegible] فرشتهٔ سوم
بیاید سلام گوید [illegible] میگوید که من فرشته ام [illegible] طلب کردم از مشرق تا مغرب نیافتم هیچ [illegible] از
[illegible] تو [illegible] ساعت [illegible] وداع از تو میخواهم پس فرشتهٔ چهارم در آید و سلام گوید پس از آن گوید که من
فرشته ام [illegible] طلب کردم از مشرق تا مغرب نیافتم در این ساعت هیچ [illegible] از [illegible] تو بعد
از آن [illegible] بیایند و سلام گویند چنانچه مذکور شد پس بگویند [illegible] موکل بر اعمال شان
بودیم [illegible] صحیفهٔ سیاه برای وی [illegible] دهند و گویند [illegible] در این صحیفه
پس [illegible] کنند [illegible] صحیفه [illegible] خویش [illegible]

الجماعة في مسجد [illegible] او مسجد له جماعة صلى فيه اهله فانه يصلى بغير اذان ولا اقامة [illegible] في تكرار
الجماعة فقبلها [illegible] [illegible] الجماعة يستحبون مكروه فقال الشافعي لا باس بذلك
لان في الصلاة بالجماعة تحصيل [illegible] كما في مساجد الطرق [illegible] ولنا ان [illegible]
اصحاب النبي عليه السلام اذا فاتتهم الجماعة صلوا وحدانا وعن ابي يوسف انه قال انما يكره تكرار الجماعة
اذا كثر القوم اما اذا صلى فيه واحد بواحد او باثنين في ناحية من المسجد لم يكره وهذا اذا كان
في المسجد امام ومؤذن [illegible] فصلى فيه اهله [illegible] اما اذا كان [illegible] جاز وان كانت
لان امامة الجماعة في [illegible] المسجد حقهم ولهذا كان لهم نصب [illegible] دون غيرهم فلا يبطل حقهم
واذا كان لهم نصب مؤذن غيرهم [illegible] يبطل حقهم باقامة غيرهم [illegible] من المسجد
[illegible] [illegible] تكرار الجماعة فيه [illegible] فاما [illegible]
[illegible] فكانت حرمتها [illegible] الاعتكاف للوجوب فكان بمنزلة
[illegible] [illegible] في باب الاذان [illegible]
[illegible] [illegible] اذا صلى في ناحية المسجد ولم يقم مقام [illegible]
[illegible] في [illegible] ولو صلى بعض اهل المسجد باقامة وجماعة ثم دخل المؤذن والامام
[illegible] [illegible] المسجد [illegible] الكراهة في الفصل الاول [illegible]
[illegible] جماعة [illegible] المسجد [illegible] المسجد [illegible] المسافة بحيث لم يسمع [illegible]
[illegible] جماعة حضروا من اهل المسجد قوم وعلموا [illegible] ان يصلوا الجماعة على وجه ولا
[illegible] الاولى [illegible] مسجد لاهل بعض [illegible] فادوا [illegible] على [illegible]
بحيث لم يسمع [illegible] خارج المسجد وصلوا فيه بجماعة ثم حضر [illegible] ان يصلوا
فيه بجماعة [illegible] على [illegible] الاول [illegible] الثاني [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

السفل الا مبض [illegible]

[illegible] بالليل [illegible]

[illegible] العالي [illegible] المطر [illegible] الاخضر [illegible]

بالليل الى [illegible] المعلقة [illegible]

[illegible]

والمطيعين [illegible] من [illegible] في جوف الطير [illegible]

ان ارواح المسلمين [illegible] في جوف [illegible]

[illegible] في جوف الطير [illegible]

[illegible]

يقول الروح يا رب [illegible] الى حتى [illegible] الى جسدي [illegible]

من بعيد [illegible] الماء من جسده [illegible] فيبكي بكاء طويلا [illegible]

امام [illegible] هذا المنزل الوحشة [illegible] والرحمة [illegible]

امام يقول يا رب [illegible] لي حتى [illegible] الى جسدي [illegible] الى قبره [illegible] من بعيد [illegible]

من [illegible] ومن [illegible] فيبكي بكاء طويلا فيقول [illegible] امام [illegible]

[illegible] والمحنة [illegible] والعقارب [illegible]

[illegible] فاذا كان [illegible] امام فيقول يا رب [illegible] لي حتى انظر الى جسدي [illegible]

قبره [illegible] من بعيد [illegible] فيبكي بكاء شديدا ويقول يا جسدي [illegible] امام [illegible]

[illegible] من اخوانك [illegible]

[illegible] الى يوم القيامة [illegible]

... علاج ... حسب وی ... ثبت ... وی ...

بعد از آن چنانچه ... موت ... بسبب وی ...

... روح ... بعضی ... جنت ... بسبب ... وی ... سعادت

... وسکان ... عذاب ... واز ... بعد ...

... دم ... وی ... بدن ... کنند ...

... قرآن ... کنند ... کلم ...

ودر حدیث ... انه قال قال رسول الله صلعم اذا

قام العبد الى الصلاة قال الله ... اعوذ بالله من الشيطان الرجيم كتب له بكل

شعرة ... واذا قرأ الفاتحة فكأنما حج واعتمر واذا ركع فكأنما تصدق

... واذا قال سمع الله لمن حمده نظر الله اليه بالرحمة واذا قال في سجوده سبحان ربي الاعلى فكأنما

اعتق رقبة ... والله تعالى اعلم واذا سلم ... من صلاته فتح الله

له ثمانية ابواب الجنة ... بلا حساب وبلا العذاب وقال عليه السلام ينبغي

للمؤمن ان يكون ... خمسة اخلاق ... ان يكون ... من اخلاق

... والثالث ... بالليل ... من فعال الصالحين والرابع

ان يكون ... الوارث ... الخامس ان لا يفارق ...

... وهذا من فعل الصالحين وقال عمر ... كان عيشه ... الملول

... والثالثة ... الارض ... والرابعة ...

الخامس في حالة ... والسادس ...

السابعة ... والعشرة اذا مات ... من المرتبات في تحفة الطلبة

في اي موضع الارواح على ... ارواح الانبياء وارواح ... وارواح الشهداء وارواح المؤمنين المطيعين

وارواح المسلمين والعصاة وارواح ... في سجين ... ارواح الانبياء اذا خرج من البدن ...

البدن

في اللبس والخشونة قال بكر بن مريع الوضوء لغير عذر النائم الطاهر كالصائم القائم وقال نوم الاس ...
لا يجتمع الا طاهر ... شهيدا ... الموضى لعرض الى السماء واذا نام ... مهما
... السجود ... صادقة في كشف المحجوب ... النوم ... الكاشي
... انى ارى في المنام انى اذبحك ... اجزاء من ... النبوة ... لما امر
الولد ... انه ... ابليس ... المعاصي فاذا نام ... متى ... تقوم
... النوم على ... نوم الغفلة فهو النوم في الحلس ... ونوم ... شقاوة
... الصبح ... ونوم العقوبة ... الصلاة ... الصلاة ... ونوم ...
... النهار ... فهو نوم ... الحسرة ... ليلة الجمعة ... العباد ...
عن ... قبل الصبح ... الارض ... الى ... عن ... تنسك ... العلم
... الحديث ... نام حتى اصبح ... الشيطان في اذنه ... الاحياء ... النوم على الجنب ... على القفا
... الانبياء ... على ... النوم على اليمين وهو نوم العلماء والعباد ونوم
... الملوك ... النوم ... الشياطين ... الراحة ... النوم والاكل
... الاعتكاف ... الركعتين
... ما شاء في الجنابة قبل الاتيان ... في المسجد
... الموضع ...
...
... العذر ... الجمعة ... المصر الجامع ... الامام ... العام والخطيب ...
الجماعات ... الذي يقام ... الصلاة ... الكلمات
الاعادة ... كل ... من ... مسائل ...
... قال ... يصلي ...

قال رسول الله صلعم اذا [illegible] حول داره ضياء ساطعا الى حلقه من ضياء كنصف الشمس ولا يعرف

يودي دويه [illegible] يفتح [illegible] وجهها خمس ستة ويتطرق [illegible] تواره من بحار فاذا

عقب تشييعه [illegible] الارواح في يوم ينفخ في الصور كقوله تعالى شرار الملائكة

وارواح الشهداء وقال [illegible] في حواصل طيور خضر [illegible] على ارواحها تأوي في جنتهم في جوف

الطيور خضر [illegible] في حواصل طيور سود [illegible] يقال ان الاطاع المؤمنين اذا خرجت

رفعها الملائكة [illegible] الى السماء [illegible] فينادي منادي من قبل الله [illegible]

في [illegible] الى الجنة فيطير الى موضع منها حتى يقوم عندها

[illegible] الملائكة تعرج الى السماء الدنيا فتغلق ابوابها وما يرد

[illegible] الى مقعده حتى تقوم ساعته وقال بعض العلماء ان

[illegible] في جنات عدن [illegible] اللهم موته الا

[illegible] في وسط الجنة في حواصل طيور خضر في الجنة حيث

[illegible] ترعى وارواح المسلمين في حواصل عصافير الجنة [illegible]

[illegible] الى الجنة ليس لهم مأوى [illegible] القيمة ثم يخرجون

[illegible] المؤمنين يدرس عليهم دلوت ومعالم معلقة بالجواهر الى الوصول الى الجنة ولما

[illegible] عنهم الذنوب المعطلة وارواح مساكين المسلمين المؤمنين تعذب بالعقبى مع جسد

[illegible] فيبقى في سجين جهنم خالدين فيها ابدا وان جدثها كما ذكرنا [illegible]

في [illegible] على الطهارة

[illegible] بالنور [illegible] وقال العلم ان الشهادة [illegible] التي تمام في وجوده

تقول الصلوة [illegible] في محل [illegible] العبادة [illegible] النوم

[illegible] ان النوم [illegible] مشتغلا

[illegible]

حتى يجمعهم عاملا آخر ان يصلي بهم وعليه الفتوى وان اراد ان يعاد هو هو ان يتنح اولى ...

بيانا لما سبق فانه حتى لو امر الامام ان يخطب والمسيح يصلي بالعسكر ومنع الى ...

يجوز الخطبة قبل الصلوة اي و اذا بها الخطبة بعد الصلوة لانهم اتيانا الا ...

قبلها وقال صلوا كما رايتموني اصلي في المنتقى حتى خطب باذن الامام وصلى الجمعة رجل ان

يجوز كذا في التمرتاشي شرح المختصر والسنة فيهما خطبتان فيهما الثناء والدعاء والوعظ

والصلوة على النبي عم وقراءة اية من القرآن ويجلس بينهما جلسة خفيفة مقدارها ان يستقر

كل عضو منه في موضعه وفي بحار الفتوى ناقلا عن التفسير مقدار الجلوس ... قدر

في الطحي ومقدار ما يمس موضعه جلوس الميسر وفي ظاهر الروايات مقدار ثلث ايات و...

في ان الدنو من الامام افضل كيلا يسمع يقول الخطيب فيها من شرح الطحاوي في فتاوى العصر

ولو خطب حتى احتلف المشايخ فيه الخلاف في حي تفعل في شرح المختصر مولانا شمس الدين

قستاني خطبة وهو ذكر الله ورسوله والخلفاء الاتقياء والموعظة فما عداه من ذكر

الظلمة فخارج عن الخطبة البدعة ثبت في كتاب ... في المضمرات للناس الكلام اذا اخذ

الامام في مدح الظلمة في الخطبات يساعد ... الامام او عنه كثير من العلماء كيلا يسمع

مدح الظلمة والصحيح ان الدنو افضل في المضمرات ناقلا عن الصرفية ذكر الطحاوي في شرح

الاثار ولا ينبغي ان يكون الامام في الجمعة الخطيب بان الصلوة تبع الخطبة كشي احد من حيث

المعنى لانها قصرت المكان الخطبة فلا ينبغي ان تقيمها شأن وفي القطاني ويكون المنبر على

يمين المحراب اي يمين المصلي الامام هكذا وقع منبر رسول الله صلم وفي الخلاف ... بسبب ستة ...

نفع المؤمنين لطول الغاية فرمود كه در عهد رسول الله عم اول در مدينه خطبه منبر بود چون ...

مسجد بنا كرده رسول عم بدان جا ... ... وخطبه ... بعد ... سنة ... ولايت ...

ولكن يا رسول الله ... مستقيم ... باشد ... ...

وقال بعضهم ان يوجد فيه [illegible] وقال بعضهم ان يعيش [illegible] ما لا يكلفه
ومشقة وفي المراجية المصر الجامع كل موضع فيه [illegible] ومفت وقيل [illegible] وقال ابو حنيفة اكبر
مساجدهم لا يسعهم فهو مصر جامع وفي الهداية المصر الجامع كل موضع له امير وقاضي ينفذ الا
حكام ويقيم الحدود وهذا عن ابي يوسف رح وعنه انهم اذا اجتمعوا في اكبر مساجدهم لم يسعهم وعليه فتوى
المتأخرين والاول اختيار الكرخي رح وهو الظاهر والثاني اختيار [illegible] الثلجي رح وعن محمد رح
كل موضع مصره الامام فهو مصر حتى لو بعث الى قرية نائبا لاقامة الحدود والقصاص يصير
مصرا فاذا عزله التحق بالقرى وقال ابو حنيفة رح المصر كل بلدة فيها سكك واسواق
ولها رساتيق هكذا ذكره في الزيلعي رح شرح الكنز وفي الهداية لا تصح الجمعة الا في المصر
جامع او في مصلى المصر ولا تجوز في القرى والحكم غير مقصور على المصلى بل تجوز في جميع افنية
المصر [illegible] ونودي في مصر في مواضع وقال الشافعي رح لا تجوز الا في
موضع في جامع المصر وعن محمد رح يجوز اقامة الجمعة في موضعين واكثر من ذلك وعليه
الفتوى ومنها اي وقت الظهر فلا تجوز اذا خرج وقت الظهر ولو خرج الوقت وهو في الصلاة قبل الفراغ
في الجمعة [illegible] يستقبل الظهر عند ابي يوسف ومحمد رح وعند الشافعي يتم اربعا [illegible]
على الجمعة كذا في شرح المهذب وفي [illegible] دخل المصر [illegible] الجمعة اذا لم [illegible] خروج
قبل خروج الوقت والامام هو السلطان او نائبه الذي فوض اليه امر الجمعة ولا ينبغي ان يصلي الامام
في الجمعة غير الخطيب في المصر ولا تجوز اقامتها الا السلطان وقال الامام ليس شرط السلطان
[illegible] جامع [illegible] قلنا الشرط [illegible] السلطان [illegible] مقام السلطان اي [illegible]
السلطان [illegible] مقامه [illegible] وفي المهذب ولو تعذر
من الامام فاجتمع الناس على رجل فصلى بهم الجمعة جاز ولو لم يحضر الخليفة [illegible]
[illegible] الجمعة [illegible] محمد رح [illegible] الخليفة اجتمع الناس على رجل فصلى بهم
جح

سكوته غير لازم لانه قد يكون في نفسه من هو اعلم من الخطيب

الا اذا اخذ في مدح الظلمة فهم حينئذ لا يأمن بكلامه وفي الجوهرة

قائما او قاعدا او خطب خطبتين او واحدة بها قائما والاخرى قاعدا

ان فعل ذلك من غير عذر وفي المراد بل نقوم الخطبة مقام ركعتين

قوم لا يجوز الا بعد دخول الوقت ... لانه شرط

ان يعلم ان القبلة والطهارة وغير ذلك وفي المضمرات كل بلدة فتحت عنوة

بالسيف ومدينة رسول الله فتحت بالقرآن فيخطب مع عصا والخلفاء

فيخطب الخطيب مع السيف في ... ولو خطب متكئا على

عصا جاز لانه خلاف السنة واذا خطب ... لينظر الى الناس جاز

فتوى ان يخطب متكئا على القوس او على العصا مستقبل القبلة او يظهر الى

... ان يخطب متكئا على قوس او عصا مستقبل القبلة ويظهر الى الناس

في ... الا انه في ... ولو اعتمد على سيف او عصا يكره لانه خطب على قوس

رواية ابو داود وروي انه اعتمد على ... وذلك بيده اليسرى وفي الخبر من

... ان يعتمد الخطيب على قوس او سيف او عصا الجماعة ... فان

... خطبة ... الا اذا الجمعة ثلثة سوى الامام عند ابي حنيفة رح

... محمد رح اثنان سوى الامام ... لا يصلح للامامة ...

... سواه وشرط وجوبها ... الاقامة ... والصحة ...

... والرجلين ... على المرأة والعبد الا اذا اذن مولاه ... على

... الكبير ... من حضور المجلس الجامع والمقعد ...

... فان حضروا وصلوا

منبر شما منبر رسول اکرم [illegible] نعت مکتوب است بعده این مخصوص منبر است سبب آنکه رسول علیه السلام را
خوش آمد [illegible] روز جمعه [illegible] بالای منبر خطبه [illegible] اصحاب
از فراق رسول علیه السلام [illegible] بعد مکتوب است [illegible] و کسانی که [illegible] بودند [illegible]
در اثنای خطبه [illegible] وقت [illegible]
گریه [illegible] ترا [illegible]
تعجب کردند [illegible] از رسول علیه السلام [illegible]
گریه [illegible] بالای منبر خطبه [illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible] ابوبکر صدیق [illegible] ابوبکر صدیق رضی [illegible]
تعظیم رسول علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین عمر [illegible]
و امیر المؤمنین عثمان [illegible] بالای منبر [illegible] گفت که رسول علیه السلام
[illegible] بعضی صحابه امیر المؤمنین عثمان رضی [illegible]
[illegible] از حدیث رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] در نکاح [illegible] بر زبان رسول علیه السلام [illegible] ان یجهر الخطیب [illegible]
وفی [illegible] فی الجهر [illegible] المطولة فی [illegible] لان الامام [illegible] یستحب الخطبة
[illegible] فاما علی الطهارة فان خطب [illegible] علی غیر طهارة جاز ویکره [illegible]
[illegible] لا اله الا الله گوید [illegible] درست [illegible] ابو حنیفه
و نزد [illegible] صاحبین درست [illegible] خطبه [illegible] خطبه [illegible]
باید خواند [illegible] امام [illegible] وفی شرح المختصر لمولانا عبد العلی برجندی ناقلا من الذخیرة
من العلماء من قال لزم السکوت علی القوم کان فی زمن النبی علیه السلام [illegible] من الاحکام الموعظة واما فی
اما

نخبه الا با بال بودن مردم و نفس ننشستن کرده است [illegible]

[illegible] ناس تنحنحوا و العمنة [illegible] الناس رصوا [illegible]

خطبه اعاده کرده باید [illegible] سنت کنند [illegible]

بگذارد و بقول ابی حنیفه و محمد رح [illegible] قضا دو رکعت و [illegible]

رکعت بود اگر [illegible] از جهت خطبه انکار کرد دیگر رکعت [illegible]

[illegible] اگر بر دو رکعت [illegible] اسلام [illegible] از نفس نیت [illegible]

ابی حنیفه و محمد رح [illegible] و بقول ابو یوسف رح قضا چهار رکعت [illegible]

دارد و رکعت گزاردن بسبب خطبه اعاده کرده دو رکعت دیگر [illegible] تمام کرد [illegible]

و در اصل چهار رکعت نماز باید گزاردن اگر رکعت گزاردن [illegible] و خطبه اعاده کردن

[illegible] و تکرار گزارد که [illegible] و از سنت [illegible] دارد و فی الکافی فی باب [illegible]

سنة و حکی فی السنن قبل الظهر جائز او فی سنة الجمعة فخطب یقتصر علی رأس الرکعتین

نوافل سنة قبل [illegible] لانها کصلاة واحدة فی الظهر [illegible] اذا شرع فی الاربع قبل

الامام للخطبة ثم هو الصحیح وکذلک لو شرع فی الاربع قبل الظهر [illegible] فی الروضة فی الباب

[illegible] المضمرات اذا جاء رجل الی الجمعة وقت [illegible] الامام [illegible] اربع رکعات التی قبل

الجمعة لا قال [illegible] ثم یدخل مع الامام فی الصلاة [illegible]

[illegible] عن النبی [illegible] انه قال اذا خرج الامام فلا صلاة الا المکتوبة [illegible]

[illegible] یخرج الامام [illegible] فی الصلاة [illegible] از خطبه [illegible]

[illegible] از سنت [illegible] دارد [illegible] باید گزاردن [illegible]

[illegible] گزاردن سنت [illegible] خطبه [illegible]

[illegible] سنت [illegible] خطبه [illegible]

سئل الشيخ الامام [illegible] واحد من المصالح الكلي [illegible] المرباح

اقصر الصلوة الا جمعة [illegible] الشيخ الامام السرخسي والقاضي الامام [illegible] بنعم جوز

بجاور كفداد عراق [illegible] مسافر باشد پس ما كحص اقصر كردن نماز درست است

وفي الكبرى [illegible] الجمعة ان نوى ان يمكث ثم لم الجمعة لوقت

الجمعة [illegible] يخرج من مصر [illegible] وقت الصلوة [illegible] بعد الدخول صلا

جمعة [illegible] لان [illegible]

صلى مع الناس جنبا جوزوا ايضا في يوم الجمعة سنة واختلف [illegible] مشايخنا [illegible] فقد في الحسن

بن زياد [illegible] للصلوة حتى ان من اغتسل يوم الجمعة ثم احدث وصلى بعده بوضوء [illegible]

الحسن [illegible] لو [illegible] الواغتسل [illegible] صلى الجمعة فان فضل الغسل

[illegible] في مفاتيح [illegible] الدلائل اتفقوا على ان من اغتسل

[illegible] الغسل لعم الجمعة للصلوة حتى لو اغتسل

[illegible] الغسل لا يدرك ثواب الفضيلة

في [illegible] اكر اسلامي را [illegible]

[illegible] روز ادينه بود چون يكغسل بايد داد [illegible]

[illegible] نجاح عمر [illegible] سال [illegible] غسل يوم الجمعة سنة ويوم العيد [illegible] الجمعة [illegible]

[illegible] سال التراويح [illegible] الغسل [illegible]

[illegible] جمعة عن الجنابة [illegible] يوم الجمعة [illegible] عند الفرض [illegible] الطهر

[illegible] فاذا انقطع عن الحيض وعن الجنابة جميعا [illegible]

نجوب عن [illegible] درحج حاجي [illegible]

[illegible] فصل باديه [illegible]

فائده

ثم [illegible] بما مر وقال بعض المشايخ ان يصلي الظهر بعد السنة ثم يصلي بعد [illegible]
اختلفوا في الطرد فجعل يقرأ الفاتحة والسورة في الاربع وقيل في الاوليين [illegible]
وقال بعضهم المختار بعد الجمعة اربع ركعات بنية السنة ثم يصلي الظهر ثم ركعتين وهما سنة الظهر [illegible]
صاحب القنية وفي المجتبى في كل موضع وقع الشك في كونه مصرا واقام اهل ذلك الموضع جمعة [illegible]
ينبغي لاهل ذلك الموضع ان يصلوا بعد الجمعة اربع ركعات وينوون الظهر احتياطا حتى لو لم تقع الجمعة
موقعها يخرج عن عهدة فرض الوقت [illegible] الظهر [illegible] في كل موضع وقع [illegible]
الجمعة او وقع الشك في موضع [illegible] فاما بعد الجمعة ينبغي ان يصلوا بعد الجمعة
اربع ركعات وينوون بها الظهر حتى لو لم تقع الجمعة موقعها يخرج عن عهدة فرض الوقت [illegible]
فتاوى الواقعات قال القاضي بديع الدين ينبغي ان يقرأ الفاتحة والسورة في الاربع
التي يصلي بعد الجمعة بنية آخر ظهر في ديارنا فلو وقع فرضا فقراءة السورة لا تضر [illegible]
سنة [illegible] فقراءة السورة واجبة [illegible] الاحتياط ان يصلي بعد الجمعة [illegible]
اربع ركعات بنية الظهر ثم يصلي ركعتين سنة الوقت كما يصلي الظهر في كل يوم ثم [illegible]
الظهر [illegible] قال [illegible] ينبغي ان يصلي يوم الجمعة [illegible] عشر ركعات ركعتين تحية المسجد [illegible]
قبل [illegible] صلاة الجمعة [illegible] بعدها وركعتين بعده واربعا بنية الفرض الآخر وفي
فتاوى [illegible] قبل الجمعة اربع ركعات واختلفوا بعدها فقال ابن مسعود رض [illegible]
اربعا [illegible] وعن علي [illegible] انه يصلي بعدها ست ركعات [illegible] وروي عنه رواية [illegible] يصلي
[illegible] ثم ركعتين [illegible] ابو يوسف والطحاوي وفي العتابية وكثير من مشايخنا اخذوا بقول
[illegible] وهو [illegible] في شرح [illegible] على الامام [illegible] الفضل [illegible] الاربع قبل
[illegible] والحاصل [illegible] الفضائل [illegible]
[illegible]

ذا لحدا [illegible] فرو الحسب قوله تعالى يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا

تسليما قال حسام الدين [illegible] الحسن [illegible] وقال الخطيب

يا ايها الذين امنوا صلوا عليه [illegible] لسكوت [illegible] عليه الصلوة

والسلام [illegible] سبع [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] نماز جمعه [illegible] فرض الوقت [illegible]

[illegible] جمعه [illegible] رکعتین

صلوا الجمعة في [illegible] فقرا [illegible] قبل ان يتكلم سبع

مرات [illegible] سبعا والمعوذتين [illegible] الى الجمعة يكون حرزا له

[illegible] باعيد ما [illegible] اغنني بحلالك

عن حرامك [illegible] عمن سواك [illegible] وفي الحاشية شيخ [illegible] الوقت

واعلم ان [illegible] شك في كونه مصرا ينبغي ان يصلي بعد صلاة الجمعة اربع ركعات وينوي

بها احتياطا [illegible] ذكر في التتارخانية وينبغي ان يصلي بنية الظهر ان كان السلطان جائرا وعليه

الفتوى [illegible] في [illegible] فقد عدل [illegible] الجمعة [illegible] ينبغي ان يصلي [illegible]

لان السلطان [illegible] عادلا فهو من اهل [illegible] المسلمين ثم يصلون التطوع بالجماعة

[illegible] الفرض بالجماعة والانصاف [illegible] في القنية [illegible] الاربع بعد الجمعة [illegible]

اختلفوا في نيتها فقيل ينوي السنة وقيل ينوي الظهر [illegible] وقيل اختلفوا في نيتها فقيل ينوي [illegible]

وقيل ينوي الظهر [illegible] وقيل ينوي آخر الظهر عليه [illegible] الجمعة [illegible]

ذلك [illegible] الاربع عن الظهر [illegible]

بعد [illegible] المذهب [illegible] في القنية قول

اصابع الا ... باصبع واحد اکل الشیطان ... لا تأکل باثنین فانه اکل الجبابرة [illegible]

مسئله در حدیث آمده است که بدترین مردم کسی است که تنها خورد [illegible]

خویش ... طعام را گرم بخورد و ... بخورد [illegible]

[illegible] خورد ... نعمت ... کسی خورد ... طعام [illegible] گرداند

العین ... طعام ... خورد ... فرزندان و خدام [illegible]

فاتحه [illegible]

طعام قل هو الله احد ... مشایخ منقول است [illegible]

الحمد لله الذی اطعمنا من الطعام وسقانا من الشراب وکسانا من العری [illegible]

علی کثیر ممن خلق تفضیلا اللهم انزل رحمتک [illegible]

[illegible] فرموده که چون طعام خورد ... الحمد لله الذی [illegible] الطعام

[illegible]

[illegible] طعام ... اللهم اطعم من اطعمنی واسق من سقانی ... حصن حصین و

الشمائل ... قال کان رسول الله صلعم اذا فرغ من الطعام قال الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا

مسلمین ... قال کان رسول الله صلعم اذا رفعت المائدة من بین یدیه قال الحمد لله حمدا کثیرا

طیبا مبارکا فیه غیر مودع ولا مستغنی عنه ربنا . قال عمر اذا اکل احدکم طعاما فلا یمسح

یده بالمندیل حتی یلعق اصابعه ... علی

الذین یلعقون اصابعهم ... کلوا واشربوا ولا تطغوا [illegible]

[illegible] حلال [illegible] حلال کردن

[illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible] شنیده [illegible] الصوت [illegible] فساد الفکار شهره [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] الصوت [illegible] مقام [illegible] فی القرآن [illegible] قال علیه [illegible]

بجنب علی [illegible] ارتعش [illegible]

[illegible] خوش [illegible] صحبت [illegible] باغ خوش شنود و جای دیگر

[illegible] آورد [illegible] کذا فی الخلاصه [illegible] سنت [illegible] طعام [illegible]

[illegible] بشوید [illegible] سنت [illegible] طعام [illegible]

سنت خوردن طعام [illegible] کذا فی [illegible] شروع کند طعام [illegible]

[illegible] طعام خوردن [illegible] بگوید بسم الله الرحمن

الرحیم [illegible] خوردن طعام [illegible] در میانه و آخر [illegible] بگوید بلند تا اگر کسی [illegible]

[illegible] بگوید [illegible] طعام شیطان [illegible]

[illegible] اللهم بارک لنا فیه وارزقنا خیرا منه

[illegible] اللهم بارک لنا فیه [illegible] سنت [illegible]

[illegible] سنت [illegible] سنت [illegible]

[illegible] العلماء [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلعم ان الله تعالی [illegible] فاتت

[illegible] الجنون [illegible] الجذام [illegible]

[illegible] بالمسبحة والابهام ویکره وضع المملحة علی الخبز [illegible]

بالخبز [illegible] وضع [illegible] علی الخبز [illegible] الخبز بالیدین ولا یکره [illegible]

[illegible] ان [illegible] ان کان [illegible] بالابهام والمسبحة [illegible]

ولا یأکل بالابهام والمسبحة [illegible] اذا [illegible] بأکل الطعام [illegible]

[illegible]

ايما بيت [illegible] رضى [illegible] فقد قل الا كلمة وفي الليلي [illegible]
بيت رضى المومن [illegible] والتحيه [illegible] الضيف [illegible]
المضيف [illegible] في [illegible] الارض [illegible] صاحب [illegible]
وكان للقصعة [illegible] الضيف [illegible] ضيافة الاغنياء [illegible] يوم الفقر [illegible]
يوم [illegible] الوقت [illegible] واحده [illegible]
[illegible] القدم [illegible] الطعام [illegible] ايديهم والخادم [illegible] على [illegible]
فاما [illegible] مدقوق والقول [illegible] اكل من غير [illegible]
الالحاح مذموم [illegible]
[illegible]
[illegible] وذلك من [illegible] الضيف [illegible] الفوايد مذكور [illegible]
البيت [illegible] النبي [illegible] يقول [illegible]
[illegible] او ان ما عنده [illegible] يحتاج [illegible]
المبرز ومن المستحسان [illegible] الفقر [illegible] على [illegible]
[illegible] الادام اذا احضر الطعام [illegible]
والمار [illegible] يضع يده في الطعام الا باذن الضيف او شاهد [illegible] كذا في شرعة الاسلام [illegible]
طعام [illegible] في الضيافة [illegible]
او فوق ما ياكل [illegible] فذلك [illegible] ونفاق [illegible]
ان كان الاكل [illegible] طعام البخيل [illegible] طعام الجواد [illegible]
الطعام البخيل [illegible] طعام [illegible] طعام [illegible]
[illegible] طعام [illegible] عن [illegible] قال [illegible]

حتى

و حمل قبل الطعام [illegible] المغسل وايا عند الاكل وان طيب بالطعام

بيدي المتقدم [illegible] لم قال له اذ حضر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاما لم نضع احد

يده حتى يبدأ رسول الله [illegible] ينبغي للرجل ان يكثر الاكل و [illegible] فوق الشبع

الى ذلك [illegible] العبادة وقال سليمان الداراني من شبع دخل

عليه ست آفات [illegible] العبادة [illegible] وحرمان الشفقة على الخلق لانه اذا شبع ظن

ان الخلق كلهم شبع [illegible] العبادة [illegible] المؤمنين [illegible] ويدور حول

المزابل [illegible] الشبع حرام [illegible] حرام ما لم يقل [illegible] البيت دعوى

وفي [illegible] اذا شبع [illegible] سرى طعام حوله

[illegible] سيده [illegible] واجهه [illegible] زياد [illegible]

[illegible] من كل الحلال الحب [illegible] فقد اجرى [illegible]

مع الحكمة [illegible] في رواية [illegible] الحديث من اكل لقمة من الحرام لا تقبل

صلوة اربعين ليلة [illegible] من الحرام في النار [illegible] في رسالة للامام الزاهد [illegible]

يحيى بن محمد [illegible] من الحرام [illegible] حتى يتناول من شجرة نعجا

[illegible] ذلك [illegible] الطعام [illegible] من ذلك [illegible]

[illegible] فقال [illegible]

فانظر [illegible] من الحلال [illegible]

ان يبدأ بالشراب قبل الطعام [illegible] بالطعام [illegible]

وفي [illegible] طعام [illegible]

[illegible]

[illegible]

اما

وفيه المقام وهذا الكلام ولا معتبر بما مر [illegible] في الحديث من [illegible]
بابت غلبة النساء اذ ذهبتا من [illegible] ذوات النعمة ونقصان [illegible]
واصغر الوجه [illegible] من الطعام وفعل عم من [illegible] [illegible]
بثوب وفعل عم من [illegible] فهو انما [illegible] الزاني [illegible]
وحقوق فرزندان بر والدين [illegible] پدر و مادر و بر فرزند عاق شدن [illegible] [illegible]
باید نمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در حمل [illegible] [illegible] همراه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دو زن دارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رجوع کند و غیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] فرموده که [illegible] [illegible] [illegible] مادر [illegible] [illegible]
زن [illegible] مادر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کند در روی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حقوق فرزند بر مادر [illegible] [illegible] [illegible]
علم [illegible] زن [illegible] نکاح کردن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آید [illegible] [illegible] [illegible] زیارت آید [illegible] [illegible]
پدر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نیکوی کردن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بالضلال [illegible] قاطع رحم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که مادر [illegible] [illegible] [illegible]

ولعلم العبد بما [illegible] الاكل مع [illegible] بالاكل وحده فان لم [illegible] فيقع
جاره فان لم يكن له جار [illegible] النصف [illegible] انه وفي الخوا[illegible]
وبحسب [illegible] الطعام [illegible] فاستفاد
اكل [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] يجوز [illegible] ولا يجوز
[illegible] عادة [illegible] النصف
اذا اطعم [illegible] من اللحم او الشراب يجوز وفي الملتقط ولا باس بالقاء
[illegible] للسنة [illegible] الا ما [illegible] كالخبز المحترق والعظم وفي النسـ[illegible]
رجل دعا قوما الى طعام وفرقهم على اخونة ليس لهم [illegible] الخوان ان يتناول من الطعام خوان
اخر لانه انما يباح لهم بهذا الطعام وفي [illegible] القاضي [illegible] بعضي [illegible] العمة [illegible]
عادة [illegible]
[illegible] منفرق [illegible] خوان [illegible]
خوان [illegible] مباح [illegible]
[illegible] يجوز الاكل مع الكافر مرة او مرتين كما
فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] على الاسلام ويكره المداومة وفي الخانية [illegible] الطعام وقد
وقع فيه نجاسة [illegible] المرق [illegible] هذا الطعام للفقراء ان كان [illegible]
كان [illegible] العرف [illegible] المختار [illegible] باكل الخبز [illegible] يكره [illegible]
[illegible] الامراء وفي العوارف [illegible] الصوفية على [illegible] على الرعية [illegible] بالطعام
ودفنه

في الشمائل نبئ قال رسول الله صلعم الا احدثكم باكبر الكبائر قالوا بلى يا رسول الله قال الاشراك بالله وعقوق
الوالدين قال وجلس رسول الله وكان متكئا وقال شهادة الزور او قال الزور في القراحية [illegible]
عن الواقعات الحاجية مرأة لها زوج وليس من نفقته عليه عوض ومنعها الزوج من [illegible]
عازلها [illegible] زوجها وليضع امانة كان الذي [illegible] ادى فرض الى القضاء حلف وفرض عليها في تزاد
[illegible] روايت است كه رسول عم فرمود كه هر كس ايذا رساند آمت
[illegible] زنان پرده [illegible] شود وما فرزند من [illegible] بهشت در آيند اول زنى كه شوهر
شوهر خود كند دوم آنكه در فعل بر شوهر صبر كند سوم آنكه كابين شوهر خود بخشد چهارم آنكه از
[illegible] [illegible] جولاهه [illegible] كمرى [illegible] سكند [illegible] كناهى [illegible]
[illegible] زن در كردن [illegible] في خزانة الفقهاء در زنا ديكر [illegible]
[illegible] رسان [illegible] فرمود سوم هر كس در سايه عرش خدا تعالى بنشيند [illegible]
[illegible] كسى كه با قرابان چون [illegible] روزى فراخ كرده ديكر
[illegible] خدا تعالى ديكر زنى كه شوهر او مرده [illegible] فرزندان يتيم صغير [illegible]
ديكر [illegible] فرزندان ديكر مردى [illegible] لطف [illegible] مسكينان
[illegible] في العز [illegible] اولها [illegible]
الانبه [illegible] تعلق [illegible]
زبان [illegible] مشغول كرده [illegible] منا [illegible] في
[illegible] فلان صلة الرحم [illegible] عمر [illegible] عمر [illegible]
في المصابيح قال النبي عم لا يرد القضاء الا الدعاء ولا يزيد في العمر الا البر [illegible]
[illegible] رسول الله صلعم لا [illegible] ولا يزيد في العمر الا البر [illegible] الرزق [illegible]
[illegible] الدنيا

اکثر بیماریها که کمی برات دیماکی علامرض خونی و عهد و صحب سلطان بخارای دو دوستان

ابنا ناس گرامی داری و دوستان ایشان [illegible] و انچه خود خوری [illegible] قدر که رسید

بنام [illegible] مدقه بدهی و [illegible] در [illegible] حق [illegible] بسکه بشود [illegible] یا خبر

مباح است اگر چه اصل فرقه [illegible] بعد از [illegible] فرست [illegible] شود خدا تعالی [illegible] فرمان کرد

است [illegible] و [illegible] ملک [illegible] گفت [illegible] حون [illegible] سال شود [illegible] و

[illegible] العهد چون سیزده ساله شود [illegible] چون [illegible] ساله شود [illegible] حدود

[illegible] کردن [illegible] و [illegible] ادم [illegible] بسپردم و در خدمت [illegible]

[illegible] بعینه [illegible] یک [illegible] چهل ساله [illegible] و حون [illegible] در

[illegible] بد [illegible] ریا کنند و [illegible] حاجات [illegible] جا [illegible]

کودا [illegible] فرمان [illegible] کرده ام و در خدمت [illegible] بیماری او

[illegible] و قال ع م اذا مرض العبد بعث الله عليه اربعة من الملائكة فمنهم

من يأخذ لونه ومنهم من يأخذ قوته ومنهم من يأخذ طعمه ومنهم من [illegible] فاذا [illegible]

[illegible] فمنهم من اعاد لونه [illegible] فمنهم [illegible] قوته [illegible] فمنهم [illegible] طعمه و [illegible]

فيبقى ذلك الذي من [illegible] الى [illegible] حتى [illegible] در [illegible]

[illegible] با [illegible] [illegible] که عقوق [illegible] در [illegible] ساقط

شود [illegible] [illegible] بسیار [illegible] عقوق [illegible] التلميذ لا تحمل

[illegible] علامت [illegible] شود [illegible] عقوق [illegible]

من [illegible] است [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] نزد [illegible] دیگر [illegible] است [illegible]

[illegible] الفقه [illegible] [illegible]

[illegible]

تلف شده بافوت سؤال مصحف یا کتاب حدیث خواندن و سوزانیدن [illegible] که با الله [illegible] جواب آنست

از آنهاست سؤال آنکه بقصد محافظت بسوزانند از برای آنکه مکروه نیست [illegible] جواب

کامل نیست فرمود حضرت عمر [illegible] رفیق [illegible] کند مالک نیست [illegible] طالب علم

ایمان بنده تا دایم که در پنج خصلت است اول توکل کردن بخدای تعالی دوم [illegible] خود را

بخدای تعالی سوم [illegible] کار خود را بخدای تعالی چهارم راضی شدن بقضای خدای تعالی پنجم صبر

کردن بر بلای خدای تعالی سؤال حضرت عمر فرمود که پنج چیز پنج چیز را [illegible] اول [illegible]

دوم [illegible] سوم غیبت [illegible] طاعت را چهارم توبه [illegible] گناه را پنجم [illegible]

[illegible] حلال

[illegible]

[illegible] بعضی [illegible] مکروه است فرو [illegible] مکروه نیست اما [illegible]

بر [illegible] که اگر اول [illegible] متحقق [illegible] متحقق از وی [illegible] کشتن وی [illegible] متحقق

نشد در [illegible] الصورت کشتن مکروه است و در [illegible] مکروه است [illegible] خوردن

[illegible] و این [illegible] کردن حلال است [illegible] کردن

حلال [illegible] اگر [illegible] که در وی [illegible] مکروه نیست [illegible] کرد

[illegible] از برای [illegible] کردن [illegible] حرام است

[illegible] لذا [illegible] در جاها مردم می‌شنوند در [illegible]

[illegible] سخن میگویند [illegible] زبان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] دیگران ملاقات کنند [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] اسلام می‌آیند [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

و بعد [illegible] در حدیث که برای چشم زخم در کودکان داغ سیاه از دیگ یا از نیل در خرد [illegible] چنانکه

کنند و در روایت [illegible] سیاه [illegible] قال النبی صلعم چون نظر بد [illegible] کند بگوید اللهم بارک

فیه و [illegible] دختر نظر افتد بگوید اللهم بارک فیها و از لسان منقول است که جهت

دفع چشم زخم این آیت بخواند بسم الله الرحمن الرحیم و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما

سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین در حدیث وقتی که چیزی

[illegible] خواهد [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله [illegible] فرموده است

هر کسی بنا کند [illegible] باید [illegible] طریقی که [illegible] عمارت برکرد

خویش [illegible] هر که بنا کند [illegible] فوق ما حاجت [illegible] مگر چیزی که

[illegible] عمارت کند [illegible] بعدو [illegible]

[illegible]

[illegible] فی قضاء مسکن [illegible] البناء المتخذ [illegible] الکفایة و فی

[illegible] للبناء ان [illegible]

[illegible] عن [illegible] فلا [illegible] لا ینفق فی البناء المال الکثیر و لا اجر

فی مال ینفق فی الماء و الطین [illegible] قال رسول الله یا علی اذا اراد الله بعبد

[illegible] فی [illegible] السموات و الارضین فی [illegible] یوم الاثنین [illegible]

[illegible] فرزندان آدم [illegible] طعام که خورده شود

[illegible] دوم [illegible] سوم جامه [illegible] از ورای [illegible] حوائج

بود لهذا فی شرح شرعة الاسلام و فی المحیط فی باب الانتفاع [illegible] المؤمن [illegible] فی کل

ما ینفق الا [illegible] فی البناء [illegible] شر [illegible] لکانت [illegible] و

[illegible] من [illegible] الدین [illegible] السفر قطعة من السقر

درخت انور ملعون آن چنین بود که نبی صلی الله علیه وسلم دور ذمه مارک شد بعد بخشید و بود

که مارک انور ملعون در جهنم کوشید الی حدیث عامت تملد لیس [illegible] مجلس یکی

اگر علما او در ترک مسکرده بعد ری مارک ر و کما شد بخشش کیسی را گویند مارک انور ملعون

واگر یکی باشد مسلمانی است قوی که اندوه شده خلق بر روی باشد و مصالح مسلمانان بسخن

او با رسیده بود بود مشغول شدن بحسن سخن گویند که صاحب الورد ملعون قال النبی

صلی الله علیه وسلم من صلی رکعتین بعد صلاة العشاء قرأ الفاتحة الکتاب مرة وآیة الکرسی

مرة وقل هو الله احد خمسین مرة خرج من ذنوبه کما خرج الجنین من جلد وکتب له عبادة

ثمانین سنة وبنی له قصرا فی الفردوس عشر الف مدینة وفی کل مدینة عشر الف بیت

وفی کل بیت عشر الف حور العین [illegible] عشر الف حلیة وفی [illegible] عشر الف جاریة

ودفع عنه عذاب القبر وادخل فی قبره الف نور [illegible] فی کل یوم عشر الف ملک وفتح

ثمانیة ابواب عن یمینه وعن یساره وکان فی الجنة [illegible] یدخل الجنة بغیر حساب

قال النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من صلی صلاة الجنة وصلاة الجمعة [illegible] اعطاه الله ستة اشیاء

[illegible] اولها نور فی وجهه والثانی برکة فی الرزق والثالث عصمة من المعاصی والرابع

مغفرة من الذنوب والخامس جواز علی الصراط البرق قال عمر ان فی الفاتحة سبعة اسماء

من اسماء الشیطان اولها دلل والثانی حرب والثالث کیعم والرابع کنع والخامس سنعین و

السادس تعلیم والسابع تعلیهم فاذا وجد واحد من هذه الاسماء نقص الصلاة وهذا الحدیث

لا یصح کما یجی من بعد الروایت و در یحیی جمع غشر اعلا رحمن [illegible] قطاع الطریق [illegible]

دعای یا ملاد و امام دو رکعت اول بعد فاتحه سورة نوح و در دوم بعد از فاتحه الم ترکیف و لایلاف

و نیز بخواند [illegible] لام با یکون [illegible] الم لایلاف گوید تفصیل [illegible] شرائط [illegible] دفع شود در

عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا [illegible] تستغیثون عن الاطباء وقلنا بلی یا رسول الله قال

[illegible] هر مسلمانی که این دعا هر روز بخواند در امان خدای تعالی [illegible]

از بلاها [illegible] دعا [illegible] اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع [illegible] لا تخشع [illegible]

و الشبع [illegible] [illegible] است [illegible] ناشنیده [illegible] اللهم انی اعوذ

بک من سوء [illegible] [illegible] شود [illegible] دو رکعت نماز بگذارد بعد از [illegible] تشهد

بخواند [illegible] اللهم [illegible] [illegible] دعا [illegible] و علی رضا [illegible] سجاده [illegible]

فانها افضل [illegible] عظائم [illegible] که [illegible] بخوانند [illegible] که [illegible] شده [illegible]

اگر چیزی گم شده [illegible] دعا [illegible] بخواند [illegible] [illegible] گم شده

باز آید و پیدا شود از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وقت صبح [illegible] [illegible] بخواند [illegible] [illegible] [illegible] شده پیدا [illegible]

[illegible] شود [illegible] [illegible] دعا [illegible]

[illegible]

[illegible] بن [illegible] قال [illegible] لیلة القدر [illegible] من

[illegible] اذ [illegible] من [illegible] اربع مثاقیل [illegible] مثقال

[illegible] علی [illegible] علی حدة [illegible] [illegible]

[illegible] ایام [illegible] علی [illegible] حفظت [illegible] سبعة ایام لا یحتاج الی کتاب

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که در او را [illegible] خواندن [illegible] [illegible]

[illegible] ملعون [illegible] ملعون فرمود که این حدیث

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] السلام [illegible] که فلان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] السلام [illegible]

القيامة فكانها [illegible] وطلقت امرأته ولو كان [illegible]
كفر وكانما قتل الملك [illegible] في جواهر الفتاوى من [illegible]
بوجه الاستخفاف طلقت امرأته ولو كان [illegible] استخفافا لانه يكفر ولو كان [illegible]
امرأة بعدها جماعا قال الصدر الشهيد من استخف بعالم طلقت امرأته [illegible]
وما استخفاف العلم واشتغل [illegible] بالتقديم في المجلس فوق العالم والمتعلم [illegible]
[illegible] العالم [illegible] الا [illegible] يكون استخفاف او كان جاهلا [illegible]
رجل لعالم او المتعلم فيما استخفاف او كان [illegible] حقارة او اهانة فقد
شرح حكمها وذكر في جواهر الفتاوى [illegible] الكرماني [illegible] من الفاظ العالم
والمتعلم والجاهل حيث لا يجوز تقديم الجاهل فوق العالم والمتعلم [illegible]
وقال فيه اختلاف مشايخنا قال بعضهم العلماء والفقهاء وقال بعضهم كل من كان عالما
يعلم العباد [illegible] يعلم الايمان والاسلام واركانها [illegible] واجباتها وسننها
ومكروهها [illegible] في [illegible] في [illegible] من [illegible]
مما يتعلق [illegible] العبادات فهو عالم لا يجوز تقديمه في مجلس الجاهل على العكس فذلك من علم
بان فرائض الصلاة وواجباتها وسننها كما هو [illegible]
[illegible] او فاسقا لا يكون عالما مطلقا لان المسلم لا بد له من علمها ذكر السرخسي مسئلة [illegible]
[illegible] لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين [illegible] يكون [illegible] مستحبا
له ويجب [illegible] وكذلك [illegible] عجب [illegible] خيره [illegible]
[illegible] فالقول [illegible]
من [illegible]
الى [illegible] العباد [illegible] ما ذكرنا [illegible]

خذ ماء المطر واقرأ عليه سبعين مرة فاتحة الكتاب وسبعين مرة قل اعوذ برب الفلق
سبعين مرة قل اعوذ برب الناس سبعين مرة لا اله الا الله سبعين مرة صلى الله على النبي وسبعين مرة
سبحان الله والحمد لله ثم اشربه غدوا وعشيا ثم قال النبي عم اخبرنا جبريل عم ان من شرب هذا الماء
خرج منه جميع الاوجاع وخرج من عروقه جميع امراضه فلم يكن له وجع الراس ولا وجع
الاسنان ولم يصبه وجع ولا الكلى ولا وجع البطن والبلغم والبرد والرياح والرعاف
والجنون وخرج من قلبه الغل والحسد والنفاق والبخل ودخل في قلبه العلم والحلم
والخلق وفي رواية [illegible] بالمصحح الشيخ الكفعمي ره من اخذ من ماء المطر وقرأ عليه فاتحة
الكتاب سبعين مرة وآية الكرسي سبعين مرة قل هو الله احد سبعين مرة والذي نفسي بيده
فان جبرئيل قال يا محمد [illegible] ان من شرب ذلك الماء سبعة ايام متواليات
المواليات فانه يدفع عنه [illegible] من كل داء في جسده ويعافيه ويخرجه
من عروقه [illegible] جميع [illegible] الفاتحة عند الحاجة سبع مرة فانه
من العجائب [illegible] که علما [illegible] [illegible] هر که [illegible] شود
کسی از زن [illegible] که زهر [illegible] بود [illegible] تا [illegible] خورد
نماند و [illegible] ونقل في كتاب العباد في مسائل المتفرقه عن النبي عليه السلام
انه قال اذا بلغ المؤمن ثمانين سنة فانه يكتب له الحسنات وتمحى عنه سيئاته وفي بحار الانوار
قال النبي عم اذا بلغ الرجل اربعين سنة امنه الله تعالى من البليات الثلاث الجنون والجذام والبرص
واذا بلغ الرجل خمسين سنة خفف الله تعالى عنه الحساب واذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة
واذا بلغ سبعين سنة احبه اهل السماء واذا بلغ ثمانين سنة يكتب الله الحسنات ومحى عنه السيئات
واذا بلغ تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وسمي اسير الله في الارض
وفي مجالس [illegible] قال عليه السلام اذا مات العالم او المتعلم [illegible] الناس [illegible]
الورقة

ولا تفسد صلوته بقراءة ... ولو قرأ بالعربية ... [illegible]
والخاتية لو قرأ القرآن بالتعوذ ... ولا تفسد الصلوة ... ولو قرأ
بالقصة التامة ... وقرأ بهذا الصرف ليس لا تفسد في الخانية ...
... لم تفسد ... المعجز ... المعرب القاف ... صلوته في الخانية
والخانية لو قرأ ... ولا تفسد صلوته في الخانية ...
... لا تفسد صلوته ... الوقت ... لا تفسد صلوته ... وفي بعضها ...
... ولم يعلم ... الامام ... فرائض ... صلوته ...
لا تفسد صلوته ولو قرأ ... لم تفسد صلوته في ... وفي ... في
ان كان قبل ... فسدت صلوته ... القلب ... وان ... الصلوة
... قبل ... للمصلي ... القرآن ... ثوب ... يفسد ... ثم
تفسد صلواته بالاجماع وان ... لم تفسد صلوته ... [illegible]
... عن ابي يوسف لا تفسد صلوته ... في ...
الصورة ... بالتكلم ... في التجنيس ... في ... فقرأ ...
ولم ... لا تفسد صلوته ... في الخانية لو ... في صلوته ...
... كلام ... لم تفسد صلوته وفي ... الصلوة
الصلوة ... المصلي لا ... كان ... مستحق ...
و ... بگذارد اگر ... اگر ... و
دیگر گفت ... اگر ... در القرآن ...
چنین نماز ... اگر ... نماز ... مستحق ...
و ... است و در حالت ... کرده ...

[illegible] كان [illegible] ولم يكن [illegible] ولو
البالغ العاقل [illegible] ان [illegible]
وفي روضة [illegible] وان رجل الله صلعم [illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible]
[illegible]
على كل شيء قدير [illegible] الكوران
سماء الشيطان [illegible] وفي الروايات
[illegible] ولو [illegible]
[illegible]
[illegible] ان [illegible] في قول [illegible]
[illegible] في [illegible]
[illegible] المشايخ [illegible] في الآخرة [illegible]
[illegible] كما قال
[illegible] والاصح [illegible]
[illegible] الكاف [illegible]
عليهم [illegible] ان لا [illegible] وان
[illegible] في
[illegible] المصلي [illegible]

جنگ کنند [illegible] زخم زنند و ناگاه بمیرند در روافض [illegible]

پیغمبر [illegible] عبد المطلب [illegible] نبوت [illegible] در [illegible]

چیزی نباید ان سعی کنند [illegible] نقل کرده اند که کسی از اسباب [illegible]

خدا تعالی [illegible] دوزخ پدید آرد [illegible] لیدان نعمتها [illegible]

[illegible] دوزخ [illegible]

[illegible] من [illegible] خدای تعالی [illegible]

دوزخ ببیند [illegible] دوزخ [illegible]

[illegible] دوزخ [illegible]

رود [illegible] دوزخ [illegible]

[illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] فتوی داده اند و شیخ الاسلام [illegible]

تخصیصها و بطلان [illegible] الصلوة [illegible]

القرشی که گفت مردی پیش امیر المؤمنین علی [illegible] گفت که [illegible]

[illegible]

الحجار [illegible] الحجار [illegible] الحجار [illegible]

الحجار [illegible] الحجار [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] الحجار [illegible] الحجار [illegible]

نباید نظر افتادن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

میشود و اگر نظر افتاد [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible]

و از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] امام اعظم و ابو یوسف [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

نشود [illegible] [illegible] [illegible] امام اعظم [illegible]

[illegible] [illegible] امام ابو حنیفه [illegible] التعلیق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود و نماز

[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نشود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مطالب [illegible]

[illegible] با زن خود یا با زنی که محرم است و یا با [illegible] دید که [illegible]

[illegible] نیست و امرد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] در فتاوی

[illegible] که اگر مرد [illegible] محرم [illegible] با زن خود در خلوت [illegible] روا بود که

[illegible] [illegible] زن خود [illegible] اما [illegible] زن خود را [illegible] اگر مردی زن خود

را طلاق [illegible] [illegible] زن [illegible] [illegible] روا بود [illegible]

فتاوی صغری آورده که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] زنا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لغو نکند فانفع لعلیله [illegible] که مردی [illegible]

که خصلتها بدهی [illegible] صحبت [illegible] بدیل [illegible] مجلس [illegible]

میت خواند [illegible] مادر [illegible]

ماهی اندازی [illegible]

[illegible]

هم مخنو [illegible] سوی [illegible] میت [illegible] زبان [illegible]

خواه پارسی خواه [illegible] خواه عربی خواه غیر آن [illegible] میت [illegible]

فی الحلالی [illegible]

فراموش [illegible] کلو [illegible] اگر [illegible]

فرض [illegible] ذکرا کذا فی [illegible]

[illegible] کذا فی [illegible]

که [illegible] اگر شخصی [illegible]

قول [illegible] کذا فی [illegible] الفتوی [illegible]

مردی عقد خواند [illegible] نکاح [illegible]

و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

فی المحیط [illegible]

زیرا که آن ثوابات میرد و جواب بایست همی میرد مگر مرد آن دعا که از زمهریر سرد در بیست حفظ اللیل اند

خویشان نیستند برای ... بیان منتشر نشر کردن آن ست و الحاد از هم ضعیف ترست سخن چنین

ست که دلیل است ... جمله فرید کان عمر عمر فرمود در باده عاص انا مدینة العلم و علی بابها

خوان ... حکایت ... نقد یک مسئله بحکم آن فرمود که او ... بیست انکار

جواب یک ... جواب فرمود ... اکر ... جواب فرمود علم ... بیغمبر

عمر در بادی فرمود که ... علم ... فرمود ... عمل کرد

و دلیل ... فرمود که علم ... بیغمبر ... مال ... قارون و فرعون و هامان و شداد و ... ایشان

امر د ... دیگر آمد ... سؤال ... دلیل ... که علم ... است

... حریص ... امر ... نیست و دلیل ... همان جواب گفت تا دلیل

پرسید جواب فرمود که ... بیمار ... علم ...

... دیگر آمد همان ... همان جواب ... امر د دلیل سؤال کرد فرمود که

در ... نقصان ... پیدا ... علم ... زیاده شود ... دیگر آمد

همان مسئله سؤال کرد همان جواب ... امر د طلب دلیل کرد علی ... فرمود که

مال بخیل ... داد ... علم ... تعلیم علم ... هیچ بخل ندارد ... ازو

تعلیم ... دیگر آمد همان مسئله پرسید همان جواب فرمود ... دلیل فرمود

علم ... دنیا ... در آخرت ... مال ... مشهور ... عذاب

عقوبت ... آخرت ... کو مردی ... خرام

کافری ... کردن ... و ... و تواضع نمودن ... حفظ ای

... چون ... که ده ساله شود ...

... مسئله در ... مکرر

مجنون وما في معنى قوله عم من عرف نفسه كان عنده الكنز فقد عرف ربه فان قيل لم
في الام اشفق على الولد من الاب فقيل لان خروج ماء المراة من قدامها من بين ثدييها وخروجه
من القلب وموضع الحب القلب وخروج ماء الرجل من وراء الظهر فان قيل ما الحكمة في الولد ينسب
الى الاب دون الام فقيل لانهما تعقلان ماء الام يخلق الحسن والجمال ونحن ما لنزال مشابهة الام
لانه لم يزل وماء الرجل يخلق العظم والعروق والعصب ومشابهة آدم ولم يزل
فلذا كان نسبه الى الاب في معنى الروح قال بعضهم وقال بعضهم للكره في
هي الحيوة وقيل عرض وقيل انها جسم لطيف وهو نوع مخصوص وقال اهل التفسير الروح مما
استاثر الله بعلمه ولم يطلع عليه احدا والعبارة عنه بانه موجود قال اهل اللغة الروح
جوهر الحيوة وقيل الروح لطيفة قائم في النفس كالبصر جوهر لطيف في العين في الملكة
وقال جمهور اهل الكلام ان الروح نعيم بحي وقال بعضهم الروح نسيم طيب يكون به الحيوة
والنفس ريح حار يكون منه الحركات والشهوة وقيل الروح جسم لطيف
الحس و... عن المس والتعبير عنه بانه موجود لطيف في روضة الرياحين
وهي التي تتصرف في الابدان كتصرف الملوك في البلدان في النفس والقلب
من حيث الصورة قطعة لحم موضوعة في جانب الايسر من الصدر والعقل جوهر
مضى خلقه الله في الدماغ وجعل نوره في القلب يدرك الغائبات بالوسائط والمحسوسات
بالمشاهدة اگر شخصی بکشد حیوانی یا آدمی اهل جورد کسی اورا آورد را ای رنزد راسچ
چیزی را دادن لازم نیست اگر علام آورده در الصور خبری با مدد داد این تفصیل
دارد مسئله جر بدل نامصحف عارتی رقصد اکه جون مالک آن بیدا اید مردود بد
روایت سلوانی نوادر الفتاوی فی بیان الهلال قال عمر یا علی اذا رایت الهلال فکبر ثلاثا
وقل الحمد لله الذی خلقنی وخلقک وصورنی وصورک وقدر منازلک وجعلک آیة للعالمین

الحديث او اعراض المحتضر فانه يلتوي على المعبد وقع السلاح ابدا منه وفي الحديث من قذف مملوكه

وهو بري مما هو ... بعث الى ان يكون كما قال وفي الحديث انما الاعمال بالنيات نفي الحد

اخر انما ... نيت ... يعني در دل ... الما جاء ان كلا ... بگر ... خواهم كرد

دارد هر مرتبه ... ابدا ... مواخذه نيست ... وقوله في الحديث من

له الحمد قوله الكل يعني اليسار ... چنانچه مشهور كه باشد ... چون ... بلند اسباب

بجوا ... دخترها اورده ... مرا ... انشا ... خبر مراد از ... حرمي دا

كعت ... حديث ... وارد

... قوله في الحديث من ... وقلعه قال من اسلم ... في الوارد

في الحديث ان جمال ... في الحديث طالب الدنيا فقير طالب العقبى حقير

وطالب ... في الحديث العفو عند القدرة نفي الحديث ... الانبار وفي

الحديث المؤمن ... فقال ... لا اخبار ... عدم الفقر وقال

... لا يدخل الجنة بكثرة الصلاة ولا بكثرة الصوم ولكن يدخل الجنة ... العفو عند القدرة

و ... والسخاوة عند العلة والتواضع عند ... وقال ... السلطان بغير العدل

... الموعظة ... سواء مع القارون والعالم بغير العمل سواء مع الابليس ... بغير

... وقال ... العلة ... قلب مشغول بالمولى وقلب مشغول

بالعقبى وقلب مشغول بالدنيا اما القلب المشغول بالمولى ... الدنيا والعقبى والمولى ...

القلب المشغول بالعقبى ... الجنة ... واما القلب المشغول بالدنيا ...

... من عرف نفسه بالفناء فقد عرف ربه بالبقاء

ومن عرف نفسه بالعبودية فقد عرف ربه بالربوبية ومن عرف نفسه بالعجز فقد عرف ربه بالقدرة

وعنه ... الحكيم قال من عرف نفسه كان عند الناس ... من عرف ربه كان عند الناس

...

نوبه کنند با بسیار برنش که این بخش بیاه، اما انشاء الله تعالی بیا مزرد و فضل کرده شده ودانی از عقوبت
کند عدد اکرد و شهید ظالمی ملائکه مسلمان احیث اکثر اوقات درود بر مصطفی عم کو بد نیک
نوع است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد خیر الخلائق و افضل البشر و شفیع الامة یوم الحشر حشر
والنشر سیدنا محمد بعدد کل معلوم لک و علی آله و اصحابه و ازواجه و ذریاته و اهل بیته اجمعین
صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی الملائکة المقربین و علی عباد الله الصالحین برحمتک
یا ارحم الراحمین طریق دیگر است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد من صلی علیه و صل علی محمد بعدد من
لم یصل علیه و صل علی محمد کما تحب و ترضی ان یصلی علیه و صل علی محمد کما امرتنا بالصلوة علیه و صل
علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه و طریق است اللهم صل علی محمد عدل العوالم ... اما احمد
امین المملکة ... العلی ... سلطان الطریقة برهان الحقیقة ... و علی آله و اصحابه و
حجابه ... و بارک و سلم علیه یا من طریق بخواند اللهم صل علی سیدنا محمد و
النبی الحرمین ... الذی قال انا ... نور ... ما ...
... اذنبت ... علیک یا محمد اللهم صل علی محمد ... القبلتین ... المرسلین
والمقربین الذی ... من ... العرش الی ... الارض کلهم یطلبون رضای و انا اطلب رضاک
یا محمد علیه الصلوة والسلام و طریق دیگر ... نوع ... باید بخواند ...
درایتی ... بفع کنند ... ان ... در تفسیر ... آورده فی سورة القصص ... و
کان من قوم موسی قارون ... بود ... منفعت
نکنند ... فی قصة نوح عم ان ابنی من اهلی قال ... من اهلک و کذالک ... ابراهیم اذ ...
ابو طالب عم ... فی تفسیر سورة ...
... در ...
کار ... علم ... الحدیث ...

قال ذلک ما زالت تلوی الملائکة شهدوا الی عنقه من النار یعنی در زیر حنین فرموده اند

و ایشان جمع کرده اند نامی محرم از رسیدن اند صفر ص سنه ۱۲۴۴ اول ربیع از زوال آخر

غنم ای مه کاه ۱۱ اول جمادی تقرباً سیری یعنی در باره ۱۲ نامی رجب شعبان بن معان

کتابی منتر ۱۴ شهر در رمضان بکر شوال جابه نیز بنشسته بعض فعل شنبی کودکی ذی الحجه دختر

خوب شرابها معنیهای ما هاپیت رجب لحت رجب رفتنه اند و معنی رجب تعظیم است

تا معنی گویند که ملائکه او در رجب تسبیح کند معنی تعظیم تسبیح حق تعالی را گویند و این

ما رجب را شهر ابو لطف لطف شهر حرم گوییند که رجب حرم شهر گویند از انست که در این ماه خفت

خوار شغل شست کتابهای در ماه رجب منبع یعنی ابلاک شده بار براه ز برکی انفاه و اشغال

را از اشغال گرفته اند و آن شاخ تراوش منفرق شدن آست و محرم را از آن محرم گویند که

در جاهلیت کفار حرب قتال را در وی حرام داشتند و ذی القعده معنی نشستن است و این

لفایت از قتال و رجاله نشستن و ذی الحجه که در این ماه حج میکنند و جماد الاول و جماد الآخر

از آن گویند که در این ماه آب منجمد شده یعنی یافته شدن و صفر را صفر گویند بدان

جهت که در وی جهاد گویند و صفر را از الحیث گویند که در وی بسیار مردم را گرسنگی بود گفت

و ربیع الاول و ربیع الاخر از آن است گویند که ربیع بهار را گویند که در این هر دو ماه بهار بود

زردو سر سبزه و رمضان را معلوم است و در اصل ارمضا بن معنی سوختن است

و شتن گناه بنده بر حرارت میشود کذا فی شرح المشارق و در حدیث شریف آمده که

وقت سرمانها و مرها بحکم شایسته و غرض و جنس آمد یکی در وقتی که بنشینی با عید

عذر یکی با بعد دیگر وقتی که از آن با عنل آرد و دیگر وقتی که یکبار اول ... سرمانها

تبالله و گویند که خدا بنی را فرمانده که محمد را ... و در بعض روایات ...

خوش ... بالا و ... و بسم فرمایند که ای ... شنبی ... و

فند

انه مخلوق لله العبد مخلوق مسئله الملائکه عباد الله الفاعلون امره للکرامه [illegible]

مسئله مبنی بر مشغول کردن مقداری که [illegible] هر این حرف مسئله و بگویند [illegible]

بلکه جویند علم کتاب [illegible] رسول عمل کنند [illegible] فهو من الخاسرین

[illegible] محمد صلی الله علیه [illegible]

[illegible] نافع المسلمین ماه [illegible]

[illegible] تمام کردن [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] ختم این [illegible] اگر سهو [illegible] خطا در اصلاح [illegible]

[illegible] خطا [illegible] اسلم [illegible] از بزرگان

[illegible] محمد صلی الله [illegible] بالنبی [illegible] تمام

[illegible]

[illegible] سنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

معناه زينوا اصواتكم بالقرآن لان القرآن لا يحتاج الى تزيين صوت احدكم [illegible]

چون مسود کو بگیرد نهد در دست چون نهد برد و چشم و دعا خواند ید کودکان را [illegible] و سلمه

القلوب از رسول عم اورده اند منقول است که چون کو باده از مسود در حران [illegible]

آورده اند بستری و کوسه ادی و در چشم نهادی پس بگفتی اللهم کما اطعمتنا اوله فاطعمنا

آخره و بارک لنا فیه و فی الرخصة الاستعمال التداوی لا باس اذا استعمال الث فی

سوال عم وصلوا ان جعل الدوا سببا اما اذا اعتقد ان الث فی سوال الدوا فلا [illegible]

حا با خدمة رسول الله صلعم لعلی ابن ابی طالب رض الا دوا و المرض فیخی تیم علیه بثلاثة ایام

قال عم المریض صلی الله مادام فی مرضه یرفع له فی کل یوم عمل سبعین شهیدا فان عافاه

الله من مرضه فهو بمنزلة ولدته امه فان قضا علیه موت ادخل الجنة بغیر حساب فی [illegible]

اخبار و رخصتها علی وضو المصلیه فی تلیه مواضع صلی بین شیئین [illegible] رخصنا

و موکان فی مسح الحرج [illegible] لسان الصفار السابع فی [illegible] من عشر و المائده روی

عن النبی عم انه رخص [illegible] تلته [illegible] فی امتلی [illegible] الاشنین فی الحرج [illegible]

[illegible] قال عم من قرا القرآن [illegible] قطع علی مراد الله المتشابهة کذا

فی سورة البقرة فی تفسیر الکبیر [illegible] الشیخ الامام حجة الاسلام محمد الغزالی رح

ان [illegible] فعل فقل [illegible] کیفیه [illegible] کیفیه [illegible]

[illegible] سمیع بصیر [illegible]

[illegible] فعل استثنیتم عرفت ان [illegible] الایمان [illegible]

فی الایمان فقل الایمان [illegible] ابا حنیفة لکن انا مومن حقا [illegible] الایمان لا یزید ولا ینقص

حنفنا فی [illegible] واذا ثبت ان الایمان [illegible] العبد فی نفسه [illegible] الایمان لا یزید

بالطعام [illegible] بالنطق المعصی [illegible] فی الحالین [illegible]

... [illegible] ... العرب ... که ای ... [illegible] ... انما نحن ما ... کم ... ارم

... از درگاه ... مردود کرده ام ... عباد ... [illegible] ... لقد ... [illegible]

... آدم علیه السلام ... [illegible] ... [illegible]

لا اله الا الله ... لا اله الا الله محمد رسول الله ... آدم علیه السلام ... [illegible] ... و لا اله

آدم علیه السلام ... فی ... [illegible]

... و سودای ... آدم ... [illegible] ... در بهشت

... آدم علیه السلام ... [illegible] ... اسکن انت و زوجک

... [illegible] ... ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین

... [illegible] ... بهشت ... [illegible]

... [illegible] ... ابلیس ... [illegible]

... [illegible] ... آدم ... [illegible]

... [illegible] ... ابلیس ... [illegible] ... آدم و حوا ...

... [illegible] ... آدم علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... من الجنة والناس ... [illegible] ... آدم و حوا

... [illegible] ... بهشت ... [illegible]

... [illegible] ... ابلیس ... [illegible]

... [illegible] ... آدم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... آدم و حوا ... [illegible]

... [illegible] ... ابلیس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بهشت ... [illegible]

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] الحمد لله الملک تعالی الملک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] علی کل شی قدیر [illegible] حضرت [illegible] [illegible]

و بیچگون و منزه [illegible] [illegible] [illegible] ازشمار و ارکان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] احمد محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و خلفاء الراشدین من الله [illegible]

اجمعین [illegible] [illegible] [illegible] در بیان [illegible] [illegible] [illegible]

خدا [illegible] بداند که این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] معقول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شیخ [illegible] الدین [illegible] قدس الله سره العزیز [illegible] [illegible]

مختصر [illegible] ساخته در بیان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الحمد لله الذی خلق السموات [illegible]

[illegible] [illegible] ثم استوی علی العرش [illegible] [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] [illegible] الحمد الذی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لوح محفوظ و علم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وسع کرسیه السموات والارض

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بوده [illegible] [illegible] [illegible]

حق تعالی [illegible] اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن خوردن [illegible] حوا [illegible]

[illegible] که این [illegible] عقل [illegible] حوا [illegible] که آدم از

بهشت بیرون [illegible] دیگر [illegible] از بهشت

بیرون رفتن [illegible] حوا [illegible] در بهشت [illegible] ناگاه حوا را [illegible] طاووس

[illegible] حاصل آمد [illegible] در سینه [illegible] طاووس [illegible] از بهشت

[illegible] آدم علیه السلام [illegible]

خوردن دانه گندم از بهشت [illegible] علیه السلام [illegible]

آواز که می فرمایی [illegible] در بهشت [illegible] از بهشت [illegible]

[illegible] دانه گندم خورده [illegible] آدم [illegible]

[illegible] آدم علیه السلام [illegible]

[illegible] از بهشت [illegible] دست [illegible] آدم [illegible]

[illegible] کردن [illegible] شمس [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] از بهشت [illegible] زمین [illegible]

الله [illegible] حوا [illegible] علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] گندم از بهشت [illegible] آدم [illegible]

[illegible] آدم علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از بهشت [illegible] حوا [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

تن اهم ومهمات سیت تا اگر بعضی از احکام ایمان ندانند مر عبادتی که کند از نماز
و روزه و زکوة و حج روا نباشد در جامع الکبیری آورده است اذا صفت ا
... العاقلة البالغة من احکام التوحید نصف بین
بها وان حکمنا بصحة النکاح بظاهر الاسلام یعنی
چنان باشد یعنی زنی عاقله بالغه را از احکام ایمان بپرسند او گفت
نتوانم وی بیان کردند او گفت نتوانم از شوهر جدا کرد مروی را شوهر اگر
نکاح او پیش از بیان ظاهر است هم درست بود در مستوفی آورده است اگر شخصی کنیز
... کنیزک احکام ارکان ایمان ندانند و از اهل الکتاب هم نیست کردکتبین
... کنیزک مروی حرام باشد باید که اول احکام ارکان ایمان او را بیاموزد آنگاه
... وطی کند و این هم این در تفسیر مذکور است که یحل وطی امرأة کانت
... کانت حرة او امة الکتابیة یعنی وی چنان باشد که وطی
... زن کافره روا نیست خواه آن زن آزاد باشد خواه بنده مگر که از اهل الکتاب
... بود یعنی کتب توریت و انجیل خواند باشد در مستوفی و محیط آورده است اگر
... یا مسلمانی و احکام ارکان ایمان نداند ذبح کرده حرام باشد نباید خورد
... خوردن ذبیحه را در فتاوی فقه و در محیط آورده است که بهونی واجب ا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله
واصحابه اجمعین بدانکه سعدک الله تعالی فی الدارین در شفا
الامر اول چیزی که بر بنده واجب است از جمله فرایض
شناختن حق تعالی است عز وجل وثنا خدا
نست جوینده در عقیده نجات بعضی آورده است در
سلوة مستوی آورده است از چهار علم و فرض عین است ایمان و علم
توحید و علم ... در نفایس مستوفی آورده است که
ایمان یکی اعتقاد کردن و زبان توحید
است صحیح نیست که ایمان ... توحید ... در
... طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة
... احکام ...
... احکام ...

در

از وی آن و تعرض رساند و رنجانیدن اوی موجب حرام باشد و در آن جهان از
عذاب ابدی خلاص یابد و عاقبت جای خود در بهشت یابد و در مفید در اصول شرح
آورده است که ایمان بر دو نوع است مجمل و مفصل ایمان مجمل آنست که گوئی
آمَنْتُ بِاللهِ كَمَا هُوَ بِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ وَقَبِلْتُ جَمِيعَ أَحْكَا
مِهِ یعنی گرویدم بخدای تعالی چنانچه اوست یعنی بیچون و بیچگونه با همه
نامهای وی و با همه صفتهای وی و قبول کردم همه حکمهای وی و این را ایمان
ربی هو خبر پارسی گوییا کرده اند یعنی قبول کردن دین مسلمانی را و آنچه درو
ست و بیزار شدن از کفر کافری و آنچه در وی است و ایمان مفصل آ
نست که گفته است در محیط آورده است که مفصل آنست که گوئی آمنت بالله و
مَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ
مِنَ اللهِ تَعَالَى وَالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ پارسی وی چنان باشد که گرویدم
بخدای تعالی و فرشتگان وی و کتابهای وی و پیغامبران وی و بروز قیامت
و تقدیر نیکی و بدی که هر دو از تقدیر خدای تعالی عز و جل قوله تعالی قُلْ
كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ یعنی بگو ای محمد که نیکی و بدی همه از خدای تعالی است و زنده
کردن پس از مرگ در کشف الاسرار آورده است که ایمان مجمل معتبر است نزدیک

گوسفندکان خود را احکام زکات و نماز و روزه بیاموزد و قرآن ... تا که نماز درست

ونیز ... درست ... یان راه اخود و محارم خود را چون مادر و خواهر و دختر و زن

احکام شرایع بیاموزد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم

واهلیکم نارا ... فرموده است کلکم راع وکلکم

مسئول یعنی هر یکی از شما نگاه دارنده است و هر یکی از شما پرسیده شود از رعیت

خود یعنی از اهل و فرزندان ... اول ایمان ارکان است و

شرایط علم درست ... الاسلام آورده ... که ایمان ... الایمان اقرار

باللسان وتصدیق بالقلب بما جاء به من عند الله تعالی و نبینا

محمد علیه الصلوة والسلام یعنی ایمان اقرار کردن ... بزبان و تصدیق

داشتن بدل بدانچه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آورده است از نزد خدای تعالی و عند

الشافعی رحمه الله عمل بالارکان در عقیده نجاح آورده است یعنی از شرایط ایما

ن ... بزرگداشتن است خدای تعالی را واحکام شریعت را ... آورده ... حلالها خدای تعالی

را حلال اعتقاد کردن و حرامهای خدای تعالی را حرام اعتقاد کردن هر که حرام را حلال

داند و حلال را حرام داند کافر گردد و حکم ایمان است چون کافری ایمان آرد جان و

مال او از کشتن و برده کردن و غارت کردن در امان درآید تا هیچ کس را روا نباشد که مال

و این مصراع را منشرع کرده‌اند بر زبان میآید و دلیل بر کفرست چون کسی نیم مصرع

گوید که هیچ مکانی از خدای تعالی خالی نیست همچنین لفظیست که خدای تعالی همه

جای هست و جای اوست لرزیدن بخدای تعالی کفرست شیخ شرف

الدین قدس سره رحمة الله ای راه نمای بر خلق مرا راه نمای در مشکل

این بیت جوابی فرمای گویند خدای بود در هیچ نبود گر هیچ نبود در است

کجا بود خدای شیخ نظام الدین قدس سره در مذهب سنت جبر

منست ترا میدان یقین که لا مکانست خدای در کیفیت حق او زبر

زبری جایکه ز زیر نیست کجا دارد جای کان الله و لم

یکن معه شیء و هو الآن کما کان یعنی خدای تعالی بود و نبود

با وی چیزی از او همچنین اکنون است چنانکه بود و ایمان آرم که خدای تعالی چنانکه

قدیم است همه صفتهای او نیز قدیم است و صفتهای او نه عین ذاتست و نه غیر

ذاتست چنانکه یکی از ده نه عین ده است نه غیر ده چنانکه سایه آفتاب نه عین

آفتابست و نه غیر آفتابست چنانکه گوئی زید صدق القول است و آن صدق زید است

پس صفت صدق زید عین زید نیست و غیر زید هم نیست و حق تعالی سمیع است یعنی

شنوا است بصفت شنوائی لیکن نه بگوش و بیناست بصفت بینائی و لیکن نه بچشم

[illegible]

[illegible]

صفات السبع است عین ذات [illegible]

بیان کننده ایمان

فقها فاما نزدیک ایشان ایمان مفصل معتبرست نه مجمل در مذهب ایشان که در سلمی آورده

که صحیح است که ایمان مفصل معتبرست پس ایمان مفصل را باید آورد تا باتفاق ایمان

از برای صحت اسلام در بند و خروج عهده بیقین حاصل آید و هفتم کتاب ایمان

مفصل بدین تفصیل بیان کرده است اما الایمان بالله تعالی یعنی ایمان آوردن به

خدای تعالی است که هست بود و باشد و بود و عالم نبود و او قدیم است و جملگی

عالم مخلوق و محدث است وجود او را ابتدا نیست و بقای او را انتها نیست

و او یکی است و او را انباز نیست و او را زن و فرزند نیست و منزه است و او بی

نیازست و هر چه مانند ایشان بدان محتاج چون خوردن و آشامیدن و خفتن و

ذکر لبق و بجای از جای قرار گرفتن خدای تعالی از همه چیزها منزه است

و بی نیاز و حق تعالی را مکان نیست هر که اعتقاد کند و گوید که خدای تعالی مکان است

کافر گردد خاصه بعضی عورات و اتراک بر زبان میرانند که خدای تعالی بالا [illegible] اگر

لیکن بر مکان معتقد باشد کفر بود چرا که خدای تعالی از جای منزه است در ظهیره

آورده است نه تو در هیچ مکانی و در مکانی نه تو خالی کافر گردد یعنی

اگر مراد او تمکن ذات خدای تعالی بر مکان باشد و اگر مراد او علم و قدرت خدای تعالی باشد

یعنی علم و قدرت خدای تعالی همه جاست کافر نشود [illegible] است

واین

ای شی ذات المنقول [illegible] قال علیه السلام تفکر ساعة

خیر من عبادة [illegible] در عقیده اورده است که نام خدای تعالی توقیفی است یعنی

سماعی این نام خدای تعالی را [illegible] خوانده اند ما نیز او را بدان نامها بخوانیم

بر انچه نا موسوم کما قال الله تعالی ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی مر خدا

تعالی راست نامهای نیکو پس بخوانید او را بدان نامها در عقیده ورده است که خدای

را فقیه و طبیب نباید گفت چنانکه بعضی عوام گویند طبیب [illegible] طبیب تو

ماننی علاج [illegible] عوام مرض [illegible] این خطاست نشاید

گفت نیز خدای تعالی را عاشق و معشوق و محب و محبوب نگویند اما لفظ محبت

گفتن مر خدای تعالی را [illegible] روا باشد [illegible] طایفه اند میگویند که خدای تعالی دو است

یکی را اهرمن گویند و دیگر را یزدان این چنین [illegible] باطل است و کفر کما قال الله تعالی انما

الله اله واحد یعنی [illegible] که خدای تعالی یکی است و جای دیگر فرموده قال الله تعالی

لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا [illegible] اینجا این است که خدای

تعالی را [illegible] در شرح [illegible] در شرح عمده ورده است که [illegible]

مومنان [illegible] در بهشت [illegible]

ابد [illegible] خدای تعالی [illegible] نعوذ بالله منها در امالی ورده است

و حی است بحبات ... عبارت است از علم قدیم خود بمقدورات

کلمات و ... قدرت ... قال الله تعالی إنّ الله علی کلّ شیءٍ

قدیر یعنی خدای تعالی بر همه چیز توانا است و حق تعالی همه را بماند و

مجازات قدرت ... خواست ... نماند چون بهشت و دوزخ و اهل آن

و عرش و کرسی و لوح و قلم و ارواح یعنی جانها در فنا ذی ... اورده

اگر کسی گوید ... بماند ... هیچ ... بماند ... کافر گردد

نعوذ بالله ... است یعنی بهشت و دوزخ و اهل

... و انکار نص موجب کفر است در شرح امالی اورده

که هشت چیز فانی نگردد و باقی بماند بعنایت الله تعالی چون بهشت و دوزخ و عرش

و کرسی و لوح و قلم و ارواح یعنی جانهای بندگان و تفکر کردن در ذات و صفات

خدای تعالی روا نیست هرچه در وهم و خیال تو صورت شود که خدای تعالی [illegible]

... وهم و خیال تو بود که خدای تعالی آفریدگار آن همه است بیچون و بیچگونه است

... تمام توحید در یک بیت آورده است آنچه در خاطر آید که من آنم نیم

آنچه در وهم نگنجد که خدایم آنم و تفکر در آلاء و قدرتها و ... قال النبی

صلی الله علیه و سلم تفکروا فی آلائه و قدرته و لا تتفکروا فی ذاته و صفاته

روز بعادت تعالی مشغول اند تسبیح از عبادت ایشان است و روز عبادت ایشان نیست
ست و کار ایشان نا ایدکه قال الله تعالی یسبحون اللیل و النهار لا یفترون و بعضی
فرشتگان از نور آفریده شده اند بعضی از باد و همه معصوم اند از گناه و همه مطهر اند
و همه را صنف کردن نیز کوشیده اند ... رحمت ... بعضی
روایت و خوردن تسبیح است و شربت ایشان تقدیس ... بعضی جل اثنی را ... ثنائی
کردن بعضی فرشتگان از آنگاه که آفریده شده اند ... بعضی در رکوع مانده اند و بعضی
در سجود و بعضی در قیام و بعضی در ... ساحت اند همه ایشان ... ملک ... اند
و کراما کاتبین و چهار فرشته مقرب اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیه
علیهم السلام و دشمن داشتن فرشتگان کفر است تا اگر کسی گوید که فلان بر من
چون دیدار عزرائیل است اگر در دل عداوت عزرائیل بود کافر شود ... و نسبت
میکند و کافر گردد و ... را ... تا مانند صورت آدمی شود ... سخن نیست
که جبرئیل علیه السلام ... کلی بر پیغمبر علیه السلام ... ما ... بنا ... کلام مجید
مسطور است فتمثل لها بشرا سویا یعنی جبرئیل علیه السلام مانند مردی درست
اندام گشت و مریم رضی الله تعالی عنها خود را بنمود در عهده نکاح او در آمد ...
که آدمی افضل است از فرشته یا فرشته افضل است از آدمی ... بشر افضل اند از خواص

يراه المؤمنون بغير كيف   وادراك وضرب من مثال فينسون

النعيم اذا رأوه فيا خسران اهل اعتزال   معنى اين شعر در تحرير فناد ايمان

اريم كه حق قديم است ومتكلم بكلام ازلى كلام او واوصف صوت   ليت در تفسير

عنانى وارد ده ان جبرائيل سمع صوتا دالا على كلام الله تعالى ديكى ما اراد الله

يعنى جبرائيل عليه السلام اواز بشنيد كه دال بود بر كلام حق تعالى ودر مراد حق تعالى وحق

تعالى را فهم است عبارة عن المركب ودرم مستغرض وكل است وبعضى هم

ضمير ... هيچ نماند   هند زمين بمصر است نه چون

چيست واز كن زاده كه ازو در عقد نكاح اورده است   كه بنده

خداى تعالى بحق شناختن است شناسد فاما نتوانند شناختن است

بعلم خود شناخت مقرب كبر علة يعنى دليلست بغفلت نبى خبرستند تقصير

در معرفت ما عرفناك حق معرفتك يعنى اى خدا ما نشناختيم ما ترا انچه حق شناختن

توست بروى هذا معنى انكه كند اما نتوانند خانه خود بندگى بكند وسيند وفر

نشمان گى غفلت   اندر بعجز وكمال خود اقرار كرده اند كه ما عبدناك

حق عبادتك يعنى نه پرستيديم ما ترا انچه سزاى پرستش است الا والايمان بالملائكة

يعنى ايمان اوردن بفرشتگان است كه تصديق خلقت فرشتگان ... تعالى است

درود

کما بها از برای ایمان آورده نتوانند [illegible] در بعضی نسخه هست ایمان و [illegible]
[illegible] ایمان کسی است که [illegible] ما را وطعی نیست [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] و [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] نیست [illegible] لازم [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] [illegible]
الجد دانستن تو [illegible] درست و [illegible] قدیم است نی [illegible]
قدیم است نی نزدیک اصحاب ما که قرآن مخلوق گویند کافر گردد بعضی مطلق قایم است
بذات حق تعالی فاما اگر کسی حرف و صوت که نبشته شده است مخلوق گوید کافر نگردد
زیرا که حروف و هجا و نقطها کاینات و کاینات مخلوقست پس بقول او مخلوق باشد در هدایه
اصول مولانا نور الدین صابونی رحمة الله علیه آورده است که استفاده کنیم که قرآن
خوانده شده است بزبانهای ما و محفوظ است در دلهای ما و نبشته شده است در مصحفهای
ما ولکن غیر حال فیها یعنی فرود آمده است در بن محلها و جبرئیل علیه السلام
در مدت بیست و سه سال تمام قرآن را در هر حادثه نجما نجما آیة آیة در هر حادثه
رسانیده است پس آیت اول که از قرآن فرود آمده است این بود که اقرأ باسم ربك
الذی خلق و آخر آیت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت

نعمتی و کامل الیوم من [illegible] در [illegible] و تمام [illegible]

ملک یعنی همه پیغمبران افضل اند از همه فرشتگان و عوام مؤمنان افضل اند از عوام ملک یعنی
اتقیا و پرهیزکاران فاما خواص ملک افضل اند از عوام مؤمنان [illegible] در [illegible] فخر
الدین رازی رحمه الله علیه آورده است که فرشته افضل است از آدمی [illegible] روایت [illegible] کرده در
عمده آورده است که [illegible] و ایمان [illegible] که از ما در وجود
آید فرشتگان معصوم اند [illegible] قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما
یؤمرون در اصول [illegible] آورده است که ملائکه در بهشت در آیند ولکن دیدار خدای تعالی
نبینند مگر [illegible] علیه السلام [illegible] و اهل حرب که مسلم [illegible] در بهشت در آیند یا نه امام اعظم
ابو حنیفه رحمه الله علیه توقف کرده است [illegible] یعنی ای انسان [illegible]
[illegible] در بهشت در آیند همچون مسلمانان اما الایمان بالکتب یعنی ایمان آوردن
است که [illegible] که همه کتابهای از آسمان منزل بوده اند بپیغمبران
علیهم السلام [illegible] در کتابها سخن حق تعالی است [illegible] همه حق
است [illegible] و عمل کردن فرض است و عمل کردن بکتابها منسوخ است و چهار کتاب
است توریت که بزبان عبرانی بموسی علیه السلام انجیل که بزبان [illegible]
عیسی علیه السلام بود و زبور که بزبان سریانی بداود علیه السلام بود و قرآن بزبان عرب
بمحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و ایمان بهمه کتابهای خدای تعالی ولیکن [illegible] کردن

کتابها

نکوتر بوده‌اند و پیغمبری خود بمعجزه ثابت کرده بوده‌اند و پیغامبری در زمان حو
سوی بمعجزه ثابت نشود و ختم پیغمبری و سعادت با محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت
شده است کما قال تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول
الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیما پیغمبری [illegible]
بود در [illegible] سود و روا نباشد که پیغمبر زن بود زیرا که مقصود از بعثت
دعوت و اشتهار است و زن است منافی اشتهار زیرا که هن مأمورات
بالقرار فی البیوت زیرا که ایشان امر کرده شده‌اند بقرار کردن در خانها قال
الله وقرن فی بیوتکن و بعضی گفته‌اند لقمان حکیم پیغمبر است فاما
در پیغمبری خضر علیه السلام و [illegible] اهل [illegible] صحیح
انست [illegible] همه پیغمبران معصوم بوده‌اند که ایشان صغیره و کبیره پیش از وحی و بعد
از وحی از کبایر اما از صغایر [illegible] در عقد نکاح
ما زنت امرأة نبی قط یعنی هیچ زنی از زنان پیغمبران زنا نکرده است
[illegible] آنانکه [illegible] ایمان آوردیم بهمه پیغمبران که اول
ایشان آدم صفی الله ابو البشر صلوات الله علیه بوده و آخر ایشان محمد رسول الله سید البشر
علیه السلام بوده و در ایمان آوردن بهمه پیغمبران حاجت نیست که بوده‌اند عدد معین [illegible]

زنان را در خانه
نگاه داشته شده

علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نود الا الایمان بالانبیاء اما

آوردن بپیغمبران علیه السلام والصلوة نیست که بگروی و بدانی که جمله پیغمبران که خدای تعالی

اند فرستاده است همه رسول خدای تعالی است و هر چه گفته اند خدای در نشان پیغمبر ما محمد رسول الله

صلی الله علیه وسلم اینست از شد قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا

وحی یوحی و بعضی ازیشان رسول بوده اند و بعضی نبی اما رسول آنست که وحی بر وی

فرود آمده بود و صاحب شریعت بود و نبی آنست که بر حکم الهام یا در خواب کار کند

بوحی بعضی نبات ملک [illegible] کتاب پیغمبری دیگر بود در بیان فقه ابو

الملت آورده است پیغمبران جمله صد و بیست [illegible] بوده اند در تفسیر عمره آورده است

هجده پیغمبران مرسل آنست که در آیه تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی

قومه نرفع درجات من نشاء ان ربک حکیم علیم ووهبنا له

اسحاق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل ومن ذریته

داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون وکذلک نجزی

المحسنین وزکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین واسما

عیل والیسع و یونس ولوطا وکلا فضلنا علی العالمین و شمار کرده

همه پیغمبران هر یک افضل اهل زمان خود بوده اند و عاقلترین انسان و ... خلق

و خلق

لعنتی به دو وقار دختر میکرد و در عصر ما موجود نبشت مثل پیغمبر علیه السلام آمد گفت

عرض کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم خوی مبارک را پیشانی خود دست زن مرده مالید و فرمود

تا در روی دختر خود بمالد آن عورت همچنان کرد تا آن دختر زنده بود و بوی خوش از وی

برفت و از رو داد و آن دختر بر بوی خوش می آمد تا قیامت از روح داد و اولاد

ایشان همه خوش بودند و محلت ایشان را محلت عطاریه میگفتند در تعریف صحیح آورده است المخصوص

بطیب المنتشر و هنگامی که پیغمبر در میان کس در آمدی تا اشارات از آن جای دراز بنمودی و

وسوسی
بعد از معجزات رسول صلی الله علیه و سلم آن بود که مگس بر تن و جامه مبارک او نه نشستی و

هرگز محتلم نشدی زیرا که احتلام لعنت شیطان است و شیطان از پیغمبر

دور بنشست اما رسول علیه السلام در سخاوت چنان بود که هر چه بودی او را عتاب کرد و قال

الله تعالی و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا یعنی دست خود را

چنان فراخ مدار که بدان جا محتاج شوی و در رهنه و ملامت زده بنشینی و قصه آنکه

او بنجم که خواهش از رسول صلی الله علیه و سلم چیزی خواست نبود و آن چیزی دیگر موجود

نداشت پیراهن خود بکشید و بدو داد وقت نماز رسید از بهر آنکه بیرون

آمدی پیراهن دیگر موجود نبود و یاران بر بلال گشادند در میان عتاب معا[illegible]

لیکن پیغمبر علیه السلام مبعوث بود و پیغمبری را دعوت کرد و برادران به رهان و به منق

حرا انکه

[illegible]

معاف کرده شده

میگویند که جملهٔ پیغمبران صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود و مهتران ایشان شش تن بودند آدم و نوح

و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام و صلوات ... چنانکه پیغمبران ... بر دل ... نشاید گفت ...

در ... صحیح ... آمده است ... محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد

المناف یعنی ... رسول الله ... عبد الله و عبد الله ... عبد المطلب بن عبد المطلب ...

پسر هاشم ... پسر عبد المناف ... افضل ... بود و افضل ... پیغمبران

و ختم ... پیغمبران ... که بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوی پیغمبری کند

باطل باشد ... عقیده ... درست آنکه عیسی علیه السلام از آسمان ... فرود

آید ... شریعت پیغمبر ما کند ... علما و امت ... پیغمبر ما ... حسن

و اجمل از همه ... بود و ... خوبی ... که اگر کسی ... کردی روی ... مبارک

... او ... در ... تر ... رسول الله صلی الله علیه و سلم ... فراخ

پیشانی ... چشم او ... سیاه بود و ... که ...

... فراخ بود و فراخی کف دست ... سخاوت ... و تنگی

... و لعاب ... بود ... تا ... منقولات

... لعاب مبارک او ... دروا ... شیرین گشت

... تا ... خوش ... زیاده ... و ...

... شد

و جمعی آورده اند که اهل سنت و جماعت برآنند و فاضل [illegible] در شرح عقائد آورده

که معراج رسول [illegible] در بیداری بود [illegible] رسول علیه السلام را در شب معراج

و حدیث [illegible] ام هانی [illegible] در شرح امالی آورده است که معراج رسول علیه السلام از مسجد

حرام تا بیت المقدس به نص کتاب ثابت شده است یعنی سبحان الذی اسری بعبده لیلا

من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی [illegible] هرکه از آن منکر شود کافر گردد و از آنجا تا

آسمان منکر شود [illegible] کافر نشود مبتدع باشد در عقیده نجاح آورده است که رسول علیه

السلام در معراج خدای تعالی را دید به چشم سر جمهور صحابه اتفاق کرده اند و بعضی گفته اند به دید

و بعضی گفته اند به دل دید در فتاوی کبری آورده است [illegible] السموات

[illegible] آنست که [illegible] است لقاء الله [illegible] بالیوم الآخر

یعنی ایمان آوردن به روز قیامت است که [illegible] حق است و در

آمدن قیامت بی شک و شبهه حق است قال الله تعالی ان الساعة آتیة لا ر

یب فیها یعنی بدرستی که قیامت آینده است بی شک در روز [illegible]

[illegible] و بعد از [illegible] همه را زنده گردانند از آدمیان و پریان و [illegible] و [illegible]

[illegible] و حیوانات و جانوران [illegible] که خدای تعالی [illegible] زنده گرداند در

عقیده آورده است تا سقط را هم زنده کنند و سقط [illegible] آنکه را گویند

نجاح

فاما کار معجزات محمد [illegible] و بقبیله وقومی در عقبه کجا آورده است فرمان

برداری محمد [illegible] آنک [illegible] دست [illegible] ایمان بیرون شفاعت معجزات

دولیا [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم ثلث رجال شفاعتهم مثل

شفاعة النبیین [illegible] العلماء [illegible] الفقراء [illegible] معجزات محمد

صلی الله علیه وسلم [illegible] محمد صلی الله علیه وسلم ان [illegible]

[illegible] او [illegible] دوستی محمد [illegible] بود در سفر

[illegible] که محمد علیه السلام [illegible]

[illegible] دست [illegible] و روان [illegible]

[illegible] تا [illegible] فقداوی [illegible]

رسول علیه السلام [illegible] از [illegible] و معجزات [illegible]

[illegible] رسول علیه السلام آوردند

[illegible] آید که یا رسول

[illegible]

[illegible] لشکر رسول علیه السلام [illegible] گشته بو

آب [illegible] رسول علیه السلام [illegible] انگشتان مبارک خو

مدست

[illegible]

خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون و روزی که ترازوی حسنات

[illegible] مرد در نفس عمدا [illegible] است في الحديث نبي [illegible] ان الكوثر

نهر في الجنة وماؤه ابيض من اللبن واحلى من العسل و تربته

اطيب من المسك قالت عائشة رضي الله عنها الكوثر

في الجنة يفرق في الصوت من حب ان يسمع صوته فليجعل اصبعيه

في اذنيه فردا قيامت پیغامبر علیه السلام تشنگان را حوض کوثر آب خواهد داد

و [illegible] خواهد داد در بشارت الانوار است که قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم آنية كعدد النجوم يعني اوندها بر حوض کوثر بشمار ستاره

[illegible] ایمان [illegible] کافر از آفات اندامها [illegible] گواهی دهند بر او زنده

قال تعالى يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما

كانوا يعملون معنی [illegible] جنایت [illegible] در روز قیامت زبانها و دستها و

پایها گواهی دهند [illegible] در دنیا کرده باشد [illegible] سوال کردن حق هر شخصی

را از مومن و کافر [illegible] شرط [illegible] چون [illegible]

شود [illegible] کرده است [illegible] را در گور زنده کرده [illegible]

بنشانند و بگویند من ربك يعني خدای تو کیست ومن نبيك يعني پیغمبر تو کیست

ای [illegible] ... جان [illegible] روشنا مده [illegible] او [illegible] کرده

برای [illegible] ... [illegible] اعمال [illegible] گشت [illegible] مانده

نقل [illegible] ... [illegible] از

نکی فرا [illegible] ... [illegible] روز [illegible]

همه را [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] سیدورد [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] روسفیده شود

[illegible] ... [illegible] سنگ آید

[illegible] ... والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت

موازینه [illegible] ... ومن خفت موازینه فاو[لئک]

معرفت اعمال کنا[ه] [illegible]

الذین

مابسکان نوح پیغمبر علیه السلام بیرون یافت و ورق زر قامت کا
چنان آیند که کلاه‌های بلند بر سر و پیمبر ندیا صرف زر ندترا شند و شهرهای خراسان
درختان و میوه‌ها بخورند در بیت المقدس لشکر کشند اهل زمین بکشتیم اکنون
اهل آسمان را بکشیم تیرهای سوی آسمان بفرستند و حق تعالی ایشان را بخون
آلوده باز دگر ایشان شادمان شوند و از آن مسلمانان او حور مخفی شوند و
بقوت در یک سرشت کاو بعصیان را از و مناجات حق تعالی در گردن
ایشان را بکمندهای زر آفتاب بیندازند و دوم سر نشین آیت دجال اعور
یعنی کور چشم راست و در میان دو چشم او نوشته باشد کافر و دنگ کوه حد وود آید
خبر کلاه همه جای باشند مگر مکه و مدینه فصل کرده و پیش ازین شود و سینه و چهار
زنده باز بیرون آورد و پیش خروج او سه سال باران نبود و قحط باشد و چون بیرون
آید باران آید گوید باران بیارید بر عالم باران گوید بزمین گوید نعمت بیرون آر
بیرون آرد و چهل سال باشد و مگر نیابند او را یار دجاع دو بجاله لشکر او طلبد و
زنده شود و خلقان پیش او بیایند و اعظم فتنه او آن باشد که جماعتی را گوید
کاگر پدر و مادر شما مرده اند زنده کنم بخدایی من مقر شوید و بعضی با دان اقرار دارند
و بدو ایمان آرند و بعد از آن شیاطین کافر شوند و دجال یهودی است در عهد رسول

وما [illegible] [illegible] كيدر

الله [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم ودين الاسلام فر

شكاك [illegible] يعني

[illegible] لا ريب يعني

[illegible] الله تعالى [illegible]

[illegible] عليهم السلام [illegible] سؤال

[illegible] سؤال [illegible] ولكن [illegible]

[illegible]

[illegible] الا هو يعني [illegible]

[illegible] فاسقلر [illegible]

[illegible] امام اعظم

[illegible] في جسد القبر

[illegible]

[illegible] قيامت [illegible]

[illegible] تفسير [illegible] ياجوج ماجوج

[illegible]

و منها ما طلبست ... زمین بر آید با وی عصای موسی و انگشتری سلیمان علیه

السلام باشد بر پیشانی هر یک عصا و انگشتری نهد بر پیشانی مؤمن نقطه سفید

پیدا شود و بر کافر نقطه سیاه بعده مؤمن را گوید انت مؤمن من اهل

الجنة و کافر را گوید انت کافر من اهل النار یخرج من الصفا

فتکلمهم بالعربیة فتقول ان الناس کانوا بآیاتنا لا

یوقنون ای لا یوقنون بخروجی چهارم است علامت قیامت [illegible]

فاسق شوند و [illegible] بعد از آن [illegible] کسی [illegible]

[illegible] ضعفها ظاهر گردد و امام مهدی بیرون آید و از [illegible] محمد بن [illegible]

نام ملقب به مهدی دارد روشن پیشانی و از اهل بیت [illegible] از اولاد

فاطمه رضی الله عنها و علی [illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible]

کند و جور و ظلم بر اندازد و نعمتها فراخ شوند باران باریده میوها [illegible] شوند

بعد خروج هفتم سال او وفات یابد [illegible] عیسی [illegible] علم سیاه

بر آید در میان [illegible] با بیت [illegible] آید [illegible]

و [illegible] از هول هلاک شوند و دودی در عالم پیدا شود از مشرق تا مغرب

بگیرد و در کافران حالت سکر ظاهر گردد و از بینی و از گوش و از دبر ایشان دود

[illegible]

یمنی

[illegible] عالم [illegible] بارد و بعضی مسلمانان را

[illegible] که در [illegible] آنان را

کافر [illegible] که [illegible] سلام گفته هر که در روز

[illegible] عیسی [illegible] اند

و عیسی [illegible] یعنی بعد

[illegible] مسلمانان عمل شر

[illegible] بال العبره

[illegible] کرده باشند و چون عیسی [illegible] شود همین

[illegible] بعد صد سال تا قیامت قائم شود سیوم

[illegible] یعنی جنبنده از زمین بیرون آید و مردمان در

[illegible] باشند و دوباره [illegible]

[illegible] و چون [illegible] باشند و [illegible]

[illegible] بلبل [illegible]

[illegible] و چون [illegible] دو سر [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] و چون [illegible] باشند [illegible] کند که [illegible]

دسهوا

[illegible] آورده است لا تری الخروج علی الائمة وان جاروا یعنی
کینم بیرون آمدن از طاعت پادشاهان روا نیست اگرچه ظلم و جور کننده یعنی
در زدن و تیغ کشیدن برای جنگ با پادشاهان روا نیست در امالی آورده است که مذهب
سنت جماعت آنست که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه افضل است
بر همه یاران بعد از آن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بعد از آن امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه بعد از آن امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه در چهار خلیفه بر حق
اند و عمل در صلاحیت در خلافت [illegible] و متابعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم کرده اند و خلافت ایشان تمامی سی سال تمام شد قال النبی صلی الله علیه وسلم
الخلافة من بعدی ثلثون سنة [illegible] تعالی یعنی خلافت
بعد از من سی سال باشد تمام شد بعلی رضی الله عنه در شرح عمده مولانا حافظ
الدین آورده است که [illegible] قدس سره گفته بود مولانا خوارزمی حساب
کرده دید [illegible] امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه چند سال خلافت
مولانا خوارزمی حساب کرده گفت دو سال سه ماه و [illegible] خلافت را [illegible]
از آن نقل کرده در حجره عائشه صدیقه رضی الله عنها در سایه پیغامبر علیه السلام
دفن کردند هشتاد و سه سال عمر داشت و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ده سال

نومید نشوند

میروی بود و در این است در توبه شود همه گناهکاران و امید از ان نومید نشوند

یعنی در توبه کفر و در توبه ... دور و در بهشت یعنی توبه مسلمانان گناهکاران نزد در آن

زمان بهشت جدا است ... یعنی اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند اما وعده کرم است که

قبول کند اغتنم الفرص فانها فی فوتها غصص یعنی فرصت اغتنمت دار

که در فوت شدن این فرصت غصها خوردن است و بجای دیگر گفته که اغتنم فراغتك

ربما تمناه فلا تناله یعنی فراغت اغتنمت دان که بسیار آرزو کنی پس نیابی

پیش قال النبی صلی الله علیه وسلم عجلوا بالصلوة قبل الفوت

وعجلوا بالتوبة قبل الموت و اعتقاد کنی که مسح کردن موزه

روا است در سفر و حضر از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه پرسیدند که

مذهب اهل سنت و جماعت چیست فرمود ان تفضل الشیخین و

تحب الختنین تری المسح علی الخفین یعنی تفضیل کنی دو شیخ را

یعنی ابو بکر و عمر را رضی الله تعالی عنهما و دوستداری دو داماد را پیغامبر علیه

السلام یعنی عثمان و علی را رضی الله عنهما و اعتقاد کنی که مسح بر موزه روا

و اعتقاد کنی که مسح بر موزه روا است و اعتقاد کنی که نماز گزاردن روا است پس

هر مومن نیکوکار و بدکردار کما قال النبی صلی الله علیه وسلم صلوا خلف کل بر و فاجر

[illegible]

روزی گفت که مرا آرزوی ایست [illegible] علیه السلام [illegible] صدق [illegible] تا [illegible]

در خواست دعا بکردم بعد از آن حضرت دعا کرد و [illegible] دعوت خود

[illegible] آمد [illegible] پیشوای عالمیان [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] کرد [illegible] و [illegible] خرما [illegible]

[illegible] قدر [illegible] درخت [illegible] در [illegible]

ابن [illegible] بعد از [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] آن [illegible] بسم [illegible]

تمر الصمد [illegible] درخت [illegible] و همان ساعت [illegible]

فرمود و خرما ابوطالب [illegible] و [illegible] روزی [illegible]

را علی نام [illegible]

[illegible] شد سجا [illegible] علیه السلام دعا کرد و ابوطالب [illegible] تعالی [illegible] در

نه آن درخت خرما که بید کرم و فضل خدای تعالی آن درخت خرما فی الحال سبز

شد و همان ساعت [illegible] پیشوای عالمیان دو خرما از درخت [illegible] آورد و

ابوطالب داد و زن او را داد از آن خرما [illegible] فرزند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه

و شش ماه و پنج شب ... روز خلافت راند لولو فیروز نام غلام بود چون امیر المؤمنین

عمر رضی الله عنه در نماز ... داد او را زخمی کرد تا سه روز مجروح بود بعد از سه روز نقل

کرد روز چهارشنبه بود و بیست و ششم ماه ذی الحجه دفن کردند در حجره نبی علیه السلام

صدیق رضی الله عنه گفت هفتاد و سه سال عمر داشت و خلافت امیر المؤمنین

عثمان رضی الله تعالی عنه دوازده سال تمام کم از دوازده روز داشت و خلافت امیر المؤمنین

علی رضی الله عنه پنج سال بیست کم دو ماه ... بود هم درین مجلس حکایت آورده اند که روز

مبارک [illegible] خورم نجد مستولی شده او گفت ای خواجه لولو نام امیر المؤمنین [illegible] عمر

الله عنه داری بگو تا بشنوم خواجه آغاز کرد من [illegible] نام حکایت [illegible]

[illegible] خلق مختلف است و مخلوق [illegible] خورم گفت تحقیق

خدا [illegible] از زبان مبارک شما بشنویم خواجه گفت بشنو که روزی پیغمبر علیه السلام

بجانب صحرا رفته بود وضو کرده نماز گذارد و سوی خانه خود می آمد ابو طالب

دید که غمگین نشسته چون پیغمبر علیه السلام را دید گفت یا رسول الله هشت دختر دارم

[illegible] هیچ پسر نشد اکنون [illegible] دعا کن [illegible] دیده ام و در

نور [illegible] از همه خلق برگزیده است [illegible] تو بگوئی خدا

دعا تو مستجاب کند [illegible] تا بدعا [illegible] عمر او زن

او زنی

[illegible]

التقدیر یعنی ایمان آوردن بتقدیر است که خدای تعالی هر چه بود از وجود [illegible]

نیکی و بدی همه آفریده خدای تعالی است و خواسته وی لیکن نیکیها مراد الله تعالی

است و بحکم و مشیت او و بامر او و بمحبت او و برضای او و بتقدیر او

فاما بدیها و بدیها مراد الله تعالی است و بحکم او و بمشیت او و بتقدیر او و لیکن

نه بامر او و نه برضای او و نه بمحبت او [illegible]

القبیح ولکن لا یرضی بالمحال ای بمعاصی القبایح و

تقدیر اندازه کردن است هر مخلوقی را باندازه او قال الله تعالی انا کل

شیء خلقناه بقدر [illegible]

[illegible] فقد [illegible] تقدیر [illegible]

پس مخلوق کم او شود [illegible] تفاوت است [illegible] کردن

زیرا که [illegible] ایمان [illegible] است

[illegible] است که ایمان [illegible]

چنانکه [illegible]

و ایمان [illegible] ایمان [illegible] است

ایمان [illegible] احوال آخرت از بهشت و دوزخ و سختی مرگ [illegible]

و جماعتی [illegible] امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در کتب [illegible] اند [illegible]
امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه [illegible] امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه [illegible]
ن راده اند چون امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه هفت ساله شد [illegible]
او شد چون [illegible] ده ساله [illegible]
ساله دوازده ساله شد [illegible] سیزده ساله شد چون امیرالمؤمنین علی
رضی الله عنه [illegible] را [illegible] و آن [illegible]
[illegible] افتاد [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه [illegible]
[illegible] کردند [illegible] چون امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه [illegible]
[illegible] پیغمبر علیه السلام نقل کرده بعد از [illegible] پیغمبر علیه السلام امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه [illegible] سال [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] [illegible]
[illegible] افتاد و ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی
[illegible] علیه السلام [illegible] و فاطمه [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

العفو

[illegible] با لاستحقاق [illegible] خود را [illegible]

باطل نشود بلکه موقوف شود [illegible] و در فصول العمادی

نقل [illegible] سمرقندی رحمه الله علیه [illegible]

[illegible] فی [illegible]

والثانی [illegible] شمس الاسلام والثالث الظهیر [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] کردن [illegible] و مسلمان [illegible]

[illegible] کردن [illegible] مشتری [illegible]

[illegible] فتاوی ظهیری [illegible]

[illegible]

[illegible] اسقاط [illegible]

مشتری [illegible] فاسد [illegible]

[illegible] ساقط [illegible]

در فتاوی ظهیری [illegible] مشتری

[illegible] مکاتبه [illegible]

نماید ایمان او جایز نیست چنانکه منقول است که در وقت مردن هر کافری که
ایمان آرد در نزع معاینه میکند و آن ایمان آوردن اینجا
معتبر نیست کما قال الله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما
رأوا بأسنا یعنی ایمان آوردن کافر از هر گاه که
عذاب را معاینه کند ایمان او نیست فاما توبه درست اگر بنده
مومن در آن وقت توبه کند استغفار منقول است قال
النبی صلی الله علیه وسلم ان الله یقبل التوبة عن عبده ما لم
یغرغر یعنی مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود که حق تعالی توبه بنده را
قبول کند مادام که جان تا در حلق نرسد و دیگر شرط آنکه
... الحلال ... الحرام ...
کسی حرام را حلال داند و یا حلال را حرام داند کافر گردد نعوذ بالله منه
اگرچه همه شهادت بر زبان میراند و نماز میگذارد ...
... و مال ایشان از زر و نقره ... و در آن ...
... حلال داند کافر شود و ... ایشان ... را
گرفته باشد اعتقاد کند که ایشان ... شوند ... ایشان درست

کافر شود

که این بود [illegible] حق تعالی لفرست و شرط و کار است [illegible]

رحمت حق تعالی که [illegible] رحمت حق کفرست و شرط و کار است یعنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] استغفروا

[illegible] اشهد ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله [illegible]

[illegible]

از ... شد کرد ما رسیده شود ... ثمن کیشترک علا

کرده و صدقه ... شخصی و ... شود و زینتی

ح اور او مدکو ... بیان او علی کرده ... مشتری

وو دست مشتری ... تقریر ... حیث

... بعد ... طلاق

... روایت ... کرده

... فدر سبب ... ذریعه

... کاینه ... کیشتر ...

... خیر شبهه

... صور او ورد

... قاضی اف ده

... اعتماد

... حنفی ائمه سلف رض

... قاضی مسلمان ... حکم ... تعاقی

... کامیشد ار عقوبت ...

انه لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله و کلمه طیبت اینست که
لا اله الا الله محمد رسول الله معنی وی اینست که نیست هیچ خدای بحق معبود مگر
خدای تعالی که یکیست معبود بحق و محمد رسول الله فرستاده اوست به بندگان در مقدمه
آورده است که ایمان او دین یکیست فرق نیست در یکدیگر بدانکه شخص ایمان آورد
شرع قبول کرد هم بر آن دو فرض است مردن کلمه شهادت گفتن کم کسیکه مسلمان
شود مسلمان گردد

فرض عین است و فرض کفایه است

فرض عین آنست که باهیچ وجه از گردن ساقط نشود چون نماز پنجوقت و
روزه ماه رمضان و حج و زکوة و مثل آن و فرض کفایه آنست که اگر جماعت
بجا آرند از گردن جمله ساقط شود چون جواب سلام و بر مسلمان بیمار رفتن و جواب
عطسه و نماز جنازه و مانند آن بعضی آورده است که فرض بر دو نوع است
فرض دایم و فرض موقت فرض دایم آنست که هیچ حالی از احوال ساقط نشود و مدام
با خدای بودن از آنکه فرض است و آن ایمانست و فرض موقت آنکه بعذری ساقط شود و
حالی بودن از آنکه فرض است آن فرض نماز و روزه و حج و زکوة است بر مالدار
است اگر کسی انکار کرد بعد از بلوغ از دین مسلمانی خارج است و کافر خواهد شد
و حلال کافر شود مالی آنست و من تشوا ارتداد بعد بلوغ تصدیق دین

[illegible]

[illegible] حاصل [illegible] زمان بلوغ پیدا کند اگر از من علم کفر در وجود آمده

است در روز [illegible] این کلمات میگوید تا او را مسلمان کنند چون دین

... اسلام [illegible] شود [illegible] اعتقاد [illegible] است که ایمان مقلد صحیح است و لیکن

عاصی است بترک استدلال [illegible] در

اصول اعتقادات [illegible] و تقلید

قبول کردن [illegible] است بی دلیل [illegible] صحیح است [illegible]

[illegible] این است که مسلمان بگوید [illegible]

[illegible] اسلام را [illegible] این تقلید صحیح است و اگر گو

[illegible] حبیب این تقلید فاسد است

[illegible] کلمه شهادت اشهد

[illegible] اشهد ان محمدا عبده و رسوله یعنی

[illegible] بخدای موجود [illegible]

[illegible] گواهی [illegible] که بدرستی محمد رسول

[illegible] مخففه از مثقله

[illegible]

طلب دلیل یقینی [illegible]

انه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابها فوت [illegible]

امام شافعی رحمه الله [illegible]

[illegible]

امام [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذی ابن زال یعنی پیغمبر در تحریر قتاده در امالی وروده است امتی سخن کفر

گوید در حال مستی [illegible] شود دعا ما را [illegible] گوید اقرار [illegible] بسیار

شده بودند [illegible] نماز نکرد و قال الله تعالی یا ایها الذین آ

منوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون

معنی حدیث [illegible] نماز نکرد [illegible] است تا

نکاه کند [illegible] حدیث و را اگفتن [illegible] نکار

[illegible] محض [illegible] نسبت [illegible] حضرت

دور [illegible] تقاضا کند که ازان [illegible] و هوای نفس

[illegible] مستی [illegible] ازو غفلت و مستی شهوت بما کما

[illegible] ثم قسم التحید بعون

الله [illegible] در بیان صلوة [illegible] وفقک الله

[illegible] قال النبی صلی الله علیه و سلم الصلوة عماد

الدین و من ترکها فقد هدم

الدین [illegible] هر که نماز نگذارد دور بای

[illegible] هر که نماز نگذارد [illegible] خود را

کرد

تن از حدث و جنابت یعنی [illegible] و ضیا مجنب بوده باشد نماز نتوان [illegible]
تا آنکه [illegible] [illegible] [illegible] سوم جای [illegible] مقداری [illegible]
روی [illegible] و سجده [illegible] چهارم پوشیدن عورت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و کلمه [illegible] [illegible] لیکن [illegible] [illegible]
پنجم روی [illegible] ششم نیت نماز کردن [illegible] [illegible]
[illegible] نماز نشین [illegible] مسئله [illegible] [illegible] بیان کرده اند
بیان طهارت [illegible] [illegible] فرایض وضو و سنن و آداب و واجبات در وضو
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] در وضو [illegible] [illegible]
در حق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در حق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در حق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آورده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و اگر شخصی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا قضا نکند [illegible] آنکه از وقت [illegible] است که
تحویل کردن [illegible] وقت است اگر چه نماز فرض را
[illegible] اورده است
که امام [illegible] رحمة الله [illegible] نماز [illegible] در دو
[illegible] ولیکن [illegible] فی العهد [illegible] پس دانستن
[illegible] لازم شود [illegible] اورده
[illegible] مسلمانان [illegible] زمان [illegible] انفاس
[illegible] اورده است اگر در جایی قضا نماز نکند [illegible] دو بار روز
[illegible] نماز [illegible] ارکان احکام [illegible]
[illegible] شرائط نماز [illegible] ارکان نماز [illegible]
[illegible] اورده [illegible] قیام و قرائت و رکوع و سجود [illegible]
[illegible] خروج از عهده [illegible]
[illegible] تفصیل تحریر کرده آید ان شاء الله تعالی
[illegible] شرائط نماز مقدم [illegible]
[illegible] اول [illegible]

ق

است بر آنکه از مسواک مقدم بود بر مضمضه باشد منسوب است سنت بود در برابر جه
وقت نیت الا موقوف بوقت مضمضه است چهارم آب در دهن کردن یعنی آب در دهن
جنبانیدن زیرا که معنی مضمضه آب در دهن جنبانیدن است در لغت در مختار [illegible]
مذکور است المضمضة آب در دهن کردن و جنبانیدن و این لفظ [illegible]
مجرد آب در دهن کردن بی جنبانیدن اینست واقع نشود و هم غرغره کردن
در روزه سنت است در بعضی آورده است که مبالغت در مضمضه و استنشاق
سنت است لقوله علیه السلام بالغ فی المضمضة والاستنشاق
یعنی پیغمبر علیه السلام مبالغه کنید در مضمضه و در استنشاق
که این سنت است و مبالغة فی المضمضة هی الغرغرة وفی الا
ستنشاق الاستنثار یعنی مبالغت آب در دهن کردن است
که غرغره کنید و مبالغت در بینی سنت که آب در بینی بالا کشد و این
غرغره هم در وضو و در غسل سنت است چنانچه بعضی عوام گمان می برند که غر
غره در غسل فرض است و در وضو فرض نیست بلکه غرغره هم در غسل و هم در
وضو سنت است در [illegible] کرخی آورده است که غرغره کردن روزه را مکروه است
زیرا که در وقوف روزه شکستن است نشستن آب بینی کردن هفتم را مکروه کردن

شد همه ... و ... حق و جرح ثلث ... مثل زیر موی

ساقط ... اوردست آب

رسانیدن ... در سنت ... موی

شود دوم دست شستن ... سوم شستن ... پای ... چهارم

مسح کردن چهار حصه ... مسح ... چهار حصه ...

... سنت ... دست ... مسح

... رسانیدن ...

... شستن ... مسح

... سنت ... ما المشرق

... سنت اول دو دست شستن

... دوم ... اوردست سواد

... علی دین الاسلام

... مسواک ... رسول الله ...

... اورده

... سوال ... دانی ...

ب

شستن یعنی تر تر شستن و از اد در دو اندام اعتبار است نه در
صورت او جنبیت اگر شخصی زنی سنت نعره و یک کرده باشد نشوید تا
رک سنت باشد زیرا که بیابی سنت فاما اگر کسی یکبار ربی سنت یعنی زما
نی دوم بار و سوم بار شست تارک سنت باشد زیرا که الوکاد در دو
اندام معتبرست [illegible] این صورت مذکورست شاید هم استعمال کردن بسنک
سنت نیست و بار شستن فضل ولیکن در زمان فتوی برین است که باب شستن
سنت متقنات است و این سنت در صورتی است که مقعد کم از درم شرعی
تر شده باشد و اگر مقدار درم شرعی تر شده است شستن این جهت فاما
چون زیادت از درم شرعی تر شده باشد شستن آن محل فرض است در کافی آورد
ده است که مقدار درم شرعی بهنا کفدست یعنی کف دست است از دو تا
انجا لات می نماید آن موازنه درم شرعی است در کافی آورده است اگر شخصی خود را
برهنه سکند در کرانه آب برای طهارت یا برای غسل جانه نظر مردمان بر
عورت می افتد فاسق گردد و گواهی او در شرع مردود باشد زیرا که پوشیدن عورت
فرض عین است در درون نماز و هم بیرون نماز فاما مستحبات وضو [illegible] آورده
است دو چیز است اول از جانب سر تا آغاز کردن هر اندامی را وقت شستن دوم

آداب نهی هشتم خلال ریش کردن کشف شرح هدایه آورده است

کیفیت خلال این است که از فرود سوی بالا خلال کند نهم خلال انگشتان دست

و پای کردن درست قال النبی صلی الله علیه وسلم خللوا

اصابعکم قبل ان تتخللها نار جهنم دهم

شستنی را با را بار دهم نیت وضو کردن کیفیت

وضو نیت نویت ان اتوضأ لرفع الحدث ولاستباحة الصلوة

امتثالا لامر الله تعالی معنی وی است که قصد کردم مر اید وضو

بسازم برای انکه تا نماز بر من مباح شود فاما نیت در تیمم فرض است

و نیت تیمم نویت ان اتیمم لرفع الحدث و

استباحة الصلوة و امتثالا لامر الله تعالی دوازدهم

تمام مسح کردن کیفیت مسح تمام سر آنست که مرد دو

دست بر سر نهد مر دو را با قفا بکشد و از قفا باز سوی

پیشانی کشیده باز آرد سیزدهم هر دو گوش مسح کردن از ظاهر و باطن

چهاردهم ترتیب در وضو نگاه داشتن یعنی اول روی شوید

بعد از ان دو دست بعده مسح سر کند بعده دو پای شوید پانزدهم

شستن

فتاوی مذکورست که ممنوعست محمول برانست که غیری دست و پای او شوید

در محیط آورده است که پیغمبر علیه السلام در شب معراج آواز نعلین در آسمان

شنید جبرائیل را پرسید که آواز نعلین کی می شنوم از آن کیست جبرائیل گفت

که آواز نعلین از آن بلال است چون حضرت رسالت علیه السلام از معراج

باز گشت بلال را پرسید کدام عمل داری که آواز نعلین تو در آسمان شنیدم

گفت یا رسول الله هر بار که وضو می سازم دو رکعت تحیة الوضو میگزارم

در نواقض وضو در مضمرات آورده است که شکننده وضو هژده چیزست

پنج از پیش است چون بول و منی و مذی و ودی و سنگ مثانه که مردان را باشد

و سه از پس چون باد و سنگ و کرم نیز بیرون آمدن خون از اندام چون بمو

ضعی رسد که حکم پاکی دارد و هم ریم یا هم زرد آب چون حکم خون دارد و از هم

قی پری دهن باشد از هر چیزی که باشد خواه از طعام خواه از شراب و از خون بسته

قی کردن وضو نشکند چون پری دهان باشد و از خون و آب قی کرده است پری دهن

شرط نیست اندک یا بسیار بشکند وضو را در ... آورده است اگر خون قی کند

یا بلغم اگر بلغم غالب است و خون مغلوب وضو نشکند و اگر خون غالب است وضو بشکند

اگر خون بلغم برابرست هم بشکند برای احتیاط را سوم خوابی که با پهلوی یا بیک

مسح کردن گردن [illegible] آورده است چون از وضو فارغ شود قدری آب
از بقیه وضو بیاشامد که در وی شفاست و آن ایستاده خوردن جایز است
و آب زمزم نیز ایستاده خوردن آمده است و این کلمه نیز بگوید که سبحانک ا
للهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شر
یک لک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و استغفر
ک و اتوب الیک هر که بعد از وضو این کلمات بگوید حق تعالی او را
بیامرزد و گناهانش عفو کند مستحب است که او بداند که بعد از فراغ و
دوم وضو بدارد [illegible] آورده است که وضو شوق نیز از ادعیه ماثوره
نبوی مستحب است و کلمه شهادت بگوید در بیت که اگر کافری کفر
صد ساله ورزیده باشد چون این کلمه بگوید و شتو ما کرده مسلمان شود و کفر
گذشته او عفو شود سزاوار کرم تو که گناهان من نیز عفو کنی که هیچ گناهی نیز
از کفر نیست [illegible] طهوری آورده است که در وضو استعانت از غیری
نکند یعنی در کار وضو از دیگری یاری نخواهد اما [illegible] آورده است که یاری
خواستن در وضو از دیگری ممنوع نیست زیرا که پیغامبر علیه السلام وضو
میساخت و مغیره رضی الله تعالی عنه آب میریخت فاما استعانت کرد

قانی

ولیکن وا ازان شود شود و نه دیگری و مدارکه در شرح صغائر آورده است در معنی این

آیت لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها خنده قهقهه را در سلک

زنا شمرده اند که تاکیدی بر کثرت احتراز نماید کرده غرد هم مباشرت فاحشه

است که یلاقی فرجه فرجها فکانا متجردین یعنی زن و شوهر مرد و زن

باشند و اندام نهانی مرد اندام نهانی زن مساس کند یعنی ملتصق شود بی دخول

و بی انزال این شکننده وضوست اتفاقا محمد را که بر قول او شکننده وضوست

و فتوی بر قول است که وضو شکنند یعنی آورده اند که در حالت وضو اگر چه صبر

احتراز کردن مستحب است از خنده قهقهه کبیر و بیمار باشد و خواندن شعرا

ناکس در روی که از زلف و خال و ماه و گل مجال وارد و دروغ گفتن دار غیبت کردن و ...

گفتن در لغت ... حرام است و بعضی گناه کبیره خصوصا غیبت که واقع

بشود از بشنودن مردمان ... کبیری آورده اند در مساوی جنبه

المسلم لا علی وجه الاهتمام غیبة پارسی چنان باشد که یاد کردن

بدیها را در مومن پس پشت او نه بر وجه اهتمام غیبت است و هر که غیبت

کند گوئی آدمی که حرام است خورده باشد قال الله تعالی ایحب

احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه عبارة عن الغیبة

مدهوش شد یا آورده است که خواب در نماز نشکند وضو نیست بهر حالی که باشد
ایستاده یا نشسته یا در رکوع و یا در سجود آورده است اگر مصلی در حالت سجده
در خواب رفت اگر سجده بسنت کرده است وضو نشکند و سجده بسنت آنست که
شکم از ران جدا کرده باشد و بازو از پهلو دور دارد چهاردهم نماز یعنی بیهوش
شدن پانزدهم جنون یعنی دیوانگی شانزدهم مستی آورده است که مستی
برای شکستن وضو نیست که در وی ... حنیفه ... هفدهم قهقهه
یعنی بلند خندیدن اگر آید در نماز بالغ بیداری در نمازی که در وی رکوع و سجود باشد
وضو بشکند و اگر کودک نابالغ در نماز خنده قهقهه کند وضو نشکند و نیز در
نماز جنازه خنده قهقهه شکننده وضو نیست زیرا که حقیقت نماز جنازه نماز نیست
آورده است اگر شخصی در نماز در خواب شد و قهقهه کرد وضو نشکند یا در
... صحیح نیست که وضو نشکند آورده است که خنده قهقهه
شکننده وضو و تباه کننده نماز است و خنده بی قهقهه یعنی ضحک تباه کننده
نماز است و شکننده وضو نیست و تبسم شکننده نیست و تباه کننده نماز و
حد قهقهه آنست که خود بشنوی و آنکه نزدیک تو بود او نیز بشنود و حد
ضحک آنست که خود بشنوی و آنکه نزدیک تو بود نشنود و تبسم آنست که دندان ...

ودلا

آورده که پیغمبر ﷺ فرموده است هر که لواطت کند و بی توبه از دنیا برود بعد چون
او را در خاک بدارند از چشم مردمان غایب شود و در گور نماند و فرو رود در دوزخ
چهار از آن فرض است و آن یکی بیرون آمدن منی بدفق و شهوت دوم التقاء
ختانین سیوم بعد از حیض و نفاس و چهار سنت است روز جمعه و دو عید
و روز عرفه و بوقت احرام بستن و غسل واجب است یکی غسل دادن میت
بر زندگان دوم غسل کردن کافری را بعد از اسلام او اگر جنب بوده باشد در حالت
کفر چون مسلمان شود غسل بر وی واجب است نه فرض و غسل مستحب یکی کا
فری که غیر جنب بود چون مسلمان شود دوم کودکی که بالغ شود بی علامت
بلوغ چون [illegible] کرده شود و بلوغ چون پانزده ساله شود و در این مدت
هیچ علامت بلوغ از وی ظاهر شده باشد در خزانة الفقه آورده است
که غسل نشره هم مستحب است و بدانکه در غسل سه چیز فرض است یکی آب
در دهن کردن دوم آب در بینی کردن سیوم آب تمام اندام رسانیدن
یعنی قبل و دبر و سه چیز در غسل سنت است اندام نهانی شستن
بعد از آنکه و تنها شسته باشد دوم پلیدی که در تن او باشد دور کردن سیوم
وضو ساختن چنانچه برای نماز مگر پایها نشوید اگر در پایها در جای گرد

معنی این [illegible] نوع دوم در بیان طهارت بدن از جنب و
نجاست بدانکه غسل کردن از جنابت فرض است و واجب کننده غسل چهار
چیز است یکی بیرون آمدن آب منی از جهندگی و شهوت خواه در بیداری خواه
در خواب چنانچه محتلم شود دوم پس از بریده شدن حیض سوم پس از بریده
شدن نفاس چهارم التقاء الختانین یعنی سر اندام نهانی مرد در اندام نهانی
زن غایب شود غسل واجب گردد اگرچه انزال نشود [illegible] آورده است اگر شخصی
کودکی را گشت غسل واجب آید هم بر فاعل هم بر مفعول اگرچه انزال نشود و اگر کرد
چهارپایی را گشت اگر انزال شد غسل واجب آید و اگر انزال نشد غسل واجب
نیاید [illegible] آورده است واطی البهیمة ملعون یعنی وطی
کننده چهارپای لعنت کرده شده است [illegible] من اتی بهیمة او
حائضا او امرأة في دبرها فقد كفر بما انزل على محمد عليه السلام
و سلم [illegible] الفتاوی آورده است که [illegible]
[illegible] را بشهوت و ناظر کند بشهوت عذاب کند او را خدای
تعالی [illegible] هفتاد [illegible] آتش [illegible]
اگرچه ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله باشد در نوادر الفتاوی
آورده

روی باشد است سامدارات در درون فرق قرص است [illegible]

آورده است اگر شخصی اکل در هم در باغی باشد باشد است سامدارات در درون کس

کرده است در فوق شهری و در فوق روستایی قرص است و وجه فرق

آنست که شهر اغلب است و غیر بسیار است در درون باغی او نخواهد

دید سامدارات ایشان قرص است بخلاف روستایی که در کار ایشان است

و عادت منقول است از درون باغی او نخواهد بدید و این مقیم که آن

سامدارات در درون خیمه قرص است آورده است اگر شخصی را حضر

کرده باشد در درون خیمه ایام زمستان او را سامدارات قرص است اما در

خیمه صورتش او را کسی در فوق که میرد و اعزاز فقط ماند یعنی اندرو

چیست با او و معنی بستگی ز رایط در فوق عینا است سامدارات قرص است

و احتیاط آنست که در آن ایام زمستان بنویسند فی التسویه انکه

چون سموت دو بیان است و بیان مقدار میل باشد و میل سوم حصه

و سنگ است و [illegible] است بی [illegible] کرده باشد و گروه چهار در

کام است و هرگاه [illegible] است و هر یکی [illegible] انگشت است و

هر انگشت مقدار [illegible] آورده است اگر رجای باشد که [illegible]

املت [illegible] ای جای بند باشد چون تخته و [illegible] ندمان یا بی

بعد بشویم [illegible] حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم

من تشبه [illegible] فلیس منی و [illegible]

نوا امام مالک رحمه [illegible] و حدیث [illegible] اصحاب الکند

اکر [illegible] قال

النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] بعی [illegible]

صغیری [illegible] ورده [illegible] مادرمان [illegible]

[illegible] تا [illegible] است

[illegible] خورد [illegible] مادرمان [illegible]

[illegible] آورده اکر

[illegible] اکر [illegible] است

[illegible] الفقه آورده

[illegible] آب در [illegible]

[illegible] آورده است

اکر [illegible] را در وقت [illegible] کردن [illegible]

[illegible]

[illegible] جعلی یعنی [illegible] مصدر اوروبت [illegible]

جعلی یعنی [illegible] اوروت اکر تخصیص [illegible]

واما [illegible] ایا [illegible] بماز [illegible] الصحیح

فی المصدر [illegible] الجنازة [illegible] استقبال

بالوضوء [illegible] الصلاة الجنازة [illegible] وکذلک [illegible]

[illegible] بالوضوء [illegible] العید

[illegible] فی [illegible] الائمه [illegible] ایچون

[illegible] جنازه [illegible] ایچون

[illegible] ایچون [illegible] جمعه [illegible]

[illegible] روا [illegible]

[illegible] الاداء [illegible]

[illegible] دوم ده

بیان [illegible] الرجا

[illegible] باکمله [illegible]

[illegible]

ست و [illegible] دستکاری [illegible] تھے ما رو با

[illegible] ... ستکند و [illegible] زیادت [illegible] ... فت بلدا ز

[illegible] ... در کنار ورد ... سب [illegible] ... تحدیث

[illegible] ... اور حافظ [illegible] ... سلطان [illegible] ... چون اب

[illegible] ... ات [illegible] ... کہ ہر دو

[illegible] ... وجوت

[illegible] ... درو ما بار دو ... ست

[illegible] ... کردلت

[illegible] ... وسو [illegible] ... اول اوقص

[illegible] ... تحدیث و اقبا

[illegible]

اور وہ اسکی جس [illegible]

[illegible] ... سو حق سوخت تشود و

[illegible] ... بلند [illegible] ... الطاف حسن زید

نیستہ [illegible] ... بہم ... زبان یعنی نسل [illegible] ... است اور دل

بکر

باکیست و لیکن خورد [illegible] مشترک است پس اگر اینها با هم وصو[illegible]
است و هم نیم لنگ [illegible] هر دو [illegible] دارد و اگر باشد و این
هر تنگ در پایی [illegible] گفت [illegible] پای کمندی و دست
در صلوة سجود [illegible] آن [illegible] چیزی پلید شد چون [illegible]
آن دو رش پاک شود و [illegible] پلید شد [illegible]
پلید است [illegible] پاک گردد [illegible] اگر ضرری
پلید شد [illegible] چون کفش [illegible] و کاسه و کوزه و لو با
[illegible] بعد [illegible] خشک گردان [illegible]
بماند پاک شد [illegible] چون [illegible] آید و کارد
بر زمین [illegible] پاک شود [illegible]
السلام روزی بگورستان بگذشت [illegible] گفت انهما
لیعذبان [illegible] یعنی [illegible] از آن [illegible]
سنت پیامبر رسول الله صلی الله علیه و سلام گفت انما احدهما کان یمشی بالنمیمة
والثانی لا یستتره نوبا من البول یعنی یکی از ایشان سخن چینی کردی
و دیگری جامه را از بول نگاه نداشتی پس [illegible] و جامه را پاک [illegible]

سنت است ... شستن واجب ... امام

ثانی ... شستن ان فرض است ...

... بود بالاتفاق واگر ... نجاست

مخففه ... حصه جامه عفو است ... کل جامه عفو

است ... نزدیک بعضی ... ریخته جامه ...

... ریخته ... نجاست

و غایط ادمی و خمر ... و سرگین یعنی

... و بول حیوانی که گوشت او حرام ...

... مکیان ... و بط اهلی و

... لیس ... مرغابی که

... و بول حیوانی که

... چون ... و کاو و فا تا لیس

... پاک ... چون

... و ... چون

... خورده ... و خوی ...

پاک

وسوم آنکه مصلی [illegible] بر پای [illegible] اجتناب
کرد [illegible] اگر زمین [illegible] نجس [illegible] باشد [illegible] اندازه [illegible]
بر روی مصلی [illegible] نماز [illegible] اگر
زمین نجس [illegible] خشک [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible] پوشیدن مرد [illegible] عورت [illegible]
[illegible] عورت [illegible] عورت [illegible]
[illegible] اول
[illegible] روی [illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible] نماز کند [illegible]
اعضا [illegible]
فرض [illegible]
[illegible] نماز [illegible] اگر [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
پنجم در بیان [illegible] نماز [illegible]

کعذا کور [illegible] ست که در صحن [illegible] قا [illegible] ادخله
وسلی [illegible] رسول فان [illegible]
بنی [illegible] آکو [illegible]
بهشد [illegible] اگر [illegible]
یعنی کمتر از چهار حصه است [illegible]
[illegible]
[illegible] فاما اگر چهارم
[illegible] از همه گزاردن [illegible]
[illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] است
[illegible] حالت [illegible] شود [illegible] و در حالت
نشستن [illegible] سوم [illegible] شرط سوم پاک کردن [illegible] نماز
[illegible] دو پای [illegible] سجده اگر [illegible]
[illegible] سجده [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]

اور دست بهار کشتی این نیت کرد و نماز [illegible] در [illegible]

نود القبله [illegible] نیت [illegible]

[illegible]

[illegible] فرض [illegible]

[illegible]

نیت کند که نویت ان اودی فرض الله تعالی رکعتی صلوة الفجر

فرض الوقت متوجها الی الکعبة لله تعالی الله اکبر [illegible]

اقتدیت بهذا الامام [illegible]

[illegible] نیت [illegible] فرض [illegible]

فرض وقتی دو رکعت [illegible] الله

[illegible]

رکعتی صلوة الجمعة [illegible] الله [illegible]

جمعه نیت کند فرض الوقت [illegible] اگر [illegible]

الوقت نیت کند نماز جمعه درست [illegible] صلوة الجمعة

نیت کند [illegible] اورده اند که نیت کردن لازم است که فرض الوقت

مگر اگر روی [illegible] السبب خوف دشمن کند [illegible] باده خوف

[illegible] می تواند نماز بگزارد در راه خود [illegible] باده خوف

اگر شخصی در مشرق [illegible] قضا کند [illegible] فرو شد

[illegible] روی به سر سند و اگر با سر سیده یا جهتها [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] از روی [illegible] جهتها [illegible]

کند [illegible] جهت نماز [illegible] اگر [illegible] کند

[illegible] نماز [illegible] دست کند [illegible]

[illegible] نماز گزارد و [illegible]

[illegible] فاما نماز نفل مطلقا روا باشد

[illegible] خوف [illegible] الا [illegible]

[illegible] در نماز نفل گزارد

[illegible] شرایط [illegible]

[illegible] رو به قبله [illegible]

[illegible] مقصود [illegible]

[illegible] نشسته

از روز

وید ... وا ... اورد ... اگر امام در رکوع سجود و مقتدی

زبان نمی تواند کرد ... نماز ... رکعت ... کند دخلت

... نماز ... چنان شد که در امام در ... امام اللّه

... درست ... در رکوع ... تکبیر

الله اکبر

حالت ایستادن ... در رکوع ... اگر ... گوید

در رکوع سجود و نماز ... درست شد در نماز ... شد ... امام ...

حالت ... اگر ایستاده ... رکعت ... امام در رکوع

یافت ... رکعت ... نماز درست باشد امام ...

... چنانچه ... در ... طهارت ازحیض

و نفاس ... ازحیض ... نفاس یعنی زنی که بچه آورده باشد تا پاک

نشود نماز ... اگر زنی ازحیض پاک شد ...

... معروف ... غسل کند نماز ...

وطی کردن ... پیش ... غسل ... گذشتن یک وقت نماز

روانباشد فاما ... کامل پاک شده وطی کردن و پیش از

غسل و پیش از گذشتن یک وقت نماز درست فاما ... وی

نیت کند [illegible] نماز جمعه نماز جمعه اگر نماز جمعه ادا فرض وقتی نیت
کند [illegible] نماز عید صلوة العید سنت کند و نماز وتر الصلوة
[illegible] اصلوة التراویح و باسنت مالوقتی [illegible] نماز جنازه
الصلوة لله الدعا لهذا المیت گوید [illegible] اگر [illegible] نماز
پیشین میگزارم و بزبان [illegible] نماز [illegible] نماز
[illegible] نماز [illegible] بزبانی [illegible]
[illegible] رسول الله نیت کند و اگر صلوة
[illegible] نماز [illegible] نقل تراویح [illegible]
[illegible] صلی الله تعالی کعبه [illegible]
[illegible] دعلی [illegible] متصل
نیت [illegible] امام نیت امام [illegible] نیت [illegible]
[illegible] نماز [illegible] اقتدا کرد نماز [illegible]
[illegible] اقتدا [illegible] امام شرط است اگر نیت اقتدا
[illegible] نماز [illegible] اقتدا [illegible] کرد اقتدا
[illegible] امامت زنان نکند یعنی امام [illegible]

نکوید

و ما [illegible] که [illegible] [illegible] شود [illegible]

[illegible] کرد [illegible] گشت [illegible] اخص [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ست که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الاتفاق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] شود [illegible] لا اتفاق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] گویند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرزند [illegible] یازده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود و مالک سال زیاد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پانزده روز [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارد [illegible] [illegible]

حمل [illegible] سوی او رده است از زمین [illegible] بر سیدن

[illegible] شد و بیماری شش روز باک شد [illegible] بیمار

[illegible] عروق [illegible] بلند [illegible]

[illegible] رده است که رو کشتی [illegible] حالت [illegible]

مرض [illegible] و حاله [illegible] ام است [illegible]

[illegible] قبض [illegible] و اند

[illegible] صحت است [illegible]

است [illegible] حبس [illegible] عقد [illegible] مار [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] حرارت [illegible]

[illegible] الاسهال [illegible]

[illegible]

لعادة واشترط في العادة الاعادة اى نقل العادة

نشدن عادت بیکبار کافی ست در قول امام وابی یوسف رحمہم اللہ علیہ وهو

مختار است وهمچنین در محیط آورده فاما شوهر بار و چون نفاس شد وطی کردن

تا تمام هفت روز نکند اگر زن بچه آورد تا مادام که پاک نشود کردن

کردن او حرام است در حالت نفاس قوی است از حالت حیض در حالت حیض

وطی کردن روا نیست پس در حالت نفاس هم روا نباشد نفاس خون را گویند

که بعد بچه آوردن پیدا شود و اکثر مدت نفاس چهل شبانروز است و اقل

مدت نفاس را حدی نیست در الخ اگر زن بچه آورد در حال پاک شد نماز

گذارد فاما عادت تا چهل روز خون بیند استحاضه باشد مسئله اگر زن

بچه آورد و مدت روز روزه نماز روزه باید چون پاک شد نماز بگذارد و روزه دارد

و منتظر نباشد که چهل روز تمام گردد این جهل است یعنی بعضی عورت پاک می

شوند مگر از چهل روز نماز نمیکنند تا چهل روز را این غلط است چنانچه

منقول است که بی بی فاطمه رضی اللہ تعالی عنها در حالت تولد شدن

شدن حسن حسین رضی اللہ تعالی عنهما سیوم روز پاک شده نماز

میگذارد اگر زن مستحاضه است و یا شخصی عذر دارد چنانچه خون

ترین [illegible] یک یا دو روز را [illegible] پانزده فاصله نشد اگر زنی را در
آغاز هر ماه چهار روز حیض می آید یکبار پنج روز خون دید بعد آن چهار روز
باز خون دید درین حالت حکم حیض نکنند آن زمان به عادت قدیم باز آید دلیلش [illegible]
بحالت چهار روز ماند پنجم روز را قضا کند نماز و روزه [illegible]
حکم [illegible] بماند اگر زنی را عادت [illegible] یکبار
[illegible] روز خون دید و پانزده روز [illegible]
آن [illegible] همه روزها خون [illegible] حیض [illegible] نماز اگر
شش روز یا نه روز یا ده روز خون دید یکبار زیاده از ده
روز خون دید آن زمان حیض او همان عادت قدیم باشد
مستحاضه اگر [illegible] عادت بود یکبار پانزده روز دید حیض و همان [illegible]
[illegible] باقی مستحاضه اگر زنی عادت معروف [illegible]
بعد آن [illegible] خون منقطع شد باید که نماز بگزارد و روزه بدارد و نباید که قضا
کند تا [illegible] زیرا که عادت اوست و همین [illegible] شد برای
نقل عادت [illegible] یکبار بس است و عنده [illegible]
العادة

ملک از آن زیاده خواهد شد بعض مثل مقدار سایه که در زوال مانده باشد

صلی الله علیه وسلم است و اول وقت نماز دیگر چون وقت نماز پیشین بیرون رود در آید و آخر

وقت آن تا فرو رفتن آفتاب است چون آفتاب زرد شود وقت نماز دیگر بدر

شود و اول وقت نماز شام از آن است که شفق غایب شود چون شفق

غایب شود وقت نماز شام بیرون رود و وقت نماز خفتن در آید و شفق

سپیدی است که بعد از سرخی پیدا آید بر قول امام اعظم رحمة الله علیه فتوی

بر این قول است اما بر قول صاحبین شفق سرخی است که بعد از غروب آفتاب

پیدا آید آورده است که قول امام اعظم رضی الله عنه مختار است

وقت نماز خفتن باقی است تا صبح پیدا آید یعنی صبح صادق مسئله

تاخیر نماز خفتن مستحب است تا نیم شب و تاخیر نماز ... تا ... فاما

بعد نیمه شب مکروه است تا آنکه زیادتی مشروع نیست - آورده است

اگر اهل شهری از مسلمانان نماز را تا آنکه وقت ... تعجیل یعنی تا آنکه

پادشاه را ... با ایشان کارزار کند ... اقامت سنت را

اگر در مسجدی جماعت نماز گذارند تحیة نماز رفته میگذارد

اگر نماز را ... سوال ... کرده

[illegible] قدرت

[illegible] در عمار

[illegible] ذات وجوب [illegible] ثبوت

[illegible] وصف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] وقت [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] درزمان

[illegible] وقت [illegible]

... لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ...

... در حال ... با ... صحیح کار مشغول

... است که در حالة باکمال سستی ...

... ذی حصة

... اگر ... مشغول ...

... بجا ... است ...

... اجابت ...

... اجابت ...

... مباحث ...

فوائد الصلوة

... والركوع والسجود والقعود

... الى نفع الاختيار

... رکوع و سجود ...

شرایط [illegible] که [illegible] وقت [illegible] اگر [illegible] قضا کنند

باید [illegible] نماز فوت [illegible] او [illegible] پدر و [illegible]

و در [illegible] از [illegible] وقت [illegible] پدر [illegible]

[illegible] بعد [illegible] از [illegible] در [illegible]

بوقت [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] نماز [illegible] او [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] وقت [illegible] درست

[illegible] اوقات نماز باشد تمت [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] الصلوة [illegible]

[illegible]

اگر بعد سوره فاتحه [illegible] وقت نماز بیرون رفت

بر قول امام اعظم رضی الله عنه نماز باطل گردد و بر قول صاحبین رحمهما الله تعالی

تمام گردد [illegible] اگر شخصی یک رکعت نماز با امام دریافت [illegible]

[illegible] نماز [illegible] اگر [illegible] رکعت [illegible] نماز [illegible] پس اگر [illegible]

[illegible] نماز [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نماز [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الا امام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هست یا نه اگر [illegible] معنی را معتقد [illegible] کافر گردد نعوذ بالله منها فاما نماز

تمام شود مطلقا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] الله اکبر اگر نماز بگوید با الف بعد از با بجای اکبر [illegible] نماز باطل شود و اگر ان

معنی را معتقد شد کافر [illegible] زیرا که اکبار نام شیطان است و [illegible]

مسئله [illegible] را اعتقاد منافی صلوة است و [illegible]

گفتار [illegible] سلام دارد و با بعد کردن بعمد او واجب [illegible]

[illegible] نماز [illegible] شود

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible]

ولکن نماز نفل نشسته گذاردن نیز درست است از مرد ایستاده گذاردن و

صلاة القاعد علی النصف من صلاة القائم یعنی نشسته گذارنده را نیمی مزد است

[illegible] ایستاده گذارنده [illegible] روا است اگر شخصی نماز نفل ایستاده گذارد [illegible] ایستاده چیزی نا مانده

نشسته ادا کرد روا باشد که نیت کند [illegible] فاسد نشود [illegible] بر خلاف

[illegible] مسئله قرأت [illegible] در نماز [illegible]

[illegible] و هو قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا [illegible] الی [illegible]

[illegible] فرض است نزدیک امام [illegible] و محمد رحمهما الله [illegible]

[illegible] فرض است چون [illegible] و

[illegible] در دو رکعت فرض است یعنی [illegible]

[illegible] رحمه الله علیه در همه رکعت فرض است

[illegible] دو رکعت و در دو رکعت اخرین قرأت فاتحه

سنت [illegible] فرض [illegible] مطلق قرأت فرض است

[illegible] فاقرؤا ما تیسر من القرآن و تعیین فاتحه واجب است کما قال

النبی صلی الله علیه وسلم لا صلاة الا بالفاتحة و ضم کردن سورت با فاتحه

واجب است [illegible] در نماز نفل و سنت و وتر در همه رکعات

واقعه [illegible] دراز [illegible]

[illegible] زمین [illegible]

[illegible]

[illegible] دوا [illegible]

[illegible] طاهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسائل سجده کردن فرض است و آرامیدن در سجده واجب است

و تسبیح سه بار گفتن در سجده سنت است مسئله دو سجده در هر رکعت فرض است

در هر رکعتی و سجود سر بر زمین نهادن است در لغت و در شرع نهادن

پیشانی بر زمین است و سجده هم بر پیشانی کند هم بر بینی کند و چون

یک سجده کند چندان سر برکشد که نزدیک به نشستن بود آنگاه

سجده دوم کند اگر چنین نکند اصح آن است که نماز وی درست نباشد

است والاصح انه ان کان اقرب الی القعود تعد

جالسا ومن کان اقرب الی السجود تعد ساجدا یعنی هر که نزدیک تر

به نشستن باشد او نشسته دارند که همچنان نشسته است و آنکه نزدیکتر به سجود

باشد همچنان ساجد شمرده شود پس دو سجده کردن که فرض است متحقق

نشود پس نماز درست نباشد کذا فی ... حکمت در سجده دو بار

سجده فرمودن نه رکوع چنان است که چون فرشتگان همه

آدم علیه السلام را سجده کردند ابلیس سجده نکرد ملائکه سر برداشتند ابلیس را

دیدند که طوق لعنت در گردن افتاده سر بر زمین نهادند از آنکه حق تعالی

ایشان را فرمانبرداری توفیق داده بار دوم سجده کردند پس بر این ...

قراءت واجب است سنت قراءت در حضر سنت که در نماز بامداد و در نماز
پیشین طوال مفصل خواند و در نماز دیگر و نماز خفتن اوساط مفصل بخواند و در نماز
شام قصار مفصل آمده است در کنز و کافی آورده است که طوال مفصل از سورة
حجرات تا بروج است و اوساط مفصل از بروج تا لم یکن است و قصار مفصل از لم
یکن تا آخر قرآن و در سفر هرچه خواهد بخواند مسئله رکوع کردن فرض است و رکوع
از روی لغت پشت خم کردن است و آرامیدن در رکوع واجب است و تسبیح گفتن
در رکوع سه بار سنت است و جدا آرامیدن در رکوع سنت که یکبار تسبیح درو
گفته آید مسئله اگر مقتدی با امام بود در رکوع رفت و تکبیر ایستاده
گفت و با امام بود در نماز رسیده باشد و آن رکعت محسوب باشد زیرا
اکثر رکوع حکم تمام است و اگر امام را در رکوع در نیافت آن رکعت از وی فوت
شد ولیکن در نماز امام در آمده باشد باقی نماز با امام موافقت کند در
آورده است که در رکوع پشت را چنان خم کند و هموار برابر دارد
چنانچه سر با سرین برابر شود و اگر قدحی بر پشت او نهند بر قرار ماند چنانچه
رسول علیه السلام در رکوع همچنین کردی مسئله اگر بعد تمام ایستاده در
سجده رود ولیکن چون تکبیر از زبان آمده در اثنای رکوع حاصل شد
نباید

زیرا که تاخیر رکن کرد واگر اللهم صل گفت سجده سهو نیاید
[illegible] در زرده است که اگر در قعده اولی اللهم صل سهوا خواند نماز او خرا
ب نشود زیرا در قعده اخیره خواند نماز تمام باشد زیرا که معنی متغیر
می شود که التشکک از روی لغت بمعنی شنیدن شنع است چون در قعده
اولی خواهد خواند شاد کننده نماز در سیان موجود خواهد شد و چون
در قعده اخیره خواهد خواند از نماز بیرون آمده خواهد شد
اگر مقتدی با امام موافقت کرد مقدار یکه التحیات توان خواند بعضی
امام که امام از نماز بیرون آید مقتدی بیرون آید [illegible] رفت نماز
مقتدی درست شود زیرا که موافقت با امام مقدار تشهد فرض واجب
حاصل شد [illegible] هم در خلاصه آورده است که مسبوق در قعده اخیره
با امام موافقت کند تا السلام که امام از نماز بیرون آید مگر امکان وقت [illegible] باشد
چنانکه خوف نیست که آن وقت بیرون رود مسبوق برخیزد باقی نماز خود
ادا نماید منضبط بودن بیرون آمدن امام را از نماز که موافقت
امام [illegible] بیرون آمدن از نماز بفعل [illegible] کند
است فرض است از مقدار یک نشست که التحیات قدر آن توان خواند را

فرض شد ... آورده است که سجده اول اشارت است بر آنکه از خاک

بوده ... سر ... هم و سجده دوم اشارت بر آنکه باز گشت

با خاک خواهد شد ... بخاک هم ... بود و قعده اخیره

مقداری که التحیات توان خواند فرض است و التحیات ... واجب است تا

اگر مقدار نشست که التحیات توان خواند ولیکن بخواند نماز درست باشد

و اگر ترک کرده باشد ... هم نماز روا باشد ولیکن با نقصان بود

و اگر سهو ترک کرده است سجده سهو واجب آید برای نقصان و ترک هر

واجبی همین حکم دارد ... مراجیة اذا قرء القرآن فی رکوع

او فی سجدة او تشهد سهوا سجدة السهو القطع الصلوة ...

فتاوی ... آورده است چون مسبوق در قعده اخیره با امام موافقت

کرده است و التحیات بخواند بعد از آنکه امام سلام گوید مسبوق کلمه شهادت

... تکرار کند تا امام از نماز بیرون آید ... باشد

... در نماز ... است و صلوة ... نخواند که ... صلوة آخر

عبارت ... آورده است اگر در قعده اولی بعد التحیات صلوة

خواند بمقدار که اللهم صل علی محمد اگر سهوا سجده سهو واجب آید

الا

خواندن سوره در فرضها اگر در دو رکعت اولین بخواندن واجب است چهارم
نگاه داشتن ترتیب در فعل مکرر یعنی در میان دو سجده ترتیب نگاه دارد
و یکی را پس دارد فاما در رکعت اول یک سجده کرد در رکعت دوم سه
سجده پس نماز وی درست باشد ولیکن ترک واجبی کرده باشد پنجم
تعدیل ارکان بجا آوردن و تعدیل ارکان عبارتست از آرام گرفتن
در رکوع و سجود فاما قومه و جلسه در مذهب ما از تعدیل ار
کان نیست ششم قعده اول مقدار التحیات خواندن در هر دو
قعده هفتم لفظ سلام بیرون آمدن از نماز هشتم دعای قنوت
خواندن در وتر در رکعت سوم نهم تکبیرات نماز عید گفتن
هر تکبیری دلیل و تکبیر در حال رکوع رفتن در همه نمازها سنت
است مگر در نماز عید که تکبیرات در حال رکوع رفتن واجب
یازدهم بلند خواندن قرائت در نماز بامداد و نماز شام و نماز
خفتن در دو رکعت اول واجب است مر امام را فاما اگر
تنها گزارد بلند خواندن بر وی واجب نیست ولیکن افضل است
آنکه خود بشنود دوازدهم آهسته خواندن در دو نماز یعنی

سجده آمده باشد سجدة الشكر باشد يعني با وجود آنكه از نماز بيرون آمده باشد

فاما سجده ... ... امدن واجب ... اگر امام در قعده اخيره

سجده ... ... سجده سهو كرد از نماز بيرون آمد شيعه باز هم تمام

نشد فاما المسبوق بيايد اقتدا اگر ده نماز سهو ... سجده

شود واجب ... ...

نماز اما ... ... واجبات نماز

... ... قراءة الفاتحة وضم سورة معها

... ... في الاوليين ورعاية الترتيب في فعل مكرر

... الاركان والقعود الاول والتشهد في القعدتين و

... ... والقنوت في الوتر وتكبيرات العيدين والجهر فيما

... يجهر ويسر ... از واجبات نماز فاتحه خواندن است

... ركعت ... فاما در دو ركعت اخرين فاتحه خواندن

... ... سنت ... ... مخير ... ... دو ...

... ... تعيين ... قراءت در دو

اولين ... ... ركعت فرض ... جواد ... ...

... ...

و چون سوره قضا خواهد کرد تکرار نخواهد شد ... آورده

تکرار فاتحه بی فصل بقراءة مشروع نیست فاما اگر فصل کرد بقراءة

بعد از آن تکرار فاتحه میکند مشروع باشد [illegible] چون سوره در اخر

یعنی رکعت نماز جهر قضا خواهد کرد باید که بلند خواند در نماز جهر

اگرچه اخرین محل اخفا قراءة و فاتحه را نیز بلند خواند تا جمع میان

جهر و سر یعنی میان بلند خواندن و اهسته خواندن نشود زیرا که جمع

کردن میان جهر و سر در یک رکعت غیر مشروع است مسئله تعدیل

ارکان بر مذهب ما واجب است و بر قول امام ابو یوسف [illegible] امام

رحمهما الله فرض است و تعدیل از روی لغت راست کردن اندام است

و در شرع آرامیدن در رکوع و سجود و قومه و جلسه از جمله

ارکان نیست و بر قول ایشان تعدیل ارکان فرض است فاما

آرامیدن در قومه و جلسه سنت است و نفس قومه و جلسه نیز

سنت است [illegible] که ابو حنیفه گفت رحمة

الله علیه که اندر رکوع و سجود سر بر کند در آن بیم که نماز از دست شود جلسه

تشهد خواندن واجب است یعنی التحیات لله والصلوات والطیبات

عمار باشد [illegible] چیزی که در نماز واجب است اگر دانسته

[illegible] است بود ولیکن با نقصان نماز باز گردانیدن

بهتر باشد و اگر [illegible] یعنی ترک آید سجده سهو واجب نگردد تعدیل

ارکان [illegible] او رهست [illegible] صلاة ادیت [illegible] هیته

تعالی علیه وسلم [illegible] یعنی [illegible] نماز [illegible] اگر [illegible] ادا کرده شود

آن نماز [illegible] باز گردانیده شود لیکن اهست [illegible] شود

است [illegible] ادا شود نظیر [illegible] است که [illegible] تعدیل ارکان

ترک [illegible] سجده در نماز فرض است اگر از ترک آید باز گردانیدن نماز

فرض است [illegible] ترک آید باز گردانیدن واجب است و اگر سنتی را ترک

[illegible] گردانیدن سنت است اگر در دو رکعت اول فاتحه بغرا

سهوا ترک کند [illegible] رکعت اخرین قضا نکند فاما اگر سورت را ترک

[illegible] رکعت اخرین قضا کند لیکن فاتحه خواند و سورت نیز بلند

[illegible] نماز [illegible] قیاس [illegible] فاتحه خواندن قصد کرد

سورت مرد [illegible] و وجه فرق است اگر فاتحه را قضا کند

تکرار فاتحه [illegible] آید و تکرار فاتحه در یک رکعت غیر مشروع است

[illegible]

هر دو بهم افتاد از کردن هر دو ساقط نشود و اگر شاخر کفف
هر دو خواب قطع شد اگر بهودی یا کافری سلام گوید ابتدا
این قدر جواب گوید که علیکم زیاده ازین لفظ نگوید و خود ابتدا
بر ایشان سلام نکند مسئله دعا قنوت در وتر خواندن واجب است
در رکعت سیوم بعد از فاتحه و ضم سورت تکبیر گوید و دعا قنوت
بخواند مسئله اگر فراموش دعا قنوت ترک کرد و در رکوع یاد
ش آمد هیچ کند باز نگردد بسوی قیام برای خواندن دعا قنوت
و سجده سهو کند فاما اگر سورت ترک کرد و در رکوع یاد ش آمد
باز گردد و سورت بخواند درین مسئله فرقیست
برای دعا قنوت باز نگردد زیرا که رکوع فرض است شکستن فرض
برای چیز واجب درست نیست فاما برای خواندن سورت باز گردد زیرا که
چون باز گشته خواهد خواند سورت از کل قراءة واقع خواهد شد لیس
شکستن فرض برای فرض خواهد شد و این چنین درست است و بدانکه
که اگر کسی دعا قنوت خواندن نداند این بخواند ربنا آتنا
في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا عبده ورسوله [illegible] ابن مسعود رضی الله تعالی عنه [illegible]
[illegible] سلام [illegible] ابن مسعود [illegible] الحوت [illegible]
[illegible] لفظ سلام [illegible] و [illegible] دوم طرف
[illegible] سلام [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] و [illegible] کفایت [illegible]
سلام [illegible] امر [illegible] سلام علیک
[illegible] غائب [illegible] مجلس
[illegible] کرده [illegible] جواب گفتن
[illegible] جواب سلام [illegible] سلام گوینده
[illegible] جواب [illegible] سلام گوینده [illegible]
[illegible] جواب عطسه زننده
[illegible] کفایت [illegible] عطسه زننده بشنود [illegible]
[illegible] اگر دو کس یکدیگر را سلام گفتند [illegible]

میان جهر و سر نشو و سنتهاکه در نماز ست شد

و سنتها رفع الیدین فی التحریمه و نشر الاصابع و
جهر الامام بالتکبیر و الثنا و التعوذ و التسمیه و التامین
سرا و وضع یمینه علی یساره تحت السره و تکبیر
الرکوع و الرفع منه و تسبیحه ثلثا و اخذ رکبتیه بیدیه
فی الرکوع و تفریج اصابعه و تکبیر السجود و تسبیحه
ثلثا و وضع یدیه علی رکبتیه و افتراش رجله الیسری
و نصب الیمنی و القومه و الجلسه و الصلوة علی النبی
علیه السلام و الدعاء یعنی چنین شد و سنتها در نماز
است اول دو دست برداشتن برای تکبیر اول دوم انگشتها
از یکدیگر باز کردن و کشادن سنت سیوم امام را تکبیرها
بلند گفتن چهارم ثنا خواندن یعنی سبحانک اللهم و بحمدک
و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک خواندن سنت
[illegible] است ثنا و کسی که قرآن نگوید و پنجم تعوذ
یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواندن و استعاذ بالله گفتن

صفحه ... سه بار بگوید اللهم اغفرلی و یا سه بار گوید یا رب

در دعاء قنوت بعضی گفته اند هشت واو است و بعضی گفته اند دوازده واو

است و بعضی گفته اند که چهارده واو است ...

که در دعاء قنوت یازده واو است و دعاء قنوت اینست اللهم انا

نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نتوکل علیک

و نثنی علیک الخیر و نشکرک و لا نکفرک و نخلع

و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی

و نسجد و الیک نسعی و نحفد و نرجوا رحمتک و

نخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق

... که ملحق بکسر حا است ...

لفظ نشکرک در دعاء قنوت منقول نیست فاما در روایت ضعیف

... است که منقول است و قنوت از روی لغت عبارت از قیام گویند

... آگر امام سهو در نمازی که بلند

باید خواند آهسته خواند یا اگر در چیزی از فاتحه خواند بعده یا

و نسیاناً آمد که چیزی با آهسته خواند تا فاتحه نیز بلند خواند تا جمع

میان

ضعیف را سهاست هر کرا اوا رخوف غلط نیاید اکر سبحان ربی الکریم کو هزرهم
اکر عظیم را بذلل بانزی وبالفساد سکوید نمازش تباه دوازدهم دوزانو کر
دن بدو دست سیزدهم انکشتان از یکدیکر نا دود چهاردهم در
حالت سجده رفتن تنه کفتن پانزدهم سبحان ربی الاعلی بر سجده
کفتن ودر قول امام مالک رحمة الله علیه تسبیح سجود فرضست شانزدهم
دو دست بر زمین نهادن در حالت سجده مقدم بود زانو بر حالت
سجده ... وضع القدمین فی السجود فریضة هکذا
ذکر العدو هر دو پای در حالت سجده بر زمین نهادن فرضست ... در حال
سجده ار ... هر دو پای بر کیرد نمازش روا نباشد ... اکر
یک پای نهاد ویک پای دیکر از زمین کرفت نمازش مکروه باشد ودر
هفدهم پای چپ ... وبران نشستن وپای راست ایستاده
نوزدهم تومه کردن یعنی بعد از رکوع ایستاده شدن بیستم جلسه یعنی
میان دو سجده نشستن بیست یکم درود بر رسول علیه السلام کفتن بعد از
تشهد ... یکبار درود کفتن در عمری بر رسول
علیه السلام والتحیة فرضست ودر مجلسی که نام رسول علیه السلام شنود
اول بار درود کفتن واجبست وبار دیکر هم دران مجلس اکر بشنود
درود کفتن سنت فاما نام باری تعالی هر بار که بشنود در مجلسی

سنت زیرا که مومنی ثم قرات سنت قوله تعالی و اذا قرأ القرآن فا

ستعذ بالله من شیطان الرجیم سنت تسمیه یعنی بسم الله الرحمان الر

حیم سنت است گفتن هم امام را و هم مقتدی را و هم منفرد را هر چهار

چیز یعنی تعوذ و ثنا و تسمیه و آمین آهسته گفتن

و در لثوا ورده اسنت مسبوق در قضاء ما سبق تعوذ بیارد و مقتدی نیارد

و فتوی بر این است و در زلة القاری آورده اگر آمین بلند گوید همه بگوید

نماز باطل شود فتوی این است سنت است دست را نهادن مرد زیر ناف

ثم در وقت رفتن رکوع تکبیر گفتن و هم خواستن از رکوع بر داشتن سمع الله

لمن حمده گفتن امام را سنت است و مقتدی و منفرد را یعنی تنها گذارند

را ربنا لك الحمد گفتن و اگر سمع الله لمن حمده را تنها گوید نماز فاسد شود

و ربنا لك ... که از رسول علیه السلام سه لفظ منقول است ربنا لك

الحمد اللهم ربنا لك الحمد اللهم ربنا لك الحمد و لا خیر افضل یعنی اللهم

ربنا لك الحمد گفتن افضل است و معنی ... و معنی سمع الله لمن حمده

است ای قبل الله حمد من حمده یعنی قبول کند خدا تعالی شنودن کسی را

که او را ستایش بارد ثم سه بار سبحان ربی العظیم در رکوع گفتن و ثنا خود این

[illegible]

وسنن واداب بوجه اختصار بیان شد و این کمال ترتیب در کار بندد
ترتیب بر بین فضل است فصل چون در نماز در آید بحضور دل در آید و هر
اندیشها دنیا از دل دور کند و چنان انگارد که خدای تعالی او را می بیند یا هم
تعالی او را می بیند قال النبی صلی الله علیه وسلم اعبد الله کانک تراه
فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی باید که خدای تعالی را چنان پرستی که
گویی می بینی تو او را و اگر نمی بینی او را او ترا می بیند چون در
نماز در آید هر دو دست بر دارد و برابر دو نرمه گوش هر دو ابهام و سر انگشت
برابر دو انگشتان گشاده دارد و لیکن از هم باز کرده تکبیر تحریمه
گوید پس از آن دست راست بر دست چپ زیر ناف نهد و زنان دست
خود بر سینه نهند و کیفیت نهادن سنت که از انگشتان انگشت
خود را دست راست حلقه کند و دست چپ را بگیرد و باقی ا
نگشتان بر ظهر دست نهد تا هم وضع باشد و هم اخذ پس ثنا
گوید سبحانک اللهم تا آخر پس از آن اعوذ خواند پس از آن بسم الله
الرحمن الرحیم خواند یسمی سرا فی کل رکعة وهی
آیة من القرآن نزلت للفصل بین السور یعنی در هر رکعتی بگوید

ربستنود ثنا گفتن ... سنت ... اگر فقاجی یا بازی یا
طبابی یا مکی ... درود بر رسول علیه السلام میگویند برای
... خرید ... در فروختن کالای ... واین صلوة
میگویند این باشد سنت دوم دعا که ماثور است از پیغمبر علیه السلام باموافقت
لفظ قرآن خواندن وادای نماز در کند سنت وادابها ... الی
موضع سجوده ... غلبة ... واخراج ... من
... التکبیر ودفع السعال ما استطاع والقیام حین قیل حی
علی الفلاح وشروع الامام حین قیل قد قامت الصلوة وادات نماز اول نظر
کردن در جای سجده در حالت ایستادن دوم وقت خمیازه آمدن دهن فرو
خوابانیدن یعنی در وقت خمیازه آمدن لب زیرین بدندان گیرد واگر خمیازه نمی
ایستد پشت دست چپ بر دهن دارد سیوم دور داشتن وقت تکبیر از
جستن خود بیرون آوردن چهارم دفع کردن سرفه تا دام که تواند پنجم چون
... رسد که حی علی الفلاح گوید مقتدیان از صف برخیزند و باشد
چون ... رسد که قد قامت الصلوة امام در نماز شروع کند ...
... است کردن ... سجده نظر ... کردن ... در حالت رکوع نظر
بر پشت پای ... در حالت قعده بکنار خود ... فرایض وواجبات
وسنن

بگذارد بعد ازان دو زانو و بعد ازو پیشانی و بینی که هر دو
میان کف دست بنهد و در حال سجود و شکم بازو واز ران دور
و شکم از دو ران دور دارد اگر ضعیف نباشد خود را
بسیار گشاده دارد اما زن خود را فراهم آرد و انگشتان پای
سوی قبله آرد و در سجده سبحان ربی الاعلی سه بار گوید پس
تکبیر گوید و بنشیند و آرام گیرد و دوم سجده همچو سجده اول کند
و از سجده دوم سر برگیرد و با تکبیر بر پای خیزد و رکعت دوم
همچو رکعت اول بگذارد و لکن در رکعت دوم اعوذ نخواند
چون رکعت تمام شود جهت تشهد بنشیند پای چپ را [illegible]
ایستاده دارد و انگشتان پای راست سوی قبله [illegible]
بر هر دو ران نهد و [illegible] گشاده [illegible] و هر دو ران
است که چون [illegible]
تشهد [illegible]
ابتدا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و ازین زیاده نکند

آهسته [illegible] نیست از قرآن و این قول ابو یوسف رحمه الله مختار است
عمل قول اوست [illegible] تسمیه فاتحه خواندن با فاتحه سورت ضم
کند [illegible] مقدار سه آیه قصیر بخواند
[illegible] اگر بعد از فاتحه کم از سه آیه تمام بخواند سهواً سجده سهو
واجب آید پس از این معلوم می شد که ضم کردن سورت با فاتحه لازم است
تا [illegible] ضم کردن سورت با سه آیه کوتاه واجب است پس از آن
[illegible] رکوع [illegible] تکبیر [illegible] رکوع [illegible] باز [illegible] دو دست بر دو زانو
نهد و انگشتان او وقت رکوع زانو کشاده دارد و پشت در حالة
رکوع [illegible] حالة سر با سرین برابر باشد و سبحان ربی
العظیم سه بار بگوید پس از رکوع سر برکند و اگر امام باشد سمع الله
لمن حمده گوید و اگر مقتدی یا تنها گذارنده باشد ربنا لك الحمد
گوید و [illegible] تسمیع و تحمید حالة انتقال از رکوع گوید و در قو
[illegible] بار الله اکبر گوید یا در سجده رود و لیکن در وقت سجده
[illegible] اول بر زمین نهد بعد از آن دو دست و بعد پیشانی
و بینی [illegible] وقت [illegible] بر عکس [illegible] یعنی اول سر و دو دست

اگر ناله کند نماز باطل شود در قول امام اعظم و محمد رحمهما الله تعالی و در قول
امام ابو یوسف تباه کننده نماز نیست چهارم گریه با نماز بلند از درد و مصیبت
تمام اگر از ترس دوزخ و یا از در بهشت گریه تباه نشود بلکه تحسین در نماز
مستحب است قال علیه السلام طوبی للبکا فی الصلوة یعنی خوشی باد
وانکسانرا که بگریند در نماز و تنحنح کردن بی عذر یعنی سرفه چنانچه سرفه
حرفی حاصل شود و هیچ ضرورت سرفیدن نیست اما تنحنح تنحنح در
نماز تباه کننده نماز است و تنحنح کردن بعذر امام جید یعنی از تنحنح
امامت نسکند که تنحنح و قرائت در وی بسته شد و تنحنح بکرتنها
نماز نسکند او هم در نماز خود قرائت بر امام فتح کرد نماز آن فاتح
تباه شود اما اگر امام او بود یعنی از کسی اقتدا کرده باشد برای فتح
کردن روا باشد   داحک صعامن
حید فصلت برد سوالات شند ضوه یعنی اگر کار دهوعی از تن
خود باز ربانی نماز تباه شود ... اجر ... اگر
کسی غیر المغضوب الی آخر را باطل خواند نماز تباه شود در
شرح القاری آورده است که اگر سوره لایلاف قریش ایلافهم رحلة الشتاء

الهها [illegible] اخره نزد یک لحظی بگوید اگر چه از بعض صحابه

[illegible] رحمت رای ایشان موهوم بعضوا [illegible]

[illegible] بخواند یعنی اللهم اغفرلی ولوالدی [illegible] الله

وارحمهما کما ربیانی صغیرا واغفر اللهم لجمیع المؤمنین والمؤمنات

والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ار

حم الراحمین [illegible] بگوید [illegible] رستا و [illegible]

شود [illegible] تشهدات در راست کند و اگر در تشهدات

[illegible] جلسه نیز کند و سلام بجای جا کند

[illegible] در [illegible] سلم [illegible] در

تشهدات و امام نیز کند

[illegible] بنماز [illegible] مطلقا دوم دعا

[illegible] کان [illegible] بحال [illegible]

[illegible] ملائکه وملکی یعنی مرا [illegible] روزی گردان

[illegible] با وارد [illegible] ازدرد بیمار تا وه

واود گفتن [illegible] وبا گفتن [illegible] دعا

اوردند

ایستاده کلاه بر کیمی کرده باشند و در کوشان شرط آنکه کوشت باشند

و نماز بسکدارد مکروه است چنانچه فرست سجده گاه باشد فصل

جماعت سنت موکده است چنانچه پیغمبر علیه السلام فرمود که الجما

عة سنة مؤكدة من سنن الهدى لا يتخلف عنها الا المنافق

اگر یک مقتدی است باید که راست امام باشد و برابر او فی و که

مرد باشد فاما اگر زن بود پس امام ایستاده شود تا اگر برابر ایستاده شود نماز

مرد باطل شود بشرطی که مسطور است در کتب و امام را نشاید که

نمنشن شود و چون مقتدی یک کس باشد که پیش فتد امام در پس حالت مکروه

است و منبع مقتدی اگر جای امام باشد مکروه است نماز گذار

دن بجماعت مر زنان را مکروه فاما اگر زنی امامت کند مر زنان را باید

که در میانه ایشان باشند نشاید زنان را که در مسجد حاضر شوند

خواه پیر باشد خواه جوان باشد فتوی بر این قول است در زمان

هرکه معذور است بعذری مانند چون زنی که رحم یا سلسل بول دارد

و یا بادی از وی می جهد و قدرت بر نگاه داشتن آن ندارد اقتدا

صحیح نیست طاهر [illegible] است

والصف [illegible] شوند نماز شان تباه شود در کسری [illegible] اگر قوم

ادای فرض نتوانند کرد نماز شان در رکعت باطل شود [illegible] اگر [illegible]

چهار چند [illegible] تا آخر عمر در ادا نماز [illegible] در رکعت بود ولا ثانی فیما

ما ایجز کسی را بالاتفاق امامت نشاید و در [illegible] و ابو یوسف رحمه

الله اگر بسیج چند تا آخر نماز شود [illegible]

بازی کردن بر جامه در نماز مکروه و خاره آوردن [illegible] و

انگشتان شکستن [illegible] در سجده گاه نهادن و [illegible] مکروه

[illegible] نماز [illegible] مربع نشستن بی

عذر [illegible] در نماز مکروه است [illegible]

نماز مربع نشستن مکروه نیست زیرا که امیر المؤمنین عمر خطاب

رضی الله تعالی عنه در مسجد رسول علیه السلام مربع نشستی

سنت [illegible] که پیش از امام در رکوع رفتن و [illegible] تا امام [illegible]

[illegible] صورتی از فرض [illegible] بودن باشد نماز گزاردن

[illegible] بعضی گویند [illegible] کسی و در

نفی [illegible] گرفتن از نماز گستردن [illegible] جمع

[illegible] کرده

در سه وقت قضا کردن نماز روا نیست اما سجده تلاوت روا
باشد نماز جنازه نیز درین سه وقت مکروه باشد بعد از صبح
و پیش از نماز شام و پیش از فرو رفتن آفتاب و بعد از نماز دیگر
نماز نفل مکروه است و نماز قضا روا است [illegible]
هفده رکعت فرض است دو رکعت نماز بامداد و چهار رکعت نماز
پیشین چهار رکعت نماز دیگر سه رکعت نماز شام و چهار رکعت نماز خفتن
و واجب سه رکعت وتر است و سنت مؤکده دوازده رکعت است دو
رکعت نماز بامداد و پیش از نماز پیشین چهار رکعت و بعد از فرض
دو رکعت بعد از فرض دو رکعت بعد از شام و دو رکعت نماز خفتن
پس از فرض و مستحب دو رکعت [illegible] چهار از نماز دیگر و چهار پیش
از نماز خفتن و چهار رکعت پس از نماز خفتن
[illegible] اوراد [illegible] هر که بعد از فرض عشا و پیش از وتر [illegible] چهار
رکعت بگذارد اول فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه بار و در رکعت
دوم بعد از فاتحه سوره اخلاص و معوذتین یکبار و سوم چون
اول و چهارم چون دوم این چهار رکعت مر او را بمنزله شب قدر

اقتدا مفترض یعنی نماز فرض گزارنده بمتنفل یعنی نفل گذارنده روا

نباشد اقتدا کردن قایم پس قاعد یعنی امامت کردن نشسته را

استاد گان راست یعنی روا باشد خلاف امام محمد رحمة الله علیه

اقتدا کردن بمتیمم یعنی بکسی که تیمم کرده است روا باشد و متوضی

را یعنی با وضو را مسئله اگر مقتدی اقتدا بمنکر بکند روا باشد

قضا الفوائت اگر از نمازی فوت شده اول را قضا

کند نماز وقتی بگزارد اگر اول قضا مقدم ندارد نماز وقتی روا نباشد

ترتیب نگاه داشتن تا شش نماز فرض است چون شش

وقت شد هر چه که خواهد قضا کند خواه وقتی خواه قضا

ترتیب فوایت به چیز ساقط شود یکی بکثرت فوایت یعنی

نمازها که فوت شده اند بسیار چون شش نماز شد و دیگر بفراموش

کردن یکی وقت المکروه در سه وقت

نماز گزاردن یکی وقت براید آفتاب و وقت فرو شدن

آفتاب و سوم وقت استوا یعنی میانه روز درین وقت اگر نماز

فوت شده را قضا بکند یا سجده تلاوت کند روا نباشد و جنازه اگر

در بین

حاجیه مسئله اگر در یک مجلس یک آیت سجده مکرر کرد یک سجده واجب
اگر در مجلس مختلف اثنا سجده مکرر واجب آید اگر سوار تلاوت
میکند سجده مکرر واجب آید اگر در کشتی سوار شد یک سجده تلا
وت واجب آید فصل مسائل السفر چون مسافر نیت
موضعی باشد که مدت پانزده روز زیادت نماز فرض تمام کند هر چه
چهار رکعت است دو رکعت بگذارد و روزه ماه رمضان رخصت است که افطار
کند مسئله مدت اقامت باید که در یک جا بود چون در دیهی یا
در شهری باشد و اگر در بیابان نیت اقامت کند مقیم نشود مگر اهل
اخبیه یعنی صحرانشینان اگر نیت اقامت کنند مقیم شوند
مسئله اگر در موضع نیت اقامت کرده بعد از آن سفر کرد و باز در وطن
اقامت باطل شود اگر در آن موضع باز آیند چنانچه مسافر
باشند تا نیت اقامت نکنند مقیم نشوند اما چون در وطن اصلی
در آیند بی نیت اقامت مقیم شوند فصل فی صلوة الجمعة
نماز جمعه فرض است بر آنکه لیکن فی جمعه چون شرائط موجود
شود و یکی شرائط آنست که شهر باشد و جامع ... است که در وی ...

وبسیار سلف علما مُعمات بگذاردن این نماز نیز آمده است
اگر نماز نفل شروع کرد و بشکست خواه بعذر خواه بغیر عذر و همچنین اگر روزه
نفل را بشکست خواه بعذر خواه بغیر عذر قضاء آن واجب آید
اگر از فرایض نماز چیزی ترک دهد نمازش تباه بود و اگر از واجبات
نماز چیزی ترک دهد نمازش درست بود و لیکن سجده سهو واجب آید
فاما آن درین ملا پیش گیرد و در آخر زمان شفاعت
چون آیت سجده تلاوت بخواند یا بشنود سجده تلاوت واجب
آید سجده بگذارد خواه در حال خواه در زمانی دیگر تا بیارد از گردن
او ساقط شود ... آورده است اگر بیشتری از آیت
سجده بخواند سجده تلاوت واجب آید اگرچه لفظ سجده
بر زبان آید اگر لفظ سجده بر زبان براند و آیت نگر بخواند سجده
تلاوت واجب نیاید و در این حکم وجوب بخواندن تمام آیت است
بیشتری از آیت نیز نه بلفظ سجده ... اگر تلاوت
پارسی خواند یا بشنود سجده تلاوت واجب آید اگر کسی بشنود که
از هم نفهمد در قول امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت واجب آید خلاف

صحیله

در نماز در آید بتکبیر تحریمه بگوید و دستها در تکبیرات زوائد

برداشتن دارد و بایستد تا تکبیرات تمام ادا شود بعد تکبیر اول سبحا

نک اللهم و بحمدک تا آخر بگوید بعد تکبیرات نماز بگوید مسئله

اگر امام را در نماز عید در رکوع یافت تکبیر بگوید زیرا که سجده سنت است در

رکوع یارد و در تسبیحات رکوع تا به مقدار ادا کند که تکبیرات واجب

است و تسبیحات سنت است مسئله اگر امام را در قیام در نماز

عید نیافت وقت امام گفته بود تکبیرات گفته باید که

تکبیرات هم در قیام تمام کند مسئله و در رکعت

دوم تکبیرات هم در قیام با امام بیارد مسئله وقت نماز عید آنگاه

شود که آفتاب مقدار یک نیزه برآید و وقت باقیست تا آفتاب

از سر بگشت نماز عید گذاردن روا باشد زیرا که نماز عید را

وقت گذشته مسئله اگر بعذری نماز عید فطر را نگذارند و وقت

بیرون شد روز دوم بگذارند و اگر روز دوم هم نگذارند نماز

عید ساقط شود و عید اضحی تا سه روز روا باشد بسبب عذری

خطبه در هر دو عید شرط صحت نماز نیست بلکه

شهد و واقعی احکام شرع داند و صاحب الاقامت کند دوم شرط وقت
نماز پیشین است سوم خطبه پیش از نماز چهارم شرط جماعت است و هر
آن است ... نزدیک فرزندیک امام شافعی رحمه الله علیه چهل
شخص ... اذن عام تا اگر امیر در حصار بندد و ... در مسجد نماز بگزارد
روا باشد و مثل این واقع است در بعضی شهرها ... در
آمدن در دروازه ها منع میکنند و حکم این شرایط نماز جمعه ...
نماز جمعه ده رکعت است بر این ترتیب اول چهار رکعت سنت نیت
جمعه بگزارد و بعد از فرض چهار رکعت سنت و سنت چنین میگویند
انچه ... است ... در هیچ کتابی نیافتیم و
لیکن صحیح نیست که بعد از فرض چهار رکعت سنت سنت
در موضعی که شک باشد در روایتی بعد از نماز جمعه چهار
رکعت ... نیت نماز پیشین بگزارد طهری
... که در هر چهار رکعت قراءة بیارد یعنی فاتحه سورة بخواند
اگر ... است ... است نماز پیشین روز
جمعه تنها بگزارد و جماعت نکند که مکروه است فاما در دیهها

در نماز

نماز جنازه گزاردن فرض کفایت است اما فرض در دو نوع است فرض عین
و فرض کفایت فرض عین آنست که تا خود بجا نیارد از گردن ساقط
نشود به آوردن دیگران چون پنج وقت نماز و روزه و زکوة مال دادن و
حج کردن و مانند این و علم فقه آموختن و فرض کفایت آنست اگر یکی
یکی از مسلمانان بجا آرد از گردن همه ساقط شود همچنانکه نماز جنازه
جواب عطسه و جواب سلام و پرسیدن بیمار و غزا کردن با کافران و جمیع
علم ساختن و فتوی و خطابت و قضا و اصول فقه آموختن فرض
عین است در ... امام رازی در قسم فقه آورده است
که اصول فقه آموختن فرض کفایت است و نماز جنازه که فرض کفایت است
در وی چهار تکبیر است بعد از تکبیر اول سبحانک اللهم و بحمدک
تا آخر بخواند و بعد از تکبیر دوم این صلوة بخواند اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد و بارک علی محمد و ارحم محمد کما صلیت
و سلمت و بارکت و رحمت و ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم ربنا
انک حمید مجید و بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند اللهم اغفر لحینا
و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم

جمعه که خطبه ... نماز و احکام عید اضحی چون احکام عید

فطرست مگر در عید اضحی تا وقت باز گشتن چیزی نخورد

مستحب است نا بودن از خوردن و

آشامیدن پیش از نماز عید اضحی تا وقت باز گشتن از نماز عید

و چون نماز بگذارد مستحب است آن قربانی که خواهد داد از آن

تناول کند و دیگر مستحب است که در نماز عید راهی که رفته باشند و

وقت باز آمدن از راه دیگر باز آید [illegible]

[illegible] روز عرفه از نماز [illegible] نماز پس فریضه

یکبار تکبیر گفتن سنت است

این تکبیر گفتن [illegible] و واجب [illegible] که امام مقیم باشد و

شهری مستحب نماز جماعت گزارده باشد نه جماعت مردان و زنان

[illegible] و در قول امام اعظم رحمة الله علیه در عقب نماز تکبیر

[illegible] و فتوی بر قول صاحبین است که تا [illegible] نماز است

و تکبیرات تشریق اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله

والله اکبر الله اکبر ولله الحمد [illegible]

نماز

و اين در صورتى است كه وقت تكبير حاضر نبوده باشد فاما چون در رسد
تكبير گويد و در نماز درآيد و قضا كند چون از نماز جنازه فارغ
شود در پى جنازه تا در مسجد اين نماز گزارده اند باز گشتن روا باشد
و نيز اگر جنازه ميبرند و شخصى در پى جنازه هست فرض و عذر افتد
ديگران ميروند او را نيز روا باشد بى اجازت ولى باز گشتن و
بعضى عوام كه پى جنازه ميروند تا نماز گزارده شده تا نمى گردند روا
نيست و اين غلط است و حكايت منقولست كه امام اعظم رحمه
الله عليه گفته اكثر ما يسلب الايمان عند نزعه بسبب
العصبية عند نزعه يعنى بيشترى كه ايمان سلب كرده مى شود وقت
مردن يعنى بيشترى معصيت داده اند يعنى هوا
چون شخصى بميرد اگر با ايمان بميرد فاما نشان آن
در روى پديد مى آيد رفعت عيناه وانتشر منخراه او عرق جبينه
يعنى در وقت مردن از ديدگانش آب روان شود و بر مرد و سوراخ بينى
وى فراخ شود و خوى در پيشانى وى پديد آيد و اگر بى ايمان رود
والعياذ بالله علامت آن نشانى كه در روى پديد آيد غط غطيط المخنوق

من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه
علی الایمان بحق برحمتک یا ارحم الراحمین اور دعا
که او نابالغ باشد لڑکا باشد و اگر
دختر باشد بعد از تکبیر سوم این دعا در تکبیر سوم بخواند
اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا
شافعا ومشفعا و اگر دختر باشد این دعا بخواند اللهم
اجعلها لنا اجرا وذخرا واجعلها لنا شافعة ومشفعة و
بعد از تکبیر سوم این دعا بخواند اللهم من احییته منا فاحیه
ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان و بعد از تکبیر چهارم سلام
گوید و دعا نیست اور دعا که بعد از تکبیر چهارم
این بخواند ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار امام در نماز جنازه ماجارت ولی است
و سنت در نماز جنازه مردان برابر سینه بیستد و در جنازه
اگر شخصی تکبیر اول نماز جنازه
منتظر باشد تا امام تکبیر گوید و در نماز در آید

در

کردن هم نیت روزه پیش از زوال فاما روزه قضا و روزه
نذر غیر معین و کفارت روا باشد مگر نیت از شب مسئله اگر روزه دار
نفل را می گشاید بعذر ضیافت روا باشد یک روایت نباشد و
لیکن روایت اول مختارست در فتوای اگر روزه نفل اگر
بشکنی قضا واجب است بروزه قضا گشادن این روزه بعذر مهمانی
بعذر حرام است زیرا که حکم روزه واجب دارد مسئله اگر تمام ماه
رمضان را یک نیت میکند جز یک روزه روزهای دیگر روا
نباشد زیرا که نیت کردن برای روزه فرض است چنانکه می یاد کرد
اگر روزه دار پیش از دو شدن آفتاب یعنی فروزه فرود آمدن
می کند روا نباشد یک روز را دور بایست نیت کردن فضا اگر
روزه گشاد بگمان آنکه آفتاب فرود شده است بعد از آن پیدا شد که
پیدا نشده است یا سحر کرد خورد بگمان آنکه شب باقی است تا آگاه
روز پیدا شد روزه شکسته باشد وقضاء آن واجب آید و لقد رست فی
مسئله روزه دار را مسواک کردن جست هم اول روز و هم
آخر روز در قول امام شافعی رحمة الله علیه آخر روز مسواک نکند پیغمبر

او را مر شفقتا ... لیعنی وارکتر در وقت مردن چون ... حقه کرده ... دولت و مالونا ... ایشان در ... نی بخر ... روز ... وکافر مسلمانان در اسلام ...
بیوسته ... و ما مان ... دعا ثبت اللهم یا ولی الاسلام واهله مسکینا با لاسلام وثبتنا علی الایمان حتی
نلقاک ... یا الله یا الله یا الله
... یا رحم الراحمین ... یعنی چون
... نشود لسنت که امام ... رکعت نماز با جماعت
... و قراءة ... کند و بعد نماز ... سر قضا ... ان و ما
... رها ما مضمن ... کند ... خواه
... خواه ... لیکن مستحب است که ...
... الا سقاط الواجب یعنی برای ...
... فرض ... احب ...
... معین ... روا باشد ... نیت

کردن

برین واجب شود مسئله اگر مردی جامهای پوشیدنی دارد و یا اسب و یا
سلاح و یا خانه ملک دارد که همه یکی ازین جنس مذکور بنصاب برسد
بران زکوة واجب نیست زیرا که مشغول است بحاجت اصلی
اگر شخصی مهر زن دادنی دارد دویست درم در ملک خود نیز دو
بیست درم دارد برای زکوة واجب نیست خواه مهر معجل باشد خواه موجل
مسئله نصاب زر بیست مثقال است از بیست مثقال زر نیم مثقال واجب آید و
نصاب نقره دویست درم است از دویست درم پنج درم واجب آید
نصاب شتر پنج شتر است از پنج شتر یک گوسفند واجب آید بشرط
آنکه شتران سایمه باشد و سال تمام بران گذشته باشد و سایمه را گویند
که بیشتری از سال در چراگاه چریده باشد مسئله در کنز اورده السائمة
هی التی تکتفی بالرعی فی اکثر السنة یعنی سایمه است که بسنده کرده
باشد بچریدن در چراگاه بیشتر از سال و چون ده شتر شود دو گوسفند
واجب آید و در پانزده شتر سه گوسفند واجب آید و در بیست شتر چهار
گوسفند واجب آید و در بیست و پنج شتر بنت مخاض واجب آید بنت
مخاض بچه شتر یکساله که پای در دوم سال نهاده باشد واجب آید نصاب

فرمود علیه السلام خمس خصال الصائم السوال یعنی بهتر خصلتها
روزه دار را مسواک کردن است مسئله در سالی پنج روز روزه دا
شتن حرام است نشاید داشت در روز عیدین و سه روز بعد
از عید اضحی مسئله ... روزه دار را وقت دعا کردن روزه وقت افطار
غنیمت السنه از ... مستحبات است و وقت سحر طعام خوردن
مستحب است مسئله هر که وقت سحر روی بسوی آسمان آورد
باز دو ... حق تعالی روی بنظر رحمت ... کلمات
... الله لا اله الا هو الحی القیوم القائم علی کل نفس بما کسبت
... زکوة دادن فرض عین است و هر مسلم بالغ
عاقل ... از نصاب بشد نصابی نامی یعنی فزاینده فارغ از دین
و حوائج اصلی و سال تمام بر آن گذشته باشد مسئله در فتاوی
... و در ... گذشتن حول قمری معتبر است نه حول شمسی و حول
... یازده روز ... است از حول قمری مسئله زکوة بر کافر و
... و مجنون واجب نیست مسئله زکوة اسپ ... در
... اگر در ملک کسی باشد بر فرد ... واکر در ملک زن باشد

وان

مسئله ده در انگور و در اشتر و در گاوان علوفه خوار و گاوان
زراعت و غیره و شتر بچه و یکساله از زکوة واجب نیست مسئله در مروارید
زکوة واجب نیست مسئله اگر کالای تجارتی دارد از قیمت کل وی زکوة
آن بدهد چون نصاب رسد مسئله در اول سال نصاب بود لیکن در اثنا
و مابین نقص شد مثلا در آخر سال چهار صد درم باشد و یا دویست گشت
زکوة از کل مال واجب آید اگرچه در بین سال کم از سال مالک شد و سال تمام
نشد مسئله زکوة دادن باصل خود یعنی پدر و مادر و پدر پدر
و مادر مادر و مادر پدر و هر چه تا انجا که بالاتر رود روا نباشد و نیز
زکوة دادن بفرع خود یعنی پسر و دختر و پسر پسر و نبیره و فروع
نبیره و غیره روا نباشد تا انجا که فروتر مرتبه است و نیز مر تونگر را
و مرد تونگر و هاشمی او بنده کاتب را و کافر را روا نیست مسئله
زکوة مر تونگر را و مر تونگر و مرد هاشمی را و بنده کاتب را و کافر را
روا نیست مسئله اگر یکبار انکه در رسید زکوة بمرد داد لیس
از ان معلوم کرد که وی تونگر است آن زکوة را باز نگرداند مسئله صدقه
در حق تونگر حکم هبه دارد هبه در حق درویش حکم صدقه دارد اگر دو

کاومیش سی عدد چون بر آن سال تمام بگذرد یک تبیعه بدهد و تبیعه گو
یکساله که پای در دوم نهاده باشد و در چهل یک سر کاومیش مسنه
واجب شود و مسنه آنست که دوساله باشد و پای در سیوم سال
نهاده باشد تا شصت عفو است و در شصت یک دو تبیعه واجب
آید پس از شصت در هر سی سر کاومیش یک تبیعه بدهد [illegible] در چهل سر گوسفند
یک گوسفند واجب آید تا صد و بیست عفو است و در صد و بیست و یک
سر گوسفند دو سر گوسفند واجب آید تا دویست عفو است و در دویست و
یک سر گوسفند سه گوسفند واجب آید تا چهارصد عفو است
در چهارصد گوسفند چهار گوسفند واجب آید پس ازین در هر صدی یکی
حکم دارد [illegible] که در اسبان زکوة واجب نیست و فتوی
برین قول است و بر قول امام اعظم کوفی رحمه الله علیه اگر اسبان سایمه باشند
نر و ماده برای توالد و تناسل نگاه داشته باشند زکوة واجب آید
[illegible] دینار [illegible] و ما عجیب است که اسبان را از دو [illegible]
شرعی [illegible] بدهد و اگر همه نر باشند در ایشان زکوة واجب نیست
و اگر همه ماده باشند در ایشان در روایت زکوة واجب آید و در دو

بی

قول محسوب باشد مسئله زکوة دادن مر برادران او خواهران خود را
روا باشد فاما اگر مرد زن خود را یا زنی مر شوهر خود را زکوة
بدهد روا نباشد نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه و نزدیک صاحبین
روا باشد [illegible] قال الله تعالی ولا یحسبن الذین یبخلون
بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة معنی چنین باشد که مپندارید آنانکه بخل
میکنند بدان چیز که خدا تعالی داد ایشانرا از فضل خود یعنی [illegible]
که نیست مر ایشانرا ملک نیست مر ایشانرا که فردا قیامت
مال ایشانرا زر کرده اند در گلوی ایشان چون طوق بدارند و [illegible]
و جای دیگر فرموده والذین یکنزون الذهب والفضة ولا
ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها
فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
معنی و معنی آن باشد که زکوة نمیدهند فردا قیامت ایشانرا اگر
کنند در پهلوها ایشان و پیشانیها ایشان و پشتها ایشان

توانکه را امام حنیفه مشترک روایت زیرا که هبه مشاع جایز نیست
و این هبه است اگر چه بلفظ صدقه گفته اگر ده درویش را بخشید درست
باشد زیرا که این صدقه است در صدقه شیوع روانست اگر
مسجدی بنا کرد یا مرده را کفن داد و یا پلی بنیاد نهاد و یا مثل آن کرد
از زکوة محسوب نشود زیرا که تملیک مال مر غیر را شرطست و این تنها
قابل تملیک نیست از زکوة محسوب نشود اگر شخصی برای
درویشی از مردم چیزی سوال کند و مرکبی چیزی صدقه میکند بنیت
دیگر نیامد و مرکب از ایشان نیت زکوة داده باشد محسوب نشود
و اگر مستحق را خود داده باشد برای ایشان اینست داده باشد ادا شود
نشد زیرا که خلط استهلاک است و استهلاک موجب ملک
زوال ملک مستحق در بنست کار درویش وکیل شود برای قبض را
چون وکیل شد تا مرکب را چیزی نیت زکوة بدهد آن از زکوة
واقع شود و نیز اشغال ذمه [illegible] باشد و نیست ادای
زکوة فرضیت [illegible] زیرا که کل مال صدقه کند در صحیح است اگر نیت
نکند درست اگر کسی باج میدهد و نیت زکوة میکند نیکند

قول

قیمت دادن فطر بهتر است از غله و بهتر از آن ضعیف مولانا [illegible]

العلما شرح الاتقاء الدین طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در

من شرعی است که خرقه [illegible] استخراج کرده است که منت سیر و جهل

درم میشود بوزن شصت درم در هر سیری شود و سنگ دهلی هفت

سیر و نیم [illegible] درم میشود بوزن [illegible] و دو درم در هر سیری [illegible]

صدقه فطر بعد [illegible] صبح ادا کند و اگر مقدم بر روز عید [illegible] بدهم [illegible]

و اگر [illegible] صدقه فطر را ادا کردن و ساقط نشود [illegible]

[illegible] قربانی کردن واجب است بر همه مسلمانان توانگر از نفس

خود و اما از ولد صغار واجب است و فتوی بر [illegible] روایت [illegible]

روایت [illegible] از اولاد صغیر نیز واجب است اما [illegible] و از کبار

[illegible] قربانی از [illegible]

روایت از ابو حنیفه [illegible]

[illegible] قربانی [illegible]

[illegible] قربانی ذبح میکند [illegible]

قربانی [illegible] ندیه نباید داد [illegible] النبی صلی الله علیه و سلم

داغ کنند ... که حکمت در تخصیص پیشانی
ها و پشتها و پهلوها آنکه چون درویش بیند مالدار از پهلوی او روی
را از درویش بگرداند پس امروز این مال را گرم کنند در پیشانی
او داغ کنند و چون درویش بنزدیک مالدار رسد از وی پشت بگر
داند پس امروز این مال را گرم کنند و پشت وی داغ کنند و چون درویش
به پهلوی وی نشستی از وی کرانه کردی امروز این مال را گرم کنند
و در پهلوی وی داغ کنند خدای تعالی ما را و جمله مسلمانان را از دیـ
دوزخ نگاه داراد بمنه و کمال کرمه ... یعنی
صدقه فطر واجبست بر هر مسلم چون مالک نصاب باشد و فاضل از
حاجت اصلی و مال نامی شرط نیست از نفس خود و از کودکان خرد
چون فقیر باشند و از بندگان که برای خدمت باشند فاما از بندگان
که تجارتی باشند و از فرزند که بالغ باشند صدقه فطر واجب نیست
صدقه فطر از گندم نیم صاع است دو من شرعی است و از
جو چهار من شرعی و انگور و از خرما و مویز نیز چهار من یک صاع
هشت رطل است و اگر خواهند قیمت بدهد و بهتری آورده است

قیمت

ہوئی ... اگر کافر وشنود فرمائی نفی ... کسی ... درست ... صفت حصہ [illegible]

یک ... کو ... فی ... خود ... دانے ... تو ... [illegible]

... از کل ... فضیلت ... [illegible]

... حصہ ... [illegible]

نزدیک ... رحمہ اللہ کے مراد ... استطاعت ... [illegible]

کہ مالک ... علیہ ... مقدار ... کی جہت رفتن ... اور ... [illegible]

و جمال ... دینے ... در حق ... محمد ... [illegible]

علیہ ... یعنی ... قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم

... زاد اور راحلۃ یبلغانہ الی بیت اللہ تعالی ولم یحج

فمات یہودیا او نصرانیا ... یہودیا او نصرانیا یعنی ...

... [illegible]

... یہود ... [illegible]

حج ... فرض ... [illegible]

... علی الفور ... [illegible]

... علی الفور ... بشرط ... [illegible]

سمّنوا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم پیغمبر گفت علیه السلام
فربه کنید قربانیها خود را که فردا مرکب شما باشد بر صراط شما را مرکب
خواهند شد [illegible] اگر کور یا لنگ یا دم بریده و یا گوش بریده یا لنگ
لاغر عشک تواند رفت قربانی میکنید روا نباشد و اگر اندکی
گوشت یا دم یا عضو دیگر بریده باشد و بیشتری باقی مانده را قر
بانی میکنند روا باشد زیرا الاکثر را حکم کل است از جنس گاو
و شتر و گوسفند چون دو ساله باشد قربانی دادن روا باشد و
[illegible] روا نباشد مگر گوسفند چون اکثر سال بروی گذشته باشد
قربانی وی روا باشد که رسول علیه السلام فرموده است نعم الا
ضحیة الجذع [illegible] قربانی بره که بیشتر سال بروی گذشته
باشد روایت آورده است که رسول علیه السلام دو قربانی کردی
فصل [illegible] دو دیگر از بهر [illegible] حضرت رسالت پناه علیه السلام
[illegible] و [illegible] و مستحب است که قربانی به نیت رسول
علیه السلام نذر کند [illegible] آورده است که قربانی به نیت رسول
علیه السلام مستحب است [illegible] اگر مردی بی اجازت شخصی قربانی میکند روا

نیز

در کار بندد و دو جامه را ردا و ازار خود پوشد سر برهنه و دو رکعت
نماز بگذارد و این کلمات بر زبان راند اگر مفرد است اللهم انی ارید الحج
فیسره لی وتقبله منی و تلبیه گوید یعنی این کلمات گوید
لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لا شریک لک و برین کلمات اگر خواهد زیادت کند و این جمله سنت است
از سنت فایده سود در نسخ محرم شود و دم که تلبیه گفت
محرم گردد چون محرم شد بر وی حرام است صید و بوی خوش و دوختن
و پوشیدن سر و صحبت زنان و بوسیدن ایشان و جدال و کارهای زشت کردن
و ... در سایه خانه نشستن و در حمام رفتن و بستن
همان ... ذکر ... زیارت ... حج و صحبت ... و آن دو رکن
است حج را اول وقوف بعرفات و دوم طواف زیارت و ...
را طواف ... کعبه ... ان ... حج روا باشد ...
... از ... کوهی است بیرون مکه و آن از زمین
عرفات ... چون پدر آدم علیه السلام بر مادر مومنان
حوا رضی الله عنها بر روی زمین ... بر ... ایشان

احرام الحج ... وجوب علی الفور الی فرسود

فلم یحج و فات ... وصل و تعقیب یعنی چون ملک زاد و راحله شد

متصل آن بر وی حج فرض گردد و هذا او عید کرده بترک حج وعید

بترک فرض باشد بعض روایات ... غیر فرض ...

فرض است ... عاقل و بالغ مسلم اگر شود ...

بعد بلوغ حج کرد بعد ازان ... کودک بالغ ...

... حج اول از فرض ساقط نشده است ...

... محرم ... از شرطهاست و وجوب حج

... ست که گذشتن ازین مواقیت بی احرام روا نیست

... ذو الحلیفه خوانند و آن اهل مدینه راست دوم را جحفه خوانند

... اهل شام راست سوم را قرن خوانند و آن اهل نجد را

... خوانند و آن اهل ... پنجم را ذات عرق خوانند

... و آن احرام شرط است برای صحت حج ...

... احرام خواهد بست نزدیک

میقات ... و آن غسل سنت ...

درکار

مار بکرد نماز و در حالة طواف حطیم را از طواف بیرون دارند و حطیم دیوار یست

شکسته از خانه کعبه فرو افتاده در بین وقت میان آن دیوار و دیوار

کعبه فرجه ایست در وقت طواف ها در رای آن حطیم طواف کنند قال

علیه السلام الحطیم من الکعبة فاما این ضعیف از بعضی عوام اهل عجم

شنیده است که ایشان راست چه حاصل مطعون است که زیارت کردن رو

ضه مطهر رسول علیه السلام حج است صحیح عبارت از زیارت روضه

رسول علیه السلام است این عقیده است بلکه زیارت غیر روضه رسول علیه السلام

سنت [illegible] عمره سنت [illegible] و وقت او تمام سال است و عمره

چیست [illegible] لغوی [illegible] که عمره طواف کردن خانه کعبه است هفت بار

و سعی کردن میان صفا و مروه و صفا و مروه دو کوه بود نزدیک مکه دو

بلندی بود میان آن دو کوه سنت است بنا بر آنکه چون ام المومنی

بی بی هاجره رضی الله تعالی عنها پسر اسمعیل را بزاد و او را بر

زمین نهاد [illegible] در میان این دو کوه دوید تا هفت بار

چون پایه از پای اسمعیل علیه السلام پیدا شده بود و آن آب

زمزم است از بهشت بیرون آمده است [illegible] جهان

واقف بود در آن [illegible] علیه الصلوة والسلام مراد درین [illegible] بود

رضی الله عنه [illegible] ملاقات شد و یکدیگر را بشناختند

از این روی این بقعت را عرفات گویند و بعضی گفته اند که

جبرئیل علیه السلام مر ابراهیم را علیه السلام مناسک حج

آموخت چون روز عرفه شد مر او را علیه السلام [illegible]

فت مر ابراهیم گفت [illegible] علیه السلام عرفت از آن [illegible]

عرفات [illegible] و واجبات حج در مذهب امام [illegible] رمی جمار

و [illegible] و سعی بین الصفا والمروه [illegible] و

جمع [illegible] کردن و طواف صدر [illegible] طواف وداع نیز

گویند مر غیر مکی را و دیگر خصلتها [illegible] سنت است و بعضی

ادب [illegible] طواف سه نوعست طواف قدوم و آن سنت

رکن و آن [illegible] و طواف صدر و آن واجب

[illegible] ارکان [illegible] وقوف بعرفات و طواف کردن خانه

کعبه و [illegible] و چهار گرد

[illegible] مسجد حرام [illegible] و گرد آن [illegible]

یار

نیست الا در سنت فجر که در قول امام محمد رحمه الله علیه قضا کند چون فوت شده
فاما اگر فرض نماز را دریابد سنت بعد فوت شود و فرض بعد سنت قضا
کند معلوم که آفتاب برنیامده است و بعد از زوال قضا نیست
فاما سنتهای نمازها دیگر اگر فوت شود بعد از آن قضا نیست
اگر شخصی در سنت نماز ظهر شروع کرد بعد از آن جماعت امام فوت شد
سنت اگر مشغول شود از برای آن قضا کند شاید ...
سنت نشاید اگر چه وقت ... سنت شرع زیرا که ...
سنت در نیت ... فاما او بعضی بغیره ... نشاید
نگذارد پس این جمله که پیشتر گفته شد سنت نماز مشغول از برای قضا
مکتوبه و حکم این قضا نیست مسئله اگر شخصی امام را در فریضه
نماز بیشین دریابد و نعرض ... سنت نگذارد در رکعت اول دو
رکعت سنت نگذارد که بعد از فرض سنت یا چهار رکعت که پیش از فرض
از وی فوت شده است در کتاب ... اختیار کرده است که اول
چهار رکعت بگذارد بعده دو رکعت و در روایت لفظ الکنز نیت و قضی
الی فوات قبل الظهر فی وقته قبل شفعه یعنی سنتی که پیش از فرض

ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا
وهدی للعالمین یعنی اول خانه که از آفریدن زمین پیدا شد
خانه کعبه بود و چون نوح علیه السلام [illegible] پدید شد به آسمان بردند و چون نوبت
ابراهیم علیه السلام رسید او را فرمان شد که هم در آن جای عمارت کند
او عمارت کرد و پیش از آن آدم علیه السلام با فرشتگان آن را بنا کرده بود
[illegible] و روی [illegible] این آیت و من دخله کان امنا یعنی
[illegible] و قیل امنا من النار یعنی هر که در خانه کعبه در آید
ایمن شود از آتش دوزخ و هر که در ایام [illegible] در آید ایمن شود و روایت [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] الامان [illegible] و مسایل مسبوق
[illegible] اگر کسی امام را در نماز بامداد در یافت [illegible]
کند [illegible] اگر [illegible] در هر دو رکعت
[illegible] قرائت [illegible] شروع کند و اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقا کند و بعد از [illegible]

[illegible]

نشکند قضا واجب آید و کفارت نشود و اگر آن غذا محبوب او نیست روزه
نشکند قضا نه واجب و کفارت نی در غذای طبیعی او نیست
اگر بعلت خود را [illegible] آورده بعد از آن فرو برد روزه نشکند قضا
سا اگر از میان دندان هیچ چیز فرو برد روزه نشکند مسئله بیمار را روزه
شکستن روا باشد اگر بداند که روزه داشتن بیماری زیاده خواهد شد
روزه شکستن او را روا باشد مسئله چگونه معلوم شود که بیماری
زیاده خواهد شد از سه چیز و در قلم مذکور است یکی از دانستن
فکر خود دوم بقول طبیب حاذق مسلمان مسئله اگر شک کند فرض
و خواهد که روزه بگشاید کفارت واجب نیاید بنیت اول چیزی
فرو برد که بدو غذا کرده نمیشود بعد از آن افطار کند کفارت واجب
نیاید مسئله پوشیدن زر نقره و ابریشم و قز مردان را حرام است
و زنان را حلال است جامه دیبا پوشیدن در حالت جنگ مر غازیان را مکروه
نیست در قول امام اعظم رحمه الله علیه و در قول صاحبین مباح است
اگر دست یا لنگ [illegible] از ابریشم و [illegible] ساختن و در کار بستن در قول
امام اعظم مباح است در قول صاحبین [illegible] حالی اوست [illegible]

نماز نشستن فوت نشود مادام که وقت نماز نشستن باقیست پیش از دو
رکعت سنت پیش فرض سنت بگذارد در حال جماعت [illegible] اگر دو
رکعت را تنها گذارد و یک رکعت گذارده بود که جماعت شد نماز را
نشکند و بجماعت شوند دفعا ما اگر در نماز نشستن و ماده نماز [illegible] و با
در نماز خفتن شروع کرده است پیش از جماعت شد اگر یک رکعت گذارده
است رکعت [illegible] را تمام کند و سلام دهد با امام شوند اگر سه رکعت
گذارده است تمام کند و با امام بنیت نفل شوند و اگر دو گذارده
تمام کند و با امام در نماز شام اگر یک رکعت گذارده است قطع کند و اگر
دو گذارده است تمام کند و بعده بنیت نفل با امام شوند [illegible]
آورده است اگر کسی نماز نشستن [illegible] گذارده بود و بعده جماعت
شد جایز است که بجماعت [illegible] چهار رکعت نشستن بعد از آن
[illegible] رکعت [illegible] تمام کند تا [illegible] رکعت نفل شود بعد از تمام
با امام شوند و نماز فرض بجماعت [illegible] گذارده
[illegible] صلوة [illegible] کفر [illegible] والا اگر [illegible]
[illegible]

[illegible]

یا حنش حرامست قال علیه السلام ملعون من لعب بالنرد والشطرنج حرامست
تمثیله فی قوم الخمر یعنی هر که شطرنج بازد چنانستی که دست
نور را الخنزیر خون کند وهو یصد لانه تعالی نصیحت کوید
ذکر الجماعة والجماعة قبلوا بالقول علیه السلام ما
[illegible] عن ذکر الله فهو حرام ومیسر ودلیل دیگر [illegible]
شطرنج باختن باز میدارد از ذکر خدا واجماع
[illegible] شطرنج [illegible] هر چه شما را باز میدارد
از ذکر خدا حرام [illegible] واجماع [illegible] هر چه از
ذکر خدا باز دارد آن حرامست [illegible]
[illegible] شطرنج [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] ما را [illegible]
[illegible] شطرنج [illegible]
[illegible] الخمر [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] از [illegible] است [illegible]
[illegible] محرم است وکل [illegible]

لحاف ابریشم استعمال کردن درو و در روایت بر روایتی مباح است و
بر روایتی نیست ترک او اولی است در جنب است او ز دوختن الا باس
مجتمع بحریر یعنی بافته است بحریر خلوا را نهد ابریشم و لیکن
نیز ان اولی است در شقی او در روایت مرخصه بلبس او ابریشم است
و برد او بریسمان کنوپیدن ان حلال است حو صاحبی قصب و بعضی جا
مکی هر کسی تن تنجی نیست زیرا که اعتبار ریود را است و بر
عکس ان نشر ریسمان و بود او ابریشمی نوشانیده است پو
شیدن ان روا باشد اگر کودکان را از ابریشم بریدن ان بو
شرها پوشد هر کودکان او رده است کدرای و اصحاز نقره
هو ریلات ییرت خوشبوی از این شرها استعمال کردن حرام
است قال النبی صلی الله علیه و سلم من شرب فی انا والذهب والفضه
فانما یجرجر فی بطنه نار جهنم و علیه السلام
ز لقره ما بنا بد حاستی را سی ورزی را در کام
معنی او اقامت ان در شام او کرد
تا روزها او رده ما زرو ...

با ...

آورده‌اند که استعاره عالم را بسیار حکمت حلیت که در خوردن شراب
خمر روزی کرد میکند عالم خواص داد از سنگ یخرج منه الا یاتی
یعنی از روی بی‌دینی میرد امان شکل اگر در حالت بعد دنیا
همان کافر مرده شد نعوذ بالله منها از صعب سماع است
که در فتاوی مسطور است هر که محلل بار است و است را خوردن سعی کرد
بشنید شان کند کشتار حرمت آن حلال حرام شود
بی‌ضرری که مستند و از صدای دور را زند بود من اکل الوجه
شنیده مدین محمد خواران می‌شود پس اینها در کن حرام باید نابر
بکو حدیث در هدایه نقل کرده آنا علیه السلام ما اهل به لغیر
ذکر الله فهو حرام و مشهور در کتب احادیث ایراده است ملوک
باب سکر باب من سنن الشیاطین یعنی هر که شراب خورد
و شراب را سکی ازند دلوی کیان ببایند و همان فعل کنند که
مردانی زیان خود میکنند پس سترم باد که با وجود سرایه عقل
خود را از زن دیو بکار کرد اشد امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه آورده‌اند که رسول الله علیه السلام گفت هر که تقعد و اعمی

انجام فهو حرام یعنی هر سبب برای حرام آن نیز حرامست
مستوجب است که می خوردن و خریدن و فروختن و نوشیدن
خمر مکروه و مخرب و خواجه سرایان را که عجمی ملوک در حرم میدارند
والسنا نزد محرم ایشان زیرا که ایشان را محرم شمارند و در حرم مها کنند
شتن و نظر کردن بسوی ایشان را کافر گردد نعوذ بالله
... اورده است که کشتن احمق و زنا کردن و لواطت
کردن ... کردن در حالت حیض حرامست هر که حلال داند کافر
گردد ... محل شرابها مسکره حرامست و فتوی بر شرابها
... محمد است رحمة الله علیه و در هدایه اورده است
لا شرب المثلث القوی و لا الزبیبی عند الکبری
یعنی خوردن شراب پخته و شراب ... را وقتیکه
حرام است و فتوی بر این است و شراب انگوری باتفاق حرام
است هر که حلال داند کافر گردد و خوردن ... ازان
هوالیکه قال علیه السلام ما اسکر کثیره فقلیله
حرام ... و صلوات در کتاب العلم
اورده

وقبول الیم ولهج دعا کسته هست که دعای وی را اجابت کنم یعنی
از وقت او وز زمان او گذشته مثل آنکه مهر خاموشی بر در حلقه
بر دهن نهاده اند وز زبان معذرت نکشایند و وقت تنگ
فی ست کما قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم
کافة و [illegible] وز [illegible] معذرت قبول نکنند کما قال
یوم لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم یعنی یاد کن ای محمد روزی را که
سود ندارد ظالمان را از گناهکاران معذرت کردن بنابر آنکه
بغفلت گناهکاری روزگاری بگذرانید و چواری کرد کاری
العلماء ورثة من یشتغل بتعلم العلم [illegible]
مسلم و مسلمة یعنی [illegible] بشود [illegible]
من علم واجب شود در مسلمانان تا همه [illegible]
ستد و ما یحتاج او [illegible] لقصد او [illegible]
[illegible] للسلوک [illegible] یعنی [illegible] کردن [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] تا [illegible] کرد [illegible]
[illegible] کرده است وقت [illegible]

مائدة يشرب بها الشراب المسكر فان [illegible]

عنه كما [illegible] يعني امير المومنين علي رضي الله عنه گفت

رسول صلى الله عليه وسلم فرمود كه منشينيد بر طعامي كه بخورند

ازان شراب گشته و ليس [illegible] كه بخورند [illegible]

[illegible] از طعام [illegible] ازان خوردن [illegible]

طعام [illegible] آورده است در كتاب الاشربة [illegible]

[illegible] در بعضي روايت [illegible]

[illegible]

دور كردن [illegible] قوله

تعالى توبوا الى الله جميعا ايها المومنون لعلكم تفلحون

يعني توبه كنيد از معصيتها همه [illegible]

[illegible] ترمذي [illegible]

[illegible] هل من مستغفر [illegible]

[illegible] هل من تائب [illegible]

[illegible]

و قبله خراسان نماز شام و نماز جعفر بن ... وان تنگی ...

آورده است فرمان بردار علما و پدر ما در ... و پادشاه که ...

فرمانی ... لعنت ... آورده است اگر ...

کاری فرمودی استاد را مقدم دارد بر کار پدر ... سه ...

بهترین پدر است ... حدیث قال علیه السلام الاباء ثلثة ...

ولدک ... ومن علمک ...

فرمود صلی الله علیه وسلم پدران ... یکی آنکه تو را ... دوم آنکه

دختر ... سوم آنکه علم آموزد ترا و بهترین پدران آن باشد

که علم آموزد ... علم ... تو ... سخن ... وا

للمتعلم ... آورده است حدیث قال النبی صلی

الله علیه وسلم من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة فی

ایام حیاته یعنی فرمود صلی الله علیه وسلم هر که دوست دارد علم را

و علما را ... هیچ گناهی ... در ... ای

... آورده است هر که انبیا را و علما را ... حقارت

نکرد ... باشد ... گناه کرد نعوذ بالله منها

یا ذمی در رای وی شود هماندکه ترک نماز کیرد واورا خود ودین
خوان مقرر شد و نماند برا نچه درین حالت نرود بر وحده وحد
ست مکی نماز را ام زوزنه دیکر اعانت مسلم ولیکن نماز را بنی
وفی القضا دوابن ما برای بیب بیل و نماز را ری کمند وار فرض
را مقدم دارد و بر نماز نیز رانچه حق بنده مقدم ست بر حق خدا و نام
تعالی لاستغنا والله تعالی واحتیاج العبد
ششده اوست که قیلوله مستحب ست کسی اکر شب را قیام کند
قال النبی صلی الله علیه وسلم القیلوله المنجاین سنته یعنی
میان روز ما یی وراین سنتست داشن چو زد دانی شالی
نقلند و قیلوله نوم و کیلوله نوم و قیلوله نوم و
این جوا که فی نعل از نماز و پیشین آن را مدار آفتاب گو از
سوت در ولیس ست ونکی قال النبی صلی الله علیه وسلم نوسه
و ارزق وقیلوله خواب نیست جاست زوال بعوث و
شفلت و قیلوله خواب نیم روز را ن معروف نوکر ست
کیلوله خواب بیان نماز پیشین و نماز دیکر ست و این زد لوا

آرد مرده در دل سیاه از علم نابد بهمت و همت شغار در دل سیاه کردن
کید و میوه دار کرد ... بروری او ورده است و ویل
للعالم بلا عمل سبعین مرة وللجاهل مرة یعنی وای مر عالم را
هفتاد بار چون بعلم کار نکند و مر جاهل را یکبار و شان علیه السلام مورد اراده
علما و لم یزدد له در شان لم یزدد من الله تعالی الا بعدا
و معنا سعیر و موده طلبه السلام هر که را از یاد نشود و ز بیکا
ری روی بدینها بعد را از یاد نشود از خدا بتوبی بکرد ردد از رحمت
و بیتما نکی و هلتکی ای با وجود علم بجهل کار کردن همین
بار د ... علمی که راه حق نماید جهالت ... و تیرا او ورده
هر که بعلم و لفقه الله لکرسی که بدعی تعالی هان این سره را
لی و اسطه و نشان یکرم خرد قبضه کسبها سانی و بحر در سرون ایدن جان
وی فرمان شود که ... الانوار او ورده امر که
بعد از نماز ... تسبیحات ... بار الحمد لله بسی
بار الله اکبر و بگذار لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله
الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابدا ابدا ذو الجلال والاکرام

اولی استاذ [illegible] پیش روی درآ خود [illegible] متعلم [illegible] و [illegible] آورده است

ببیند تا در حضور بنشیند او [illegible] سبقت [illegible] بخواند امام را

و [illegible] پیش چهار زانو بنشیند ادب را [illegible] پیش [illegible] در وقت [illegible] حرم

[illegible] آواز خود را از [illegible] سخن گفتن در وقت [illegible] تحمید

ربیع [illegible] آورده است [illegible] مسند [illegible] قبول کند [illegible] فرماید الحمد

[illegible] کنند [illegible] استاذ [illegible] یعنی [illegible] ولا [illegible]

[illegible] یاد دارد [illegible] خضر علیه السلام و [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] استاذ را [illegible] یعنی النفس [illegible] و [illegible]

[illegible] منتظر باشد [illegible] استاذ [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] او قوله تعالی ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم

لکان خیرا لهم یعنی [illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible] دیگر

[illegible] برای [illegible] تو [illegible] اگر [illegible] بیت [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] استاذ [illegible]

[illegible] مشکل [illegible] در علوم [illegible] متعلم

[illegible] تمام [illegible]

مرگ در وقت حقیقت انه شهد الله انه تا اسلام کو انده حق تعالی رضا
فرزند شده را با قرینه تا برای وام رزق خواهند درس و آداب
آورده است ابی داود که نزدیک تمام شدن کلما سلطان العارفین
قطب الاولیاء شیخ شیوخ العالم شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی
قدس الله روحه آورده است که پیغمبر صلوات الله علیه نزدیک
رکن یمانی در خانه کعبه دو رکعت نماز بگذارد و این کلمات بر زبان
راند حق تعالی بر آدم علیه السلام وحی کرد یا آدم لا یلزم احد من
ذریتک هذه الدعاء الا اعطیته اربعه اشیاء ای آدم هر که
از فرزندان تو این دعا بخواند و لازم گیرد او را چهار کرامت کنم اول
آنکه هر چه او دوست دارد بدهیم دوم آنکه هر دشواری که نیست نگاه دارم
مر او را سوم آنکه شکم وی پر از حکمت و علم کنیم چهارم آنکه توانگر دل گردانم
کلمات اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسألک ایمانا دائما
یباشر قلبی و اسألک یقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی
الا ما کتبت لی و رضا بما قسمت لی یا ذا الجلال
والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین علی اسلاف رضوان الله علیهم اجمعین

هو علی کل شیء قدیر بگوید حق تعالی گناهان وی را بیامرزد اگرچه مقدار
کف دریا باشد و در دیگر حدیث امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه رضی
الله تعالی عنهما از فضل صحابه اند و در حدیث افضل کلمه عند الله تعالی سبحان الله
والحمد لله است بشنو و درود علیه السلام افضل ترین سخنان نزدیک
حق تعالی کلمه سبحان الله والحمد لله است [illegible] و در حدیث قال
علیه السلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان علی المیزان یعنی
رسول صلی الله علیه وسلم دو کلمه اند سبک بر زبان در دنیا و گران اند نزدیک
میزان در آخرت و آن دو کلمه این است سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم
وبحمده استغفر الله [illegible] و در حدیث هر که هر روز ده بار
[illegible] بخواند چهار هزار [illegible] در صحیفه اعمال او بنویسند [illegible]
و در حدیث هر که بعد از نماز فجر این کلمات بگوید ثواب هشتاد
[illegible] نماز نفل [illegible] اعمال او بنویسند کلمات این است [illegible]
[illegible] الملک الحمد لله ذی الانعام [illegible] سبحان الله [illegible] الحمد لله رب
العالمین و در حدیث هر که بعد از نماز جمعه [illegible]
[illegible] بخواند [illegible] او را [illegible]

قرین خواهد فرمان که بندهٔ منی مزید و انا رب غفور گناهان
امتی گناهکار من چنان و نام گناه قلم رحمت و عفو شکافت
و بشکافت قلم ازین کاتب . محمد عربی آوردند فرد اعمال
نوال بهشت بهشت روند فرمان شود امروز روز وفا عهد من
است سر بر دارید و دیدار من بینید چون بندگان من تشریف مشرف
و تکریم کردند و دیدار پروردگار امرزگار ذو الجلال ببینند سر ساری
گناهان جو دسر بر زمین نهادند و گویند زهی شرمساری و شرمنده
گی کاشکی بنفرمانی عمل کرده فرمان شود که امروز روز بخشید است
هر چه کرده بیار شما در گذشتم و عفو کردم گویند الهی اگرچه تو
بکرم جود عفو فرمودی و لیکن شرمساری از دل ما نرود و حق
تعالی ابدی را فرمان بر شما بر دلهای ایشان نور دیدار شرم از
دلهای ایشان فراموش کردند اللهم ارزقنا رضوانک و عفوا
نک والجنة ونعوذ بک من النار نجنا من النار یا محمد یا مجیر
واغفر لنا ذنوبنا ولوالدینا ولاستادینا والمتعلمینا
والمومنینا والمجیرانا ولاخواننا ولجمیع المومنین والمو

اورده شیرازی در انتقالی بشارت ربانی ببستانی در اخر فتا
وی بحکایت دالی ذکر کرده اما تمام نرسانیده اند عوارف اتباع
ایشان در اخر این شرح حکایت در تحریر افتاد در کتاب طبهری
اورده است امام اعظم رضی الله تعالی عنه سی و دو سال و در بعضی روایات
چهل سال امسطوریات و ضوء عشا نماز صبح گزارده اند و هم
در فتاوی ظهیری اورده است که در ماه رمضان شصت یک ختم قرآن
کردی یکی در شب تراویح و شصت یکی در روز و یکی در شب
امام محمد غزالی اورده است چون جعفر تعرض چون قلم را بیاورید
و را حضار کے اکتب ستمی شد لوحی بعمای قلم نویس معلومات
و مقدرات ما را قلم [illegible] شد روان جود در لوح بنشست
رفت تا ابجار سید که ولادت قوم بعض گناه کنند که ایشان را باد
[illegible] و قوات قوم بعض گناه کنند ایشان را اما عفو کرده ام و ولا
[illegible] نزد [illegible] نا بکاری در زمین [illegible]
تا [illegible] گناه [illegible] نسان در امت بعمر اقر زبان [illegible]
قلم [illegible] در باب این [illegible] بیکاری

و ماز

فاجرد انواع عبادت حاصل آید و منتهها از ملحظ از روی وقف
بود اسامی کتب اینست ا کلام امالی عمرو العقیده
وعقیده امالی سهل اسماعیل رازی کتاب العالم والمتعلم عقیده
بدایه اصول صابونی معلم رازی ا ا فقه منار کشف
لاسرار اصول سرخسی سرکوفیه بزدوی مستوفی کنز
وقدوری ومنظومه ومتفق ومصفی وذخیره ومحیط سراجی
وفتاوی ظهیری وفتاوی خانی وفتاوی نسفی وفتاوی حسامی
وصغری فتاوی صلوة حسامی وفتاوی کبری ومختار الفتاوی
وفتاوی عتابی وفتاوی یتیمه وصلوة مسعودی وجامع
الکبیر ووافی وهدایه فقه وتحفه الفقه کافی بدایه فقه و
شرح هدایه ومکشف جواهر جامع الصغیر نصف الفقه کفایه
شعبی و ومقدمه بزدوی وحیل خصاف حاشیه رومی وقرا
ف قدوری زاهدی فتاوی خلاصه وفتاوی صایمه وخزا
نة الفقه وترغیب الصلوة کتاب السعادت تفسیر
زاهد کشاف تفسیر عمر عتابی وتفسیر وجیز وتفسیر

حمين

منات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات برحمتك يا ارحم الرا

اما بعد می‌گوید بنده گناهکار الراجی الی رحمة الله الغفار ابن قوام

الدين مولف ابن [illegible] ابو طاهر ابن کمال ساکن عرصه بلدان شهر

قبة الاسلام حرسها الله تعالی عن الآفات چون دید [illegible] منتهیا

ی جلوالی علوم دینی قاصر گشته و از ائمه مردم از ابران چاره نیست

در تحصیل آن ممکن نیست اند و علماء سلف و خلف از روی تحقیق

کرده اند و با نوع تالیف نموده اند تیسیراً علی الناس با برات

نیک جد بلیغ نمودم در مطالع کتاب سلف که بریک بحری نیست

غواصی میکردم و در مجموعات و مولفات مختلف که بزبان تازی [illegible]

میدیدم و دررها از در سلک خط سائل میکردم و امهات احکام وا

شارات در صورت مسائل غریبه و اسوله و اجوبه عجیبه از مسا

[illegible] و ابواب عبادات درین صحیفه که عجب عجاله ذهنی است

مشتمل بر پنج مقدمه بنام سلامت ملتقط از هفتاد و چند

کتاب از اصول و فروع بر وجه اختصار بخاطر پریشان جمع کردم

و این عجاله الا [illegible] نام نهادم تا مستبدیان را خطی وافر و نصیب

فاج

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و علی آله و اصحابه اما بعد پس

عریضه ایست نوشته شد در بیان بعضی فواید متعلقه نماز بالتماس بعضی یاران ازا

بعبارتی فارسیه نوشته شد تا مبتدیان نیز ازان بهره ور گردند بعد ازان

و بعضی قصهها منقول از تفاسیر زیاده کرده شد و نام رساله اسرار الصلوة کرده شد

بسیار نماز بسیار نماز از کمال حلاوت کرده میشد از برای آنکه نماز فرض شد حضرت حق

تعالی است زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده نماز فرضهای

حضرت حق تعالی است در زمین و در میان اغنیا طعام بسیار ساخته میشود و در کم

رغبت در طعامی کم کرده از طعامهای دیگر خورد همچنین نماز ارکانها

گوناگون شده تا نمازگزارنده از همه ارکانها بهره مند شود مثلا نماز بر

اعضا منقسم شده است مثلا بعضی محتاج ورد شود تا نماز کفارت

گردد معصیتها را که بدین عضو واقع شده است مثلا نماز فرض هفده

رکعت شده تا کفارت باشد مر گناهان را که از هفده ...

اما کتاب اصول و عبادت شرعیه ریاضین شعرا

وعوارف نور بهار فی الاعلان [illegible]

المسمی مسلمانان راسخ گرداند اللهم احینا بالا

بالایمان واحشرنا فی زمرة المؤمنین یوم الجزا

بحق خیر خلقه محمد و آله اجمعین تمام [illegible]

اسم کاتب عاجز [illegible] در شب [illegible] صورت اتمام

هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم

کافه مسلمانان [illegible] صل [illegible] بامر الله

خط نوشته [illegible]

مسئله حکمت در بودن نماز فجر دو رکعت است که اول کسی که این نماز گذارد حضرت
آدم علیه السلام بود و چون بزمین آمده بود شب تاریک شد بسیار ترسید چون صبح
از آن درست ظلمت تاریکی برنده شد و چون صبح صادق دمید و روشنائی ظاهر
گشت دو رکعت نماز فجر ادا کرد یکی شکر رفتن تاریکی دوم نماز آمدن روشنائی
و این دو رکعت بر قوم آدم علیه السلام نفل بود لیکن حضرت حق تعالی ما را فرمود بر ما فرض ساخت
تا این دو رکعت بگذاریم تا ما را تاریکی گناهان از ما ببرد و از روشنائی طاعات
بهره مند گرداند همچنانکه از آدم علیه السلام تاریکی شب را دور ساخت و
روشنائی روز را ظاهر ساخت مسئله حکمت در بودن چهار رکعت نماز ظهر آنست
که اول این را ابراهیم علیه السلام گذارد در وقتی که مأمور شده بود که فرزند
خود را ذبح کند بعد حضرت حق تعالی گوسفندی را فدای فرزند ساخت یعنی
چون حضرت ابراهیم علیه السلام خواست که امر الهی را در ذبح فرزند خود
بکشد برای چهار کردن خوشنودی حضرت حق تعالی فرزند را چند بار بر
زمین انداخت و همچنان خود را گوسفند ارسال کرد در بدل فدای فرزند
اجر آن مانع شود را را منزلت را ... حق نمود بعده گذارد در رکعات که حق

هامان که در تحویل واقع شده سبب جمله نماز فرض دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت
شد و صبح و فرض یک رکعت معلوم شود که حضرت حق تعالی نواز[illegible]
نماز داد ملک دخت با [illegible] چهار چند جواب داد مسلمان عابد را که وقتی
از وی فیها نماز گذاری حضرت حق تعالی مبتلا میکند که غیر از وی قدرت
ندارد و بوقت نماز فجر صبح ظاهر شود و بوقت نماز ظهر آفتاب از سر میگردد و بلند
مغرب و بوقت نماز عصر آفتاب بغروب رسد و بوقت نماز مغرب آفتاب
[illegible] مرد و بوقت عشا تاریکی در عالم پیدا میشود [illegible] رکوع یکی شد
سجده دو بجهت آنکه اگر [illegible] فرشته اند اما سجده زیاده و فرشتی
[illegible] بیشتر باشد در نماز جنازه رکوع و سجود فرض نشد
بجهت [illegible] اول آنکه این نماز نسبت [illegible] بلکه دعا است دوم آنکه تکبیرات
ارکان نماز است سوم آنکه چون میت در میان قبله و نماز گذارند نهاده
[illegible] کرده باشد در تکبیر تحریمه بلند گفتن و دست
برداشتن سنت شد بجهت آنکه بعضی مقتدیان کور میشوند و بعضی
کر [illegible] گفتن تکبیر برای کوران است و دست برداشتن از برای کران است

مسلم

برما انجام کند اول توفیق بدهد مارا برینها گفت ابلیس لعین خانچه توفیق داد

حضرت ابراهیم علیه السلام را اختم دلیل سوم مرا شادی بهشت روزی

کند چنانکه ابراهیم علیه السلام را شادی بخشیده فرزند اسحق کرد چهارم

راضی شود از ما چنانچه راضی شد از ابراهیم علیه السلام پس حکمت در اینکه نماز

عصر چهار رکعت فرض شده است که اول این نماز را یونس علیه السلام گذارده

بود در وقتی که از شکم ماهی زنده بیرون آمده و فضیلت است که چون یونس

علیه السلام قوم خود را فرموده که بر شما عذاب نازل خواهد شد چون قریب نزول

عذاب رسید قصد کمال بعد کار و زاد روح کو خواهد شد از میان قوم بیرون

رفت نبی الله در او وحی شود و در شب نعوذ بالله نفرمان حضر

حق تعالی زمره ملک ما را که بمراد از شکایت گرد و دوزخ موکل اند که

مقدار ده هزار اشک دو دوزخ و سلسله فرمان برداری نمودند

قدر مذکور از آتش دوزخ برایشان فرستادند و دانند صورت ابر

سیاه ماده و کدورت و بار ها اثر آن ظاهر شد و آن ایشان

گرد و آن زمان دانستند که پیغمبر یونس علیه السلام راست گفته بود دی

فرزند سعادتمند خود سر بریده خود حق تعالی دید فرزند دلبند او سلامت
شناخته شد و کارد در حلق گوسفندی روان گشت الکفر حضرت حق تعالی
خورسند او ... از بهشت ... که پسر هابیل علیه السلام قربانی داده
و در آن زمان چه کسی برای رضای حق تعالی صدقه دادی نان فرو انداختند
آن صدقه‌ای مقبول بودی که آتشی از آسمان فرود آمدی آن صدقه
را بردی این گوسفند از مرد آن شده بود در بهشت گذاشته بود زنده که می
چریده در روی ... چون وقت نماز ظهر بود حضرت ابراهیم علیه السلام
چهار رکعت نماز گذارد برای ادای شکر چهار نعمت حضرت حق تعالی یکی
خلاصی فرزند از ذبح دوم فلک حضرت ابراهیم علیه السلام از غم فوت فرزند
سوم امر کردن حضرت حق تعالی بذبح گوسفندی که زندگی دراز در
... بود و چنین گوسفند را فدای فرزند حضرت ابراهیم
... چهارم حاصل شدن خوشنودی
حضرت حق تعالی ابراهیم علیه السلام بقصد حکم نمودن ... فرزند
پس حضرت حق تعالی بر ما فرض کرد گذاردن چهار رکعت در وقت نماز چهار

و ما

ششم آنکه امام [?] فرمود که جماعتی دیگر از ایشان گفتند که یونس علیه السلام گفته
بود که مصر [?] فرموده که [?] از [?] تا مثل آن روی
ما در کار [?] و بوده امام [?] دیگر پیش روز چهارم که روز جمعه روز عاشورا بود
اثر منتهی است و عادت مشایخ و تضرع و زاری ایشان ظاهر شد و اثر سیاه که قسم
[?] بود در طرف [?] اثر رحمت یافتند در آن روز شهر یونس علیه
السلام فرمود که از اول قوم خود بیرون رفته تا نزدیک شهر رسید در صورت
واقع مطلع شد [?] با وجود گفته من ایشان را از عذاب
خبر نبود و هم [?] گفت اگر من به سبب روم مرا از دروغ
نسبت کنند رو بسوی دریا نهاد و کناره دریا جماعتی را دید که اهل کشتی
سوار شد یونس علیه السلام نیز بایشان در کشتی نشست چون [?]
ملاح گفتند که بنده گریخته در میان کشتی هست یونس علیه السلام گفت بنده
گریخته منم اهل کشتی گفتند اما قبول نمیکنند که بنده کشتی ایشان
[?] از روی [?] یونس علیه السلام ممانعت کرد
بنده گریخته منم [?] بنده گریخته [?] دریا

سیاه کردند و از ... غافل بود که عقب مهتر یونس را طلب کنند طلب
کردند اما مهتر یونس را نیافتند پادشاه و مردم چون مهتر یونس علیه السلام
را نیافتند پس همگی رجوع کردند بحضرت حق تعالی که یونس علیه السلام ما را دعوت
میکرد و ما او را نشنودیم اکنون هیچ چاره نیست مگر اینکه تضرع
و تفرع بر درگاه او آوریم پس همه با سرهای برهنه پلاس پوشیده روی
بصحرا نهادند مرد و زن جوان و پیر از شهر بیرون میکردند و کودکان را از مادران
جدا ساختند و بچه های حیوانات را از مادر [illegible] گفتند که آمنا بما جاء به
یونس علیه السلام یعنی ایمان آوردیم بهرچه یونس علیه السلام از حضرت حق تعالی بما
رسانیده بود و آن روز اول ماه ذی الحجه بود و زاری میکردند تا ده روز
و بچه های خود بحضرت حق تعالی عرض میکردند و روز دهم [illegible]
[illegible] روز عاشورا بود که نور [illegible] کفار را [illegible]
[illegible]
بعضی [illegible] یونس علیه السلام [illegible] حضرت حق تعالی [illegible]
[illegible] خود [illegible]

سم

اداکرد شکرانه خلاصی از چهار تاریکی تاریکی شب و تاریکی لغزش
و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی وقت خفتن ادا کرد حق تعالی بر امت محمد
را چهار رکعت از چهار تاریکی نجات دهد اول از تاریکی گناهان چنانچه نجات
داد یونس علیه السلام را از تاریکی لغزش دوم از تاریکی روز قیامت چنانچه نجات
داد نوح علیه السلام را نجات داد از تاریکی سیم چهارم از تاریکی گور چنانچه
داد چنانکه داد یوسف علیه السلام را از تاریکی شکم ماهی حکمت در بودن
نماز وتر سه رکعت است که اول از عیسی علیه السلام ادا کرده است
در وقتی که معلوم شده بود او را حق تعالی که ایشان گفتند ثالث ثلثه یعنی
یکی سیوم خدا و نیز ابن الله یعنی حضرت حق تعالی دوم عیسی علیه السلام سیوم
مریم رضی الله عنها بعد از وی سه رکعت ادا کرد اول برای نفی
الوهیت از والده خود دوم برای اثبات الوهیت حضرت حق تعالی
و چون روز قیامت شود حضرت حق تعالی سه بار خواهد کرد یکی آنکه
جهان مردمان خواهد کرد دوم از دوزخ نجات خواهد داد و را سیوم را
از غم سرگردانی خواهد داد ما را حضرت حق تعالی فرموده رکعت در

ایستاد چندانکه کشتی روان نشد چون یونس علیه السلام دران باب متأمل گرد
قوم گفته او قبول نکردند فرمود که قرعه زنیم قرعه زدند باهل کشتی بنوبت
هر سه قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی او را برداشته خواستند که بدریا افکنند حضرت
حق تعالی وحی فرستاد بماهی تا سوی کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحان او را
طرف دیگر بردند ماهی نیز آنجا آمد یونس علیه السلام خود را در دریا افکند
ماهی فرو برد او را ماهی و املا گشته بود تعجب خود را که از هر طرف رنجی
فرمان رسید ملایکه ماهی که من از طعام مخصوص تو ملکت وی را اندرون شکم خانه
او کردانیدم تا بدانکه اعضای او از یکدیگر جدا نشود ماهی او را فرمان نگاه
داشت یونس در فرزند خود را انکار از دریا سر از دریا سر بر آورد رفت و
یونس علیه السلام در درون او نفس میزد بعضی روایات بعضی هفت روز
و بعضی چهل روز در شکم او بود و حق تعالی گوشت و پوست او مانند جوجه
بود تا یونس علیه السلام عجایب و غرایب بحر را دید و پیوسته
بذکر حق تعالی مشغول بود بعد از حضرت حق تعالی او را از شکم ماهی
زنده بر ساحل آورد و فرق بعضی بعد از عصر یونس علیه السلام

و چهارم آدم علیه السلام و ظفر دیدم مر او را بر تنهی ابلیس نوح علیه ظفر
داد مر او را [illegible] موسی علیه السلام را بر فرعون ابلیس را جهت
ست نمازها در اوقات مختلفه و رکوع مختلفه والله اعلم بالصواب

تمت تمام شد [illegible]

حدیث قدسی
لولاک لما خلقت الافلاک

وقت نماز فساد رسید ... گزارد آن جمله پیغمبر عیسی علیه السلام آن را کرد و نجات
و بدینها ما را از ... نجات داد پیغمبر عیسی علیه السلام و امر کرد ایشان
ما را از ... که ... پیغمبر عیسی علیه السلام حکمت ...
نماز خفتن چهار رکعت است اول کسی که ادا کرد پیغمبر موسی علیه السلام
بود وقتی که گم کرد راه را وقت سفر ... ابن ... [illegible]
برادر هارون علیه السلام و در غم ... فرعون و در غم فرزندان ...
داد خدای تعالی او را از غم ... رو ... شد ...
... تو جمع ... نو ... برادر تو ... [illegible]
تو ... ادا کرد چهار رکعت
برای ... رکعت امر کرد ما را خدای تعالی ... شکر ... ادا ...
... ما را ... تمام ... راه ... پیغمبر موسی علیه
... سبب ... پیغمبر موسی علیه السلام
و جمع ... صدیقان جمع ... کرد ...

هارون

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی بگویم بی‌عدد مر خالق جن و بشر | کرده معلق آسمان هم اختران هم شمس و قمر
عظمتش دارد عرش بر دریا جاری | چون قدرت سالی چار صد و انگه دریا [illegible]
هم آفریده جنتی عرض و طول آن جهان | هفت طبق ارض و سما بیشتر [illegible]
دریا و لیها نجوم بها کرده روان روی زمین | اشجار پر از میوه‌ها روید بشین شهد و شکر
مرده اراضی جملگی زنده کند از قطره | از خشک سیراب و کرمان هم لعل یمنی هم گهر
سیارگان چون شمع‌ها کرده بپا از مهر خود | روشن برید سما از بهر خلقی راهبر
هر چیز که باشد در جهان از خیر گویند ذکر حق | تسبیح گوید عالمی تا صبح خواهی سحر

بگویم درود از بی‌قیاس بر روح خاص مرسلان | آن شه عرش آسمان سلطان جمله بحر و بر
نعلمه جهان آل مصطفی سلطان جمله انبیا | بهر شفاعت همگنان [illegible] گر
تو آل اصحاب [illegible] | تا از بیابد [illegible] جمله رسل [illegible] در

منع قبایح نام او کی هر خفه ایم رها   کاملند از ذکر یاکان شو مقبول شرع و عرف نیک

یار فضل لطف خود کرد احسان این تحفه را   جمله جهان عاشق شود خوانند شرم و حیا

[illegible]

کرد چون بالغ کودکی فرصت شناسی شد رو   زانکه بی بنیان که عطار افروز یا کس دگر

هیچ یک جان و جهان مشکل بدار [illegible] هم   هر که برزاد کس نه بی یاور و اوراقی بدر

اوز [illegible] امر نن دفتی [illegible] حاجتی   قوائی نادر اعتقادی بی [illegible] کدر

بستنی نحو ابدا کیمی بی بستوث یا الکبر بند   جمله جهان محتاج اوار که نحو یا اول قمر

تو [illegible] هم عرض [illegible] مکو   ما نشو محزون هم اند صلح شرع کرده خبر

بی [illegible] نکوی بعضی هم زنی نکوی بی مرده   نوی نکو مشکل هم نی قدر و قامتی صور

اورا نکوی در مکان شعر شوی جای   نی بنشو و لیس را سبب بی زیر کوبی زبر

زنده بدان حضرت حضر انکشوا و دنیا بهون   تنها شده از کوب هم نو ظلمت خیر و شر

موجد درد و شانی محتار در ایجاد هم   عاجز شوده هیچکس و غنی بکند مضطر

حادث بدان جمله جهان حق تعالی کرم   حمد صلواتش نهچنین بنده یک بدان ها بدر

گویا بدان حضرت اندر ازل در یک سخن   امر بدان یابی بدان صنعه بی جمله خبر

شاهی بدیدم در جهان از فقر ما هم شد روان — نی در زمین نی در سما چون مصطفی شاه کر

حمله اصل اندر زمین کرد آن سپهر معجز — دو نیم شد مه در سما برق بنمود در یک نظر

رایات او باقی شده حمله سوی کفر را — ایات او دیدند چون حمله عرب [illegible] سقر

باجی دوزشنده

باب

شیخ معظم میر ما محمود صاحبقران — چون او نشد هیچ کس هم تحت [illegible] مشتهر

عالم بعلم هیچ او هرگز ندیدم مردمی — اندر زمانش او خبر [illegible] دو قمر

او بود شیخ مقتدا او را جهانی مقتدا — گشتند عالی سالکان چون [illegible] حیدر

[illegible] عالی که [illegible] — گشتند عالم [illegible] از برکت آن نامور

[illegible] — تا رشته کردم ارغنا [illegible] کشتاب زر

~~[illegible]~~ — ~~[illegible]~~

باب خلق کو بد [illegible] یوسف کند در وعظ و سخن چون جنید — از بهر [illegible] الفتح ابن ابو النصر

ای کن دین که علم خود معمور دار در [illegible] — یارب بگردان همچنین [illegible]

از تو [illegible] وعلم وعمل تقوی ورع — سالک بگردان [illegible]

از صدق [illegible] خواهم ز تو یارب [illegible] — درهی نکو [illegible] جهانی [illegible]

بندی نکوم [illegible] — [illegible]

تحفه

دوزخ ع ماند مؤمنی جاوید لیکن چند که — قدر کنه رنجی کثیر آمد به عصیان قدر

حوت کبی عصیان ایته یکی یکی هم متصل — عفوت کیند خصم خطی حمله کنه گردد هدر

در گور سؤال منکران بر گود کان هم بالعیان — منکر نکیری سؤالش اردی جو غایب بشر

غرق یابی گر شود دفنی کیند یا سوخته — اورا سؤالی دان یقین در گورلی این خبر

در گور ضغط دان حق ابرار را آسان شود — اشرار را باشد جان جسمین خوابی نکبر

اطفال جمله مشرکان اندر سؤال جنت هم — کرده توقف بعضی این بعضی است مأمور

عد گور عاصی مؤمنی بلند خفائی چند که — کفار را در گوردان دائم عذابی بیشمر

انعام حق سعد اهل ایمان هم در گورها — مؤمن بلد باشد صالحی بیند همی شام و سحر

در گور باشد زندگی جون بلکی امروزها — کنجنک شنیدن گور بر مرده بر اندام

ارواح عالمی سرعت نشانه در گورها — دانسته خلقی همکنان الا یمین چند و بشر

صوری چون اول دید مد برند جمله زندگان — در صور دوم باشکلی حشر و نشر قبر

صوری گرفته در دهن دائم حمی نسبت را — کلمانی بیش و بیش حق باشد همی اول منتظر

احیا دعالم جمله کی مجنون عاقل کودکان — دیو شیاطین وحش هم طیر و بهایم در حشر

آینده جا فرجانکی بر کمک حسابی سید هم — عدلی شود بر همکنان طلبی بر حشر

هر کو نه بدارد صوم و هم اعراض ز دنیی بجا | دانی که طاعت نیست کی از ضیق خاطر [illegible] فکر

دیده شود چو مهر هدی از یقین آشکار | بینند جمله مومنان بی شک بدیده چشم سر

مکنید امید [illegible] جنت جهان نعمت | مدهوش جمله مومنان از یک تجلی در نظر

در بیت [illegible] و مکان [illegible] در جهت منفصل | لیکن ندارد این سخن [illegible] در [illegible] مثلی کر

و بعد از آن [illegible] در خواب [illegible] شد [illegible] اندر شرع | محکی است از جمله سلف صالح [illegible] ذکر

کز انبیا [illegible] نبی شرع تو در جهان | واجب [illegible] بر [illegible] ایمان بخالق مقتدر

تصدیق با ایمان بدان این [illegible] | اقرار شد اندر زبان از بهر [illegible]

تصدیق کرد [illegible] اقرار [illegible] زبان | تا نیستی تو مومن [illegible]

کر مردمی اندر جهل نشنود علمی از کسی | انجا [illegible] در سفر

ایمان [illegible] چون کسی علمی نخواند [illegible] | علمی بود [illegible] ایمان مقلد معتبر

هرگز نباید [illegible] ایمان [illegible] | کر هم گناهان [illegible] از حد [illegible]

چون [illegible] | از کفر [illegible] کند [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] | [illegible] تو باشی [illegible] کفر

عدد المطر

درر

ولیسدر بودن ازخدا هم ایمنی ازکفر دلان | صدلو کا ... کفر شد [illegible] خیر

هرگز نشد اولیا چون انبیا در مرتبه | نی از و شد مجلس [illegible] نبی

زانکه جمله اولیا نشد افضل از ملک | غیر از خواص چهار کس در چهار انشان مأمور

غیر انبیا غیر اولیا زانکه صالح مردمان | فضلی ندارد بر ملک نی بکر عوام از بشر

هرگز نشد مجلس پس انبیا بوبکر چون | از بعد او دان عمر پس بعد او عثمان مگر

از بعد او حیدر بدان کو بود شاه در جهان | مسلم نشد [illegible] از فضل [illegible]

افضل خدیجه شد زنان پس عایشه افضل بدان | افضل زجمله دختران هم فاطمه [illegible]

سهی بکو دحق کس اصحاب احمد مصطفی | سابر دلیل [illegible] بی همچو شاکس [illegible]

لوای [illegible] کیده نفر از اهل جنت [illegible] | بوبکر عثمان هم علی زانی چهارم عمر

سعد سعید طلحه دان هم بوعبیده [illegible] | ابن زبیر انشد هم هم عبد رحمان نامور

مشتاق از حق بدان زادم وزره جملگی | منکر مشو تو زین سخن [illegible] شوی [illegible]

تو هست دوزخ عرش کرسی و لوح هم قلم | موجودان مخلوق هم فانی [illegible]

از لوح مرقوم الحمد شد از خشک فارغ شد قلم | غیر از [illegible] مجلس [illegible] گرد [illegible] خامه

میزان بحق دان بیشکی [illegible] | اعمال را وزنی شود از خیر باشد خواه شر
نیکی گران آید اگر اورا [illegible] | مفلس شقی باشد یقین شری گران آید اگر
[illegible] شوند باید [illegible] | در رد از خود نیتی در رد جمله کفر
بر پشت دوزخ پل بدان خلق [illegible] | از تیغ تیزتر باریکتر از موی سر
بعضی چو برقی بگذرد بعضی چو باد [illegible] | بعضی چو راجل میرود بعضی چو موری هم بستر
روشن شود هم [illegible] بعضی چو [illegible] از چهاره | بعضی [illegible] جان در [illegible] تر
اید جوار [illegible] هر کوای [illegible] | حیران شود جمله جهان [illegible] بیخبر
هم [illegible] اندر بهشت هم [illegible] | از [illegible] هم چو [illegible] چهارم [illegible]
مخلوق را امروز [illegible] جنت جهنم [illegible] | این [illegible] خود [illegible]
امروز [illegible] مسلم | هر لحظه [illegible] ساز [illegible]
مومن بجنت جاودان [illegible] علل | کافر بسوزد در جهنم دایم با تش در سقر
مومن [illegible] شود [illegible] | آید برون جنت رود [illegible] باید از کهر
مومن [illegible] دوزخ [illegible] | خطری نه اورا از سقر الا [illegible] خطر
دوزخ بسوزد [illegible] | [illegible] اضلالی مشتهر

[illegible]

لو مسلم

اهل دل را دیدی بسیار و گویا بی‌نشان هم چنین ‌ گفتنی نه کاین بیان با ... سود نیست ‌ یکی
والی فنا ... مشکل آن چون بی‌شهر ها ‌ مشغول کنند در بنا مر یک ... منتخر

[illegible]

ز بس کفتار الفقه دان علمی که خوانی در ... ‌ مرا دانا ... الفقه ... کجی ... در ...
قران بخوان تفسیر هم امور خط ظهر لغت ‌ نحو معانی با بیان تجوید هم فقه و خبر
علمی بخوان کان مر ترا نافع بود منجی شود ‌ حسبیاتی ... هم باشد ... از ...
علمی که خوانی بهر حق مشکل ترا منجی شود ‌ فی بهر فتوی فی قضا فی بهر ان ... ذکر
علمی که خوانی بهر حق دان سود مقصود ان علم ‌ علمی نه بهر حق بود زان علم ... صد ضرر
گر علم خواند مرد ... عملی ... اندر و ‌ باید چو مثل الحیات گویا که ...
علمی که خوانی بهر ان ... ‌ ان علم را دان ... زان ... بهر
حیله نیاموز ... مسکر ... از حیله هم ‌ از شرع ... با ...
دین دوست داری علم را با عاملی متعلمی ‌ تو پاک گردی از گنه گشتی که گردی ...
وقتی که بینی طالبی مر علم را یاری بکن ‌ ... از ...
گر علم خواند مردمی مکتب عبادت ... ‌ ... از ...

بر بساط آن مجلسه بیرون میا با نعل و کفش　　بلکند ظلمی ز رضای آن صد گونه روزی یا جمیر

غزوی مکن با لشیان زر علم سلطان　　تا نبی چو دیدی شد گلی او را کبس تهیل تر

رخصت بدان اندر سفر افطار و قصر صوم　　جا بر نکوهم در سفر اندر نماز الا قصر

باید گذاری جمعه را لیک که باشد نیک و بد　　مسح بکن بر موزه ها تا شب یکبارنه با سفر

مسداک خف عنت رخصت ابرار مر اشرار را　　خواهند از حضرت خدا از بهر بیرون از سفر

از بهر مرده زندگان بدهند صدقه یا دعا　　گر ده دعا از دور زان با بند رحمت بیشتر

مشکل جهانی مر ترا آمد کی می‌خوانی دعا　　مغز عبادت دان دعا دارد دعا با آن ثمر

[illegible] ایشان حالی بکرده بهم　　علمی و داد کشد حال الرزیت خبر

یاجوج و ماجوج هم پیدا شوند اندر جهان　　مرا بعضی سبهان تا شنند بعضی یکسیر

از سوی مغرب شمس آبا شد طلوعی نزع　　تب شود در توبها اندر که تا بید سربسر

[illegible] اندر جهان دانی شمار است ان ثبات　　بر راستی جو نهان آمد فنا مر زود تر

دیدن [illegible] خواهند خلقی بی عمل　　ساحر به بینی اندر مسجد بنیالی بیشتر

مشغول بینی در بنا خلقی شده از جامها　　مرکب بخواهی از زمان مر زن بینی یکتر شتم

محمود احمد با حسن [illegible]　　شادی قبولا زیر کا مقطع شده هم منتهی

ان جمله که اداد ان اجری بیابی از خدا | پاک کن تیمم یا وضو آمد عبادتی بسر

مصحف که گیری بی وضو مسجد بیا هم جنب | نره کار گردد مبتلا هم فاقه هم فقر

ابن ظاهر کو تا ذهی شهوت حایضی | یا جسنفه غایب چون شود آمد خروج باد

انزال شد خواه بی فرض بدی غسل را | وطی بها هم مرد هم انزال الخا معتبر

چون از نفاس حیض هم پاکی به بینی غور به | پاکیزه بیند غسل او این غسل را فرض هم

سنت بدان غسل جمعه در دو عید فطر و هم | بر مرده هم جنب شود غسلی بده یا نره در

چون ست اید حاجتی غسلی مکن از جان روا | مسلم چو گردد کافری آن غسل او هم دور

هر عضو الیشو بگو کلمه شهادت بار ها | بی شک شدی پاک از گنه [illegible]

مسواک را در وضو دایم مکن در صبح هم | خوشبو مکن تو جامه تن گردی معطر

در سنت سنت کن یا بی ایمان از وام هم | در سینه گردان شانه را ابرو مکن هم زرف

ملبان هم مرد را محدث بود یا خود جنب | چو تو نیابی آب یا گر دیدی یا خطر

از ضعف و مرضی یا حرجی است از خاک پاک هم | سازی تیمم در نقع گر خاک دار [illegible]

در غسل کردن هم وضو سنجی بگو با مجلس | فارغ شدی چون از وضو [illegible]

بیش از سخن بگذار هم از حق بخواه حاجتی | گردد روان الحاجت فی الحال [illegible]

فضلی که دارد عالمی بر عابدان بی حد / چون فضل احمد مصطفی بر کمترینی از بشر
با عالمان بنشست یک ساعت به از تنها خویش / ثواب بدهد الله آزادی غلامی صد نفر
تو عالمی یا عالمان یا جای یا در جهان / رو دورتر از جاهلان تا تو نسوزی در سقر
مقصود علمت عمل در سر قضا مقصود نی / علمی که باشد بی عمل دانی که مانند بی ثمر
علمی چو حاصل شد ترا ترسی از خدا القوی / ورنه تو باشی نزد دین هم راه زن هم [illegible]

باب [illegible] ان

چون در قضای حاجت روزی یکی با ادب / در سوی قبله رو مکن هم پشت را ای مامور
قبله یکی چون در زمین با مشرق شود / بشنو سخن مولا بخوان کبری اصحاب معتبر
چون بول غایط ترک خرما در دران / گر تو بداری یا نغمی [illegible] جیبی صد ضرر
چون [illegible] او اول به یا صاحب / گر با تو باشد کاغذی ان دور کن با خود مبر
دیگر تو باشی یا صفو ... زیادی یکیک / چون تو شوی هم موضو در حال این تعجیل تر
وقتی که باشی موضع نظری مکن مصحف / نظری مکن در آسمان سیاره نی شمس و قمر
نی سوی کعبه کن نظر نی سوی ... کالات / نی ذکر گویی یا سبق نی روی را در نیمه
نی رد سلام هم کی بی اندر ... / نی جواب گفتنی نی خوردنی هم ...

ان

حاضر سوی چون شود مرده کس از ترس انسان | حاضر شان ... در زمینی حاضر
بر پای دار جمعه را ترک نکند ای هیچکه | باشد امیر باطل یا با بی ...
میکند اذان از نجات ۱۶ تا عه کس جا با منت | یا نی خبر ایجد علم هیجا ... فرد کر
فرزندی بکبر امروز تو صابر کنی فردا جزا | باشد ابوا ما اذان تعلیم یا خیر ... کر

[illegible]

چون بپای از خدا خواهی بابد سالها | ربعی بده از عشر آن ... اکه بنی
دو صد درم شرعی چون شد سالی بباید زکوة | خارج بود از ما داین ...
مثقال عشرین از ذهب نیم باید مثقال تو | پنج از ان دو صد درم باقی خدا ...
پیراسته باشد چون تمام از آن هم زکوة قرض دارن | تا بر تو ماند سالها باید ز تو ...
اینی فرق سود ادر شد زیارده | از کالا چون ... شود اغنام ...
از کار ده یک باید از اصل غنم ده یکی | پنج جو با فی از شتر یک سالها ...
از علما عشری بده چون شود عشر یکی | ورنه سوی بره کار هم ... در عمر
ال مزکی ... ترکو ماندم و لد | الت بکرده کرد ... بکرد ...
زکوة را مانع سوی جلوه را از کجا | قهر ... ده ... حبس

داری بیا اوقات را در تن کی ... تارک صلوة کافر بدان هم جای او دوزخ شمر

چون تو نتی دو وقت را یکجا جمع در روز | محبوس مانی یک حقبه اندر جهنم سقر

چون تو گذاری فجر را سحر بگوی تا کی | تا در طلوع میخوان دعا شیخ تو گردی معتبر

کردی بروز سوخته انجا مانی سالها | چون تو کنی ترک جمعه خمس جمای پیر

چون نتوی تا که ان ... | مشغول در کاری شو میکن اجابت تا معبر

ترک اجابت چون کنی تا ... | ایکه بلا بیش تو در زمان تعجیل تر

بر پای دار ... اشراق هم تا ظهر | کردی تو نکو ... تا پی ... ل در

وقت ... تا شب بگذار تو از صلوة دل | ... [illegible] ... از شور

نعمت ... که تو بخیری از مال | انوقت وقت شام کان ...

چون ... تا ... | مشغول تا ... صبحدم ... وضو

چون تو ... | فارغ بکردی ... تا ...

از ... [illegible] ... | تا چون نماز ... کرد د نمازت تا سحر

چون ان نمازی ... کاهلی ... | مشتاق تو گردد جهان هم حور تا هم تمر

ازان کوی افطار چی کړم نبی ان هوا — افطار از خرما بکن یا شد هو حون سر رتر

افطار قوی چون کیسنا ارحق نخواهی ای زمان — در رمضان کی در شو از بار شاه ای بسیر

روزه میلا از ره حق نبی به نام وقتی بیا — طعامی که بخوری بعد افطار کر ایام قدر

که که بر آرزی نفل بی مصطفی با تنی داما — هم بعضی دادی بیا یا تنی بخانه یا عفو

روزه میلا از دری جب دل بیاله آخر شو — تر و نیتاری روزه هم عرف قدری

روز خمیس جمعه سنت یکی روز از شوال هم — صائم شو چی روزه تو واله فی بعدی

مبر که با شد لشکری دائم بکره رقه وب — که نفل یا بد روزه افطار یا شو مبر

صائم چی رنب خوره دران تکبا با بردر بین — نکرده با جش بال خوف مال ادخطر

دائم بخوره طعامی سحر ترکی بکلی هیچکه — بر کز به یر سحق تر ار طعم سحر

روزه میلا ان سم ارحق با کمک ما امین — روزه رمضان بهای تکمت نی بسیر

ورداد حق تعالی یا مدد یا رمضان جر سیکه — طاعت حملی دعاه نیه روزه نگار

وقتی بر مسجد بی یا بیدر از معتکف — رمضان چو خرعشر شو معتکف قدر

ازجانه بهر دلی بر دو خرام حجت یا جمع — بیرون بیا ای جهت بیا وقتی بکن بر سر

صدق بنده از کرد خود ارحا / مستان تو صدق از کسی شد کو تو باید

تا وجه بند صدق را دانی بیان / آنهم شوی و زنخ بود از حمد و ذات

در دو نشی هم که بند عاد انفس / آنهم شود او نبریم بلعو داتی بسر

گر تو زبانی تا وجه زبان جو دو لب بسمه / کافر شوی و زنخ بود ابن جکم

در حقیقت بی صدق گر ایمن شوی از خشم / چون تیغ کرد و هم تو د جند بی از

صدق تو باز هر حق فی بها نام قی / چون تیغ ریا صلقه بی در ابا از قهر

صادقی روشنی ابر ... سست / در زیره تو بت خود تا دسنه

اوهم صاح دریا لوت صفت / در فطرتی حضا ... بکشتن

کاو ستیر از نفس کس ثانی بکش از ... نفر / بل را چو و دا ملک رخ فوت ... شکر

چون شد رحمتی با حقی صدق ره / ضی شو د جهت ... رحمت رود ارتن

چون ... ناری بده از جام را / در دو تن مر کز مده ابن جمع بی مفتقر

صدق ... افتد انا نظر / برکش باید بر زد تا قسط صاحب خطر

منبع ... صاحب ... / عنیت ... تجلی ... ناری کرد علاز

از

قوللرن جمع اولدی جامع ایچره چون ... نغمه خوان ‏ ‏ دریای معنی هر سخن دن در فهم ایدن
علم ... نعیم اندن که ... ‏ ‏ ذوقی ... قدم ... کور ... بسر
ذوق ... اندن ... حق ‏ ‏ با ... زار خود ... توست
سلطانم ... صاحب صدق ‏ ‏ ... عشق ... ایکی ... خبر
... در ... مجلس ... ‏ ‏ اندر ... خواند ... سحر
ذوقی ... سلطان ... ‏ ‏ ... لرزد ...
... واقعه ملک خوان ‏ ‏ ... معنی ... سپهر
هر که خواند ... سوره وقت ... ‏ ‏ مرهم ... عصر ...
نجر فتح و یس ... عصر ... ‏ ‏ تمام واقعه ... ملک ...
در شب جمعه ... خوان ... ‏ ‏ ... جمعه ... شیخ ...
از سعرت ... سوره ... ‏ ‏ سوره تغابن ... خوان ...
در ... خوان ... ‏ ‏ ... خوان ... هر ... درد ...
اوقات جمله ذکر کونم ... خود ... ذکر کن ‏ ‏ ... ذکر حق ... ذکر ...

محو معنی

گر تو خواهی کی بیاری قرآن کنی / تا نوکنی طوف مع حالت [illegible] سی ان بحر

در حجره فتن نقض دان گر زاد دری راجعه / یکسان از تان دو حامل ارانی خو بینی ظفر

چون تو بیاری حج بجا در لو ما زیک سینه / شادان و مانند خضان با هو نشین در سفر

با بیند سنه هم زیکی بیار مصطفی / تا پاک گردی ازینه تا او نشینی در صدر

گر تمنا غیث بوی شتا مرو یا طلب / بیضا چا حاصل کن بخوا کمر وفانه بحر

ور تو سعه خواهی که دو روز قمر کن [illegible] / راحت بینی زان سفر هم کتب یابی هم گهر

روزی ز دل ملک سفرای [illegible] / ز حاصل بینی [illegible] ان دیگری [illegible] سفر

عقرب چنین ماه را از خانه بیرون [illegible] / [illegible] تا بیم [illegible] توانی جا دیگر

روز جمعه روز احد [illegible] برو / رحمت بینی [illegible] ای پسر

شنبه و یکشنبه [illegible] مشرق [illegible] / ور تمنا خیر [illegible] صد خطر

[illegible] شمالی [illegible] / دشتی بیرون [illegible] جنوبی در سفر

چون [illegible] که [illegible] / کو [illegible] در نظر

[illegible] کافران [illegible] / وقتی که بینی کافران گرد ند [illegible] عام تر

از [illegible] که [illegible] کردی [illegible] / الکیما [illegible] صدر

بادیم

نزد من باشد همی کسب کردن جامعین | اموز کسب علم را شو در فنون چیره تر

اموز علم هر هنر در هر مکرری تا بسی | انکس که باشد علم هنر تا نمی نخواهد چیز بدر

ار کسب تا فنی خود بخورد رنج خویشتن | چیزی نخواهی از کسی با شهد کردی همچو شکر

کاری بکن تا وجه خود از کاملی چون کوفر | کاهل که باشد آدمی او را بدان چون کلوخ

کنیاره بخوری بسیری آخری شود تلخ | هنر سلطان چون شوی شربت خوری همچو شکر

سنگی که از هیمی بر پشت خود از کوه دشت | او را از روی نانی چیزی بهتر صد بار

دو دانک باشی منتظر خوردن کسی تا کی دهد | مردم خوشی باشی او را بدان سگ بهتر

کسبی بکن تا نانی بخور صبر و قناعت پیشه کن | چون تو نخواهی از کسی در رهنمایی لنگ لنگ

چون تو بستانی از کسی خلقی ترا گوید گدا | ور تو کسی را بدهی گویند شاه معتبر

بندی بگویم خوب تو در گوش کن بگو بشنو | احوال خود با کس مگو رنجی بکش بندی بخور

هم خواستن محظور شد اندر شریعت بیشکی | مگر وزنه فوتی چون ترا آن چنگ باشد خوره تر

چون نخواهی مال وزر از بهر عزت منفعت | میدان لطف ابدال را شو پیدا خویش بحر

کردی بکار آن همه مقصود باشد کر ترا | در زرع کاری خود بکن بردار شوه بیشتر

کسی که باشد در جهان کردی تمر ده نفع ال | در کشت نفعی کاملی شو بهتر از ... مختصر

گردی
نفع مال نیکو

هر که گوید ذکر حق گوید مزید … کردی ای از اولیا گر ذکر گوی سر سر
در خفیه گو ذکر دعا تا پاک گردی از ربا … روزی ترا گردد لقا یعنی دیدار در بصر
مغز عادت دلا دعا در دار بشکن دعا … الحاح کن خدا اللّٰه دعا چو بهشت هم خیر
با بی اجابت اگر ای از وجه پوشی هم خود … از لذت عنیت نخست هم بکنی زبان چشیده حضر
دانی اجابت جانبی دارد دو بار از صدق دل … طبرانی کرده ممکن چون بکشد این هم دو بار
چون تو دعا خواهی بکنی صلوه بر سلام بگو … در ختم هم صلوات گو تا بی اجابت برود تر
ساعت اجابت کو دعا وقت بلا از روز جمعه … در جمعه عیب آخرین جل لذت دعا غنیمت شمر
امام از آن بدی چو بنشسته از حق بخواهی حاجتی … وسطا و آمتع هم اذان در حرف شب وقت سحر
از ظهر هم عصر بود در اربعا بخوان دعا … در بیت مقدسین هم وقتی که می بارد مطر
وقتی که گردی ترم دل افطار بکنی روزه را … چون تو کنی ختم قرآن جا هم جماعت صد نفر
در سنه نیمه شب اول که بشد از رجب … وقتی که صف غازیان حمله کنند بر صف کفر
چون تو کنی فرض ادا بیک زجان و دل دعا … وقتی که کعبه مر ترا ای جان پیش آید نظر
مردم مسافر رفتنی از بعد عرض حج بت دعا … دانی اجابت بیشکی دیگر دعا مادر پدر

نیز می

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — قوت [illegible] از چهار [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — در سوی [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

خلوت [illegible] — [illegible]

مسکن [illegible] — طعامی [illegible]

[illegible] — [illegible] دل جواری [illegible]

[illegible] — [illegible] عالم [illegible]

تیر دکان از دوست خود مهمل اندر سعی که ‏ ‏ امور کردن شنا سیلی ان در خوبی باشند

این سنت مصطفی امو ضمن بر سختیه ‏ ‏ کو شستن بکن انبار ز المبیار تو بخیری شیم

[illegible] در بیان تزوج [illegible]

تا مر ترا قدرت بود تزویج کردن وقف کن ‏ ‏ مدغم ملال اندوه غم الفت نکاح ای نامور

چون تو غمانی از زن کی که خصومت بار سا ‏ ‏ فرمان بر صحبت کند مونس بود تمام سحر

اندوه بار دست تو اندوه غم حمله برد ‏ ‏ گر روی بر دارد این صفت گوهی طلا قش ز دو تر

در ها هنر از خود فزون بخور چون خواهی بکنج ‏ ‏ در سن و طول و حسب جا رم بکثرت مال پدر

زن چون تو خواهی سن هر که خواهی چنین ‏ ‏ در خلق خوبی داد سعو ضا از خود زر

لیکن ار زن بکن دیگر ز زر اعراض ‏ ‏ هر که خواهی کامل فرزند دارد ان بهتر

نیز تی مدح چانه را آن کدار دسا فی ‏ ‏ منانه را هم دیع گی مکاره بد فو زشتیه

ان لسان را بد اکند ملیک دارد سا و با ‏ ‏ مردی بود بد نژاد هم ربی لسنه سمر

چو تو خواهی علی سمار یا زد خو لشترا ‏ ‏ در سخن بکری کند مکاره باشد جلد کر

آنکه حمد بی سوی سحن سیح دید بغیر بند ‏ ‏ بی اذن او آید برون تنها کرده در بدر

مردم چوا بکش و از تو کل بروی گسنه ‏ ‏ گوید قوی با قو شی مینم او کرچه باشد خبیث تر

تا نبی حیدر المصطفی حرمت ... و ... / چون ... لسان کی صدق ... و ...

اورا کن ... خدا ... کافران / ... ز ... حمد ... چون ... معصوم

و ... بد ... خدا ... اکنون ... / نامی ... شد ... محمدی ... عمر

ارز ... زادن ... و ... کی ... / گر ... بانی ... شنا ... چون ...

محمد ... کافران ... برش ... / جعفری ... ری ... کان ... جبان ...

باب چهارم در خوردن طعام

گر طعام خواهی تا خوری بی ... رو ... یکبار ... / آن طعام باشد سود تو ناقی ...

در جوع چون طعامی خوری آن طعام باشد سود تو / طعامی که در سیری خوری زان طعام بخورد ...

از شبع ... طعامی بخوری در ... / ... لقمه خورد تر ... ابی ...

چون طعام خواهی تا خوری اول ... / چون طعام خوردی هم ...

لقمه خورد تو طعام را ... / ... بالای ... بخور

ذره که ... ز ... اجود بخور / طعم ... که ... ز ... لقمه ...

خدای ... تنگ ... ابی ... / بخیل ... چون طعام خوردی ...

علی ... در طعام کس ... ببین آن بخور / نی ترش ... نی ... نی ... بخوری ...

گر بو خوف ملوکلکی تحمل بنی در زلد — در زر ترسا بو هم عزرینه عاشق بنی تیمر

منی بکو نوازیان کنکی دلدن زار ان — نظری کوی رنجبر یکسو زمد آیینه‌لی بصر

خلوت بکیت با اهل خود چون سر دوزنی طعام — بیمار کردی باشنکی جسد ترج بنی صغیر

اول ترزبان یکن چنداند نای ز رنجه — خلوت خواحر ستیجی ناهید سنود جوب تر

اول ساجه جیف ناسه بکردی کرد زن — جونتو کردی کرد زن بنی صبری قهر

فارسی جوار زبان ستوی از رصد اشنو دو ز — جو درباب کم شوقا ستیجه در دو سر

خلوتکن یار زن خوان ستکت جلد از زیر زن — نزدیک عشق سر رنجه نابه بی جوز دن ناهر

تحملن و خلوتکن نا شنه زبان — ذات منی امیر سرکم روشنی اندز نظر

وفنی که کردی محمتم عشقی محور — درزه شناطن خشکی اساز کرد دای بسر

کامل هوتنی ده سر صحبت نا اهل خو — ناقص اسکوحه ندخلوت

رنت اطلکت انجبان بکزماند دیه — اوازنی کس شو دنا زلیبت شعلی جعر

انجانه ستو ردنی کرنه باشینی بیسیکه — بکز تن محلی انجبانکا انجا سند جانوز

نزدیک اهل خو مستغن بینی جو سنه سوزن — نور یده و رنده جو حوت سنی بی نیعه

ترمل از خرابی جانن نالکای انده دن — زبند کردد سوز ف حمله جهان لکز دو صغیر

حالقی

نامه ده خوشی الحان کان زیر باند [illegible]   فی جمله بهشتی عنبری تو نوی نهان

در [illegible] نعمای [illegible] بیدی [illegible]   [illegible] نه شهر من [illegible]

کمی [illegible] فرد مانه [illegible]   ابر [illegible] شنده [illegible]

[illegible] نه سینه جام جان [illegible]   تو دو [illegible] دلعلو [illegible]

کلمه [illegible] حرم [illegible] اللهی [illegible]   [illegible] سجده قبل [illegible]

دستار [illegible]   فی [illegible]

در [illegible] اوته [illegible]   [illegible] شکل [illegible] هم [illegible]

[illegible] سیم [illegible]   چون [illegible] هر درد [illegible]

[illegible] از [illegible]   [illegible] مه

[illegible] از [illegible] هم   [illegible]

[illegible] افغان [illegible]   از نقره [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

دم [illegible] کلشن جواب [illegible] کردی [illegible]   نامه [illegible]

[illegible] شب [illegible]   [illegible]

چون بیاید مهمان اکرام کن [illegible] — فی الحال [illegible] طعامی [illegible]

ور نباشد مهمان [illegible] — از [illegible] شکر [illegible]

اندر طعام [illegible] — عود [illegible]

لقمه [illegible] — [illegible]

[illegible] — عذر [illegible] خوش [illegible]

در طعام [illegible] طعام سر مرده — الجاسر [illegible] حسنی [illegible]

[illegible] — خوانند [illegible]

[illegible] — [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] طعام [illegible]

درست در قوت علم [illegible] شد [illegible]   محروم مانی از لقب ایمان المحورد

[illegible] هیچ [illegible] کس [illegible] بود [illegible]   این [illegible] محض [illegible]

[illegible] علم [illegible] [illegible]   مرا [illegible] معتبر

[illegible] مرد [illegible]   [illegible] مراد [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] کند [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] معرو [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]   [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]   [illegible] [illegible]

تنها بخسپی جامع مجامع شد آدمی — اسب تازی از ربی نیمه شبها در وطن خطر

چو شنیدن تا گردی اذا فی الحال خوابت — عاصی شوی دوزخ ز تنها کوی چون [illegible]

فیلوله را دان نعمتی مر کز یکی ترک آن — راحت عالمی و زجان آسوده گردد معسر

معذور باشد تا تو اگر بخسپی زین — طاعت با هم از زمین اندر برون جان بدر

خوابی که بینی جامع تعبیر من از علامات — از کودکان هم دشمنان نی از زبان اهل کفر

تعبیر گفته هر کسی این خواب افسانه بران — مر را بگوید [illegible] خوب گردد نزد تر

گر بد بگوید خواب را هم خوب بیتک بد بود — خواندم چنین اندر کتب [illegible] ایسی ابر خبر

منکر مشو از خوابها مر دیده است این بیکی — چون خواب بیند مصطفی گفتا که هم معتبر

شیطان بصورت مصطفی هرگز [illegible] — نی هیچ گونه [illegible] تحقیق نبی [illegible]

جانا بخسپی جمعه [illegible] — رمضان از [illegible] پیامبر نقل

رمضان [illegible] — داوند فتوی عالمان [illegible] آخر عشر

مکن تجارت [illegible] — در زیر [illegible] بخسپ

[illegible] — [illegible] گردی [illegible]

عقل عشقه علمه یا بر [illegible] کرد — تا شهید کردی خلق [illegible] قیلدی شر

[illegible] خلق بیمار [illegible] کرد — تا [illegible] کردی خلق [illegible]

[illegible] مشهور — [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] — طعام [illegible] طعام [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] احسان [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

خدمت [illegible] مخدوم کردی [illegible] — [illegible] مخدوم کردی [illegible]

[illegible] — آنی [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

اشغال شنه پپنک پیلان همچون [illegible] — املاک که تو شکسته را آباد [illegible]

چون تو [illegible] بر سکون تو [illegible] حال — در [illegible] نظر او را [illegible]

بر [illegible] سر دملکتان بر [illegible] قربت — چون [illegible] ملک [illegible]

تعظیم کن [illegible] بر [illegible] — برود [illegible] تو ملتان [illegible] عظم [illegible]

الطاف [illegible] سلطان [illegible] کن [illegible] — شکر که سلطان [illegible] مدان [illegible]

را [illegible] [illegible] مهری ما بدر [illegible] — از [illegible] قرآن احسان [illegible]

چون [illegible] خلق جهان [illegible] — سعی [illegible] شان [illegible]

پرسید [illegible] صحن [illegible] — [illegible] شان [illegible]

ما خوانده [illegible] خواستد [illegible] — طاعت [illegible] فرمان شان [illegible]

عدلی که بکند [illegible] بهتر [illegible] — بکند که [illegible] طاعت [illegible] عباد [illegible]

[illegible] المکرر [illegible] — از جهل [illegible] نکو [illegible] مستوا [illegible]

[illegible]

تو [illegible] خلق و [illegible] — با خلق [illegible] خلق [illegible]

نا [illegible] — خلقی کنند [illegible]

عقل

اگر سعی [illegible] کلنعسابای [illegible] / [illegible] کو [illegible] و مرد [illegible] از شتر
غنیمت [illegible] بجهز از غنب کمان / از جمله [illegible] غنیمت [illegible]
تمام [illegible] [illegible] ساده صبا [illegible] / [illegible] بطالی [illegible]
دلهی موکل [illegible] زبان حمله [illegible] آفات هم / هرم زبان [illegible] اعراب شعر [illegible] قرم ووان
[illegible] نفرت [illegible] تلاوا [illegible] / [illegible] [illegible] عشاق [illegible]
قدقی [illegible] کاه [illegible] / خوردیدار [illegible] بجهان [illegible]
[illegible] کاو با [illegible] / [illegible] [illegible]
قدقی یا [illegible] / [illegible] [illegible] کردی [illegible]
[illegible] [illegible] / [illegible] کرد [illegible] مطابق کن ربط
[illegible] عدوی جدا [illegible] زیرنا [illegible] / تره کار [illegible]
[illegible] اصدوف دل / [illegible] [illegible]
اول [illegible] اور الملاهکن وراك / یاد [illegible] [illegible]
دو [illegible] دلکی [illegible] زوکی [illegible] / امدا [illegible] [illegible]
سلطان سلامی [illegible] کند رسد کاك / [illegible] کنز [illegible] اعنیا سعد [illegible]

چون شوی با می بکیم یا مردی [illegible] — خوانیش یکی شاه ملت باید بکوی [illegible]

چون شوی بکمین رومی بی منت بکن [illegible] — چون و دید بستان از وزر دین [illegible]

از دین گر بیکی دانک تو بیو کره [illegible] — زر دنک حق باشد بکو ار صدقه دینار زر

نامی بکنی [illegible] ام [illegible] در ملا — دنیا ملتی [illegible] عقبی شوی [illegible]

صدقه که چون مقبول شد بابی از الله جزا — یک [illegible] کرا ز هر کسی باید لیکن [illegible]

از دوام [illegible] ستانی [illegible] — گر تو بستانی زد نفع باشد زیان ای پسر

در [illegible] نوار [illegible] مجو [illegible] ام — شو [illegible] تو در لوح [illegible] از بوحنیفه این [illegible]

هکه گر ز علم این جان [illegible] — کاوی سخن [illegible]

زدی کیدار [illegible] ان — گر تو ستانی چون [illegible] کرد [illegible]

جو تو [illegible] مجلسی [illegible] — مکنای [illegible] سخن [illegible] بکو [illegible]

ناشی تو سالک [illegible] سخنی بکو [illegible] — سخنی [illegible] باشد [illegible] حق [illegible]

سخن [illegible] — [illegible] ورد [illegible]

غیب [illegible] — غیبی [illegible] ای پسر

الکس

صوم و صلوة و صدقه هم بهر خلق خالق کنی — نی بهر جنت حور نی بهر خلاصی از سقر

از بهر دنیا عمل بهر خدا عقبی کنی — مرد دنیا نیستی کامل شناسی این خبر

حق ایمانی که کار تو هست از بهر او — مخلص هم گر کنی جانت [illegible]

اخلاص در کارها در کارها اخلاص کن — لقمه بدان شمع زمان جان در راه [illegible]

چون دگر گوید سپاس از بهر اندر دین — نبرد کار کرد ذکر گویا شد مشتاقی بخیر

دنیا و حوا از خدا از بهر آن طاعت کنی — دنیا یابی نیستی مانی جنت و دوزخ تر

وز راست بیند بله چون اندر بهار خوش — گوید خدا می بنگری از میل یار خوب تر

ور تو نجوای از خدا حوری و قصری در جنان — هم حور یابی هم جنان حق را نبینی ای

[illegible] هم [illegible] در صفت [illegible] مختصر

چون توکلی حق توکل هم خدا در کارها — منتت تو کردی هم [illegible] ملک [illegible]

جمله بسپارم کارها در حضرت ای [illegible] — گوید سخن [illegible] از خدا [illegible]

خوف خدا باید چنین [illegible] دور — امید باید [illegible] بخشش [illegible]

مسلمان باید در میان خوف و رجا [illegible] — خوف نشاید [illegible] امید باید [illegible]

ابلیس [illegible] باک از مکر [illegible] ابد — تو بکار [illegible] کردند [illegible]

بود

[illegible]

صوم

باخبر باشی و ایماغون همت ملا اصابران　　درصبر درستلکی تابعی وار ام ای پسر

[illegible]

توبه یکدن امروز توبه مز ممکن فردا کیم　　شاید ایمدی صبحدم فردا بالی اتی پسر

توبه کیتی صدق دل ایله ماضی [illegible]　　چون یاریکمی ان کیه کردی حرامن شکر

زهد یکیدی بیرن دیل دنیا ماعینت　　مرد دیرا باتوبو فردا عنابه خطر

کویا باقی مادر زمانی [illegible] یاشند ذره　　نزدیک حق این ثبت اولدعمت و پسر

گر بنده توبه کیدار صدق ایله از معصیت　　مرده بی ماند ذره زان کرده بالی اثر

در مبد دنیا چون [illegible] طلبش کیتی از هر یسی　　محروم باقی از خدا مغضوب کردی بیخطر

عصیان [illegible] از دوزخی کردن بر نار جیم خطا　　دشمن خدادان بیلنکی مولع که ما شیدی [illegible]

فارغ شدی ازجم زری شیطانکه او　　راه سلطان [illegible] وسواسی ترو کلزر

اموال دنیا چون کیسه بیکند جمع درسکی　　کو نهم تکم ریکندانی زبان عسکر

درویش خواهد [illegible] زر اوزر اهدان دروش تو　　او همت مقلد دروین توبی مال صبور

چون هست دنیا بر فنا در مبد [illegible] خطا　　زر جمع او در بان اصل عنا درد و [illegible]

باب [illegible]

بیت ندم مدامک

مصرع طالب

هر حال روزنه‌م نظری مکث تو سحابه　　دل ر انداز ای منفعت از بهر دنیا بسر

دل بر انداز ای ملتفت تا بنده از بهر ان　　ز دو بر رساندی منت دار دهر این گنج زر

تحت عشق بندار ای کسی فرد از هذا ای عاشق　　چون میتر الحشر کسی چون ملائک هم بشر

خلق هم کو بتر را اندر بلا امید رضا　　وزنه بر رو زیر سما خالق طلب در زمین کر

یکدم هر کار خود بحبی لطایف هم مکث　　بلعم ازین مصیبا کشت بلعون خاکسر

باب ششتم در صبر

وقت خوشی ایمام دم بساری صبر ا　　هر کر بلدم در جهان فرمر حضری خوشتر

هیچ بد کار کر صبا صبر قرح　　ظالم خود بد خصم ایسر بکن مانی ظفر

ظالم جو طلبی مسکینه صبر بک باکس بکو　　ارکس بحجای دا د خود دادی بد جو ادر

دان مصطفا ما بن صبرا هم شکر الصفی بلال　　محکیم بلان من دور اموس بکد دینحصر

امسیو فی رد ال امید کوب فالقی　　کو زرق بد خوش اطرسا یم هم نشر

موجود دار نعمتی شد نمکت ساد در حق　　بالید مان جاهی کر شکری بکواتی تا مور

کره مرت معد دار دمی شکری بز　　اوکی صبر با جابی کو هر بکندر در فقر

شکر سلیمان رضه بدا اندر شنام سلطنت　　هر کز با مصطفی کردد بلا رو بسر صبر

ماجر

از هجو کس خویشتن غافل مشو اندوه زده شکسته مکن — از مدح نباشد نفع نی هجو بکند کس ضرر

سخنی که گوید کسی تا بر قدر عقل او بگو — عالم چو بینی سالمیست تا او بگو چون گهر

دو شعر بد از جاهلی فهمی ندارد امتحان — سهمی بگویم انجنان تا روی برو قدر اثر

لطفی و ذوقی کن بحق قصد خریدن چون شکنی — تا بد بود شی نفعی یا سود بینی از ثمر

نفع رسان بر خلق تو از بهر نفع خود مشو — منکر مشو تا زنده منتک شوی ضد البشر

هرگز ندیدم در کتب نشنیده ام از عاقلی — نی چون جزای یا فعل با شعر ای کس ذکر

یا بی خبر در دنیا از شیوه‌ها هر دو جهان — نظری کنی چون که گدا فقر و به نگند — صد زیگ

رنجی که در یکسو نفعی رسان بر خلق را — این کار دارد کارها زینت نکاری — خوشتر

شو سنگ بر سیما انحی بکنش نفعی رسان — ورنه چو با دل مسخره تا نی طلب کوی در بدر

خوش نوشت این مرغ دل کاینه بدارم مرد — او را فروشند تا نخوردندی به قصر یا سیر

سائل چو آید بر در از تو بخواهد تا یکی — منعی کنی چون تا زر بیاید دلتی [illegible] — افقر [illegible]

گوید صدا ای خواجه تا مرا ندادی لقمه — از در چو راند سائلی گوید مرا کردی بدر

چون شوم از سائلی زر یا نداری لقمه — یا بی عطا از نکته سائلی هزاران در بدر

چون بسته بکنی تا [illegible] بی جنت ما مرلت — خلعت بپوشی از خدا تاج نهی فرق سر

گردون بدایع خلقتی ایجاده ساکن هم — رسته شوی بر دو جهانک شهنشاهی دور صبر

اتمار ایمش کن هنری نجوای ای — محظور ایدی خوش دلدن لطف خوبتر

صاحبکش صوفیان بو زبلعشق — لشتند قدریکی بوداکی ریک نفر

اوداد اوراد و مردمده قشنه بر ایکی — ان اسخوردان یک نفر انجامسو جون کس ور

مسند منزلت محراب محفل جا بکاه — اتما زن یاد کاران کم دی بکا نوشهی معتبر

دشمن جان اشتقی یلان کوبلبه کرد جار — محروم اسی انا رکند سیم و زر

ازهر دهیر پا لیس مالی بی بر زمین — حق حوا اقتدشان ایچ زرکیکو بکلس حیز

هرکز بس یافروز از هر روز سنجی — ای فرز حوایکه ترا اهمال کرده متنتر

با خلق ورزش کون بکعت ایا دو کردی چاد — با تیک حویان جهلک بکن یا ضخیم یا ان نستر

انکس بوا صنع سکند یا او بکی صاحیدرلر — ورکس بکتر سکیند صحبتدن کون یا او کبر

دوستنک همی یا کسی بوده دن بک جا مرتبط — کر دور را کوبلد ستنمای برد بیان همفقر

کرمی منکر شده یا توستیز زهر دوغی — کو بار کماله ایت اکرنازه ایت میکوخر

سفینه مستوالده یکن کوبلد حد خلق بر — مخلوق بدهر بر جا الغتنما بلدرحصر

اوشمه

غیبتی کنی روز را تا شب نیی مهمان خشنود کی مغضوب را تا تو نسوزی در سقر
جایی که خصم بد بود دلشان همی خواهد ترا حلمی بکن گردی نکون مسکو چو اصعب

باب [illegible] در امر معروف و [illegible]

شد امر معروف هم فرض و نهی منکر همی بر جمله مومن مسلمان سر فوق از بنده حر
تا گیر را چون بشنوی از گوش دل نیکو شنو زشتی بگو با حسن خذ ما صفا دع ما کدر
پند چو گوید عالمی از اهل عزت بشنو در فعل او منظر مکن در علم او بکن نظر
پند چو خواهی ناصحی اول بده مر خویش را پس پند ده مر اهل را منکوحه و اختیار غیر
از امر کردن یا منع چون کس بعداوت بسکلند مگذار امر منع هم از دل بکن پس کلی حذر
سرکش کلا منع کن تا مشکل نگردد بوار ها سرکش کلاه چون کسی گردد ملامت منتشر
با جاهل میز نبود سخن تا گرچه بود دانشوری گو بد کس انجال را یوسف ایام معتبر
فرض شهر بعضی مردمان یکسر عصیان همی کنند مانع نباشند دیگران گر دوا شان عام تر
ترک کنی معروف را تا از نهی منکر شوی افتی تو هم اندر بلا خود را بکنی [illegible]

باب [illegible] دهم در بیان [illegible] مرد [illegible] گوید

دان یعنی [illegible] تحسین هم بخشش حضرت خدا تو زینوا انکم مهوان [illegible] مشتهر

سایل بدی ار بدهد از حق تعالی زر زرت | هنر کن و تعظیم واو را ای اخی با قدر به

چون تو کنی عصیان که نیکی بکت مصلا | عفو کنند خضر علا جمله که گردد بدر

ایتام را ابره پرستی تا نی بده هم جامه نو | بر خط شفقت بکن خیان نیاید ما بنیان بدر

خدمت کنند چون مردی تو باشی چو ملوم بکن تو | باید نوازی بر زبان او را ایلان نو با البصر

هم ای حکیم بسی باش غنی نی پیر فقیر و گرسنه | تو چو بود محتاج تان او از کجا بدهد دگر

حلمی بکن با جاهلی محبوب گردی بی شکی | مرد را باید نزد حق از حلم خیری خوبتر

جاهل چو گوید مر ترا حلمی بکن با کس نکو | خلقی ترا تا عز شود مکنند بر یکی از دگر

مردم چو خواند علمها عالم شود اندر جهان | حلمی نباشد چون تو قوتی بکار آبی و تر

عفو بکن از مردمان خشمی که داری چون فرد | تا هیچکس نزد یکی حق چو نشو باشد گرد دگر

خشمی مکن بر مجلسی غضب مراد معصوم | چون که تو بکند کسی غضب بستی نکو مسکن چه

خشمی نباید چون کسی نباید نزد تو | ای خشم چون بحوری فرود تا نی مانی زه تیز تند

دان اهل حب آن کسی روی که بنی ان صفت | تا اگر خشم بکن هم باز آید زود تر

چون علم کس را دهد حق با علم باشد | چون ز بسیار بسا مردی اندر جهان مرد دگر

حسنی

حضرت خدا از نو مصطفی سید نظر رحمت کند / شطرنج بازان بن نظر محروم لو [illegible]
شطرنج بازی شافعی لا باس گوید از زمان / گروهی باشد در میان مجتنب گوید یکدیگر
تعلیم غزو و نحو کافران شد همین اصلی غرض / از بهر دفع ما خوشی یکساعتی از ناموس
چونکه سلامی میکند گوید علیک او را روا ات / بی قوت دست رو شود باشد این هم معتبر
کروهی چو باشد در میان محظور مطلق از زمان / در بدید بازی مرد با [illegible] بکن [illegible]
آسیب دانی ما شتر شتری کشتی باد [illegible] / دانی روا این صبر را کردی [illegible]
بازی کبوتر هم مکن دو رکردی در شرع / چو شود برای از زمان ملعون شوی هم کافر
نرد از دو سر و در طرف میشک حرام است ملتقی / دانی حلال است یکطرف باید [illegible] نقر
هر که کبوتر بازی به همسایه بر هر دو سر بام شهر / ار خود ملک بر دو صد [illegible] باد لو باید [illegible]
شکره پرانی دایما از بهر صید کن روا است / اوج و دوجهی با کلان [illegible] سگ شکاری [illegible]
با سک مکن بازی که هی با فقه سو د اعمال تو / خر سگ که باشد [illegible] نا صید کرد [illegible]
در سوی صید سگ بر او چو شود کشتی ما سگی / شکره پرانی [illegible]
باشد سگی آموخته از صید چیزی کم خورد / شکره همین با [illegible] دوان آید
گیرند است صید را با جرح میر صید چند / ذبحی که کلب [illegible]

آواز خوش چون بشنود وقت — داند تحسین‌های خود نقدی کند بشنو خبر
زوری کند کاید برون فی الفلک تکبیر — این نوع را تو رقص خوان گر هم ترا باشد خبر
سر صلا داد این سماع محروم زین تعجب نبی — مردان نباید قیمتش نامردکی داند قدر
او را سماع ناید روا آنکه میر نفس او — جانی نبود زنده دل زو ور بی ترا باشد حذر
چون بشنوی صوت حسن تحسین کند بر حال خود — مجذوب چون گردد از آن پیدا شود حال دگر
تا مر ترا قوت بود رقصی مکن ای عاشق — منکر مشو از حالها اندر قال و قیل بیشتر
مطلق بیان حرمت غنا مشنو بلا تحکم — طنبور بربط چنگ نای جمله حرام است در خبر
در طبل هم حرمت بدان الا که طبل غازیان — دف هم مزن مبیح جا فردا عروسی ای پسر
دانی غنا افسون زنان از سر هوا چون بشنوی — میشکنی در بلا بر بند زین حلی نظر
اندر سماع چون بشنوی کن نعره‌ای بی تبلد — هرگز مشو مغرور از آن شاید که باشد از مکر

باب سی و سوم در بیان حکم نرد و شطرنج گوید

بازی حرام است جملگی جز بالغ بازی با خود — آنکس که بازی میکند او را بلند کار خسر
در نرد با شطرنج چون بینی کسی بازی کند — در نشر ملکاه با دران آنکه کند کوی نظر
در نرد با شطرنج کسی گر سنگی زند بازی — در علم چو کان جوشان گویی گشته است نز

حرمت

تم حمار نعل ع مشکو دان اندر شرع — محرم فرض محظور شنبه در [illegible]
مکروه دان املال اجلسی یکی علقی بده — سه روز صیام [illegible] کیان [illegible] مشو [illegible]
چون حام مایی کو شتی زمان یکسان او را مخور — اتش برای طبخ هم نفرماست ای جان پدر
الی مخور مای یکبار ضعف ملتی جمالکی — طاقی مخور چندان مخور [illegible] ملح مخور
ماهی ملح ایمن دور از [illegible] بکنت بعمل تر — امد سنت مصطفی [illegible]
عدو مراره بو لان [illegible] ذکرم خاصیا — مکروه این هم [illegible] محظور [illegible]
جمعت [illegible] منجان منجابی از اینستر — بار [illegible] کوچی بیس کور [illegible] بلی [illegible]

سی بار منجوان فاتحه باشمه نا عنه بکن — هر که کا آید ماه نو ای ماه نو اندر نظر
انا فتحنا غره خوان با غه یکون در خواند [illegible] — نامد بلا [illegible] ذنوبا [illegible] فتنه و ظفر
ماه محرم [illegible] اندر صفر [illegible] — اول ربیع [illegible]
اول جمادی [illegible] بقره [illegible] — ذوالقعده [illegible]
شمس در رمضان بکن شوال [illegible] — ماه حجه [illegible]
ارسال اول روز [illegible] روزه مداری جامق — در روز [illegible] اخر

گر زنده یابی ذبح کن ور مرده دریابی [illegible] — بایدت اینجا از طلب گر مرده یابی خوش مخور

ور گرچه در نزع و صید اجری نشد مردار [illegible] — در آب افتد یا بهم آن صید را هرگز مخور

باب چهارم در ذبح [illegible]

بسمل چو خواهی تا کنی گو بسمله بسمل بکن — گر ترک کردی عامداً مردار شد زو کن حذر

ذابح چو باشد مسلمان مرد و یا [illegible] زنی — یا کودک عاقل بود گر ذبح داند هم بخور

در ذبح ببر چهار رگ حلقوم دو رگ مری — زین جمله گر ببری سه رگ حلقوم ماند باد کر

مذبوح [illegible] و الحوار [illegible] — گردی فراموش تسمیه [illegible] این حال خور

دو [illegible] — اهمال و مکن که [illegible] ذبح تعجیل نیز

[illegible] قبله برمست — مذبوح شان باشد [illegible]

بسمل کنی [illegible] — وقتیکه آید نوعروس [illegible]

[illegible] زر — اما دیگی [illegible] آید در شهر

مکروه باشد [illegible] خورد — خر اهل سجین [illegible] مفتقر

خیل که [illegible] — دان [illegible] مردود [illegible] سلاخی ای

هم ترک [illegible] — آهو بخور خرگوش هم گاوان دشتی گور خر

کیندرا

ماند در سفر بیرون و حکمی بکن با همه مجلس — لیکن باید دار ز مشتری هم در وصالت لکه حظر

در چهارشنبه آخرین غسل بکن جامه بشو — در خانه شیخ حسن را بکن با اهل خود بیعت بکوز

روز زحل باشی بر از بهر صید رو بیرون — آهو بیابی گرگ هم افتد شکاری بی‌نظیر

میل عمارت در او هر جا شد مبارک بنگلی — باغ و زر و عمارت زود کن جای بیحقی هم حفر

عزم سفر خواهی اگر در ذی بنی زر دو شنبات — محتاج شد حاصل باغ از روز بیمار و قمر

فصد حجامت چون کنی روز سه شنبه کن باید — مریخ را جو زر زدان ساعات او مجنون شیر

هر تو بخواهی دارو بکنی برای زحمت — از بهر آن مختار شد روز عطارد ای پسر

چون میر ترا کاری بود سلطان بینی یا ملک — با حاجت گردی روا این مشتری دارد اثر

روز جمعه تزویج کن هم با زنان کن خلوت — یابی خبر از عدد مرد و حضرت طلب بدید بسر

روز زحل مریخ هم گر کو بپوشی جامه نو — با قطع بکنی همدرین ... مصیبت بیشتر

در عشره ثالث پنجم یا هست هیچ شمار — کاری بکن جایی برو حاصلی بی‌شد از خطر

در سیوم ششم نیز و نهم یازده یا هست سه — هم بیست و ششم جامع کاری بکن جمعه سفر

چون جمله عمر در درسش کاهل النسبتی بکلدی — بگذرد ز عصیان هم کند ... عیب ...

اول خمیس از رجب بکن روزه را / میکن نمازی با غسل و افطار اگر [illegible]

چون شب گذاری اینچنین [illegible] / رضوان کند عذر ترا چون که بیابی [illegible]

نصف رجب طاعتی به تر افتاده هم بخوان دعا / الحاح کن در خواندنش تا یابی اجابت زود تر

غسلی بکن اول رجب هم در میان هم آخرش / تا پاک گردی از گنه اکنون شده آزادی ز شر

رمضان بخوان قرآن لیک شعبان بکن صلوة / اندر رجب غفران طلب شب و روز ای جان [illegible]

چون شب [illegible] آید بکن در خیر ها از جان و دل / غسلی بکن [illegible] هم بیدار باش تا فجر

[illegible] نماز جمعه [illegible] / سوم [illegible] مخوان [illegible]

در رفت خانه [illegible] / مکن زیارت مرده گان [illegible] بشنو ای [illegible]

میکن نمازی بهر حق میخوان دعا از صدق دل / غفران بخواه ای بهر خود و از بهر مادر هم پدر

عید [illegible] غسلی بکن [illegible] / در فطر چون [illegible] بخور

[illegible] / تا بی توانی عمره حج [illegible] سعی هم بکن

[illegible] / در عشر ذی الحجه بخوان [illegible] سوره والفجر

صوم و صلوة کن [illegible] / غسلی بکن [illegible]

چیزی بده [illegible] را از خانه [illegible] / در روز عاشوره بکن [illegible] که گفتم ای پسر

امرز

خلق همه کافور شد و ال غوان حیرت زده	شد ترقی است چون کسان هم کز تن هیچ و تر
خوبیت بنشسته مجلس وفتی سید و دستی	عالم گشته دلکش او از حیا بیابی از اجر
در جوانی پیر اگر توبه بری ای جوان	این سرکوب بدیش تو صفا که بیابد در حصر
حال حسن با جنون باید بر آن کار ها	کاری نکرد زحال تو همت جوانی در تسم
حیف است ابشه آدمی اجمال بهبود ملک	ز موی او خالی کند بر روز صد پاره جگر
بیدارم رحمی که آن باشد صد جهد	امید موش بوز من ان بوز سوزم در سفر
بیا تا من شهرزادت می پرورم	صد جور دیدم در جهان بجد دفع ای ارکهر
و به منی سیر را صد مست بکن ارزان	ناید شنوی مهری نکوشیخی بکر دیگی ذوالفقر

میلادان یخمی ز رکحون باز ارشده	دشمن پا بند این نجم خر مومنی نیکو سیر
برانجی سیر بدید بده ارجان دول	سلطان نیز بری بسید بد خرد مومنی معتبر
غازی بیطل ان یقین لی زیر کعبه	حق دوست دارد این سری بیش در دردر دو فی دو شر
بر رحمت جامع مجلس کجا شناسان است	آنوقت باشد قدر این خر حقیق نیز معتبر
نعمت کشان کی الله الناس نرجها	از نهر ما دوستان تا باشد جران منتظر

گر تو ماهی انجمن عالمی بکنی کار [illegible] — طاعات کم عصیان بی [illegible]

غالب حیات [illegible] اقتضا بود [illegible] — گر دمی یار [illegible] کم [illegible]

[illegible] آخرین [illegible] — که یاد کرد [illegible] با صبر [illegible]

[illegible] نفس [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] جهان [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] زمان [illegible]

[illegible] کردند [illegible] — [illegible]

[illegible] جمله جهان [illegible] — [illegible] چون [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

مطلق

چو بتو منی همی حظ ملک الله صفا بتو | زاد و مکن ما [illegible] افسر [illegible]

[illegible] در معنای [illegible]

مر یکی چون [illegible] آید [illegible] جا بکن | تا بی نوایی [illegible] از [illegible]

گر مرا تو از فرع [illegible] معیشت ما کن | جمله مکاسب رکن ها بغیر از [illegible]

گر زرع و فرع میکنی از معیشت خود | سودی [illegible]

از راه نطق [illegible] | از [illegible] باید [illegible]

[illegible] | ماندن [illegible]

تا [illegible] خانه [illegible] | [illegible] ترک [illegible]

بکار هم از [illegible] ترک تجارت زرع | با جامه بودن [illegible] کردن [illegible]

اند مکاسب جمله از مرکز [illegible] خواه [illegible] | [illegible] در شرع کردن [illegible]

الا که باشد [illegible] ظاهر شود | اسلام اندر [illegible]

مرا [illegible] آید بهشت [illegible] | [illegible] باشد [illegible]

دیگر [illegible] | دانی مکاسب جمله را [illegible]

رو [illegible] | دانی سخن ابن [illegible]

داشته خاصان قدر آن مجموع عالی سند این — ماهی چه داند عشق را پروانه را الکوین چه

کرمی اندر جهل و سجود دنیا نه زینت بکجی — کامل بدی معنی ایمان او واندر خطر

ور نه نه بیند علی علیل تو بیمار خسته تن — نی طالبی ادراک شد خوار و خجل هم بی وقر

چون حق بخواند بنده را اسرار دیدار دو — سعی من بتن حقی بجلال بالی ننهند در نظر

در وقت هی چار صد سال کوده [illegible] — بیمار کاهی از تن نی دیکا بی او حذر

معلول کاهی او نشد کوده در راز [illegible] — دشمن جدا محروم از بین بر دوان [illegible]

صحت جو یابی شکر کو رحمت حجابی صرف کن — ما کس بکو من می چشتی [illegible]

تا ملک در بلد بر غیر

دار و طلب [illegible] تکیه مکن بر دار و — تقصیر در دار و مکن خر حق بدان [illegible]

از صبر [illegible] منصب در دو [illegible] — اظهار جعل [illegible] نواب چندان بیا از اجر

بیمار را [illegible] حال [illegible] — کر چه [illegible] در میان [illegible] کردی بشنو

دو شو [illegible] — من [illegible] زملق [illegible] سیری [illegible]

بیمار چون [illegible] تحفه — از وی طلب [illegible] دعا در [illegible]

بیمار چون دی [illegible] وقت را — علاطیر [illegible] ادا نا [illegible] کرد [illegible]

رحمت [illegible] اوقا [illegible] — و [illegible] افت بلا فونی [illegible]

چو

نیزه مانند ساعتی احوال مرد زردار — فی طعام یخور دایکی سحری انک مشتمر

خلق شهید ایدر شرع قرابین ایله عاشقین — دیکر شهیدان معطی کلمت لنشو نامعین

غرقه باب ایکی شنده دکر بیلش سوخته — مبطون مطعون ایکد اونیر درون ایدر سفر

نفخی کسیر دو جمعه جوانی ذر بانیب — عاشق اوله باشد بار رسالت عشق وار دیه

وانلکس مرده دم صاحب شنود معلی به حق — وان کلنا که میر زمهیر دکلی زیر جلد

بالکم داد اب ابرقا زند صاعقه — اندر جی افتد موشی کنند باد مستر

وانلکی مسخی به حق کوهنه شود کشته ذات — دیکر بیلان مرتضی دو جون نشر ده جملة

املکی حر دل مر زهکی کند ما کا وان — بلغر نا سخی هزاران بنا یا ازاجی

املکی که بخور د زحلکی بر وقتا مل سماط — یا او وه سنت ایکی نفی خور دلنک

سفل ورد اندر جان ساری کتان چنده هما — ارسال نام بالفقد هر شهیدی سیر

هر کسی ادر جهان دنیا شهید ارزو — الا شهید سهر وق کر جه شامل کنابند

چون نسبی از صدق ما جوانشها دار طا — ماید جو شهر ایدر بیر در ماید رد

سهل ما کو از دکان دردل میند ارابن سخن — اندر خیال من بیکان بخ بهار ساخ

از شهید کعاه ایند شد زیارت ان زنده اند — کیم ما از انجا که مرو خنانه دکر

چو تو عاشق [illegible] یکی [illegible] ... باشد [illegible] ملک [illegible]

خاطر ما [illegible] شوی [illegible] ... نعره مزن [illegible] دم قرآن مخوان [illegible] روان

با بد مزن [illegible] گردد افلاک [illegible] ... [illegible] مدام [illegible] با شکر

گو [illegible] مکروه [illegible] ... [illegible] المنقول [illegible]

بالا [illegible] باشکر ... قرآن مخوان با [illegible] بخوان [illegible] ال

گو [illegible] ... ز [illegible] کردی [illegible] در باید

[illegible] ... خنده مزن [illegible] دل [illegible]

[illegible] جهری ... بادی [illegible] کرد [illegible]

نقش [illegible] ... مکروه [illegible] صفات [illegible]

[illegible] ... معهود [illegible] مفتی [illegible]

از [illegible] مرده اطعامی بکن از جان و دل ... بس [illegible]

بس [illegible] جهل ... [illegible] معتبر

چون [illegible] ... باطل [illegible] تیغ با تیر

[illegible]

رمزه

خوابی مکن در صبحدم ادبار آید پیش تو   از کار دنیا خوش مبر [illegible] بندان [illegible]

نخجیر شکاری مکن هر روزه صدقه آید پیش تو   سوگند بخوری زنهار ای جان [illegible] گردد

در هفته یکی ناخن مگیر [illegible] خویش را   [illegible] نشوی تا خور [illegible] درد تو هم مال و زر

خلوت خصوصیت گفتگو با خانه کردن زشت   از تو گریزد رزق هم هر کو نماید [illegible]

هر جا که گفتم مر ترا بنویس اندر جان و دل   محتاج کردی [illegible]

اسباب قوت مال و زر هستی خبر دادم [illegible]   گر تو کنی این چیزها گنجی بیابی بیشتر

دایم گذاری [illegible] که [illegible]   روزه بداری [illegible] ناشتی نخانه [illegible]

[illegible] صبحدم [illegible]   تسبیح گوئی روز و شب غفران بخواهی هر سحر

شکر خدا گو [illegible] مصحف بخوان از دل [illegible]   [illegible] ناری [illegible]

روز جمعه [illegible] بخوان [illegible] از دل [illegible]   دایم بخوان [illegible] الفلق [illegible] بعد مغرب [illegible]

تا خیر [illegible] ناری [illegible]   هر روزه [illegible] سوره [illegible]

[illegible] عقوبتی [illegible]   [illegible] بخوان [illegible] مغفرت

عهد را بشکنی تا کسی نقصان [illegible]   [illegible] ملی [illegible]

نیکی بکن [illegible] مسکین یا رب مصطفی   اندر تجارت صدقه [illegible] هم [illegible]

سلطان فقر [illegible] | مسلط [illegible] کنت [illegible]

[illegible] حسب [illegible] | هم [illegible] از [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] از [illegible]

[illegible] | [illegible] از [illegible]

[illegible] | [illegible] از [illegible]

[illegible] | هم [illegible] از [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] از [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

سایهٔ سرّی همایون باشد تقاذی بعد [illegible] — تمامی خوبان بسی جنت [illegible]

هستی ز وجود جان و عقل و عقبی یکی از مردمان — ما جاهلان [illegible] یکی [illegible]

از ظلمات ظلم داری بده الف [illegible] — کلمهٔ شهادت در [illegible] بگو همان [illegible]

وانم بلکن [illegible] که از عصرها — خبری [illegible] کسی [illegible]

از بعد سر و قد جوان کرسی صلوة [illegible] — طبل زبان جنت بر آمد [illegible]

در صفت [illegible]

دوزخ سرای کافران هم ملحدان هم [illegible] — باشند سالکان اندر آن [illegible]

از مرد نه صد نود از هر هزاری در حساب — نه صد نود تا از هزاری در سقر

مردم که دوزخ در رود آنجا بماند سالها — موحد یکی و بهشت [illegible] مخلوق [illegible]

اصحاب معرفت [illegible] آن شبهی [illegible] — اندر [illegible] در هر یکی [illegible]

شرکی [illegible] دایم بسوزد آن [illegible] — عقبی بسوزد [illegible]

تجلی کند تا هر کسی [illegible] تابع شهر [illegible] — حجبی کنند [illegible]

[illegible] فاسقان — [illegible]

زر [illegible] اکبری ها [illegible] — [illegible] اوکند تمام [illegible] خبر

در خانه داری تا سر کر از غالی بکن چاره‌ای ... ور کنی جوی مال از آر و گوسفند بود
غسل جمعه دائم بکن خاص غسل اربعا ... در روز ذره عاشوره نیز اضعاف ایام دگر
امیر چه باکند می هم اکلا زان تا به نیز ... علکه داری کبیک کت الروز رکت کو جدر
دستی شو طعامی بحود کردی تو بکرینی ... تنها خود تا زان نکنی بسیار تا مال و زر
هر سی که گفتم مر ترا شو از جمله کن عمل ... تحلیل دیدن هم بکن هیچ تیلی دل جگر

مستامی صادقان نگاه داری جا عن ... ملی عمل ز بهر هر روز کاری خوبتر
اعمال خوب دان بسی جلی بدار د عدیم ... زان جمله کو هم بسی تو از بیم ای پسر
اول نکوی بکر را او صادق دل بغم ... باشی بدان تا مت شده ...
شادی رسان ... طعامی ... ... پوشی لباس ... بخشت ...
ادنی ... غمز ... ... ستر نکو بد چون ... ان ... بر
رحمت ... تو ... نکو ... ... جمع ... ان اندر جگر
... کار ... ... احسان بکن ... کو ...
امداد ... دل ... ... فرمای کاری ...
داری ... ... محظور شد طعامها ...

عمل

حلق یکی در شهر که بالغ رسی تا چهل — حاجت آید چون [illegible] بکن تا بدر

آبی یکی اندر همه اسباب [illegible] در وضو — مرده گر کفتم [illegible] بکن [illegible]

فصد [illegible] چون کند [illegible] جرم — باشد روز اول [illegible] دفع کند [illegible]

باشد و [illegible] هم [illegible] در [illegible] — و [illegible] کند [illegible]

هم [illegible] روا گر فصد [illegible] کس کند — ابدال کند او [illegible]

هیچ [illegible] از [illegible] باید [illegible] و حرم — [illegible] موذی بکش [illegible]

زانکه [illegible] همه مردم [illegible] — گر دم چهار [illegible] اندر [illegible]

هر جا که بی موذی مردم بود با جانور — در حال کشتن هم [illegible] زبان [illegible]

گرچه [illegible] چون زلف [illegible] در درم — ما [illegible] اندر [illegible]

جا بدان هم [illegible] — [illegible] بیاید [illegible]

اسقاط کرد [illegible] اجالی [illegible] اندر و — گر [illegible] بعضی [illegible]

ز [illegible] — [illegible]

منجوان [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

وامی ستاند ار کسی گر خواهد تا دهد — یکبد نشاید در آن کس با او چند ابد

اندر نماز جملگی یکبد دلیر نباشی — دشمن بلا آید مهمان ابد همین چون نیز دو در

نوحه کنند بر مردگان سینه خراشند و چهره — پاره کنند هم جامه با خود بر اشد موی سر

سه ماه دو روز بجهد اهل قبه [illegible] در ان نوا — کرد در هر ارکان ز دو وقتی کو هم مختصر

تجویز دریا بود [illegible] — یکبند جسم حلقه از کبر کسش نار [illegible] انتظر

سر جنب نکوهم یک سخن تا تو دیری [illegible] — امر خدا در بجا آ کلی شهوت کن چند

می ناشی [illegible] شور در رنگ سخنی نکو نباید — نرمی بکن با مردمان خشم مکن با در بدر

[illegible]

ده خیر [illegible] در سخن سلطان ضعفا — واجب بود اتباع هم رهنما جمله بشر

دان [illegible] عمر [illegible] تا در قفا — مردم بخیزند بین فرقی کند با حلق سر

[illegible] کن تا نی بجز بعد از ان — در عمد [illegible] حلق فی الا الله دائی بهم

مسلمین چون روان [illegible] — حلقی بر صار بود نزدیک علما معتبر

مسواک کن وضو جنبی [illegible] — کر حلق کنی هم زود [illegible] خیر

ختنه کنند فرزند را [illegible] — باقی تو [illegible] افدا مر کرنماید [illegible] حصر

رحله

یاد آمد شکر چون کسی مدهد بکس از تهران — مکند نثاری گر شود عمر دهی
خوردن شاید است اولاد را خرج ازان — چیدن شاید هم روا باد
خلقی بخیندیم خورد از تره جوره چلغوزه — باشد حلال هم روا الشنوز من
مال بسیار چون کسی بر مرد از تهران — تا او بدصدقه بسی مال بند مفقود
او را حرام است بیشک زان مال خوردن بلدم — در دولتش باشد گر چه او امیر و مهتر
خواند علم احران ما خود موذنی اذان — جایز نباشد در شرع این حکم پیش نظر
بر دهن ز مائده ذا ایتحه الم است بیشک — از حصیم کو ندارد فغو بود از خوشی خور
چون شوی مهمان کسی در طعام — خبر سخوان سکاده حالی
مرد از باید کو ستی ملش از رخصت — جایز نباشد در شرع هم بیع غاری بسیر
چیدن بینی کرد کل صحو — فرعون بکر
پرده خری چون کل خورد بارند بینی — با خود حق او آید نظر
مسجد جت زمین — لسان نقصان نعمت
دیگر کنبر طعامها — ردی مکن نعمها اندر
اصحی احمد مصطفی از سر — داد حصیم را
کامل از جان و دل — بو معرفت

فرحکت

سلطان فتوحی چون بهمی الحال ایشان — نامه بنمی که من بن نوح باشد و سیر

رو فتوحی چون نیست در چو ماهی مبتلا — رو فتوحی کرد هم بعضی نه نامور

دون لیو بیامد از سفر یکی خانه در مرو — اول خبر کرده سوی شان امکر درای مجو

کنه چو کرد مصحفی سوده شود هم رنجه — در جامه هم دفن کنید چون دکان اندر قبر

مصحف سید لشکری عجوزه که با خرم — لشکر بود رو فتوی این عجوز را اجابت

ای فتوحی هیچ تن را نشنه یار نی — حمله کنان عجز تو ما صبر کرده هم بدر

رنجی که یکی ساعتی یعنی حال نفس خود — عصمت شد دعوی با حق در این جرای نیکست

طعام اسنا نه یکبار از تو نعیدی بستیم — ما بی تو لیتر دهقی مقدور دینار در زر

ز جمر بنا چون جوی دنیا به پیا جری — حا نه بنالی که چنان الحانا شامی خمر

یکی کالبد بیامد که افتاده اند در کوچه — چنین بسی کجا که بسیار نامی مال در زر

از ربع جهد چو شعله در روز خصم او — یوسف انار خربوزه جمعی که کی از در بدر

چیستن که کرد نقش از مشاهیر — ردینی از آن ملک شده ز منعقدا مسکن نظر

اندر زمین جهان کی دادستان — کیش او مسجد جمیع به مجلس الحجام یعنی

حصن کنج جمع کن بیچاره اند کرده — جامه بیامد شعر را چنین اندر کست

قول عبث دارم جملکی عبث در مستیره　　　صد عبث تا سخن بر کرده هم کیسه

ردم سوس حون اعمال رفتار کیکان جوانمرد　　　بر ماد ستند رفتار من کنم تحمل هم موقر

ر یک سخن جملکی باید قبولی نزد حق　　　نازم خوستان در جهان کردم کو منجا معه

دارم امید از خدا چو اسن صحید لی　　　تا کبند رد از بهار دعا با یم نجاتی در قبر

ماب کفتم جملکی مقصد از انشاد هم　　　انوا حبل سع لفن بدر حسابی بیتم

مقصد لو دبی ذکر مجرب محمد مصطفی

عاشر ربیع الاخر وقت صبح روز [illegible]

تمام کتاب

چون بیابد دامنش کس کند زه / کو بیفتد بر زمین گنبد جهانی پر زر

تا نبود او حاکم مسلمانان نعوذ / فاسق چو نبی مبتدع بیکی [illegible] نیست شر

نبی چو فاسق مبتدع او را [illegible] / همان شود کامل از آن فردا نه خوف خطر

یا رب ما کرده ایم جان را اللطف محبت / منت است تمام اعتبار شاه ما را نیاز در تو

تا نم تو نکرد دل خالق الکل نخواهیم [illegible] / فارغ از شبنم شاد و خوش مرد [illegible]

راضی [illegible] وفا [illegible] تا بیکی اندر دل / ممنون [illegible] سفلگان یار امکان [illegible]

از هر روز در رنج و غم [illegible] زبان دل [illegible] / یا رب بنده صبر خان جز تو نخواهیم [illegible]

یا رب بحق انبیا هم مصطفی هم اولیا / کردان جهان ما بحق [illegible] معمول کرد [illegible]

عاشق شود جمله جهان هم اندرون جان [illegible] / بکشد خاصان [illegible] الا [illegible]

الوف جان بنده ظلوم اجر ابن [illegible] / سرها که بند [illegible] العزیز [illegible] مختصر

سعی کنند [illegible] درد تا چون [illegible] / تا من بدانم [illegible] بکر معانی در نظر

نظری چو بکی اندر ره [illegible] سلوک [illegible] / [illegible]

تا [illegible] خود [illegible] / در مثنوی تا بد [illegible]

اصحاب علم [illegible] / علیم [illegible]

چون

براحت الله بهر نشو و معانی ثابت شده موسم جوانی او داده روا

دین در عالم بر گشته بنای شرع محکم بر کس زا فراو به تجدید

سینه شعله مرا بر بر داشته مرا از خاک از پست جو همه سر مرا فلاک

یا رب بنبی و عزت او یا رب بعلی و عترت او یا رب بدعای صبح غران

یا رب بنصیب دل اهل ایمان شه را همه مدعا بر آر در حفظ و امان خویش

دار ... از فرق موالیان عالم یا رب ... سایه اش کم حضرت سلطان

الاعظم خاقان المعظم مولانا ملوک الترک و العرب و العجم سلطان سلاطین

زمان ... ناصر الدین المبین حافظ شرع متین محقق آیین ائمه المعصومین

خلاصه سید المرسلین سلاله اصفیا و الامیر المومنین مجتبی مریم احداد

طیبین الطاهرین قاهر المظلمه و الملتمر بین ناهی بدع المنافقین المخالفین

ملاذ الخلایق اجمعین ظل الله فی الارضین قهرمان الماء و الطین ام العباد

باقامه الفرض الموصوف به تشریف آیه کریمه ...

المؤید بتاییدات ربانی صاعد مصاعد السلطنت الی ... معارج

المعارج الایات القاهره سلطان السلاطین فی الزمان المتمکن علی سریر

الخلافه بالاماره و الاستحقاق شهنشاه مالک الرقاب سپهر قدر خورشید

ارتقاب قطب فلک تجمل مرکز دایره جهانداری محور شید روشن رای ماه طلعت

فلک اقتدار شارق برج سیادت ماه اوج سلطنت و خلافت اسکندر خلایق

پناه کیخسرو سپاه خلافت دستگاه دارای جمشید فریدون شیم جم جاه

سلیمان انتشار صاحب قرانی قبله زمانی و الامکانی ظل سبحانی

شاهی که یافت ملک بشمشیر او قرار خورشید ماه طلعت و جمشید روزگار

المستعید من الله المستعین الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان

المستقین

بالتاییدات الربانیه المخصوص بالا... الرحمانیه

مستعان

می شنیدم یار جانی میرود فردا شتاب

یا الهی تا قیامت بر نیاید آفتاب

بنام جهاندار جان آفرین

حکیم سخن بر زبان آفرین

حلیه افروز [illegible] قلع کننده کفر و طغیان و آن نایب [illegible]

پادشاه [illegible] سلیمان به تشریف این نام با احترام [illegible]

مقام با تمام [illegible] ابو المظفر ابو المنصور [illegible]

[illegible] المؤید [illegible] خان خلد الله ملکه [illegible]

اقبال و افاض علی الکافه البرایا و احسانه موقف [illegible]

[illegible] از طبع گهرسنج تو میزان سخن پیوسته دل تو [illegible]

سخن حقا که [illegible] هر جا گهری برآید از کان [illegible]

عنایت [illegible] این خاندان عظیم الشأن از آن اعلی و ارفع است

که فقیر حقیر شمه از اوصاف بیان تواند نمود پس آن به که عنان قلم را به صوب

دعا [illegible] ساخت یا الهی تا اساس فلک بود استوار باد عمر تو [illegible] دور فلک برقرار

تاریخ الشروع فی المقصود بعون الله الملک المعبود [illegible] محقق [illegible]

و مدقق کامل عالم عامل و جامع معقول شیخ ابو الفضل رازی رحمة الله علیه

و باسانید صحیحه روایت کرده‌اند که در روزگار هارون الرشید شخصی بود که از جمله حجاب

عباسیه بود و پیوسته طریق عداوت اهل البیت رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم می‌نمود و در ایام خلافت او در اوقات [illegible] در دار الخلافه

[illegible] با اعوان مقابل می‌شد و چهار رشید غلام زرخرید [illegible] داشت و وقت

آن جماعت منکر بود و مجلسی را از سلاطین در مجلس او بار بود و جمیع افراد

زیر دست [illegible] و در اوایل حال ظاهر کننده مشهد مقدس حضرت امیر المؤمنین

امام المتقین علی ابن ابی طالب گردید و در محل قبر آن حضرت عالی مقام

[illegible] جعفر صادق علیه السلام را تعیین نموده بود و فرموده تا قبه [illegible] بر سر مرقد

مطهر آن حضرت بسازند و همه وقت اظهار محبت سادات و اهل البیت کرده

[illegible]